



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عِبْرَاتُ الْأَوْلِيَاءِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

بِحَدِيثِ الْعَدِيدِ

قَالَتْ

الْأَمَامُ الْحُجَّةُ الْمُجَاهِدُ السَّيِّدُ سَخَاوِدُ مُحَمَّدِ بْنِ الْكَائِمِيِّ

تَحْقِيقِي

عَلَامَةُ رِجَالِنَا الْبُرُوقُورِيِّ

تَبَعِيَّةً

الْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْحَقِيقَةُ

الجزء التاسع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نويسنده:

حامد حسين موسى نيشابورى هندی لكهنوى

ناشر چاپى:

موسسه المعارف الاسلاميه

ناشر ديگيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۹
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت)
۱۲	«وجوه عدیده در رد شاهصاحب و فخر رازی»
۱۲	اشاره
۲۶	فروق کلمات مترادفه
۳۲	قیاس در لغت جایز نیست
۳۳	شهادت بر نفی مردود است
۳۸	لفظ فعل التفضیل بدون کلمه «من» در قرآن بسیار است
۴۸	رد گفتار فخر رازی
۶۱	بطلان قول رازی در اینکه بزرگان اولویت را در
۶۲	قدح و جرح کتاب «العین»
۸۱	«شبهه رازی در شعر لبید»
۹۲	«وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام)»
۹۲	دلیل اول:
۹۲	اشاره
۹۳	روایت ابن اُبی حاتم در رابطه با غدیر
۹۳	اشاره
۹۴	ترجمه ابن اُبی حاتم رازی
۱۰۶	«روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی»
۱۰۶	اشاره
۱۰۷	ترجمه ابو بکر شیرازی

- ۱۰۹ «روایت ابن مردویه»
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ «جلالت ابن مردویه»
- ۱۲۶ «روایت ثعلبی نيسابوری»
- ۱۳۰ «روایت أبو نعیم اصفهانی»
- ۱۳۳ «روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی»
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۹ «جلالت واحدی در کتب اهل سنت»
- ۱۴۷ «روایت أبو سعید مسعود بن ناصر السجستانی»
- ۱۴۸ «روایت حسکانی»
- ۱۴۹ «روایت ابن عساکر»
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۶۱ «نزول آیه تبلیغ به نقل فخر رازی»
- ۱۶۴ «ترجمه فخر رازی»
- ۱۶۹ «روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی»
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۷۰ «ترجمه ابن طلحه شافعی»
- ۱۷۱ «روایت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی»
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۲ ترجمه رسعنی حنبلی
- ۱۷۶ «روایت نظام الدین القمی»
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۸۱ «جلالت نظام الدین نيسابوری»
- ۱۹۱ «روایت سید علی بن شهاب الدین الهمدانی»
- ۱۹۴ «روایت ابن صباغ مالکی»
- ۱۹۴ اشاره

- ۱۹۴ ترجمه ابن صباغ مالکی
- ۱۹۷ «روایت بدر الدین عینی»
- ۱۹۷ اشاره
- ۲۰۱ «ترجمه علامه عینی»
- ۲۰۷ «روایت سیوطی»
- ۲۱۷ «روایت محمد محبوب عالم»
- ۲۲۰ «روایت حاج عبد الوهاب»
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۱ ترجمه عبد الوهاب بخاری
- ۲۲۵ «روایت عطاء الله شیرازی»
- ۲۲۸ «روایت شهاب الدین احمد»
- ۲۳۰ «روایت بدخشانی»
- ۲۳۰ اشاره
- ۲۳۱ جلالت بدخشانی در کتب اهل سنت
- ۲۳۵ «دلالت آیه تبلیغ بر امامت»
- ۲۴۱ دلیل دوم «نزول آیه اکمال در غدیر خم»
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۲ «نزول آیه اکمال بروایت ابن مردویه»
- ۲۴۳ «نزول آیه اکمال بروایت ابو نعیم اصفهانی»
- ۲۴۴ نزول آیه اکمال بروایت ابن مغزلی شافعی»
- ۲۴۵ «نزول آیه اکمال بروایت اخطب خوارزم»
- ۲۴۶ «نزول آیه اکمال بروایت ابو الفتح نطنزی»
- ۲۴۷ «نزول آیه اکمال بروایت صالحانی»
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ جلالت صالحانی از نظر اهل سنت
- ۲۵۰ «نزول آیه اکمال بروایت حموی»

- ۲۵۱ «کلام ابن کثیر در تکذیب نزول آیه اکمال در غدیر»
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ «بطلان کلام بی نظام ابن کثیر»
- ۲۷۵ «بطلان گفتار ابن کثیر در صوم غدیر»
- ۲۸۱ «فضل صوم آیام رجب»
- ۲۸۳ «فضل صوم عرفه»
- ۲۸۷ «جواب معارضه روایت با حدیث صحیحین»
- ۲۸۹ «ثواب صوم غدیر بنقل اهل سنت»
- ۲۹۰ دلیل سوم: «شعر حسان فی الغدیر»
- ۲۹۰ اشاره
- ۲۹۱ «روایت احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی»
- ۲۹۲ «روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی»
- ۲۹۳ «شعار حسان بروایت ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم»
- ۲۹۵ «أشعار حسان بروایت أبو الفتح بن ابراهیم التنزی»
- ۳۰۰ «شعار حسان بروایت شمس الدین سبط ابن الجوزی»
- ۳۰۱ «شعار حسان بروایت صدر الدین الحموی»
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۴ ترجمه حموی و جلال او در کتب اهل سنت
- ۳۰۹ «شعار حسان بروایت ابو عبد الله یوسف الکنجی»
- ۳۱۳ «شعار حسان بروایت جلال الدین سیوطی»
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۶ «عظمت سیوطی در نزد اهل سنت»
- ۳۲۱ «جلالت ابن مکتوم نزد اهل سنت»
- ۳۲۵ «دلالت أشعار حسان بر ولایت و امامت»
- ۳۳۴ دلیل چهارم «شعر قیس بن سعد»
- ۳۳۴ اشاره

- فضائل قیس بن سعد در کتب رجال اهل سنت ۳۳۵
- دلیل پنجم «شعر امیر المؤمنین علیه السلام و حدیث غدیر» ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- «دلالت آیات مأثوره از امیر المؤمنین علیه السلام بر امامتش» ۳۴۹
- «ترجمه میبذی شارح دیوان» ۳۵۱
- دلیل ششم: «نزول آیه سأل سائل در واقعه غدیر» ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
- «شأن نزول سأل سائل بروایت ابو اسحاق ابراهیم الثعلبی» ۳۵۴
- اشاره ۳۵۴
- «محمّد ثعلبی» ۳۵۵
- «تفسیر ثعلبی از تفاسیر مقبوله است» ۳۷۳
- «شأن نزول سأل سائل بروایت سبط ابن الجوزی» ۳۸۳
- «شأن نزول سأل سائل بروایت ابراهیم وصابی» ۳۸۶
- «شأن نزول سأل سائل بروایت زرنندی» ۳۸۹
- اشاره ۳۸۹
- ترجمه زرنندی و جلالت او ۳۹۱
- «درر السمطین» تالیف زرنندی از مصادر معتبره است ۳۹۴
- «شأن نزول سأل سائل بروایت شهاب الدین دولت آبادی» ۴۰۵
- اشاره ۴۰۵
- ترجمه شهاب الدین دولت آبادی ۴۰۶
- «شأن نزول سأل سائل بروایت سمهودی» ۴۱۲
- اشاره ۴۱۲
- ترجمه سمهودی و فضائل او در کتب اهل سنت ۴۱۳
- درباره مرکز ۴۳۷

عنوان و نام پدیدآور: عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار جلد ۹ / تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی؛
تحقیق و ترجمه: غلام رضا مولانا البروجردی

مشخصات نشر: قم: موسسه المعارف الاسلامیه، (۱۴۰۴) ق.

مشخصات ظاهری: ج ۲۳.

یادداشت: فارسی - عربی.

یادداشت: کتاب حاضر ردیه ای و شرحی است بر کتاب (التحفه الاثنی عشریه) اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی.

موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. . التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر موضوع

احادیث خاص (ثقلین) - امامت - احادیث

دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۳۹ ق. التحفه الاثنی عشریه - نقد و تفسیر

شیعه - دفاعیه ها و ردیه ها

علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع: امامت -- احادیث

فروست: موسسه المعارف الاسلامیه؛ ۱۷۶

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۸۶۸۱۹

ص: ۱

اشاره

عبقات الانوار فى امامه الائمه الاطهار جلد ۹

تالیف: میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری ہندی

تحقیق و ترجمہ: غلام رضا مولانا البروجردی

ص: ۲

ادامه حدیث غدیر (قسمت دلالت)

«وجوه عدیده در رد شاهصاحب و فخر رازی»

اشاره

پنجم: آنکه چنانچه بطلان این شبهه رازیه، و شبهه شاهیه از افاده حضرت شاهصاحب ثابت و مبرهن کردیم، همچنان بحمد الله بطلان آن از افاده خود حضرت رازی محقق و مبین می گردانیم:

بیانش آنکه رازی عمده الفحول در کتاب «محصول» دست از لجاج نامعقول، و مخالفت دلایل منقول برداشته بامر حق قائل گردیده، یعنی اختیار نموده که حق همین است که قیام احد المترادفین مقام آخر واجب نیست.

جلال الدین محمد بن احمد المحلی (۱) الشافعی در شرح «جمع الجوامع» تصنیف تاج الدین عبد الوهاب بن علی السبکی (۲) الشافعی گفته:

ص: ۳

۱- جلال الدین المحلی: محمد بن احمد بن محمد الشافعی المصری المتوفی سنه (۸۶۴) .

۲- السبکی: عبد الوهاب بن علی الدمشقی المتوفی سنه (۷۷۱) .

[و الحق وقوع كل من الرديفين، أى اللفظين المتحدى المعنى مكان الآخر ان لم يكن تعبد بلفظه، أى يصح ذلك فى كل رديفين بأن يؤتى بكل منهما مكان الآخر فى الكلام، إذ لا- مانع من ذلك، خلافاً للامام الرازى فى نفيه ذلك مطلقاً، أى من لغتين أو لغه.

قال: لانك لو أتيت مكان «من» فى قولك مثلاً: «خرجت من الدار» بمرادفها بالفارسيه، أى «از» (بفتح الهمزه و سكون الزاى) لم يستقم الكلام، لان ضم لغه الى اخرى بمثابة ضم مهمل الى مستعمل.

قال: و إذا عقل ذلك فى لغتين، فلم لا- يجوز مثله فى لغه؟ أى لا مانع من ذلك، و قال: ان القول الاول، أى الجواز، الاظهر فى أول النظر، و الثانى الحق [١].

از اين عبارت، ظاهر است كه حضرت رازى در وقوع احد الرديفين مكان آخر مطلقاً، خواه از يك لغت باشند خواه از دو لغت، خلاف کرده، و نفى لزوم على العموم نموده، و تصريح کرده بآنكه هر گاه

ص: ٤

١- محمد اشرف بن أبى محمد العباس البردوانى در « شرح سلم » گفته : و لا يجب فيه أى المرادفه قيام كل من المترادفين مقام المترادف الآخر ، و ان كانا أى المترادفين من لغه واحده هل يجب صحه اقامه كل المترادفين مقام المترادف الآخر أم لا ؟ ففى حال التعداد من غير عامل ملفوظ أو مقدر يصح اتفاقاً ، و أما فى حال التركيب فقيل : يجب ، و هو الاصح عند ابن الحاجب ، و قيل : لا- يجب ، و هو ما صححه الامام فى « المحصول » ، و قيل : يجب ان كانا من لغه واحده و الا لا يجب ، و المختار عند المصنف عدم الوجوب فى حال التركيب و ان كانا من لغه ، فان صحه الضم ، أى ضم أحد المترادفين الى آخر ، سواء كان ذلك الآخر محكوماً عليه او به من العوارض المفارقة للترادف و ليس بلازم له ، يقال : صلى الله عليه ، و لا يقال : دعا عليه ، مع ان الصلاه بحسب اللغه هى الدعاء .

اتیان بلفظ «از» مقام «من» در قول قائل: «خرجت من الدار» بمثابة ضم مهمل بسوی مستعمل باشد، محتمل است که همین حال در لغت واحده هم باشد، یعنی جائز است که در لغت واحده هم اتیان مراد فی مقام آخر در ترکیب مثل ضم مهمل با مستعمل، و موجب خطا و زلل، و عین و صمت و خطل باشد، و همین مذهب حق است، گو جواز اظهر در اول نظر باشد.

و اعجاب که رازی در مقام تحقیق بامر حق معترف می شود، و مخالفت نظر ظاهرینان بتأمل و امعان می نماید، و بمقابله اهل حق، تدبر و تأمل و انصاف را پس پشت گذاشته، مخالفت حق و تشدید باطل باهتمام تمام اختیار می نماید، و امری را که خود تضعیف و توهین و رد آن نموده، ایشار می فرماید، هل هذا الا- تحکم صریح و تهافت قبیح لم یعتضد بشیء من اسباب الترجیح؟! و از افاده ملا محب الله بهاری در حاشیه «سلم العلوم» و افادات مولوی محمد اشرف، و ملا حسن، و مولوی مبین در شرح «سلم» هم واضحست که مذهب فخر رازی، عدم لزوم قیام احد المترادفین مقام آخر است.

ششم: آنکه از غرائب امور این است که رازی بعد این تطویل لا طائل و اسهاب لا حاصل، در آخر همین عبارت «نهایه العقول» بر رو افتاده، و دست از این تلیق و تزویق و تخدیع و تلمیح برداشته، عدم تمامیت این شبهات، بلکه بطلان این هفوات خود ظاهر کرده، یعنی افاده کرده که در این وجه نظری هست که مذکور است در اصول، و مرادش از این نظر، همان نظر است که در رد لزوم وقوع احد المترادفین مقام الآخر در «محصول» وارد فرموده.

پس هر گاه این وجه حسب افاده خودش منظور فيه، و معلول و مردود و مدخول و غیر مسلم و غیر مقبول باشد، ذکر آن باین استیشار و افتخار و ابتهاج و انتعاش، از غرائب محیره عقول و عجائب خبط و ذهول، و طرائف تهافت و غفول است.

و مزید حیرت آنست که شمس الدین (۱) اصفهانی، و عضد الدین (۲) ایجی و شریف (۳) جرجانی، و ابن حجر (۴) مکی، و محمد بن عبد الرسول (۵) برزنجی، و حسام الدین سهارنبوری، این شبهه رازیة غیر مرضیه را در «تشید القواعد» و «شرح طوالع» و «مواقف» و «شرح مواقف» و «صواعق» و «نوافض» و «مرافض»، ذکر کردند و همه آنها از ذکر نظر مذکور در «اصول» که رازی مخدوم الفحول حواله بآن نموده، با وصف تقلید غیر سدید او در ذکر اصل شبهه، دل دزدیدند و زبان بریدند، و طریق ازلال همج رعاع بوجه کامل برگزیدند، و شرم از مخالفت رازی هم نکردند، که او با آن همه گاو تازی، هر چند اطناب و اسهاب در این باب بغایت قصوی

ص: ۶

-
- ۱- شمس الدین الاصفهانی : ابو الثناء محمود بن عبد الرحمن المتوفی سنه (۷۴۹) ه .
 - ۲- الایجی : عضد الدین عبد الرحمان المتوفی مسجوناً بقلعه کرمان سنه (۷۵۶) ه .
 - ۳- الشریف الجرجانی : السید علی بن محمد المتوفی سنه (۸۱۶) ه .
 - ۴- ابن حجر المکی : احمد بن محمد الهیتمی المصری المتوفی بمکه المکرمه سنه (۹۷۲) ه .
 - ۵- البرزنجی : محمد بن عبد الرسول الشافعی المتوفی سنه (۱۱۰۳) ه .

رسانیده، لکن بمزید هول و خوف مؤاخذه، از ذکر نظر در این وجه خود را باز نداشته.

و همچنین شاهصاحب بتقلید این مقلدین ذکر شبهه رازیه نمودند، و اغماض نظر و غض بصر از ذکر نظر در آن فرمودند، و در کتمان حق، گوی مسابقت بر رازی ربودند، و خواجه کابلی بوهن و سماجت شبهه رازیه پی برده، ذکر آن را موجب استهزاء و طعن ارباب عربیت دانسته، جان خود را از مؤاخذه و دار و گیر بسلامت برده، و اصلا گرد ذکر آن نگردیده.

و شاهصاحب کابلی را در این باب مقصر گمان بردند، و تشبث بعظام رمیمه، بذکر همان شبهه رازیه که خودش هم رد آن کرده، آغاز نهادند.

هفتم: آنکه چنانچه مذهب رازی همین است که وقوع احد المترادفین مقام آخر لازم نیست، همچنین دیگر محققین سنی هم، همین مذهب را اختیار کرده اند، و بدلیل و برهان بس متین، نفی این لزوم ثابت فرموده.

ملا- علی بهاری که از اکابر محققین و اجله معروفین ایشانست و غلام علی آزاد بلگرامی (۱) در «سبحه المرجان» (۲) او را بمدائح عظیمه و مناقب

ص: ۷

۱- بلگرامی غلام علی آزاد بن نوح الحسینی المتوفی فی أورنک آباد بالهند سنه (۱۲۰۰) .

۲- قال فی سبحه المرجان : القاضی محب الله البهاری بحر من العلوم و بدر بین النجوم ، جاب دیار الغروب فی عنفوان الشباب و قرع فی طلب العلم کثیرا من الابواب ، و أخذ أوائل الکتب الدرسيه من مواضع شتی ، ثم انقطع برمته الی حوزة درس المولوی قطب الدین الشمس آبادی و بدلاله هذا القطب قطع مسافه الاغتراب و انتهى الی اقصى حدود الاكتساب و بعد ما تحلی بالفضائل و برع فی الامائل قصد الديار الجنوبيه من الهند المعبر عنها بالدکن . . . الی ان قال : و من مصنفاته : « سلم العلوم » فی المنطق و « مسلم الثبوت » فی اصول الفقه و تاریخ تألیفه هذا الاسم ، و « الجوهر الغرر » و هی رساله فی مسئله الجزء الذی لا يتجزى و التصانیف الثلاثه مقبوله متداوله فی مدارس العلماء .

فخيمه ستوده، در «سلم العلوم» گفته:

[و تكثر اللفظ مع اتحاد المعنى مرادفه، و ذلك واقع لتكثر الوسائل و التوسع فى محال البدائع، و لا يجب قيام كل مقام الآخر و ان كانا من لغه، فان صحه الضم من العوارض، يقال: صلى عليه، و لا يقال: دعا عليه].

و نيز ملا محب الله در حاشية «سلم» در حاشية اين مقام: كما فى «شرح السلم» للقاضى محمد مبارك، گفته:

[هل يجب صحه اقامه كل من المترادفين مقام الآخر، ففى حال التعداد من غير عامل ملفوظ، أو مقدر يصح اتفاقا، و اما فى حال التركيب، فقيل: يجب و هو الاصح عند ابن الحاجب، و قيل: لا يجب و صححه الامام فى «المحصول» و قيل:

يجب إن كانا من لغه واحده و الا فلا].

و نيز ملا محب الله در كتاب «مسلم الثبوت» گفته:

[مسئله يجوز اقامه كل مقام آخر فى حال التعداد اتفاقا، اما فى التركيب فلا يجب و هو الحق، و قيل: يجب، و عليه ابن الحاجب، و قيل: يجب ان كانا من لغه، و اختاره فى «المنهاج» .

لنا ان صحه الضم من العوارض و اتحاد المعنى لا يستلزم الاتفاق فيها، و استدل لو صح لصح «خدا اكبر» و أجبب بأن الحنفية يلتزمون، و بأن المنع شرعى، و النزاع فى الصحه لغه، و بأن اختلاط اللغتين لعله ممنوع لغه الا بالتعريب، فلا

يلزم المنع في اللغة الواحدة، قالوا: المعنى واحد و لا حجر في التركيب لغه، قلنا: ممنوع خصوصا من لغتين].

و ملا نظام الدين در «شرح سلم» كه موسوم است به «فوائد عظمى» گفته:

[مسئله يجوز اقامه كل من المترادفين مقام الآخر في حال التعداد اتفاقا، يعنى أن الترادف من حيث هو هو لا يمنع اقامه في التعداد، و ان لم يجز بالنظر الى معنى مانع كقصد التجنيس مثلا، و وجهه ظاهر، فان المقصود في تلك الحال انما هو تعداد معانى متعدده بوساطه اللفظ، و فيه كل على السواء كما تشهد به الضروره و اما في التركيب فلا يجب اقامه كل مقام الآخر على سبيل الكليه، و الحاصل أن الترادف من حيث هو هو لا يصح اقامه، و الوقوع في بعض المواد لامر خارج، هكذا في الحاشيه، و هو الحق، و قيل: يجب اقامه جوازا، و عليه ابن الحاجب، و قيل: يجب ان كانا، «أى المترادفان» من لغه واحده، و اختاره البيضاوى (1) في «المنهاج» لنا أن صحه الضم من العوارض، و اتحاد المعنى لا يستلزم الاتفاق فيها، يعنى أن الترادف من صفات الالفاظ المفرده من حيث أوضاعها، و صفه التركيب عارضه، و الترادف الملزوم لاتحاد المعنى لا يستلزم الاتفاق في العوارض، و إذا لم يستلزم فحينئذ يجوز أن لا يصح التركيب الذى في أحد المترادفين في الآخر لمانع.

و التفصيل أن من جوز قيام كل مقام الآخر ان أراد أنه لا يمتنع بالنظر الى الترادف من حيث هو هو، فالترادف عله مصححه، و الامتناع ان كان فبالخارج، كما يشير إليه التحرير، فلا ينفيه الدليل، و ان أراد أن أحدهما ان اقيم مقام الآخر

ص: ٩

١- البيضاوى : ناصر الدين عبد الله بن عمر الشافعى المفسر المتوفى سنه (٦٨٥) .

لصح التركيب و ما أدى الى فساد لغوى أصلا، فالدليل ناف له، فان الحاصل أن التركيب و اعتباراته من العوارض الغريبه، و لعلها مع بعض المترادفات لا- تتأتى نحو جميع و قاطبه و أسماء الظروف اللازمه الاضافه و الظروف التي ليست كذلك و غير ذلك و كصلات الافعال نحو «صلى عليه» و «دعا عليه» .

ثم الظاهر ان المذهب مذهبان: الجواز مطلقا، و عدم الجواز، و أما الوجوب فلعل المراد منه الجواز بطريق الوجوب، أو وجوب الحكم به، و الا فلا معنى له، كما لا يخفى، و فى كلام ناظرى اصول ابن الحاجب اشعار به.

الى أن قال: قالوا: المعنى واحد و لا حجر فى التركيب، قلنا: مم خصوصا من لغتين، هذا الاستدلال أورده جماعه قائلون بوجوب جواز القيام الا لمانع، و منهم صاحب «التحريم»^(١)، و حاصله ان الهيئات التركيبيه موضوعات بأوضاع نوعيه، و لم يشترط فيها أن يكون المحكوم عليه ذلك اللفظ أو غيره، فالتركيب بما هو هو لا- حجر فيه، و لذلك تراهم لا يتوقفون فى الاطلاقات إذا عبروا على لفظ موضوع لمعنى، ثم انك قد عرفت أن التجوز و المشترك سواء فى ذلك، فان احتمال عدم قيام لفظ مجاز فى معنى مقام لفظ حقيقه فى ذلك المعنى قائم، و مع هذا لا- يتوقف أحد فى الاطلاقات، و الضروره قضت بانعدام التفرقه بين المجاز و الحقيقه، و هذا يدل البتة على ان التركيب لا- حجر فيه، فالمانع ان كان لكان من الخارجيات، و هذا مما لم ينكره المخالف.

فان قلت: يجوز «صلى الله عليه و آله و سلم»، و لا يصح «دعا» .

قلت: كان صحيحا بالنظر الى الترادف، و انما امتنع لايجاب اهل اللغه صلته بغير «على» و تغير معناه عند لحوق «على»، فقدم المانع و حينئذ خرج النزاع

ص: ١٠

١- التحرير: فى اصول الفقه لكمال الدين محمد بن عبد الواحد الشهير بابن همام الحنفى المتوفى سنه (٨٦١)

الی اللفظ ولا وجه للجواب، و آورده من اطلق الجواز فحينئذ إن كان مقصوده ظاهره فالجواب ظاهر].

و از ملاحظه شروح «سلم» مولوی محمد اشرف بن ابي محمد العباسی البردوانی، و قاضی محمد مبارک، و مولوی احمد علی سندیلی، و مولوی عبد العلی بن نظام الدین، و ملا حسن، و مولوی مبین هم صحت لزوم قیام احد المترادفین مقام آخر ظاهر و واضح است، من شاء فلیرجع إليها.

هشتم: آنکه چنانچه از افادات اهل اصول و ارباب منطق، عدم لزوم قیام احد المترادفین مقام آخر ثابت است. همچنان عدم لزوم از افادات اکابر نحویین و لغویین قروم واضح و معلوم، و از تحقیقات ایشان ظاهر و مفهوم است، آنفا دانستی که خالد بن عبد الله الازهری در «تصریح شرح توضیح» تصریح کرده بآنکه اعتراض صاحب^(۱) «مغنی» بر ابن مالک که قائل است بآنکه «من» که بعد اسم تفضیل می آید، برای مجاوزت است، دفع کرده شد بآنکه صحت وقوع مرادف موقع مرادف نمی باشد مگر وقتی که منع نکند از آن مانعی، و این جا منع کرده است از آن مانعی و آن استعمال است، زیرا که اسم تفضیل مصاحبت نمی کند از حروف جر مگر «من» را خاصه، و این افاده دلالت صریحه دارد بر آنکه قیام احد المرادفین مقام آخر علی سبیل الکلیه و العموم نیست، بلکه در بعض مواضع یکی از مرادفین مقام آخر قائم نمی شود بسبب مانعی.

ص: ۱۱

۱- صاحب (مغنی): ابن هشام عبد الله بن يوسف بن احمد الحنبلی النحوی المتوفی سنه (۷۶۱) ه

و نیز از آن ظاهر است که استعمال از موانع اقامه احد المرادفین مقام آخر می باشد، پس بنا بر این اگر چه «مولی» مرادف «اولی» است، لکن چون استعمال عرب مانع است از مقارنت «من» با «مولی»، بخلاف «اولی» گفتن «مولی من فلان» بجای «اولی من فلان» جائز نباشد.

و محتجب نماند که خالد ازهری صاحب فضل زاهر و حاوی نبل فاخر، و ممدوح بر زبان اجله اکابر است، چنانچه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی در کتاب «ضوء لامع لاهل القرن التاسع» گفته:

[خالد بن عبد الله بن أبي بكر بن محمد بن أحمد الجرجی ثم الازهری الشافعی النحوی، و يعرف بالوقاد.

ولد تقریباً سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه بجرجه من الصعيد، و تحول و هو طفل مع أبویه الى القاهره، فقرأ القرآن و «العمده» و «مختصر» أبي شجاع(۱) و تحول الى الازهر، فقرأ فيه «المنهاج» و قرأ فی العربیه علی يعيش المغربی(۲) نزل سطحه،

ص: ۱۲

-
- ۱- أبو شجاع: أحمد بن الحسين بن أحمد الاصفهانی الشافعی المتوفى سنه (۵۰۰) و مختصره فی الفروع شرحه المنوفی أحمد بن محمد بن عبد السلام الشافعی المتوفى سنه (۹۳۱) و سماه الاقتاع ثم اختصر منه شرحاً آخر و سماه تشنیف الاسماع بحل الفاظ مختصر أبي شجاع، و شرحه أيضاً تقی الدین أبو بكر ابن محمد الحصنی دمشقی المتوفى سنه (۸۲۹)
 - ۲- يعيش المغربی: بن ابراهیم بن یوسف الاموی الاندلسی المتوفى نحو سنه (۸۹۵).

و داود المالكي (١)، و السنهوري (٢)، و عنه أخذ ابن الحاجب الاصلى، و العضد، و لازم الامين الاقصرائي (٣) في العضد و حاشيته، و التقى الحصنى فى المعانى و البيان و المنطق و الاصول و الصرف و العرييه، و كذا أخذ قليلا عن الشمنى (٤)، و داوم تقسيم العبادى سنين، و كذا المقسى، بل و المناوى، و قرأ على الجوجرى (٥)، و ابراهيم العجلونى (٦)، و الزين الابناسى (٧)، و أخذ الفرائض و الحساب عن السيد على (٨) تلميذ ابن المجدى (٩)، و اليسير عن الشهاب السجينى (١٠)، و البدر الماردانى،

ص: ١٣

- ١- داود المالكي : بن محمد بن على الفيومى المصرى المتوفى سنه (٨٧٢) .
- ٢- السنهورى : على بن عبد الله بن على القاهرى الازهرى النحوى المتوفى سنه (٨٨٩) .
- ٣- الامين الاقصرائي : يحيى بن محمد بن ابراهيم الحنفى المتوفى بالقاهره سنه (٨٨٠) .
- ٤- الشمنى : أحمد بن محمد الحنفى المتوفى سنه (٨٧٢) .
- ٥- الجوجرى : محمد بن عبد المنعم القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٨٩) .
- ٦- ابراهيم العجلونى : بن أحمد بن الحسن بن أحمد المقدسى الشافعى المتوفى سنه (٨٨٥) .
- ٧- الزين الابناسى : عبد الرحيم بن ابراهيم بن حجاج القاهرى الشافعى المتوفى سنه (٨٩١) .
- ٨- السيد على : بن عبد القادر الشافعى الفرضى الحاسب المتوفى سنه (٨٧٠) .
- ٩- ابن المجدى : أحمد بن رجب بن طبغا القاهرى الحنفى أبو المحاسن المتوفى سنه (٨٧٤) .
- ١٠- السجينى : احمد بن عبيد الله بن محمد الشهاب المصرى الفرضى المتوفى سنه (٨٨٥) .

و سماع منى يسيرا، و برع فى العريبه و شارك فى غيرها، و اقرأ الطلبه، و لازم تغرى بردى القادري(١)، فقرره فى المسجد الذى بناه الدواداربخان الخليلي، و مشى حاله به و بغيره قليلا، و نزل فى سعيد السعداء و غيرها، و شرح «الجروميه» و غيرها، و كتب على «التوضيح» لابن هشام، و هو انسان خير، رأيت كراسه بخط الحلبي انتقده فيها و قرضاها له الكافياجى و غيره(٢).

و محمد الملقب بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمى المكي(٣) در ذيل «ضوء لامع» كه بخط خود بر هامش نسخه حاضره «ضوء لامع» نوشته، بعد عبارت «ضوء لامع» گفته:

[أقول و بعد المؤلف: انفرادى فى جامع الازهر باقراء العريبه و اشتهر شرحاه على «التوضيح» و «الجروميه» و اعرابها، و حصلها الافاضل فى حياته و بعدها و مات و هو ذاهب من الحج مع الحاج فى البركه بالقاهره عام أربع و تسعمائه رحمه الله و ايانا].

كمال حيرت است كه جناب شاهصاحب، نه نظر بر «مسلم» و «سلم» كه از كتب مختصره اصول و منطق است، انداختند، و نه ديگر كتب اصول محققين فحول را ملاحظه ساختند، و نه حظى از ملاحظه كتاب «تصريح» كه نهايت مشهور است، و امثال آن برداشتند، و بى محابا دست بر اين شبهه سخيغه انداختند، و بمزید صدق و ورع آن را بجمهور اهل عربيت منسوب ساختند، فلا حول و لا قوه الا بالله.

ص: ۱۴

۱- تغرى بردى : الظاهرى القادري الخازندارى المولود قبيل سنه (۸۳۰) .

۲- الضوء اللامع ج ۳ / ۱۷۱

۳- جار الله بن فهد : المكي الهاشمى المتوفى سنه (۹۵۴) هـ

و شیخ رضی (۱) طاب ثراه در «شرح کافیه» فرموده:

[و لا يتوهم ان بين «علمت» و «عرفت» فرقا من حيث المعنى، كما قال بعضهم فان معنى «علمت أن زيدا قائم»، و «عرفت ان زيدا قائم» واحد، الا ان «عرف» لا ينصب جزئى الاسمیه، كما ينصبهما «علم» لا لفرق معنوی بینهما، بل هو موكول الى اختيار العرب، فانهم قد يخصون احد المتساويين فى المعنى بحكم لفظى دون الآخر] (۲).

از این عبارت واضح است که «علمت و عرفت» بمعنی واحد است، و فرق معنوی در آن نیست، لکن «عرف» نصب نمی کند هر دو جزء اسمیه را، چنانچه نصب می کند «علم» آن را، و این معنی نه بسبب فرق معنوی است در آن، بلکه آن موكول است بسوی اختیار عرب، که ایشان گاهی مختص می سازند یکی از متساویین را در معنی بحکمی لفظی و متساوی دیگر را آن حکم نمی دهند.

پس از این عبارت بصراحت تمام ثابت است که اقامت مرادف مقام مرادف هر جا صحیح نیست، و احد المرادفین گاهی بحکمی لفظی مخصوص می شود که دیگری را از آن حظی حاصل نمی شود، و این تخصیص و تمییز نه بسبب فرق معنوی می باشد، بلکه آن باختر عرب موكول و بترجیح ایشان معلول است.

و نیز شیخ رضی در «شرح کافیه» بعد ذکر الحاق افعال عدیده بصار گفته:

[و ليس الحاق مثل هذه الافعال بصار قیاسا، بل سماعا أ لا تری ان «انتقل»

ص: ۱۵

۱- الرضى الأسترآبادى محمد بن الحسن نجم الاثمه المتوفى سنه (۶۸۶) هـ .

۲- شرح الكافیه فى النحو للشارح الرضى ج ۲ / ۲۷۷ مبحث أفعال القلوب

لا يلحق به مع انه بمعنى تحول[۱].

از این عبارت ظاهر است که «انتقل» با آنکه بمعنی تحول است، ملحق بصار نمی شود، یعنی چنانچه بر اسم و خبر می آید، و رفع اسم و نصب خبر می کند، مثل صار همچنان «انتقل» باین طور مستعمل نمی شود.

نهم: آنکه چنانچه عدم لزوم قیام احد المترادفین مقام آخر، از عدم جواز اقامت «دعا» مقام «صلی» در صلی الله علیه، که بهاری بآن متمسک شده، و عدم اقامت «عرف» مقام «علم» در نصب هر دو جزء جمله اسمیه و عدم قیام «عن» مقام «من» در استعمال افعال التفضیل، و عدم قیام «انتقل» مقام «تحول» و مثل آن ظاهر و باهر است، همچنان عدم این لزوم بتفحص دیگر اطلاقات و ملاحظه فروق در الفاظ مترادفه که اکابر محققین و اعظم مهرة حذاق ضبط آن کرده اند، واضح و لائح است، و لکن چون اطلاع بر این فروق موقوف است بر مناسبت بعلم لسان، و رازی و اتباع او را حظی از آن حاصل نیست این فروق را هم ندیدند، و طریق خبط و خلط قبیح بر گزیدند، و ما بطور نمودج ذکر بعض فروق اجمالاً می نمایم.

پس از آن جمله است فروق «حتی والی» که هر دو دلالت بر غایت می کنند لکن «حتی» بر مضمهر داخل نمی شود، بخلاف «الی».

و نیز «الی» در موضع خبر واقع می شود، مثل «و الامر إليك» بخلاف حتی.

و نیز واجب است که مجرور «حتی» آخر جزء ما قبل یا ملاقی آن باشد بخلاف «الی».

ص: ۱۶

و نیز ما بعد «حتی» نمی باشد مگر از جنس ما قبل آن بخلاف «الی»، کذا يظهر من «المغنی» لابن هشام و «الاشباه» للسيوطی.

فروق کلمات مترادفه

و از آن جمله است فروق «حتی» عاطفه و «واو» عاطفه که سه تا است:

یکی آنکه برای معطوف «حتی» سه شرط است: یکی آنکه ظاهر باشد نه مضمیر، ذکره ابن هشام الخضر اوی.

دوم آنکه یا بعض باشد از جمعی که قبل آن باشد، یا جزء از کل، یا مثل جزء.

سوم آنکه غایت ما قبل حتی باشد.

و فرق دوم آنست که «حتی» عطف جمل نمی کند.

و فرق سوم آنست که هر گاه «حتی» عطف می کند بر مجرور، اعاده کرده می شود خافض، کما فی «المغنی» لابن هشام و «الاشباه» للسيوطی نقلا عنه.

و از آن جمله است فروق «الا» و «غیر» که هر دو بمعنی واحد است.

قال السيوطی فی «الاشباه و النظائر»:

[ذکر ما افترق فيه «الا» و «غیر» .

قال أبو الحسن الابدی (1) فی «شرح الجزولیه»: افترت «الا» و «غیر» فی ثلثة أشياء:

أحدها ان «غیرا» یوصف بها حیث لا یتصور الاستثناء، و «الا» لیست كذلك، فتقول: عندی درهم غیر جید، و لو قلت: عندی درهم الا جید لم یجز.

ص: ۱۷

الثانى: أن الا إذا كانت مع ما بعدها صفة لم يجوز حذف الموصوف، و اقامه الصفة مقامه، فتقول: قام القوم الا زيدا، و لو قلت: قام الا زيد لم يجوز، بخلاف «غير» إذ تقول: قام القوم غير زيد، و قام غير زيد.

و سبب ذلك ان «الا» حرف لم تتمكن فى الوصفيه، فلا تكون صفة الا تابعا كما ان «أجمعين» لا يستعمل فى التأكيد الا تابعا.

الثالث: أنك إذا عطفت على الاسم الواقع بعد الا، كان اعراب المعطوف على حسب المعطوف عليه، و إذا عطفت على الاسم الواقع بعد غير، جاز الجر و الحمل على المعنى [١].

و از آن جمله است فروق «عند» و «لدى» و «لدى» که همه بمعنی نزدیک است، و فرق است در آن به شش وجه، كما فى «الاشباه و النظائر» [٢].

و از آن جمله است فروق مصدر و «أن» مع صلة آن که بمعنی مصدر می باشد، و در هر دو دوازده فرق است، كما يظهر بالرجوع الى «الاشباه و النظائر» [٣] للسيوطى.

و از آن جمله است فروق «أم» و «أو» که هر دو برای تردید می آید، سیوطی در «اشباه» از ابن العطار نقل کرده که او در «تقیید الجمل» گفته: که فرق در «أم» و «أو» بچار وجه است [٤].

ص: ١٨

١- الاشباه و النظائر ج ٤ / ٥٢ ط بيروت مؤسسه الرساله

٢- الاشباه و النظائر ج ٤ / ٤٦

٣- الاشباه و النظائر ج ٤ / ٦٢

٤- الاشباه و النظائر ج ٤ / ٩٩

و از آن جمله است فروق عدیده در الفاظ «اغرا» و «امر» ذکرها السیوطی فی «الاشباه» نقلا عن الاندلسی (۱).

و از آن جمله است فروق «هل» و «همزة استفهام» که در «اشباه» (۲) از ابن هشام نقل کرده و آن ده فرق است.

و از آن جمله است فروق «ایان» و «متی» یظهر من «الاشباه» آنها ثلثه (۳).

و از آن جمله است فروق «کم» و «کاین» که از «مغنی» ظاهر است که در آن پنج فرق است، و سیوطی هم این فروق را در «اشباه» (۴) از «مغنی» نقل کرده.

و از آن جمله است فروق «أی» و «من» در «اشباه» (۵) نقل کرده که در «بسیط» شش فرق در آن ذکر نموده.

و اکثر این فروق برای ابطال استیصال توهم رازی کافی و وافی است و علاوه بر این، فروق در الفاظ متحده المعنی بسیار است که از «اشباه» و «مغنی» و تتبع کتب لغات توان دریافت.

و اگر کسی توهم کند که نظائر مذکوره بحسب ماده اشتراک ندارند، بخلاف «مولی و اولی» .

پس مدفوعست بآنکه کلام رازی بحیثیت اشتراک در ماده نیست،

ص: ۱۹

۱- الاشباه و النظائر ج ۴ / ۱۰۷

۲- الاشباه و النظائر ج ۴ / ۱۱۸

۳- الاشباه و النظائر ج ۴ / ۱۱۹ .

۴- الاشباه و النظائر ج ۴ / ۱۲۴

۵- الاشباه و النظائر ج ۴ / ۱۲۵

و کلام او دلالت صریحه دارد بر آنکه لزوم اتحاد استعمال مترادفین بسبب اتحاد معنی است، و اشتراک ماده را در این باب دخلی نداده، و لنعم ما افید فی «البوارق الموبقه» بعد ذکر بعض النظائر الراده لزوم اتحاد استعمال المترادفین.

و تو هم نشود که «مولی» و «أولی» اشتراک دارند بحسب ماده بخلاف تلك الشواهد، زیرا که این فرق فائده ندارد، چه کلام در اتحاد معنی بوده نه اشتراک بحسب ماده، و إحدى قائل نشده که اتحاد معنی با اشتراک مادی موجب صحت اقتران احدهما بما یقترن به الآخر است پس فرق غیر مفید باشد-انتهی.

و علاوه بر این، حقیر فقیر با وصف قصور باع و قلت اطلاع، بمحض عنایت ربانی و تأیید آسمانی ثابت می گردانم که حسب تصریح ائمه لغویین در بعض لغات مترادفه که اشتراک در ماده دارند، نیز اقامت احد المترادفین مقام آخر صحیح نیست.

در «صحاح» جوهری (۱) مذکور است:

[و یقال: یا نومان للكثیر النوم، و لا یقال: رجل نومان، لانه یختص بالنداء].

از این واضح است که نومان بمعنی کثیر النوم است و آن مختص است به نداء، و اطلاق آن بنهج دیگر مثل وصف و اخبار و حالت و غیر آن جائز نیست، و حال آنکه «نومه» که مرادف «نومان» است، و هر دو در ماده مشترک اختصاص به نداء ندارد، و اطلاق آن بترکیب وصفی و اخباری و غیر آن جائز است، در «صحاح» مذکور است:

ص: ۲۰

۱- الجوهري: اسماعيل بن حماد أبو نصر الفارابي اللغوي المتوفى سنة (۳۹۳).

[و رجل نومه بفتح الواو، أى نئوم و هو الكثير النوم].

از این عبارت، ظاهر است که «نومه» بمعنی کثیر النوم است و وصف رجل بآن جائز است.

پس بحمد الله و حسن توفیقه بکمال ظهور و وضوح ثابت شد که «نومان» و «نومه» با آنکه مترادف اند و معنای هر دو یکی است، استعمال هر دو مختلف است و اقامت یکی مقام دیگری ناجائز است.

و نیز در «صحاح» جوهری مذکور است: [و قولهم فى النداء: «یا فل» مخففا انما هو محذوف «من یا فلان» لا على سبيل الترخيم، و لو كان ترخيما لقالوا: یا فلا، و ربما قيل ذلك فى غير النداء للضرورة. قال أبو النجم (۱):

فى «لجه»: أمسك فلانا عن فل].

از این عبارت، ظاهر است که «فل» مخفف «فلان» است لا على وجه الترخيم و مستعمل نمی شود مگر در «نداء»، یعنی استعمال آن بترکیب دیگر جائز نیست الا فی ضروره الشعر، و ظاهر است که لفظ «فلان» اختصاصی به نداء ندارد.

پس ثابت شد که با وصف اشتراک «فلان» و «فل» در ماده، بلکه مأخوذ بودن «فل» از «فلان»، که «فل» مخفف «فلان» است و این نهایت تقارب است، استعمال هر دو یکسان نیست.

پس اگر استعمال «مولی» و «أولی» هم با وصف اشتراک در ماده یکسان نباشد، اصلا جای تعجب و تحیر نگردد، و هرگز افتراق استعمال هر دو دلالت نکند بر آنکه هر دو بیک معنی نیست.

پس کمال عجب است که شاهصاحب مثل رازی و مقلدین او اصلا حظی

ص: ۲۱

۱- أبو النجم: الفضل بن قدامه الراجز العجلی الکوفی المتوفى سنه (۱۳۰).

از تفحص استعمالات لغات، و افادات و تحقیقات ائمه عالی درجات نبرداشتند و در گرداب سوء فهم و ازدحام و هم، چنان سر فرو بردند که اصلاً بیچپ و راست ننگریستند و باین شبهه سخیفه پارینه، دست آویختند و غبار تشکیک رکیک مردود انگیختند، و بتنبیه بر بطلان و هوان آن متنبه نشدند! مگر نمی دانی که در «احقاق الحق» هم رد آن بوجه شافی و وافی مسطور است.

و هذه عبارته فی وجوه رد کلام صاحب «المواقف» :

[و منها ان مجيء مفعول بمعنى افعال، مما نقله الشارح الجديد للتجريد عن أبي عبيده من ائمة اللغة، و انه فسر قوله تعالى: هِيَ مَوْلَاكُمْ (١) بأولاكم، و قال النبي صلى الله عليه و سلم: «ايما امرأه نكحت بغير اذن مولاها»، أي الاولى بها و المالك لتدبيرها، و مثله في الشعر كثير، و بالجمله استعمال المولى بمعنى المتولى و المالك للامر، و الاولى بالتصرف شائع في كلام العرب، منقول عن ائمة اللغة و المراد انه اسم لهذا المعنى لا- صفة بمنزله الاولى، ليعترض بأنه ليس من صيغه اسم التفضيل، و انه لا يستعمل استعماله.

و أيضا كون اللفظين بمعنى واحد لا يقتضى صحه اقتران كل منهما في الاستعمال بما يقترن به الآخر، لان صحه اقتران اللفظ من عوارض الالفاظ، لا من عوارض المعاني، و لان الصلوه مثلا بمعنى الدعاء، و الصلوه انما تقترن بعلى و الدعاء باللام يقال: «صلى عليه» و «دعا له»، و لو قيل: «دعا عليه» لم يكن بمعناه.

و قد صرح الشيخ الرضى بمرادفه العلم و المعرفة مع ان العلم يتعدى الى مفعولين دون المعرفة، و كذا يقال: «انك عالم»، و لا يقال: «ان انت عالم»، مع ان المتصل و المنفصل ههنا مترادفان، كما صرحوا به و امثال ذلك كثير [٢].

ص: ٢٢

١- الحديد : ١٥

٢- احقاق الحق ج ٢ / ٤٩٦

و در «عماد الاسلام» مسطور است):

[قد صرح الشيخ الرضى بمرادفه العلم و المعرفة مع ان العلم يتعدى الى مفعولين دون المعرفة، و كذا يقال: «انك عالم»، و لا يقال: «ان أنت عالم»، مع ان المتصل و المنفصل ههنا مترادفان، كما صرحوا به و أمثال ذلك كثير.

و بوجه آخر قد مر في مبحث الرؤيه من كتاب «التوحيد» ما يندفع به كلام الرازى هذا، و حاصله ان اقتران اللفظ باللفظ من عوارض الالفاظ لا من عوارض المعنى، فيجوز أن يكون من عوارض لفظ الانتظار ما لم يكن من عوارض النظر الذى هو بمعناه، و هكذا بالعكس لتحقق التغير اللفظى بينهما.

و أيضا جاء «بصر بى» و لم يجىء «نظر بى» و «رأى بى»، و هكذا على قول الاشاعره جاء «نظر إليه» و لم يجىء «بصر إليه».

و أيضا لو تم دليلك لزم أن يصح نظرته، كما صح رأيتة، و الحال أن الرازى حكم ببطلانه فى مبحث الرؤيه و صح «ان أنت عالم»، كما صح «انك عالم»، و صح «جاءنى الا زيدا»، كما صح «جاءنى غير زيدا» و جاز «عندى درهم الا جيد» كما صح «عندى درهم غير جيد» مع ان الا بمعنى غير فى الامثله، و صرح بعدم صحتها صاحب «المغنى»، بالجمله لا يليق بمن يكون ملقبا بامام الاشاعره أن يدعى أمرا خلافا للواقع ترويجا لمذهبه].

قياس در لغت جايز نيست

دهم: آنكه مذهب محققين جليل الاخطار، و مختار منقدين كبار آنست كه قياس در لغت روانيست، چنانچه بر ناظر كتب اصول و واقف تحقيقات فحول مخفى نيست.

سيوطى در «مزهر» گفته:

ص: ۲۳

[قال الكيا الهراسى (١) فى تعليقه: الذى استقر عليه آراء المحققين من الاصوليين ان اللغة لا تثبت قياسا و لا يجرى القياس فيها] (٢) - الخ.

و هر گاه قياس در اثبات لغت روا نباشد، بقياس فاسد الاساس ابطال معنایى که بتصريح ائمه و ثقات لغويين ثابت باشد، چگونه جائر گردد.

يازدهم: آنکه بالفرض اگر قياس را در اثبات مدخلی باشد، باز هم اين وجه ناموجه بکار نمى خورد، زیرا که غایت اين وجه غير متين، محض ظن و تخمين است، و مفاد تصريحات مثبتين مجيء «مولى» بمعنى «أولى» قطع و يقين، و لا يعارض الظن القطع قطعاً، و چنانچه اجتهاد بمقابله نص در احكام شرعيه مردود است، همچنين دفع تصريحات لغويين بأوهام و قياسات و استنباطات فرضيه ظنيه نامقبول و نامحمود، و الحمد لله الودود المعين لاناره الحق الابلج، ببر که شفعاء يوم الورد.

شهادت بر نفى مردود است

دوازدهم: آنکه حاصل اين شبهه رازى و شبهه سابقه او، و حاصل تفصيل غير قابل التعويل که عنقریب مى آيد، نفى مجيء «مولى» بمعنى «أولى» است، و شهادت بر نفى حسب افاده خودش در مثل اين مقام نامقبول و مردود.

رازی در رساله «فضائل شافعى» گفته:

[عابوا عليه، أى على الشافعى قوله: الباء فى قوله تعالى: وَإِمْسِيحُوا بِرُؤُسِكُمْ (٣) تفيد التبويض، و نقلوا عن أئمة اللغة انهم قالوا: لا فرق بين

ص: ٢٤

١- الكيا الهراسى : على بن محمد بن على أبو الحسن الطبرى الشافعى المتوفى سنه (٥٠٤) .

٢- المزهر ج ١ / ٣٧

٣- المائده : ٦

وَإِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَبَيْنَ قَوْلِهِ: وَإِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَالجواب قول من قال:

انه ليس في اللغة ان الباء للتبعيض شهادة على النفي فلا تقبل [الخ.

از ملاحظه این عبارت، ظاهر است که عائین قول شافعی که قائل بافاده «با» برای تبعیض است، از ائمه لغت نقل کرده اند که در اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ (۱) و اِمْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ فرق نیست، و فخر رازی بجواب آن ارشاد نموده: که قول کسی که گفته: که در لغت، «با» برای تبعیض نیست، شهادت بر نفي است، پس مقبول نباشد.

پس هر گاه رد نفي ائمه لغت بسبب آنکه شهادت بر نفي است مردود و نامقبول باشد، نفي فخر رازی مجيء مولى را باولى و آن هم بلا- نقل از ائمه لغت، و آن هم بمقابله اثبات اساطین عالی درجات، بأولویت بسیار موهون و مخدوش و مدخول و معلول و مردود و نامقبول خواهد بود.

و ملك العلماء شهاب الدين دولت آبادی (۲) در کتاب «هدایه السعداء» در بیان وجوه رد بیت صاحب «لامیه» که متضمن ذم لعن یزید (۳) است،

ص: ۲۵

۱- المائده : ۶

۲- شهاب الدين دولت آبادی : أحمد بن عمر الزاوی الحنفی الهندی المتوفى سنة (۸۴۹) .

۳- یزید : بن معاویه بن أبی سفیان الاموی ثانی ملوک الدوله الامویه فی الشام ، ولد لعنه الله عليه بالماطرون سنة (۲۵) و ولی الخلافه سنة (۶۰) و مدته فیها ثلاث سنين و تسعه أشهر الا ایاما و هلك فی حوارین سنة (۶۴) و فی أيامه المشئومه أمر بقتل السبط الشهيد الحسين عليه السلام و سبى نساءه و حریمه و قتل من كان معه من الرجال الا زکیاء ، و أمر فی سنة (۶۳) بقتل أهل المدینه و استباحه أموالهم و نساءهم .

[چهاردهم: آنکه اگر اقامت کند دلیل لم یأمر القوم بقتله، فنقول: جوابه «لم یأمر القوم» خبر النفی، و شهاده النفی مردود باتفاق الروایات، فدلایله مردود] انتهى.

از این عبارت، ظاهر است که شهادت نفی مردود است باتفاق روایات و اگر بر نفی دلیلی هم اقامت کنند مردود است، و قابل اعتناء و التفات نیست.

پس بحمد الله مردود بودن نفی مجیی «مولی» بمعنی «أولی» باتفاق روایات، اگر دلیلی هم بر آن قایم شود، ثابت گردید.

سیزدهم: آنکه عدم جواز «هو أولی و هما أولیان» مسلم نیست بدو وجه:

اول: آنکه هر گاه بنای ترکیب نزد رازی بر محض عقل است، و وضع و واضع را در آن دخلی نیست، پس ظاهر است که عقل هرگز ابائی و استنکافی از گفتن «هو أولی و هما أولیان» ندارد، و هیچ استحاله عقلی در این اطلاق لازم نمی آید.

پس بعد این همه زور و شور در نفی اقتران بعض الفاظ ببعض بوضع و منوط ساختن آن بمحض عقل، تمسک به اینکه «هو أولی و هما أولیان» چون مسموع نیست ناجائز باشد، وجهی از صحت ندارد.

دوم: آنکه عدم جواز «هو أولی و هما أولیان»، حسب قاعدة لسان، و تصریحات ائمه نحویین اعیان، و افادات محققین عالی شأن هم ممنوع است.

و عجب که رازی آیات قرآن شریف را، که زعم تفسیر آن می نماید،

و اتباعش بر این زعم گردن کبر و افتخار می افزایند، و مباحات و استبشار تمام بر آن دارند، هم بعین بصیرت ندیده، که بملاحظه آن بطلان زعم بطلان این استعمال بوجه ابلغ ظاهر می شود، که اسم تفضیل در چند آیات مجرد از «من» و اضافه و حرف تعریف، مستعمل شده، ففی سوره البقره: **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ (۱)**.

و ایضا فی سوره البقره: **ذَلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ (۲)**.

و فی سوره الانعام: **قُلْ أَى شَىْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ (۳)**.

و فی سوره التوبه: **وَعَيَّدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلَاداً (۴)**.

و ایضا فی سوره التوبه: **وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ (۵)**.

و ایضا فی سوره التوبه: **قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا (۶)**.

و فی سوره بنی اسرائیل: **وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلاً (۷)**.

ص: ۲۷

۱- البقره : ۱۶۵

۲- البقره : ۲۳۲

۳- الانعام : ۱۹

۴- التوبه : ۶۸ - ۶۹

۵- التوبه : ۷۲

۶- التوبه : ۸۱

۷- الاسراء : ۲۱

و فی سوره الکهف: أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا(۱).

و فی سوره طه: وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى(۲).

و ایضا فی سوره طه: وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى(۳).

و فی سوره القصص: وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى(۴).

و فی سوره الاعلی: وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى(۵).

بعد ملاحظه این آیات کریمه چگونه عاقلی دعوی عدم جواز ترکیب «هو اولی و هما اولیان» می توان کرد، که از این آیات شریفه استعمال اسم تفضیل بغیر «من» ثابت است، و «اولی» هم اسم تفضیل است، پس استعمال آن هم بغیر «من» روا باشد.

و مع هذا استعمال لفظ «اولی» بالخصوص هم بغیر «من» در قرآن شریف وارد است: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ(۶).

پس حضرت رازی بزعم عدم جواز اطلاق «اولی» بغیر «من» در حقیقت بتقلید ثالث (معاذ الله) تخطیه قرآن شریف خواسته است.

و صحت ترکیب «هو اولی و هما اولیان» بملاحظه تصریحات نحویین هم ظاهر است، که بتصریح تمام جواز حذف «من» مجرور آن بعد اسم

ص: ۲۸

۱- الکهف : ۳۴

۲- طه : ۷۱

۳- طه : ۷۳

۴- القصص : ۶۰

۵- الاعلی : ۷

۶- الانفال : ۷۵

تفضيل بيان کرده اند و استشهد بآيات قرآن شريف و اشعار عرب نموده.

لفظ فعل التفضيل بدون كلمه «من» در قرآن بسيار است

خالد بن عبد الله الازهرى (١) در «تصريح شرح توضيح» گفته:

[و قد تحذف من مع مجرورها للعلم بهما نحو وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (٢) أى من الحيوه الدنيا.

و قد جاء الاثبات و الحذف فى أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالاً وَ أَعَزُّ نَفْرًا (٣) ، أى منك و الى ذلك أشار الناظم بقوله.

و افعال التفضيل صله ابدأ تقديراً أو لفظاً بمن ان جرداً

و أكثر ما تحذف «من» مع المفضول إذا كان افعال خبراً فى الحال، أو فى الاصل، فيشمل خبر المبتدأ، و خبر كان، و ان، و ثانى مفعولى ظن، و ثالث مفاعيل اعلم نحو زيد افضل، و كان زيد افضل، و ان زيدا افضل، و ظننت زيدا افضل، و اعلمت زيدا عمراً افضل.

و يقل الحذف إذا كان افعال حالاً كقوله:

دنوت و قد خلناك كالبدر اجملاً فظل فؤادى فى هواك مضللاً

فاجمل حال من تاء المخاطبه فى دنوت، و كالبدر مفعول ثانٍ لخلناك، أى دنوت اجمل من البدر و قد خلناك مثله، قاله ابن مالك فى «شرح التسهيل» .

أو إذا كان افعال صفه كقوله و هو احيه بن الجلاح (٤):

ص: ٢٩

١- خالد بن عبد الله بن أبى بكر بن محمد الجرجاوى المصرى المتوفى سنة (٩٠٥) هـ .

٢- الاعلى : ٧ .

٣- الكهف : ٣٤

٤- احيه بن الجلاح : (احيه مصغراً ، و الجلاح بضم الجيم) الاوسى اختلفوا فى انه من الصحابه أو لا ؟ انكر ابن عبد البرقى « الاستيعاب » صحبته بل قال : هو أخو عبد المطلب من امه و لم يدرك الاسلام و من أراد التفصيل فليراجع الى اصابه ابن حجر و الاستيعاب و غيرهما

تروحي أجدر أن ثقيلى غدا بجنبى بارد ظليل

فاجدر صفه لمحذوف، هو و عامله المعطوف على تروحي، أى تروحي و أتى مكانا اجدر من غيره بان ثقيلى فيه غدا، قاله ابن مالك فى «شرح الكافية» :

و فيه اشاره الى ان الخطاب لناقته، و هو من التروح بمعنى الرواح وقت العشاء، و اجدر (بالجيم) ، أى أحق، و ثقيلى من القيلولة، و هو النوم وقت الظهره.

و قال العينى(١): ان الخطاب الفسيل و هو صغار النخل من تروح النبت إذا طال، و انه كنى بالقيلولة عن نموها و زهوها و ادعى ان السوابق و اللواحق تشهد لذلك، و جنبى تثنيه جنب مضاف الى بارد و ظليل، و هما وصفان لموصوفين محذوفين، و الاصل لجنبى ماء بارد و مكان ظليل، و حذف العاطف [٢].

و شيخ رضى طاب ثراه در «شرح كافيته» گفته:

[و إذا علم المفضول جاز حذفه غالبا ان كان افعال خيرا، كما يقال لك: أنت أسن، أم أنا؟ فتجيب بقولك: أنا أسن، و منه قوله: الله أكبر، و قوله:

ان الذى سمك السماء بنى لنا بيتا دعائمه أعز و أطول

و قوله:

ص: ٣٠

١- العينى : محمود بن أحمد بن موسى الحنفى بدر الدين المتوفى (٨٥٥) .

٢- شرح التصريح ج ٢ / ١٠٢ .

ستعلم أينا للموت أدنى إذا أدنيت لى الاسل(١) الحرار(٢) و يجوز أن يقال فى مثل هذه المواضع: ان المحذوف هو المضاف إليه، أى أكبر كل شىء، و أعز دعامه، و لم يعوض منه التنوين لكون افعال غير منصرف فاستبشع ذلك، و اما نحو «جوار» فقد ذكرنا قصدهم بتعويض التنوين فيه.

و يجوز ان يقال: ان «من» مع مجروره محذوف، أى أكبر من كل شىء، و يقل الحذف فى غير الخبر، نحو «جاءنى رجل أفضل» فى جواب من قال: ما جاءك رجل أفضل من زيد، كأنه لما كان حذف الخبر أكثر من حذف الوصل و الحال، كان حذف بعضه أيضا أكثر من حذف بعضهما[٣].

و از اين عجيب تر آنست كه رازى صيغه تكبير را كه افتتاح صلاه است، و در شب و روز اقلا پنج مرتبه بر زبان اهل اسلام مى گذرد، و بلحاظ اذان و اقامت و تكبيرات مسنونه زياده از آن، نيز لحاظ نكرده، كه در آن لفظ اكبر بغير (من) و اضافت و حرف تعريف مستعمل شده.

پس غفلت رازى از آيات الهيه و تصريحات نحويين چندان عجب نيست، كه اشتغال بفتون و هميه او را از حقائق علم لسان، و تدبر در كلام ايزد منان دورتر افكنده، لكن غفلت از تكبير صلاه، با وصف انتقال اسلام و رياست و امامت مسلمين، خيلى عجيب و غريب است، كه مگر رازى بسبب اشتغال بفتون جزافيه، ادای صلاه هم مثل آمدی كما فى

ص: ٣١

١- الاسل : شجر ، و يقال : كل شجر له شوک طويل فشوکه اسل ، و يسمى الرماح اسلا .

٢- الحرار : العطاش من حر الرجل يحرق فهو حران من الحره بالكسر و هو العطش .

٣- شرح الرضى للكافيه : ج ٢ / ٢١٤

«اللسان» نمی نمود، فوا عجباه و اسفاه! چهاردهم: آنکه آنچه گفته: [و تقول: هو «مولى الرجل» و «مولى زيد» و لا تقول: «هو أولى الرجل» و «لا أولى زيد»].

پس مخدوش است بچند وجه:

اول: آنکه در این استعمال هم حسب عقل استحاله لازم نمی آید، و هر گاه مدار ترکیب نزد رازی لیب، بر محض عقل است نه بر وضع و سماع، پس این استعمال صحیح خواهد بود، و عدم جواز بهیچ وجه مسلم نخواهد شد.

دوم آنکه در اضافه «اولی» به «الرجل» و «زید» حسب قاعده نحویه هم اصلا امتناعی و منعی نیست، زیرا که استعمال اسم تفضیل باضافت یکی از طرق استعمال آنست، کما صرح به النحویون باجمعهم من غیر خلاف.

پس اگر «اولی» را که آن هم اسم تفضیل است، مضاف نمایند بسوی «الرجل» یا «زید»، چرا جائز نباشد؟ سوم: آنکه بحمد الله و حسن توفیقه برای مزید تخجیل اتباع رازی و معتقدین کمال حذق و مهارت و طول باع و دقت نظر او ثابت می سازم که علاوه بر جواز اضافه «اولی» بسوی «الرجل» و «زید»، حسب قاعده نحو، بالخصوص اضافه لفظ «اولی» بسوی رجل در حدیث نبوی وارد شده، و این حدیث بمرتبه در صحت و ثبوت است که در «صحیحین» مذکور، و نزد محدثین و خدام ارشادات نبویه، نهایت معروف و مشهور.

بخاری (۱) در باب (میراث الولد من أبيه و امه) از «كتاب الفرائض» گفته:

[حدثنا موسى بن اسماعيل (۲)، قال: حدثنا وهيب (۳)، قال: حدثنا ابن طاووس (۴)، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و آله قال: «الحقوا الفرائض بأهلها، فما بقى فهو لاولى رجل ذكر» (۵)].

و نیز بخاری در باب «میراث الجد مع الاب و الاخوه» گفته:

[حدثنا سليمان بن حرب (۶)، قال: حدثنا وهيب، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و سلم قال: «الحقوا الفرائض بأهلها فما بقى فلاولى رجل ذكر» (۷)].

و نیز بخاری در باب «ابنى عم أحدهما أخ لام و الآخر زوج» گفته:

ص: ۳۳

-
- ۱- البخاری : محمد بن اسماعيل بن ابراهيم المتوفى سنه (۲۵۶) .
 - ۲- موسى بن اسماعيل : ابو سلمه المنقرى التبوذكى البصرى المتوفى سنه (۲۲۳) .
 - ۳- وهيب : بن خالد بن عجلان ابو بكر البصرى المتوفى سنه (۱۶۵) .
 - ۴- ابن طاووس : عبد الله بن طاوس بن كيسان ابو محمد الخولانى اليمانى المتوفى سنه (۱۳۲)
 - ۵- صحيح البخارى ج ۸ / ۱۸۷ .
 - ۶- سليمان بن حرب ، ابو ايوب الراشحي الازدى البصرى قاضى مكه المتوفى سنه (۲۲۴) .
 - ۷- صحيح البخارى ج ۸ / ۱۸۹ .

[حدثني أميّه بن بسطام(١)، قال: حدثنا يزيد بن زريع(٢)، عن روح(٣)، عن عبد الله بن طاوس، عن أبيه، عن ابن عباس، عن النبي صلى الله عليه و سلم قال:

«الحقوا الفرائض بأهلها، فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر»(٤).

و مسلم در «صحيح» خود گفته:

[حدثنا عبد الاعلى(٥) بن حماد، و هو النرسى قال: نا وهيب، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الحقوا الفرائض فما بقى فهو لاولى رجل ذكر»(٦).

حدثنا أميّه بن بسطام العيشى، قال: نا يزيد بن زريع، قال: نا روح بن القاسم، عن عبد الله بن طاووس، عن ابيه، عن ابن عباس، عن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: «الحقوا الفرائض بأهلها فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر»(٧).

ص: ٣٤

١- أميّه بن بسطام : أبو بكر البصرى ، ترجمته توجد فى : التهذيب ج ١ / ٣٧٠ و التقريب ج ١ / ٨٣

٢- يزيد بن زريع : أبو معاوية العيشى البصرى المتوفى سنه (١٨٢) .

٣- روح : بن القاسم العنبرى التميمى البصرى أبو غياث المتوفى سنه (١٤١) (١٥١) .

٤- صحيح البخارى ج ٨ / ١٩٠

٥- عبد الاعلى بن حماد : بن نصر أبو يحيى النرسى البصرى المتوفى سنه (٢٣٧) .

٦- صحيح مسلم ج ٥ / ٥٩

٧- صحيح مسلم ج ٥ / ٥٩ .

حدثنا اسحاق بن ابراهيم (١)، و محمد بن رافع (٢)، و عبد بن حميد (٣) و اللفظ لابن رافع، قال اسحاق: نا و قال الآخرون: انا عبد الرزاق، قال: انا معمر، عن ابن طاووس، عن أبيه، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

«اقسموا المال بين أهل الفرائض على كتاب الله تعالى فما تركت الفرائض فلاولى رجل ذكر» (٤).

و اعجابه كه رازى سابقا چندان مخالف افادات محققين و مهرة علوم لسانيه بود كه بناى تركيب بر محض عقل مى ساخت، و سماع و نقل را كلييه پس پشت مى انداخت، و اين جا بلا- فاصله طويله، چنان پابند سماع و نقل گرديده كه تركيبى را كه حسب قاعده جائز و سائغ است و در حديث صحيح واقع، بمحض زعم عدم سماع، كه كاشف از عدم اطلاع و قصور باع است، ناجائز مى گرداند، و اگر زعم عدم جواز اضافت «اولى» به «الرجل» و «زيد»، بزعم عدم جواز اضافت اسم تفضيل بمفرد معرفه است، پس مخدوش است بآنكه براى اسم تفضيل در وقت اضافت دو معنى است، و امتناع اضافت آن بمفرد معرفه بنا بر احد المعنيين است نه معنى آخر.

ابن حاجب در «كافيه» گفته:

ص: ٣٥

١- اسحاق بن ابراهيم : بن مخلد و هو ابن راهويه المروزي النيسابوري المتوفى سنة (٢٣٨)

٢- محمد بن رافع : بن أبى زيد أبو عبد الله القشيري النيسابوري المتوفى سنة (٢٤٥) .

٣- عبد بن حميد : بن نصر الحافظ أبو محمد الكسى المتوفى سنة (٢٤٩) .

٤- صحيح مسلم ج ٥ / ٦٠

[فاذا اضيف فله معنيان: أحدهما و هو الاكثر ان تقصد به الزيادة على من اضيف إليه و شرطه أن يكون منهم، نحو «زيد أفضل الناس» و لا يجوز يوسف أحسن اخوته، و الثاني ان تقصد زياده مطلقه و يضاف للتوضيح]-الخ.

نور الدين عبد الرحمان بن احمد الجامى در «فوائد ضيائية» گفته:

[«و الثاني: أن يقصد زياده مطلقه» أى ثانى معنيه زياده مقصوده مطلقه غير مقيده بأن يكون على المضاف إليه وحده و يضاف اسم التفضيل الى ما اضيف إليه للتوضيح، أى لتوضيح اسم التفضيل و تخصيصه كما يضاف سائر الصفات، نحو «مصارع مصر» و «حسن القوم» مما لا تفضيل فيه فلا يشترط كونه بعض المضاف إليه فيجوز بهذا المعنى ان تضيفه الى جماعه هو داخل فيهم نحو قولك: «نبينا صلى الله عليه و سلم أفضل الناس من بين قريش» و ان تضيفه الى جماعه من جنسه ليس داخل فيهم كقولك: «يوسف أحسن اخوته» فان يوسف لا يدخل فى جملة اخوه يوسف، و أن تضيفه الى غير جماعه نحو «فلان أعلم بغداد» أى أعلم مما سواه و هو مختص ببغداد لانها منشأه أو مسكنه].

و شيخ رضى در شرح اين عبارت فرموده:

[قوله: و الثاني أن يقصد زياده مطلقه، أى يقصد تفضيله على كل من سواه مطلقا، لا على المضاف إليه وحده، و انما تضيفه الى شىء لمجرد التخصيص و التوضيح، كما تضيف سائر الصفات نحو «مصارع مصر» و «حسن القوم» مما لا تفضيل فيه، فلا يشترط كونه بعض المضاف إليه، فيجوز بهذا المعنى أن تضيفه الى جماعه هو داخل فيهم، نحو قولك: «نبينا صلى الله عليه و سلم أفضل قريش» بمعنى أفضل الناس من بين قريش، و ان تضيفه الى جماعه من جنسه ليس داخل فيهم كقولك:

«يوسف أحسن اخوته» فان يوسف لا يدخل فى جملة اخوه يوسف، بدليل انك لو سئلت عن عد اخوه يوسف لم يجز لك عده فيهم، بلى يدخل لو قلت: أحسن

الاخوه، أو أحسن بنی یعقوب، و ان تضيفه الی غیر جماعه، نحو: «فلا-ن أعلم بغداد» ای أعلم ممن سواه و هو مختص ببغداد لانها منشأه أو مسکنه، و ان قدرت المضاف ای أعلم أهل بغداد، فهو مضاف الی جماعه يجوز أن یدخل فیهم (۱).

از این عبارت ظاهر است که هر گاه مراد از اسم تفضیل زیادت مطلقه باشد، یعنی مراد از آن تفضیل بر کل ماسوای او مطلقا باشد، نه بر صرف مضاف إلیه، پس اضافه آن برای مجرد تخصیص و توضیح می باشد، مثل اضافه سائر صفات، مثل مصارع مصر و غیر آن، و در این صورت شرط نیست که مضاف بعض مضاف إلیه باشد.

پس همچنین هر گاه مراد از «أولی» تفضیل او بر ماسوای او مطلقا مراد باشد، نه تفضیل او بر صرف مضاف إلیه، در این صورت اضافه آن به «الرجل» و «زید» برای تخصیص و توضیح جائز خواهد بود.

پانزدهم: آنکه آنچه گفته:

[و تقول: هما أولى رجلین، و هم أولى رجال، و لا تقول: هما مولى رجلین و لا هم مولى رجال].

پس جواب این توهم از افادات سابقه اکابر محققین ظاهر است، که از بودن لفظی بمعنای لفظی، مساوات آن در جمیع احکام لازم نمی آید با آنکه عقلا هیچ استحاله لازم نمی آید در گفتن «هما مولى رجلین» و «هم مولى رجال» بتأویل ارجاع «مولى» بهر واحد از جمله تشبیه، و از جمله جمع.

پس هر گاه نزد رازی عظیم الفضل فخیم النبل، مدار ترکیب بر سماع

ص: ۳۷

و نقل نیست، چرا این اطلاق جائز و سائغ نباشد، که اصلاً استحاله عقلی در آن نیست، و اگر در حمل مفرد بر تثنیه و جمع استحاله عقلی لازم می آید، هم‌اولی رَجَلین و هم اولی رجال نیز جائز نمی شد و مؤید عدم استحاله عقلی است ملاحظه اطلاق لسان فارسی که در آن می توانند گفت: که فلان دو کس مولای فلان دو کس اند، و آن چند کس مولای چند کس فلان اند، پس در اینجا با وصف آنکه موضوع تثنیه و جمع است مولای محمول مفرد است، پس اگر در حمل مفرد بر جمع استحاله عقلی لازم می آمد در زبان فارسی هم این اطلاق روا نمی شد، و هر گاه از این اطلاق در زبان فارسی عدم استحاله عقلی ثابت شد، این اطلاق در زبان عربی هم حسب مزعوم رازی که بنای ترکیب بر عقل است نه سماع و وضع، جائز و سائغ خواهد بود.

شانزدهم: آنکه آنچه گفته:

[و يقال: هو مولاه و مولاک، و لا يقال: هو أولاه و أولاک].

پس بر ظاهر است که عدم جواز گفتن «هو اولاه و اولاک» نیز مسلم نیست، چه هر گاه مراد از اسم تفضیل، تفضیل او بر مضاف إليه نباشد، اضافه آن بسوی مفرد معرفه هم برای محض توضیح و تخصیص جائز است، مثل اعلم بغداد، پس در اضافه آن بضمیر هم مانعی نیست.

و ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» در شرح فقره «فما بقی فهو لاولی رجل ذکر» از حدیث ابن عباس که آنفا مذکور شده، نقلاً عن السهیلی (۱) گفته:

ص: ۳۸

۱- السهیلی: عبد الرحمن بن عبد الله بن أحمد المالقی اللغوی المورخ الضریر المتوفی سنه (۵۸۱)

[فان قيل: كيف يضاف، أي أولى للواحد و ليس بجزء منه، فالجواب إذا كان معناه الاقرب في النسب جازت اضافته و ان لم يكن جزا منه

كقوله صلى الله عليه و سلم في البر: بر امك، ثم أباك، ثم أذناك] (١).

در این حدیث اضافه لفظ ادنی، که اسم تفضیل است، بضمیر واقع شده، و مع ذلك مدار ترکیب نزد رازی بر عقل محض است، و حسب عقل در اضافه اسم تفضیل بسوی ضمیر استحاله نیست.

رد گفتار فخر رازی

و أما قوله: [و هذا الوجه فيه نظر مذکور فی الاصول].

فنقول أيها المجادل الغفول الاتي بكل كلام مدخول و وهم معلول و وجه مردول و بیان مغسول، إذا كان عندك في هذا الوجه نظر مذکور فی الاصول فلم أتعبت النفس بتزوير هذا الهذر و الفضول الذي برده المنقول و تأباه العقول و يبطله افادات المحققين الفحول؟ قوله: [و هو باطل منكر بالاجماع].

أقول: فخر رازی در رساله «مناقب شافعی» در وجوه اثبات مجيء (با) برای تبعیض که مذهب شافعی است گفته:

[الثانی: النقل المستفیض حاصل بأن حروف الجر یقام بعضها مقام بعض فوجب أن یكون اقامه حرف الباء مقام «من» جائزا، و علی هذا التقدير یحصل المقصود].

از این عبارت، ظاهر است که نزد فخر رازی، نقل مستفیض حاصل است بآنکه بعض حروف جر، قائم کرده می شود مقام بعض آخر، پس لازم است که اقامت «با» مقام «من» جائز باشد، و چنانچه «من» برای تبعیض می آید، «با» هم برای تبعیض بیاید.

ص: ۳۹

پس همچنین می‌گوئیم که فلان مولی لک، بلا شبهه جائز است، و بنا بر اقامت بعض حروف جر مقام بعض آخر لازم آید که اقامت «من» هم مقام «لام» صحیح باشد و «فلان مولی منک» بمعنای «فلان مولی لک» جائز باشد، و هر گاه «مولی منک» بمعنای «مولی لک» جائز گردد «مولی منک» بجای «اولی منک» هم جائز خواهد شد، چه پر ظاهر است که هر گاه «مولی منک» بمعنای «مولی لک» جائز شد، اصلاً بشاعت و نکات لفظی در «مولی منک» باقی نماند، و نکارت معنویه باین سبب مدفوع است که «مولی» بمعنی «اولی» است.

قوله: [و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است].

أقول: این کلام حیرت نظام مخدوش است بچند وجه:

اول: آنکه هرگز کسی از اهل عربیت نگفته که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است، موجد این شبهه فخر رازی است، اگر کسی باتباع او این حرف واهی بر زبان آورده باشد، او را بهره از عربیت نیست که ائمه سنیة نفی مهارت عربیت از خود رازی کرده اند، تا بمقلدین غیر متدبرین او چه رسد.

قاضی محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن الشحنه (۱) الحنفی الحلبی در کتاب «روض المناظر» در سنه ست و ستمائه گفته:

[فیها توفی الامام فخر الدین محمد بن عمر خطیب الری بن الحسین بن حسن ابن علی التیمی البکری الطبرستانی الرازی المولد الفقیه الشافعی.

ص: ۴۰

۱- ابن الشحنه : محمد بن محمد بن محمود أبو الفضل الحلبي الحنفی المتوفی سنه (۸۹۰)

قال ابن الاثير (١): بلغني ان مولده سنه ثلث و أربعين و خمسمائه، و كان يعظ الناس بالعربي و العجمي، و كانت له اليد الطولى فى العلوم خلا العربيه، و سافر البلاد، و صحب الملوك، و جرت بسببه فتنه عظيمه [٢]- الخ.

دوم: آنکه اگر حمل تفاسیر ائمه لغویین و تصریحات محققین منقدین بر این محمل جائز است، پس ائمه عربیت حسب مزعوم مخاطب، چرا بگریبان ابو زید (٣) آویختند، و تخطئه او آغاز نهادند؟ و کلام او را چرا بر بیان حاصل معنی حمل نمودند؟! سوم: آنکه هر چند اصل این شبهه از فخر رازی است، لکن مخاطب تحریر با وصف أخذ و انتحال آن، گوی مسابقت بر رازی در تلمیح و تخدیع و تزویق و تعمیق و تدقیق ر بوده، زیرا که رازی این تفسیر را نه تنها از ابو عبیده نقل کرده، بلکه بعد نقل آن از ابو عبیده، تصریح کرده که آن را اخفش، و زجاج، و علی بن (٤) عیسی هم ذکر کرده اند، و بر این هم اکتفا نکرده، این هم ذکر کرده که اینها بیت استشهاد کرده اند بیت لبید (٥).

و نیز از افاده رازی ظاهر است که اکثری از علماء تفسیر «مولی

ص: ٤١

١- ابن الاثير: عز الدين على بن محمد المتوفى سنة (٦٣٠)

٢- روض المناظر فى حوادث سنة (٦٠٦)

٣- أبو زيد: سعيد بن أوس بن ثابت الانصارى النحوى المتوفى سنة (٢١٥) هـ .

٤- على بن عيسى أبو الحسن الرماني المتوفى سنة (٣٨٤) .

٥- لبید: بن ربیعہ أبو عقیل العامری الصحابی الکوفی المتوفى سنة (٤١) هـ .

بأولى» در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۱) یا آیه دیگر ذکر کرده اند.

قال الرازی فی «نهایه العقول» بعد العبارة السابقة:

[و أما الذى نقلوا عن أئمة اللغة ان المولى بمعنى الاولى، فلا حجة لهم، و انما يبين ذلك بتقديم مقدمتين: إحداهما ان امثال هذا النقل لا يصلح ان يحتج به فى اثبات اللغة، فنقول: ان أبا عبيده و ان قال فى قوله تعالى: مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ معناه هى اولى بكم، و ذكر هذا أيضا الاخفش، و الزجاج، و على ابن عيسى، و استشهدوا ببیت لبید.

و لكن ذلك تساهل من هؤلاء الأئمة لا- تحقيق، لان الاكابر من النقله مثل الخليل (۲) و اضرابه لم يذكروه، و الا-كثرون لم يذكروه الا فى تفسير هذه الآيه، أو آيه اخرى مرسلا غير مسند، و لم يذكروه فى الكتب الاصلية من اللغة، و ليس كل ما يذكر فى التفاسير كان ذلك لغه أصلية الا تراهم يفسرون اليمين بالقوه فى قوله تعالى: وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (۳) و القلب بالعقل فى قوله: لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ (۴) مع ان ذلك ليس لغه أصلية، فكذلك ههنا].

از این عبارات، بنهایت وضوح ظاهر است که تفسیر «مولى بأولى»، چنانچه أبو عبيده ذکر کرده، اخفش و زجاج و على بن عيسى هم ذکر کرده اند و استشهدا ببیت لبید بر آن نموده.

ص: ۴۲

۱- الحديد : ۱۵

۲- الخليل : بن أحمد الاديب اللغوى العروضى المتوفى بالبصره سنه (۱۷۰)

۳- الزمر : ۶۷

۴- ق : ۳۷

و نیز از قول او: [و الاکترون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآیه] الخ واضحست که اکثر علما تفسیر «مولى بأولى» در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۱) یا آیه دیگر ذکر کرده اند.

و از آنجا که فاضل مخاطب بکمال بهت و مکابره مشعوف، و طبع شریف او بانکار بدیهیات ظاهره و ابطال حقائق واضحه مألوف، و عنان توجه او باختراع غرائب مهملات و ایجاد طرائف هفوات معطوف، و همت ارجمندش باختلاق عجائب افتراءات مصروف، و بمدارج عالیة خلاعت و جسارت مترقی، و از تأمل و تدبیر و انصاف بالمره متوقی، نه از مؤاخذه خلق حذر، و نه از عذاب عاقبت خبر، بی محابا سر در بیابان کذب و بهتان، و مجازفت و عدوان، که موجب اقتحام انواع خطر و اصطلا بحریق شرر است نهاده.

در این مقام بر تقریر رازی تحریر، اکاذیب عشره افزوده، و تصریح او را به اینکه اخفش، و زجاج، و علی بن عیسی، تفسیر «مولا-کم بأولى بکم» نموده اند، کتمان نموده، و هم از ذکر اکثر علماء تفسیر «مولى را بأولى» که فخر رازی افاده آن نموده، اعراض فرمود.

اما ادعای فخر رازی که این تفسیر تساهل است نه تحقیق، پس این صریح تساهل و تغافل و مخالفت امعان و تحقیق است، چه عمده طرق اثبات معانی لغات تصریح ائمه عربیت، و نص ارباب لغت است، و هر گاه حسب این افاده بدیعه رازی، تصریح این حضرات لائق احتجاج و قابل استدلال نباشد، بنای مرصوص اثبات معانی لغات منهدم، و قصر مشید این فن شریف منخرم، و جبل متین آن منفصم، و عرق اصیل آن

ص: ۴۳

منجذم، و مبنای رزین آن منحسم خواهد شد، چه بنابر مزعوم مذموم رازی رئیس القروم، هر کس را می رسد که در هر معنایی که ائمه لغت ذکر کرده اند، بگوید: که این تساهل است از این ائمه نه تحقیق، فیرتفع الاعتماد عن معانی اللغات رأساً، و يعد الركون إليه وسواساً.

و این انکار رازی در حقیقت مزده عظیم است برای ملحدین و جاحدین دین، که ایشان هر جا بخواهند می توانند گفت که فلاذن معنایی که اهل اسلام برای فلان لفظ ذکر می کنند، و تصریحات بآن از ائمه لغت نقل می نمایند، قابل اعتماد و لائق اعتبار نیست که ائمه لغت آن را بطریق تساهل ذکر کرده اند، نه بطریق تحقیق.

بلکه ایراد اعتراض ملحدین و معاندین اسلام اقوی و ابلغ خواهد بود از ایراد رازی، زیرا که منکرین اسلام ائمه عربیت را در مذهب مخالف، بخلاف رازی که هم مذهب اهل عربیت است، و هر گاه رازی با وصف موافقت در مذهب اهل عربیت، کلام ایشان را در افاده معنای «مولی» قابل اعتماد و اعتبار نمی گردانند، پس منکرین و جاحدین اسلام بأولویت تمام، متشبثاً بکلام الرازی، رد معانی لغت که مخالف مذهب ایشانست خواهند کرد، و هدم بنای اصل اسلام، باین سر سبد اوهام خواهند کرد.

فلیک الباکون علی عقل الرازی حیث ما اکتفی بالرد علی الشیعه، حتی هدم اصل الاسلام و أزر ظهور الملاحده اللثام بأمر لا یصل إلیه افهام هؤلاء الاقزام(۱) و یستحی من التفوه به اولئک الاغثام(۲).

و از رازی تأیید و تقویت جاحدین اسلام عجب نیست، که سابقاً از

ص: ۴۴

۱- الاقزام (بفتح الهمزه جمع القزم بفتح القاف و کسر الزای) : اللثام .

۲- الاغثام (جمع الاغثم أی من لا یفصح فی کلامه)

تصریح ذہبی دریافتی کہ او را تشکیکات است بر دعائم دین (۱)، و از عبارت «لسان المیزان» (۲) دریافتی که او ارشاد می کرد که نزد من چندین شبهه بر دین اسلام است (۳)، و نیز در تقریر مذاهب مخالفین و مبتدعین جد و جهد تمام می کند، که آن را بغایت تحقیق وارد می سازد، و در جوابشان براه تساهل می رود، و بیضه بطاس می افکند، و شانه خالی می کند.

و شناعت و فظاعت و رکاکت و سخافت این احتمال صریح الاختلال فخر رازی که بآن قصد ابطال استدلال اهل حقّ نموده، بمرتبہ ظاہر و واضحست کہ علامہ نيسابوری با وصف اتباع رازی در اکثر مقامات، در این جا دست از تصویب این شبهه واهیہ برداشته، بلکه صراحه بطلان آن واضح ساخته، در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه مَأْوَاكُمْ النَّارُ (۴) مذکور است:

[و فی لفظ المولی ههنا أقوال: أحدها: قال ابن عباس: مولاکم ای مصیرکم.

و تحقیقه: ان المولی موضع «الولی» و هو القرب، فالمعنی: ان النار هی موضعکم الذی تقرّبون منه و تصلون إلیه.

ص: ۴۵

۱- میزان الاعتدال ج ۳ / ۳۴۰ .

۲- لسان المیزان ج ۴ / ۴۲۶

۳- ما وجدت فی لسان المیزان ادعاء الفخر ان عنده شبهات علی الاسلام ، نعم قال : نقلوا عنه : انه قال : عندی کذا و کذا مائه شبهه علی القول بحدوث العالم .

۴- الحديد : ۱۵

و الثاني: قال الكلبي (١): يعنى أولى بكم، و هو قول الزجاج، و الفراء (٢)، و أبى عبيده.

و اعلم ان هذا الذى قالوه معنى، و ليس بتفسير اللفظ، لانه لو كان «مولى» و «أولى» بمعنى واحد فى اللغه، لصح استعمال كل واحد منهما فى مكان الآخر، فكان يجب أن يصح أن يقال: «هذا مولى من فلان»، كما يقال: «هذا أولى من فلان» و يصح أن يقال: هذا أولى فلان، كما يقال: هذا مولى فلان، و لما بطل ذلك، علمنا ان الذى قالوه معنى، و ليس بتفسير.

و انما نبهنا على هذه الدقيقه، لان الشريف المرتضى (٣) لما تمسك فى امامه على

بقوله صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه، فعلى مولاه». قال: أحد معانى مولى انه أولى، و احتج فى ذلك بأقوال أئمه اللغه فى تفسير هذه الآيه بان مولى معناه أولى، و إذا ثبت ان اللفظ محتمل له و جب حمله عليه، لان ما عداه اما بين الثبوت ككونه ابن العم و الناصر، أو بين الانتفاء كالمعتق و المعتق، فيكون على التقدير الاول عبثا، و على التقدير الثانى كذبا، و اما نحن فقد بينا بالدليل ان قول هؤلاء فى هذا الموضع معنى لا تفسير و حينئذ يسقط الاستدلال به (٤).

قمولى (٥) متمم (٦) تفسير رازى در اين عبارت شبهه رازيه را از «نهايه

ص: ٤٦

١- الكلبي: محمد بن سائب المفسر النسابة المتوفى سنه (١٤٦) بالكوفه .

٢- الفراء: يحيى بن زياد الكوفى النحوى المتوفى سنه (٢٠٧) ه .

٣- الشريف المرتضى: على بن الحسين الموسوى المتوفى سنه (٤٣٦) ه .

٤- تفسير الرازى ج ٢٩ / ٢٢٧ - ٢٢٨

٥- القمولى: أحمد بن محمد بن أبى الحرم القرشى المخزومى الشافعى المتوفى سنه (٧٢٧)

٦- محتجب نمائند كه از كشف الظنون و غير آن ظاهر است كه مكمل تفسير رازى دو كسند: يكى احمد بن الخليل الخويى، و ديگر نجم الدين احمد بن محمد قمولى، و مقدار تكميل هر دو را تعيين نكرده اند لكن از نسخ عديده تفسير كبير كه همهء آن نسخ عتيقه است و به خط عرب و بعنايات الهيه پيش حقير حاضر، چنان واضح ميشود كه از سورهء عنكبوت تا (يس) شمس الدين احمد بن الخليل الخويى تصنيف نموده، و پس از سورهء صافات تا آخر قرآن شريف تصنيف نجم الدين احمد بن محمد القمولى باشد، و از اول قرآن تا سوره قصص تصنيف فخر رازى - مؤلف قدس سره -

العقول» برداشته، بتلخیص ذکر کرده، بزعم خود سقوط استدلال جناب سید مرتضی طاب ثراه باقوال ائمه لغت در تفسیر «مولى بأولى» ثابت نموده، و با وصفی که علامه نيسابورى تفسیر خود را از «تفسیر کبير» ملخص نموده، در این مقام رو براه انصاف آورده، سقوط این سقوط مزعوم واضح نموده، چنانچه در «تفسیر غرائب القرآن» گفته:

[هِيَ مَوْلَاكُمْ ، قبل: المراد انها تتولى أموركم، كما توليتم فى الدنيا أعمال أهل النار، وقيل: أراد هى أولى بكم.

قال جار الله: حقيقته هى محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: هو مثنه الكرم، أى مكان لقول القائل: انه لكريم.

قال فى «التفسير الكبير»: هذا معنى و ليس بتفسير اللفظ من حيث اللغه، و غرضه ان الشريف المرتضى لما تمسك فى امامه على بقوله صلى الله عليه و آله: «من كنت مولاه، فهذا على مولاه» .

احتج بقول الائمه فى تفسير الآيه ان المولى معناه الاولى، و إذا ثبت ان اللفظ محتمل له و جب حمله عليه، لان ما عداه بين الثبوت ككونه ابن العم و الناصر أو بين الانتفاء كالمعتق و المعتق، فيكون على التقدير الاول عبثا، و على التقدير

قال: و إذا كان قول هؤلاء معنى لا تفسيرا بحسب اللغة سقط الاستدلال.

قلت في هذا الإسقاط بحث لا يخفى (١).

از این عبارت ظاهر است که علامه نيسابوری ابتهاج و استبشار و نازش و افتخار صاحب «تفسير كبير» را مبدل بملال و انضجار و کلال و انزجار نموده، سقوط و اسقاط صريح الاختباط او را مورد بحث ظاهر و کلام واضح گردانیده، بطلان و رکاکت آن ظاهر نموده، فلله دره و عليه أجره.

پس هر گاه این شبهه رکیکه سخیفه بمتابه شنيع و فطیع و واهی و بی ثبات باشد که علامه نيسابوری با آن اتباع و موافقت «تفسير كبير» در جل کتاب خود، تاب موافقت و مساعدت و موازات و همداستانی آن نیابد، بلکه بطلان و سقوط آن واضح سازد، چگونه عاقلی بآن گوش نهد و التفات بآن نماید.

و علاوه بر این همه توهم این معنی که تفسیر ائمه لغت «مولى» را به «أولى» تفسیر بحسب اللغة نیست، و نه از قبیل تحقیق، بلکه تساهل است، باطل است بوجه عدیده:

اول آنکه ابن حجر مکی در «صواعق» کما علمت سابقا، تصریح کرده بآنکه لفظ «مولى» مشترک است در میان چند معنی، مثل معتق و عتیق، و متصرف فی الامر، و ناصر، و محبوب، و «مولى» حقیقت است در هر واحد از آن.

و نیز ابن حجر در «صواعق» افاده نموده که گردانیدن او متصرف

ص: ۴۸

فی الامر را از معانی مولا بنظر روایت «من کنت ولیه» است، حیث قال:

[و حیثند فانما جعلنا من معانیه، ای المولی، المتصرف فی الامر، نظرا للروایه الاتیه: «من کنت ولیه»].

و غرض او از این کلام این است که چون بجای

«من کنت مولاه» در بعض طرق آن

«من کنت ولیه» وارد است، و ولی بمعنی متصرف فی الامر است، پس بمفاد «الحدیث یفسر بعضه بعضا» مولی بمعنی ولی باشد، و چون «ولی» در حدیث «من کنت ولیه» بمعنی متصرف فی الامر است، پس «مولی» هم بمعنی متصرف فی الامر باشد، و متصرف فی الامر از معانی حقیقیه «مولی» باشد، و چون سابقا دریافتی که در روایت طبرانی(۱)

«من کنت اولی به من نفسه» بجای

«من کنت مولاه» وارد است، پس بعین افاده ابن حجر «اولی» معنای حقیقی «مولی» باشد.

دوم: آنکه جمعی از ائمه و اساطین و محققین علمای سنیه، کما علمت سابقا «اولی» را از جمله معانی «مولی» ذکر کرده اند، و در سلک دیگر معانی حقیقیه آن کشیده، فالفرق بین الاولی و غیره تحکم صریح و تهجس قبیح، بهر دلیلی که حقیقی بودن مثل معتق و معتق و غیر آن ثابت خواهند کرد بهمان دلیل بعینه، او اولی منه، حقیقی بودن «اولی» ثابت خواهیم کرد.

سوم: آنکه سابقا دانستی که مبرد(۲) در کتاب خود که موسوم است به

ص: ۴۹

۱- الطبرانی: سلیمان بن أحمد بن آیوب الحافظ الشامی المتوفی باصبهان سنه (۳۶۰).

۲- المبرد: أبو العباس محمد بن یزید البصری النحوی المتوفی سنه (۲۸۵) ه .

«العباره عن صفات الله» گفته: که اصل یا ولی ولی است که آن اولی است و احق، و مثل آن مولی است، و ظاهر است که غرض مبرد بیان معنای حقیقی لفظ ولی است چنانچه لفظ اصل دلالت بر آن دارد.

و هر گاه اصل معنای ولی اولی باشد و مولی هم مثل آنست، پس معنای حقیقی مولی هم اولی باشد.

چهارم: آنکه ابن الانباری (۱) تصریح کرده بآنکه «مولی» منقسم می شود در لغت بهشت قسم، و از جمله این اقسام اولی بالشیء را ذکر کرده، پس معلوم شد که اولی بالشیء از اقسام مولی است، و انقسام مولی بآن و غیر آن حسب لغت است، پس نفی تفسیر مولی بأولی بحسب لغت، کما تفوه به القمولى و زعم الرازی کونه تساهلا لا تحقیقا باطل محض است.

پنجم: آنکه محمد بن (۲) ابی بکر رازی در کتاب «غریب القرآن» کما علمت سابقا تصریح کرده بآنکه: مولی آن کسی است که او اولی است بالشیء، و بعد آن گفته: که مولی در لغت بر هشت وجه است، و از جمله آن اولی بالشیء ذکر کرده، پس این کلام دلالت صریحه دارد بر آنکه اولی معنای حقیقی مولی است، پس نفی تفسیر مولی به اولی حسب لغت کما تفوه به القمولى تقلیدا للرازی جزاف محض است.

ششم: آنکه از عبارات سابقه ظاهر است که جمعی در تفسیر مولی به اولی در کلام الهی و شرح شعر لبید اکتفاء بر تفسیر آن به اولی کرده اند پس اگر اولی معنای مجازی مولی می بود، با وصف امکان اراده بعض

ص: ۵۰

۱- ابن الانباری: محمد بن القاسم اللغوی المتوفی سنه (۳۲۸) ه .

۲- محمد بن ابی بکر بن عبد القادر الرازی اللغوی المتوفی بعد سنه (۶۶۸) .

دیگر معانی حقیقیه، ترجیح مجاز بر حقیقت وجهی نداشت.

هفتم: آنکه بنابر اشتقاق مولی از اولی بحذف زوائد، كما ذكره الحلبي (۱)، و جار الله الإله آبادی، دلالت مولی بر معنای اولی بطور حقیقت خواهد بود نه بطریق مجاز، که معنای اصلی مشتق منه واجب الانحفاظ در مشتقات می باشد، چنانچه معنای اصل ضرب (مصدر) در ضرب «فعل» و ضارب «اسم فاعل» و مضروب «اسم مفعول» لازم است که محفوظ باشد، و دلالت همه بر آن اصل ضرب بطور حقیقت است، نه آنکه دلالت ضارب و مضروب و مثل آن بر اصل ضرب بطور مجاز است، پس هم چنین لازم است که دلالت مولی بر معنای اولی بحسب حقیقت باشد، و مجازی لازم نیاید، و اگر فرقی در مولی حادث شده است، صرف همین است که اولی دلالت می کند بر ذاتی که برای او زیادت در ولی حاصل باشد، و مولی دلالت می کند بر مکان اولی، یعنی مکان قول قائل: «انه اولی»، و مآل هر دو واحد است در دلالت بر حصول مزیت و زیادت در ولی.

هشتم آنکه از عبارت سابقه کشف ظاهر است که دلالت مولی بر لفظ اولی بطور حقیقت است نه بطور مجاز، كما يدل عليه لفظ الحقیقه المضاف الی مولاکم فی قوله: [و حقیقه مولاکم محراکم].

و نیز از آن ظاهر است که دلالت مولاکم بر مکانکم الذی یقال فیه:

هو اولی بکم مثل دلالت مئنه الکریم بر مکان، لقول القائل: «انه لکریم» بطریق حقیقت است نه بطریق مجاز، پس هم چنین دلالت «مولاکم» بر «مکانکم الذی یقال فیه: هو اولی بکم» بطریق حقیقت خواهد بود

ص: ۵۱

نه بطریق مجاز.

نهم: آنکه عبارت عبد الله بن عمر بیضاوی هم که مثل عبارت زمخشری است سابقاً شنیدی بتقریب ما تقدم دلالت دارد بر آنکه دلالت «مولاکم» بر «اولی بکم» بطور حقیقت است.

دهم: آنکه عبارت خفاجی هم مثل عبارت زمخشری و بیضاوی دلالت بر مقصود دارد.

بطلان قول رازی در اینکه بزرگان اولویت را در

معانی «مولی» نقل نکرده اند

اما آنچه رازی (۱) گفته:

[لان الاکابر من النقله مثل الخلیل و اضربه لم یدکروه.] پس مدفوعست بچند وجه:

اول: آنکه هر گاه نفی صریح بمقابله اثبات، حسب افادات اعلام محققین کما سبق نمودن قابل اعتبار نباشد، محض عدم ذکر خلیل، اگر مسلم هم شود، کی نافی و منافی اثبات می تواند شد، و خود رازی در اثبات مجيء «با» برای تبعیض بمقام حمایت شافعی (۲) اقوال نافیة ائمه لغت را بسبب آنکه شهادت بر نفی است، قابل قبول ندانسته و این جا بمحض عدم ذکر دست می اندازد.

ص: ۵۲

۱- الرازی: الفخر محمد بن عمر بن الحسین الاشعری الشافعی الملقب بابن الخطیب المتوفی سنه (۶۰۶) ه .

۲- الشافعی: أبو عبد الله محمد بن ادريس امام الشافعية توفی سنه (۲۰۴) ه .

دوم: آنکه احمد بن الحسن الجار بردی (۱) در «شرح شافیه» بعد ذکر شعری مشتمل بر لفظ «امهتی» گفته:

[و الهاء زائده لان اما فعل بدليل الامومه في مصدره و امات في جمعه].

و بعد ذکر شعری مشتمل بر لفظ «امات» گفته:

[و اجيب عن ذلك بمنع أن اما فعل و الهاء زائده، و سنده ان الهاء يجوز أن يكون أصلا لما نقل خليل بن أحمد في «كتاب العين» من قولهم: «تأمهت» بمعنى اتخذت اما، هذا يدل على اصاله الهاء].

و در مقام رد این جواب گفته:

[قال في «شرح الهادي»: الحكم بزيادة الهاء أصح، لقولهم: أم بينه الامومه، و قولهم: «تأمهت» شاذ مسترذل.

ثم قال في «كتاب العين»: من الاضطراب و التصريف الفاسد ما لا يدفع].

هر گاه اثبات صریح «تأمهت» که در «كتاب العين» مذکور است، مقبول نباشد، و «كتاب العين» موسوم گردد باضطراب و تصريف فاسد، محض عدم ذکر لغتی در آن، اگر مسلم هم باشد، چگونه قابل التفات خواهد بود؟!

قدح و جرح کتاب «العين»

سوم: آنکه علاوه بر ما ذکر بسیاری از اکابر محققین اعلام و أجلة اساطین فخام سنیه در «كتاب العين» قدح و جرح کرده اند، چنانچه از ملاحظه «مزهر» سیوطی (۲)، و «كشف الظنون» ظاهر است، پس تمسك و احتجاج

ص: ۵۳

۱- الجار بردی: أحمد بن الحسن بن يوسف فخر الدين الشافعي المتوفى بتبريز سنة (۷۴۶) ه .

۲- سيوطي: جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر بن محمد المصري الشافعي المتوفى سنة (۹۱۱) ه .

بجميع ما فى «كتاب العين» نزد قادحين و جارحين آن، سمت جواز ندارد چه جا كه تمسك و احتجاج بعدم ذكر لغتى يا عدم ذكر معنایى برای لغتى در آن توان نمود.

و هر چند سیوطى در «مزهر» حمايت «كتاب العين» نموده، و رد قدح و جرح آن نموده، لكن چون رازى خود اطلاق جمهور اهل لغت بر قدح در اين كتاب افاده کرده، كما فى الوجه الا ترى، لهذا برای الزام و افحام او ذكر قدح قادحين كافى است.

چهارم: آنكه خود فخر رازى هم، «كتاب العين» را بعين سخط دیده كه اطلاق جمهور اهل لغت بر قدح آن ذكر فرموده.

سیوطى در «مزهر» گفته:

[أول من صنف فى جمع اللغة الخليل بن أحمد، الف فى ذلك كتاب «العين» المشهور.

قال الامام فخر الدين فى «المحصول»: أصل الكتب المصنفة فى اللغة كتاب «العين» و قد أطبق الجمهور من أهل اللغة على القدح فيه.

و قال السيرافى (1) فى «طبقات النحاه» فى ترجمه الخليل: عمل أول كتاب «العين» المعروف المشهور الذى به يتهاى ضبط اللغة.

و هذه العبارة من السيرافى صريحه فى ان الخليل لم يكمل كتاب «العين» و هو الظاهر لما سيأتى من نقل كلام الناس فى الطعن فيه، بل اكثر الناس انكروا كونه من تصنيف الخليل.

قال بعضهم: ليس كتاب «العين» للخليل، و انما هو لليث بن نصر بن سيار

ص: ٥٤

١- السيرافى: أبو سعيد الحسن بن عبد الله المتوفى سنة (٣٦٨).

و قال الازهری: كان الليث رجلا صالحا عمل كتاب «العين» و نسبه الى الخليل لينفق كتابه باسمه و يرغب فيه].

و نیز در «مزهر» از ابو الطیب(۲) نقل کرده.

[اخبرنا محمد بن(۳) يحيى، قال: سمعت احمد بن يحيى ثعلب(۴) يقول: انما وقع الغلط فى كتاب «العين» لان الخليل رسمه و لم يحشه، و لو كان هو حشاه ما بقى فيه شىء، لان الخليل رجل لم ير مثله، و قد حشا الكتاب ايضا قوم علماء على انه لم يؤخذ منهم روايه، و انما وجد بنقل الوراقين، فاختل الكتاب لهذه الجبهه].

و نیز در «مزهر» گفته:

[ذكر قدح الناس فى كتاب «العين» تقدم فى كلام الامام فخر الدين أن الجمهور من أهل اللغة اطبقوا على القدح فيه، و تقدم كلام ابن فارس(۵) فى ذلك فى المسئله

ص: ۵۵

-
- ۱- لیث بن مظفر بن نصر بن سیار الخراسانی کان جده نصر والی خراسان و هو الذى قتل یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام، و کان الليث صاحب الخليل بن احمد، و کاتباً للبرامکه بصیراً بالشعر و الغریب و النحو .
 - ۲- ابو الطیب : عبد الواحد بن علی اللغوی الحلبي المقتول سنه (۳۵۱) ه .
 - ۳- محمد بن یحیی : بن عبد الله بن العباس بن محمد بن صول المعروف بالصولی المتوفى بالبصره سنه (۳۳۵) .
 - ۴- ثعلب : ابو العباس احمد بن یحیی الشیبانی بالولاء النحوی الکوفی المتوفى سنه (۲۹۱) ه .
 - ۵- ابن فارس : ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا الرازی المتوفى سنه (۳۹۵) ه .

و قال ابن جنى (١) فى «الخصائص»: اما كتاب «العين» ففیه من التخلیط و الخلل و الفساد مالا يجوز على أصغر أتباع الخليل فضلا عن نفسه، و لا محاله ان هذا التخلیط لحق هذا الكتاب من قبل غيره. [الخ.

و نیز در «مزهر» از ابو بكر محمد بن حسن زبیدی (٢) مؤلف «مختصر عين» نقل کرده كه او در اول كتاب خود «استدراك الغلط الواقع فى كتاب العين» گفته:

[و لو ان الطاعن علينا يتصفح صدر كتابنا «المختصر من كتاب العين» لعلم انا نزهنا الخليل عن نسبة المحال عليه، و نفينا عنه من القول مالا يليق به، و لم نعد فى ذلك ما كان عليه اهل العلم و حذاق اهل النظر، و ذلك انا قلنا فى صدر الكتاب:

و نحن نربأ بالخليل عن نسبه الخلل إليه او التعرض للمقاومه بل نقول: ان الكتاب لا يصح له و لا يثبت عنه، و اكثر الظن فيه أن الخليل سبب اصله، و ثقف كلام العرب، ثم هلك قبل كماله فتعاطى اتمامه من لا يقوم فى ذلك مقامه، فكان ذلك سبب الخلل الواقع فيه و الخطأ الموجود فيه هذا لفظنا نصا، و قد وافقنا بذلك مقاله أبى العباس احمد بن يحيى ثعلب قبل أن نطالعها او نسمع بها حتى الفيناها بخط الصولى فى ذكر فضائل الخليل، قال الصولى: سمعت أبا العباس ثعلبا يقول: انما وقع الغلط فى كتاب «العين» لان الخليل رسمه و لم يحشه، و لو ان

ص: ٥٦

١- ابن جنى : ابو الفتح عثمان بن جنى الموصلى النحوى المتوفى سنه (٣٩٢) ه .

٢- الزبیدی : ابو بكر محمد بن الحسن الاشبيلى النحوى اللغوى المتوفى سنه (٣٧٩) .

الخليل هو حشاه ما بقى فيه شىء، لان الخليل رجل لم ير مثله، قال: و قد حشى الكتاب قوم علماء الا انه لم يؤخذ عنهم روايه، و
انما وجد بنقل الوراقين فلذلك اختل الكتاب.

و من الدليل على ما ذكره أبو العباس من زيادات الناس فيه اختلاف نسخه و اضطراب رواياته الى ما وقع فيه من الحكايات عن
المتأخرين و الاستشهاد بالمرذول من اشعار المحدثين، فهذا كتاب منذر بن سعيد(١) القاضى الذى كتبه بالقيروان، و قابله بمصر
بكتاب ابن ولاد(٢)، و كتاب ابن أبى ثابت(٣) المتسخ بمكه قد طالعاهما فألفينا فى كثير من ابوابهما: اخبرنا المسعري(٤) عن
أبى عبيد(٥)، و فى بعضها: قال ابن الاعرابى(٦)، و قال الاصمعى، هل يجوز ان يكون الخليل يروى

ص: ٥٧

-
- ١- منذر بن سعيد : ابو الحكم منذر بن سعيد البلوطى الاندلسى النحوى المتوفى سنه (٣٥٥) ه .
 - ٢- ابن ولاد : محمد بن الوليد بن ولاد التميمى ابو الحسين النحوى المصرى المتوفى سنه (٢٩٨) ه .
 - ٣- ابن أبى ثابت : ثابت بن أبى ثابت سعيد الكوفى ابو محمد اللغوى المتوفى حدود سنه (٢٢٥) او بعده .
 - ٤- المسعري : على بن محمد بن وهب صاحب أبى عبيد القاسم بن سلام .
 - ٥- أبو عبيد : القاسم بن سلام الهروى الخراسانى البغدادى اللغوى الفقيه المتوفى سنه (٢٣٤) ه .
 - ٦- ابن الاعرابى : محمد بن زياد أبو عبد الله مولى بنى هاشم كان من اكابر اهل اللغه توفى سنه (٢٣٠) ه .

عن الاصمعي (١) وابن الاعرابي او أبي عبيد، فضلا عن المسعري، و كيف يروى الخليل عن أبي عبيد و قد توفي الخليل سنة سبعين و مائه. و في بعض الروايات:

خمس و سبعين و مائه، و أبو عبيد يومئذ ابن ست عشره سنه، و على الروايه الاخرى ابن احدى و عشرين سنه لان مولد أبي عبيد سنه اربع و خمسين و مائه و وفاته سنه اربع و عشرين و مائتين.

قال: و حدثنا اسماعيل بن القاسم البغدادي و هو أبو علي (٢) القالي لما ورد كتاب «العين» من بلد خراسان في زمن أبي حاتم (٣) انكره أبو حاتم و أصحابه أشد الانكار، و دفعه بأبلغ الدفع و كيف لا ينكره ابو حاتم على أن يكون بريئا من الخلل سليما من الزلل و قد غبر اصحاب الخليل بعد مده طويله لا يعرفون هذا الكتاب و لا يسمعون به، منهم النضر (٤) بن شمیل و مؤرج (٥) و على بن نصر (٦)،

ص: ٥٨

-
- ١- الاصمعي : عبد الملك بن قريب بن علي الباهلي راويه العرب المتوفى سنه (٢١٦) .
 - ٢- ابو علي القالي : اسماعيل بن القاسم بن عيدون بن هارون البغدادي مولى عبد الملك بن مروان توفي سنه (٣٥٦) هـ .
 - ٣- ابو حاتم : الحافظ محمد بن ادريس الحنظلي الرازي المتوفى سنه (٢٧٧) هـ .
 - ٤- النضر بن شمیل : بن خرشه بن يزيد بن كلثوم التميمي النحوي اللغوي المروزي البصري المتوفى سنه (٢٠٣) .
 - ٥- مؤرج بن عمرو بن الحارث بن منيع السدوسي البصري النحوي من اعيان أصحاب الخليل ، توفي سنه (١٩٥) .
 - ٦- على بن نصر : الجهضمي البصري كان من أصحاب الخليل توفي سنه (١٨٧) هـ .

و أبو الحسن الاخفش (١) و أمثالهم، و لو ان الخليل ألف الكتاب لحمه هؤلاء عنه، و كانوا أولى بذلك من رجل مجهول الحال غير مشهور في العلم انفراد به، و توحده بالنقل له، ثم درج أصحاب الخليل فتوفى النضر بن شميل سنة ثلث و مائتين، و الاخفش سنة خمس عشره و مائتين، و مؤرج سنة خمس و تسعين بعد المائة و مضت بعد مده طويله ثم ظهر الكتاب بآخره في زمان ابي حاتم و في حال رياسته و ذلك فيما قارب الخمسين و المائتين لان أبا حاتم توفى سنة خمس و خمسين و مائتين فلم يلتفت أحد من العلماء إليه يومئذ و لا استجازوا روايه حرف منه، و لو صح الكتاب عن الخليل لبدر الاصمعي، و اليزيدي، و ابن الاعرابي، و أشباههم الى تزيين كتبهم و تحليه علمهم بالحكايه عن الخليل و النقل لعلمه، و كذلك من بعدهم كأبي حاتم، و ابي عبيد، و يعقوب (٢)، و غيرهم من المصنفين، فما علمنا أحدا منهم نقل في كتابه عن الخليل من اللغه حرفاً]-الخ.

پس کمال عجب است که خود رازی اطباق جمهور اهل لغت بر قدح «کتاب العین» تصنیف خلیل ثابت می سازد، و باز بدعوی عدم ذکر خلیل تفسیر «مولی» بأولی تشبث و تمسک می کند، حال آنکه حسب افاده او اثبات و ذکر «کتاب العین» قابل احتجاج و استدلال نیست، چه جا عدم ذکر لغتی و معنایی در آن! پنجم آنکه دعوی عدم ذکر اضراب خلیل تفسیر «مولی» بأولی کذب محض و بهت بحث است، که هرگز اضراب خلیل اضراب از ذکر این

ص: ۵۹

۱- الاخفش : الاوسط أبو الحسن سعيد بن مسعده المتوفى سنة (٢١٠) أو (٢١٥) .

٢- يعقوب : بن اسحاق ابو يوسف بن السكيت الشهيد قتله المتوكل سنة (٢٤٤) هـ .

تفسیر نکرده اند، چه ابو زید از اضراب خلیل و معاصرین او است، بلکه افادات ائمه سنی، کما سبق نمودجها مثبت مزیت و ارجحیت او بر خلیل است و ابو زید قائل است بمجیء «مولی» بمعنی «اولی» حسب افاده مخاطب عالی تبار، فصارت شبهه الرازی علی شفا جرف هار.

و ابو عبیده نیز تفسیر «مولی بأولی» حسب اعتراف خود رازی نموده و ابو عبیده هم از اضراب خلیل و معاصرین او است، بلکه حسب افاده ابو الطیب لغوی، خلیل مثل ابو عبیده در لغت نبود، پس بنا بر این ابو عبیده افضل باشد از خلیل، و هر گاه افضل مثبت باشد، تمسک بعدم ذکر مفضول در صورت تسلیم و قبول هم موجب تحیر عقول.

و فراء هم «مولی» را «بأولی» تفسیر نموده، چنانچه قمولی تصریح بآن نموده کما سبق، و فراء هم معاصر خلیل است که وفات فراء حسب تصریح ابن (۱) خلکان، و یافعی (۲) و ذهبی (۳)، و غیر ایشان در سنه سبع و مائتین است، و عمر او شصت سال بود، و وفات خلیل در سنه خمس و سبعین و مائه، و قیل: سبعین، و قیل: ستین، کما فی «بغیه» السیوطی، پس گو خلیل اسن است از فراء، لکن در معاصرت هر دو ربیبی نیست.

ششم: آنکه دانستی که محمد بن سائب کلبی «مولی» را بمعنی «بأولی» تفسیر کرده و وفات او در سنه ست و اربعین و مائه بوده، پس او متقدم است بر خلیل، که وفات خلیل در سنه خمس و سبعین و مائه، و قیل:

سبعین، و قیل: ستین واقع شده، کما فی «بغیه الوعاه» للسیوطی، و هر گاه

ص: ۶۰

۱- ابن خلکان: أحمد بن محمد البرمکی المورخ المتوفی سنه (۶۸۱) ه .

۲- الیافعی: ابو محمد عبد الله بن اسعد الیمانی الشافعی المتوفی سنه (۷۶۸) ه .

۳- الذهبی: محمد بن أحمد الشافعی الدمشقی المتوفی سنه (۷۴۸) ه .

کلبی جلیل که متقدم از خلیل است، «مولى» را بأولى تفسیر کرده باشد، اگر خلیل ذکر آن نکرده باشد، چه ضرر می رسد؟ هفتم: آنکه سابقا دانستی که سوای ابو زید و ابو عبیده و فراء و کلبی، دیگر ثقات لغویین و أجله محققین نیز اثبات مجیء «مولى» بمعنی «أولى» نموده اند، و تفسیر کلام الهی و شعر لبید باین معنی از اساطین اثبات ثابت، پس بمقابله آن محض عدم ذکر خلیل ان سلم، هرگز دلیل عدم مجیء «مولى» بمعنی «أولى» نمی تواند شد.

هشتم: آنکه سابقا دریافتی که بخاری از معانی «مولى» پنج معنی ذکر کرده، و ابن حجر عسقلانی و غیر او افاده فرموده اند که اهل لغت سوای آن معانی دیگر ذکر (۱) کرده اند، پس هر گاه عدم ذکر بخاری این معانی را قادح در ثبوت آن نیست، همچنین عدم ذکر خلیل «أولى» را در معانی «مولى» بر تقدیر تسلیم عدم ذکر قادح در ثبوت آن نیست، که غیر او از اکابر و اعظم لغویین اثبات آن کرده اند.

اما آنچه گفته: [و الاکثرون لم یذکروه الا فی تفسیر هذه الآیه أو آیه اخری] الخ.

پس از این عبارت، ظاهر است که اکثری از علماء، تفسیر «مولى» بأولى در تفسیر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (۲)، بلکه آیه دیگر هم ذکر کرده اند، و فیه کفایه لاهل الدرایه، و ذکر ارسال محض اهمال و اغفال و هدم قواعد متینه کلام رب متعال، و افساد و ابطال مبانی رزینة احادیث رسول رب ذو الجلال است، چه پر ظاهر است که معانی قرآن

ص: ۶۱

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج ۸ / ۱۹۹

۲- الحدید : ۱۵

و حدیث بهمین نحو که ائمهٔ عربیت مجیی «مولی» بمعنی «أولی» ذکر کرده اند، ذکر می نمایند، پس اگر حیلۀ ارسال و عدم اسناد در این جا کارگر افتد، برای ملاحظه و زنادقه در باب قدح و ابطال معانی قرآن و حدیث بالاولی این حیلۀ کارگر خواهد شد، فلیضحک قلیلا و لیبیک کثیرا.

و آخر رازی خود هم تفسیر کلام الهی نموده، این قدر تأمل نمی کند که در بیان معانی قرآن شریف، کجا معنی هر لفظ باسناد متصل ثابت کرده، و قول این ائمه خود سند است حاجت اسنادشان بدیگری نیست.

أما آنچه گفته: [و لم یذکروه فی الکتب الاصلیه من اللغه] پس مدفوع است بآنکه ابن الانباری کما علمت سابقا تصریح کرده بآنکه «مولی» منقسم می شود در لغت به هشت قسم، و از جملهٔ این اقسام «أولی بالشیء» را ذکر کرده، پس حسب افادۀ ابن الانباری که از اکابر ائمهٔ لغویین است مجیی «مولی» بمعنی «أولی» در لغت ثابت شد، و قصر تشکیک و وسواس امام المشککین منهدم، و حبل تخدیع و تلمیح او منصرم گردید، و لله الحمد علی ذلک.

و نیز سابقا دانستی که محمد بن ابی بکر رازی در کتاب «غریب القرآن» تصریح کرده بآنکه «مولی» در لغت بر هشت وجه است، و از جملهٔ این اقسام «أولی بالشیء» را ذکر کرده، پس از این افادۀ هم مجیی «مولی» بمعنی «أولی بالشیء» حسب لغت ثابت گردید و بنای تو هم رازی بآب رسید.

و علاوه بر این کتاب «صحاح» جوهری بلا ارتیاب از کتب اصلیه لغت است، و تفسیر «مولی» بأولی در آن مذکور است، کما علمت سابقا، پس ادعای عدم ذکر این تفسیر در کتب اصلیه لغت، کذب صریح و بهت

اما آنچه گفته: «الا تراهم یفسرون الیمین بالقوه» الخ، پس از این کلام صراحه واضحست که استعمال «مولی» بمعنی «اولی» مثل استعمال یمین بمعنی قوت، و استعمال قلب بمعنی عقل جائز و سائغ است، و اگر این کلام را بطریق تنزل تسلیم هم کنیم، برای ثبوت مرام اهل حق کافی و وافی است، چه هر گاه اراده «اولی» از «مولی» صحیح باشد، و استعمال آن و لو مثل استعمال الیمین فی القوه و القلب فی العقل در قرآن شریف واقع، پس اراده «اولی» از «مولی» در کلام جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم هم جائز باشد، و سخریه و استهزاء و انکار آن بنهایت مرتبه شنیع و فظیح و قبیح و فضیح خواهد بود که هیچ مسلمی بر آن جسارت نتواند کرد.

ثم قال الرازی فی «نهایه العقول»: [و ثانیهما ان اصل ترکیب (ول ی) یدل علی معنی القرب و الدنو، یقال: ولیته، و ألیه، ولیا، أی دنوت منه، و أولیته ایاه: أدنیته، و تباعدنا بعد ولی، و منه قول علقمه (۱): «وعدت عواد دون ولیک تشعب»، و کل مما یلیک، و جلست مما یلیه، و منه الولی و هو المطر الذی یلی الوسمی، و الولیه البرذعه، لانها تلی ظهر الدابه، و ولی الیتیم و القتیل و ولی البلد، لان من تولى الامر، فقد قرب منه، و قوله تعالى: فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ (۲) من قولهم ولاه ركبته، أی جعله مما یلیه، و اما ولی عنی إذا أدبر فهو من باب ما یثقل الحشو فیهِ للسلب، و قولهم: فلان أولى من فلان، أی أحق، افعل

ص: ۶۳

۱- علقمه: بن عبده بن ناشره بن قیس التمیمی شاعر جاهلی من الطبقة الاولى توفی قبل الهجرة نحو سنه (۲۰)

۲- البقره: ۱۴۴

التفضيل من الوالى أو الولى، كالادنى و الاقرب من الدانى و القريب، و فيه معنى القرب أيضا، لان من كان أحق بالشىء كان أقرب إليه، و المولى اسم لموضع الولى كالمرمى و المبنى لموضع الرمى و البناء].

و این مقدمه اصلا با مطلوب او که نفی مجیء «مولى» بمعنی «أولى» است، ربطی و مناسبتی ندارد، و از این جا است که اصلا وجه ارتباط بسبب مزید اختباط بیان نکرده، بر محض توطئه و تمهید غیر سدید، که از مقصود بمراحل قاصیه بعید است، اکتفا کرده، و حاصل این مقدمه آنست که اصل ترکیب «ولى» دلالت بر قرب دارد و «مولى» اسم است برای موضع «ولى»، و این هر دو امر هرگز دلالت بر نفی مجیء «مولى» بمعنی «أولى» نمی کند، چه بر ظاهر است که اگر مأخوذ بودن «مولى» از «ولى» دلالت کند بر نفی مجیء «مولى» بمعنی «أولى» لازم آید که دیگر معانی «مولى» مثل معتق و معتق و غیر آن نیز از معانی «مولى» نباشد، بهمین دلیل که «مولى» مأخوذ از «ولى» بمعنی قرب است، و همچنین بودن «مولى» اسم موضع «ولى» اگر نفی مجیء «مولى» بمعنی «أولى» نماید، لازم آید که نفی مجیء آن بمعنی معتق و معتق و مثل آن هم نماید.

و مع ذلك هر گاه باعتراف رازی «مولى» اسم است برای موضع «ولى»، یعنی معنای «مولى» موضع قرب است، و احق را «أولى» بهمین سبب می گویند، که احق بالشىء اقرب بآن می باشد، پس «مولى» گو بمعنی موضع قرب است، لکن اراده «أولى» از آن بهمین سبب صحیح خواهد شد، که «أولى بالشىء» اقرب است بآن، پس «أولى» هم موضع قرب باشد، پس اراده «أولى» از «مولى» بهمین تقریر صحیح

باشد، پس تقرير اين نحرير مؤيد مطلوب ما است نه مضر بآن.

ثم قال الرازي: [و إذا ثبت هاتان المقدمتان فلنشرع في التفصيل قوله: ان أبا عبيده قال: في قوله تعالى: مَأْوَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ (١) معناه هي أولى بكم قلنا: ان ذلك ليس حقيقه بوجهين:

أحدهما ان ذلك يقتضى أن يكون للكفار في الجنة حقا الا ان النار أحق، لان ذلك من لوازم افعال التفضيل، و انه باطل.

و ثانيهما لو كان الامر، كما اعتقدوا في أن المولى ههنا بمعنى الاولى لقبل هي مولاتكم، لان استواء التذكير و التأنيث من خصائص افعال التفضيل و لما بطل ما قالوه، فالواجب ان يجعل المولى هنا اسما للمكان و هي موضع الولي، و على هذا التفسير لا يلزمنا ما ألزماه عليهم، لان اسم المكان إذا وقع خبرا للمؤنث لم يؤنث تقول: المدينة منشأ النبي عليه السلام و البصره منشأ الحسن (٢) و لا تقول: مولده و لا منشأه، و هذا هو التحقيق.

و قال صاحب «الكشاف»: على جهة التقريب، و حقيقه مولاكم محراكم و مقمنكم، أى مكانكم الذى يقال فيه: هو أولى بكم، كما قيل: «هو مثنه للكرم» أى مكان لقول القائل: انه لكريم، و يجوز ان يراد هي ناصركم، أى لا ناصر لكم غيرها، و المراد نفي الناصر على البنات.

و عن الحسن البصرى: هِيَ مَوْلَاكُمْ، أى أنتم توليتموها في الدنيا و عملتم أعمالها، يعنى انها تتولاكم كما توليتم أعمال أهلها فعل المولى بصاحبه.

و قيل أيضا: المولى يكون بمعنى العاقبه، فيكون المراد هي عاقبه أمرهم و لهذا قيل: بِئْسَ الْمَصِيرُ [.

ص: ٦٥

١- الحديد : ١٥ .

٢- الحسن : بن يسار أبو سعيد التابعى البصرى المتوفى سنة (١١٠) .

این تفصیل علیل مبنی بر محض تخدیع و تسویل است، اما زعم فخر رازی که اگر «مولی» در آیه کریمه بمعنی «اولی» باشد، لازم آید که برای کفار در جنت حقی باشد مدفوع است بچند وجه:

اول آنکه: اولویت نار در حق کفار محتمل است که باین معنی باشد که نار جهنم اولی است باحراقشان از نار دنیا، نه آنکه مراد این است که نار اولی است به کفار از جنت.

دوم آنکه: چون زعم کفار آن بود که ایشان را استحقاق جنت است باین سبب اولویت نار از جنت هم برای ایشان ثابت می تواند شد.

نجم (۱) الاثمه در «شرح کافیه» فرموده:

[و لا یخلوا المجرور بمن التفضیلیه من مشارکه المفضل فی المعنی، اما تحقیقا نحو: زید أحسن من عمرو، أو تقدیرا

كقول علی علیه السّلام: «لان أصوم یوما من شعبان أحب الی من أن أفطر یوما من رمضان»، لان افطار یوم الشک الذی یمکن أن یمکن من رمضان محبوب عند المخالف فقدره علیه السّلام محبوبا الی نفسه أيضا، ثم فضل صوم شعبان علیه، فكانه قال: هب انه محبوب عندی أيضا، ألیس صوم یوم من شعبان أحب منه، و قال علیه السّلام: «اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم، أی فی اعتقادهم لا فی نفس الامر، فانه لیس فیهم خیر، و ابدلهم بی شرا منی، أی فی اعتقادهم أيضا الا فلم یکن فیهم علیه السلام شر، و مثله قوله تعالی: أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا (۲) كأنهم لما اختاروا موجب النار اختاروا النار و یقال فی التهکم: أنت أعلم من الحمار، فكانک قلت: ان أمکن أن یمکن للحمار علم، فأنت مثله مع

ص: ۶۶

۱- نجم الاثمه : هو الرضى الأسترآبادی المتوفی سنه (۶۸۶) تقدم ذكره .

۲- الفرقان : ۲۴

زیاده، و ليس المقصود بيان الزیاده، بل الغرض التشریک بینهما فی شیء معلوم انتفاؤه من الحمار[۱].

سوم آنکه: از احادیث عدیده ظاهر است که برای هر مکلف مکانی در جنت است، و مکانی در نار، كما ذکر السیوطی فی «البدور السافره فی امور الآخره» .

و خود فخر رازی در «تفسیر کبیر» در تفسیر آیه اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲) گفته:

[و ههنا سؤالان: السؤال الاول: لم سمى ما يجدونه من الثواب و الجنة بالميراث مع انه سبحانه حكم بأن الجنة حقهم فى قوله: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ (۳)؟ الجواب من وجوه: أحدها:

ما

روى عن الرسول صلى الله عليه وسلم، و هو أبين ما يقال فيه، و هو انه لا مكلف الا أعد الله له فى النار ما يستحقه ان عصى و فى الجنة ما يستحقه ان أطاع، و جعل لذلك علامه، فاذا آمن منهم البعض و لم يؤمن البعض صار منازل من لم يؤمن كالمقول الى المؤمنين، و صار مصيرهم الى النار الذى لا بد معها من حرمان الثواب كموتهم، فسمى ذلك ميراثا لهذا الوجه[۴].

هر گاه برای كفار در جنت منازل باشد، که بسبب عدم ایمان محروم از آن شدند، بنا بر این اگر النار را اولی از آن امکنه به كفار گویند اعتراض لازم ناید.

ص: ۶۷

۱- شرح الکافیہ

۲- المؤمنون : ۱۰ - ۱۱ .

۳- التوبه : ۱۱۱

۴- مفاتیح الغیب ج ۲۳ / ۸۲ .

اما قول فخر رازی: [ثانیهما لو كان الامر كما اعتقدوا فی ان المولی ههنا بمعنی الاولی لقیل: هی مولاتکم] الخ.

پس کمال عجب است که فخر رازی در این کلام بزودی تمام قاعده ممهده و فائده مجده خود را، که اهتمام بلیغ در تمهید و توطئه آن در صدر این تقریر سراسر تزویر نموده، بباد فنا داده و بعجلت تمام آن را باطل و مضمحل و متزلزل و نقش بر آب و خدع سراب، و محض خیال و خواب گردانیده، و بنای واهی آن را بآب رسانیده، چه سابقا بمد و شد تمام لزوم تساوی مترادفین در جمیع استعمالات بزعم خود ثابت کرده، پس بهمین تقریر هر گاه «مولی» بمعنی «اولی» باشد، استعمال «مولی» مثل استعمال «اولی» صحیح و جائز گردد، یعنی چنانچه «اولی» هر گاه خبر مبتدا واقع شود، مذکر و مؤنث یکسان می باشد، همچنین در «مولی» هم که بمعنی آنست، در صورت وقوع آن خبر در کلام مذکر و مؤنث یکسان خواهد شد.

دوم آنکه: دعوی اختصاص استواء تذکیر و تأنیث باسم تفضیل کذب صریح و غلط محض است، چه در مواضع دیگر هم استواء تذکیر و تأنیث ثابت است.

ابن هشام در «توضیح شرح الفیه» گفته:

[الغالب فی التاء أن تكون لفصل صفة المؤنث من صفة المذکر كقائمه و قائم، و لا ندخل هذه التاء فی خمسة أوزان:

أحدها فعول كرجل صبور بمعنی صابر، و امرأه صبور بمعنی صابره، و منه و ما كانت أمك بعيًّا (۱).

ص: ۶۸

و الثاني: فـعـيـل بـمـعـنـى مـفـعـول نـحـو رـجـل جـريـح و امـرأه جـريـح.

و الثالث: مـفـعـال كـمـنـحـار يـقـال: رـجـل مـنـحـار و امـرأه مـنـحـار، و شـذ مـيـقـانـه.

و الرابع: مـفـعـيـل كـمـعـطـير، و شـذ امـرأه مـسـكـينـه و سـمـع امـرأه مـسـكـين.

و الخامس: مـفـعـل كـمـغـشـم و مـدـعـس [١]-انـتـهـى بـالـاـخـتـصـار.

سوم آنکه: بر متبعين كلام عرب و ماهرين فن ادب پر ظاهر است که تذکیر مؤنث مثل تأنيث مذکر بحمل احدهما على الآخر شائع و ذائع است.

سيوطى در «اشباه و نظائر» گفته:

[الحمل على المعنى قال فى «الخصائص»: اعلم ان هذا الشرح غور من العرييه بعيد، و مذهب نازح فسيح، و قد ورد به القرآن و فصيح الكلام منثورا و منظوما، كتأنيث المذكر و تذکیر المؤنث و تصور معنى الواحد فى الجماعه، و الجماعه فى الواحد، و فى حمل الثانى على لفظ قد يكون عليه الاول، أصلا كان ذلك اللفظ أو فرعا و غير ذلك، فمن تذکیر المؤنث قوله تعالى: فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي (٢) أى هذا الشخص، فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ (٣) لان الموعظه و الوعظ واحد إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (٤) أراد بالرحمه هنا المطر [٥]- الخ.

چهارم: تأنيث نار تأنيث حقيقى نيست، و تأنيث مؤنث غير حقيقى غير

ص: ٦٩

١- التوضيح فى شرح الألفيه بشرح الازهرى ج ٢ / ٢٨٦ - ٢٨٧ .

٢- الانعام : ٧٨ .

٣- البقره : ٢٧٥

٤- الاعراف : ٥٦

٥- الاشباه و النظائر ج ١ / ١٨٥

لازم، چنانچه خود رازی در «تفسیر کبیر» این معنی را ذکر فرموده، لکن بمقام رد اهل حق آن را نسیا منسیا نموده، و غفلت از افادات خود هم اختیار نموده، در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه: **يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ (۱)** گفته:

[المسئله الثانيه لقائل ان يقول: الجمع مؤنث، فكان ينبغي أن يقال: يحرفون الكلم عن مواضعها.

و الجواب: قال الواحدی: هذا جمع حروفه أقل من حروف واحده و كل جمع يكون كذلك، فانه يجوز تكثيره، و يمكن أن يقال: كون الجمع مؤنثا ليس أمرا حقيقيا، بل هو أمر لفظي، فكان التذكير و التأنيث فيه جائزا، و قرئ يحرفون الكلم [۲].

و نیز در «مفاتیح الغیب» در تفسیر آیه **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳)** گفته:

[المسئله الرابعه لقائل أن يقول: مقتضى علم الاعراب أن يقال: ان رحمت الله قريبه من المحسنين فما السبب في حذف علامه التأنيث و ذكروا في الجواب عنه وجوها:

الاول: ان الرحمه تأنيثها ليس بحقيقي، و ما كان كذلك، فانه يجوز فيه التذكير و التأنيث عند أهل اللغه.

الثاني: قال الزجاج (۴): انما قال قريب لان الرحمه و الغفران و العفو و الانعام

ص: ۷۰

۱- النساء : ۴۶

۲- مفاتيح الغيب ج ۱۰ / ۱۱۷

۳- الاعراف : ۵۶

۴- الزجاج : ابراهيم بن السري بن سهل أبو اسحاق المتوفى سنة (۳۱۰)

بمعنی واحد، فقولہ: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ بِمَعْنَى انعام الله قریب و ثواب الله فأجرى حکم أحد اللفظین علی الآخر.

الثالث: قال النضر بن شميل: الرحمة مصدر و من حق المصادر التذكیر كقولہ: فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ (۱) و هذا راجع الى قول الزجاج، لان الموعظه ارید بها الوعظ، فلذلك ذكره.

قال الشاعر: ان السماحه و المروه ضمنا.

قيل: المراد بالسماحة السخاء و بالمروه الكرم [۲]- الخ.

اما قول رازی: [لان اسم المكان إذا وقع خبرا لم يؤنث].

پس هر چند حکم صحیح است، لكن منافی است بآنکه آنفا استواء تذكیر و تأنیث را از خصائص افعال التفضیل گردانیده، و در این جا برای ظرف هم ثابت ساخته، فبطل الاختصاص، و وضع الحق المصاص.

و اما ادعای این معنی که صاحب «کشاف» بر جهت تقریب گفته، آنچه گفته، پس اگر مراد از تقریب، تقریب مقصود بافهام است.

فلا- عائبه فيه، و لا يخالف المقصود و لا ینافیه، و اگر غرض از تقریب نفی تحقیق است، فیکذبہ قول صاحب «الكشاف» الذی نقله الرازی أيضا و لم یسقطه و هو حقیقه محراکم- الخ- فانه يدل دلالة صریحه علی ان ما ذكره علی طریقہ الحقیقه التی هی بالاذعان و التصدیق حقیقه.

و احتمال اراده ناصر از «مولی» که در «کشاف» ذکر کرده، منافاتی بمقصود اهل حق ندارد، زیرا که مدعای ما همین است که اراده «اولی» از «مولی» ممکن است، نه آنکه «مولی» بمعنی دیگر نمی آید، و محض

ص: ۷۱

۱- البقره: ۲۷۵

۲- مفاتیح الغیب ج ۱۴ / ۱۳۶

جواز ارادهٔ ناصر از «مولى»، نفی مجبىء «مولى» بمعنى «اولى» نمى کند.

اما حمل «مولى» بر معنای «تولى» که رازی از حسن بصرى نقل کرده پس منافات با مقصود اهل حق ندارد، زیرا که مجبىء «مولى» بمعنى «متولى أمر» هم مفید مقصود و دافع انکار اهل جحود است.

و نیز جواز ارادهٔ «عاقبت» از لفظ «مولى» که رازی ذکر کرده، بمراد اهل حق و رشاد بتقریب ما تقدم آنفا منافاتی ندارد.

«شبهه رازی در شعر لبید»

ثم قال الرازى فى «نهایه العقول»:

[و اما بیت لبید فقد حکى عن الاصمعى فيه قولان:

أحدهما: ان المولى فيه اسم لموضع الولى، كما بينا أى كلاب- من الجانبين موضع المخافه و انما جاء مفتوح العين تغليبا لحكم اللام على الفاعل، على ان الفتح فى المعتل الفاء قد جاء كثيرا، منه موهب، و موحد، و موضع، و موحل، و الكسر فى المعتل اللام لم يسمع الا فى كلمه واحده و هى مأوى.

الثانى: انه أراد بالمخافه الكلاب و بمولاها صاحبها، و اما قوله تعالى: وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ (۱) معناه وراثا يلون ما تركه الوالدان.

و قال السدى فى قوله: وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي (۲) أى العصبه،

ص: ۷۲

۱- النساء : ۳۳

۲- مريم : ۵

وقيل: بنى العم، لانهم الذين يلونه فى النسب و عليه قول الحارث(١):

زعموا ان من ضرب العير موال لنا و انا الولاء

و قال أبو عمرو(٢): الموالى فى هذا الموضع بنو العم.

و اما قول الاختل(٣): «فأصبحت مولاها من الناس بعده»، و قوله: «لم يَأْشُرُوا فِيهِ إِذْ كَانُوا مَوَالِيَهُ»، و قوله: موالى حق يطلبون، فالمراد بها الاولياء.

و مثله

قوله عليه السلام: «مزينه و جهينه و اسلم و غفار موالى الله و رسوله» .

و قوله عليه السلام: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجْتَ بِغَيْرِ اذْنِ مَوْلَاهَا» فالروايه المشهوره مفسره له.

و قوله: ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا أَى و ليهم و ناصرهم وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ(٤) ، أَى لا ناصر لهم.

هكذا روى عن ابن عباس(٥) و مجاهد(٦) و عامه المفسرين، فقد تلخص مما قلنا: ان لفظه المولى غير محتمله للاولى].

ص: ٧٣

١- الحارث بن حلزه بن مكروه اليشكرى الوائلى شاعر جاهلى من أصحاب المعلقات توفى نحو (٥٠ ق ه)

٢- أبو عمرو : اسحاق بن مراد الشيبانى الكوفى توفى سنه (٢٠٥) أو بعدها و قد بلغ (١١٠) سنين

٣- الاختل : غياث بن غوث بن الصلت من بنى تغلب شاعر توفى سنه (٩٠) ه .

٤- محمد صلى الله عليه و آله : ١١ .

٥- ابن عباس : عبد الله بن العباس بن عبد المطلب المتوفى سنه (٦٨) ه .

٦- مجاهد : بن جبر أبو الحجاج المكى المخزومى التابعى المفسر المتوفى سنه (١٠٤) ه .

باید دانست که کلام رازی در بیت لبید محض تطویل غیر سدید است و وهن آن ظاهر بچند وجه:

اول آنکه: محکی بودن دو قول از اصمعی در تفسیر این بیت منافاتی ندارد باستشهاد بآن بر مجیء «مولی» بمعنی «اولی»، زیرا که ابو عبیده که افضل است از اصمعی، استشهاد باین بیت بر مجیء «مولی» بمعنی «اولی» نموده، و افضلیت ابو عبیده از اصمعی باعتراف خود اصمعی سابقا گذشته.

دوم آنکه: علاوه بر ابو عبیده، زجاج، و اخفش، و رمانی^(۱) هم حسب تصریح خود رازی، استشهاد باین بیت بر تفسیر «مولی» بأولی کرده اند، و ثعلب هم تفسیر «مولی» بأولی در این بیت نموده، كما صرح به الزوزنی^(۲) فی «شرح السبع المعلقات» كما سبق.

پس تفسیری که پنج کس از ائمه عربیت بر آن اتفاق کرده باشند، اولی است بقبول، از تفسیری که تنها اصمعی بآن متفرد باشد.

سوم آنکه: سابقا دانستی که جوهری هم در «صحاح» مولی را در این شعر بأولی تفسیر نموده، و همچنین ثعلبی^(۳) «مولی» را در این شعر بر

ص: ۷۴

۱- الرمانی: أبو الحسن علی بن عیسی بن علی النحوی المتوفی سنه (۳۸۴) تقدم ذكره

۲- الزوزنی: الحسين بن أحمد القاضي أبو عبد الله اللغوی المتوفی سنه (۴۸۶) ه .

۳- الثعلبی: أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهیم المفسر النیسابوری المتوفی سنه (۴۲۷) ه .

«اولی» حمل نموده، و عمر قزوینی(۱) هم تفسیر «مولی» در این شعر بأولی و احری نموده، و وجوه دیگر را در شرح این بیت، خالی از ضعف معنی و لفظاً ندانسته، و همچنین سعید چلبی(۲) و شهاب الدین خفاجی(۳) که از مشایخ اجازه شاه ولی الله است، «مولی» را در این شعر بأولی و احری تفسیر نموده اند، و خفاجی تصریح کرده بآنکه وجوه دیگر در این بیت خالی از ضعف نیست، و غیر این حضرات نیز «مولی» را در این شعر بأولی تفسیر کرده اند کما سبق.

چهارم آنکه: این هر دو تفسیر که از اصمعی نقل کرده، با تفسیر ابو عبیده معارضه و منافات دارد یا نه؟ اگر منافات و معارضه با آن دارد، پس هر دو تفسیر خود او هم با هم متعارض خواهد شد، بخلاف تفسیر ابو عبیده، و زجاج، و اخفش، و رمانی، و ثعلب، و غیر ایشان، معارضی برای آن از قول ایشان ثابت نیست، و اگر هر دو تفسیر اصمعی منافات و معارضه با تفسیر ابو عبیده و امثال او ندارد، و نه هر دو با هم منافات دارد، بلکه جمع در میان همه این تفاسیر ممکن است، پس ذکر این هر دو تفسیر، قدحی در استشهاد باین بیت نخواهد داشت، بلکه عبث محض و تطویل لا طائل خواهد بود.

پنجم آنکه: خود رازی، اصمعی را بقدح و جرح بلیغ نواخته، یعنی

ص: ۷۵

۱- عمر القزوینی : بن عبد الرحمن الفارسی المتوفی سنه (۷۴۵) ه .

۲- سعید چلبی : مفتی الروم صاحب حاشیهء بیضاوی

۳- الخفاجی : شهاب الدین أحمد بن محمد بن عمر قاضی القضاء الحنفی المصری من أعیان القرن الحادی عشر

در کتاب «محصول» کما فی «المزهر» للسیوطی ایضا در بیان اشکال بر نقل لغت بطریق آحاد، بعد ذکر این معنی که روات آن مجروح اند و سالم از قدح نیستند، و ذکر قدح کتاب سیبویه و «کتاب عین»، و نقل کلامی از ابن جنی در قدح اکابر او با بعض ایشان در بعض گفته:

[و أيضا فالاصمعی کان منسوباً الى الخلاء و مشهوراً بأنه کان یزید فی اللغه ما لم یکن منها].

اما قول رازی: [و الکسر فی المعتل اللام، لم یسمع الا فی کلمه واحده و هی مأوی].

پس این افاده اش که بمحض الجاء حق ذکر کرده، بحمد الله و حسن توفیقه استبعاد و استنکار او مجيء «مولى» را بمعنی «اولی» بسبب عدم مجيء «مفعل» در دیگر مواد بمعنی «افعل» بیاد می دهد، و سیلاب ابطال و استیصال در عروق و هم سخیفش می دواند، و اهل حق را از مؤنت توجه بتقیح و توهین این تشکیک رکیک و واهی می رهند، و کفی الله المؤمنین القتال.

اما تفسیر موالی در آیه **و لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ (۱)** بوارث، پس سابقاً دانستی که حسب افاده خود رازی، ابو علی جبائی (۲) در تفسیر این آیه تفسیر «مولى» بوارث هو اولی به اى بالمتروک نموده حیث قال:

[و المعنى ان ما ترك الذين عاقدت ايمانكم فله وارث هو اولی به و سمي الله

ص: ۷۶

۱- النساء : ۳۳

۲- ابو علی الجبائی : محمد بن عبد الوهاب بن سلام المعتزلی المتکلم المتوفی سنه (۳۰۳) هـ

و فخر رازی بعد ذکر این وجه و وجوه دیگر گفته:

[و کل هذه الوجوه حسنه محتمله].

پس حسن این وجه و محتمل بودن آن بنص فخر رازی ثابت شد، و تفسیر «موالی» بوراث که در «نهایه العقول» ذکر کرده، منافات باین وجه ندارد که وراث «اولی» بتصرف در متروک، و تعرض بآیه *إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي* (۱) وجهی ندارد، که اهل حق احتجاج بآن بر مجیء «مولی» بمعنی «اولی» نکرده اند، و همچنین تعرض ببیت حارث عبث محض است، آری جناب سید مرتضی طاب ثراه در «شافی» فرموده که غلام ثعلب (۲) در شرح این شعر در جمله اقسام «مولی» سید را اگر چه مالک نباشد، ذکر کرده، و نیز «مولی» را بولی تفسیر نموده، پس احتجاج آن جناب باین شعر نیست، بلکه باثبات بودن سید و ولی از معانی «مولی»، پس رازی جواب اصل مطلوب را ترک کرده، تعرض ببیان مراد از «موالی» در این بیت آغاز نهاده، داد تخلیط و تخدیع داده.

و اما حمل «مولی» در قول اخطل: «فأصبحت مولاها»، و قول او: «لم تاشروا فيه إذ كنتم موالیه»، و قول شاعر: «موالی حق یطلبون به» بر اولیاء، پس ضروری بما نحن فيه نمی رساند، که «ولی» هم بمعنی «اولی» است، کما صرح به المبرد.

و قرینه «اصبحت» و «بعده» دلالت دارد بر آنکه مراد از آن «اولی

ص: ۷۷

۱- مریم : ۵

۲- غلام ثعلب : محمد بن عبد الواحد بن أبی هاشم أبو عمر الزاهد المطرز اللغوی المتوفی (۳۴۵)

بالتصرف» است و نیز ما بعد این مصراع، کما فی «الشافی» این است:

«و احرى قریش ان تهاب و تحمدا»، و «احرى» بودن او بهیبت و حمد هم قرینه است بر آنکه مرادش از «مولى» اولی بالتصرف است.

اما قول شاعر: «مولى حق یطلبون به» که مصراع آخرش این است:

«فأدر کوه و ما ملوا و ما تعبوا» .

پس قرینه لفظ «حق و طلب و ادراک» دلالت صریحه دارد بر آنکه مراد از «مولى حق» کسانی اند که «اولی» هستند بحق خود، و ذکر حدیث: «مزینه و جهینه و أسلم و غفار موالی اللّٰه و رسوله» عبث محض خارج از مبحث است، زیرا که اهل حق استدلال بآن نکرده اند، فالتعرض به لغو لا طائل تحته.

و حمل «مولى» در روایت: «أیما امرأه تزوجت بغير اذن مولاها» بر «ولى» بقرینه روایت مشهور منافی مقصود نیست، زیرا که مراد از «ولى» در آن «ولى امر» است، کما قال ابن الاثیر (۱) فی «النهایه»:

[و منه الحدیث: «أیما امرأه نکحت بغير اذن مولاها فنکاحها باطل» و فی روایه ولیها، أى متولى أمرها].

و تعرض بآیه ذلک بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ (۲) هم وجهی ندارد که اهل حق استدلال بآن بر معنی «مولى» بمعنی «اولی» نکرده اند.

اما آنچه گفته:

ص: ۷۸

۱- ابن الاثیر: المبارک بن محمد بن محمد بن عبد الکریم أبو السعادات الجزری المتوفى سنه (۶۰۶) ه .

۲- محمد صلی اللّٰه علیه و آله : ۱۱ .

[فقد تلخص بما قلنا ان لفظه المولى غير محتمله للاولى].

پس نفی احتمال صریح الاختلال است، و بطلان آن از حکم او بحسن وجهی که ابو علی جبائی در آیه وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ (۱) الآیه ذکر کرده ظاهر است، و نیز بطلان آن از قول او در ما بعد:

[أليس ان أبا عبيده، و ابن الانبارى حكما بأن لفظه المولى للاولى]-الخ، صراحة ظاهر است.

قوله: [يعنى النار مكرم و مصيركم و الموضوع اللائق بكم، نه آنکه لفظ مولى بمعنی اولی است].

اقول: کمال عجب است که ابو عبیده بیچاره بتصریح صریح افاده می کند که مراد از «مولى» در آیه کریمه «اولی» است، و بر مجرد این تفسیر اکتفا نکرده، استشهاد بر آن بیت لبید می نماید و ثابت می کند که در آن هم «مولى» بمعنی «مولى» است، پس اگر متعصبین جاحدین بتصریح او گوش نهند و دفعا فی الصدر، و درء فی النحر گویند: که مراد ابو عبیده مدلول کلام او نیست، بلکه غرضش خلاف مدلول کلام او است، کدام عاقل بچنین تأویل رضا خواهد داد؟ قوله: [دوم آنکه اگر مولى بمعنی اولی باشد، صله او را بالتصرف قرار دادن از کدام لغت منقول خواهد شد؟].

اقول: اگر مراد این است که اگر «مولى» بمعنی «اولی» باشد، پس صله آن بالتصرف قرار دادن ناجائز است که از لغت آوردن این صله ثابت نمی شود.

پس این معنی از غرائب توهمات فضحیه و عجائب خزعبلات قبیحه

ص: ۷۹

است، چه مجیء «مولی» بمعنی «اولی» کافی است، و گردانیدن صله آن بالتصرف حسب قرینه مقام است، کما سیجیء انشاء الله تعالی.

و علاوه بر این از افاده تفتازانی(۱)، و افاده قوشجی(۲) که صاحب «بحر المذاهب» هم ذکر آن نموده صراحه واضحست که مجیء «مولی» بمعنی «اولی بالتصرف» در کلام عرب شائع است، و از ائمه لغت منقول است.

و نیز مجیء «مولی» بمعنی متصرف فی الامر، و متولی امر، و ولی امر، و ملیک، که سابقا بتصریحات و افادات اساطین عالی درجات مبین شده، برای اثبات مرام اهل حق و دفع توهم لجاج شاهصاحب کافی و وافی است.

و اگر غرض شاهصاحب آنست که اگر «مولی» بمعنی «اولی» هم باشد، پس بودن «مولی» بمعنی «اولی بالتصرف» در این حدیث از کجا ثابت شود؟ پس جوابش آنست که مجمل واقعه غدیر که از روایات و احادیث حضرات اهل سنت ملخص می شود این ست که اولاً- حق تعالی وحی فرستاد بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله که مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلق رساند و آن حضرت از تبلیغ آن خوف نمود که مبادا مردم فساد و فتنه آغاز نهند، و از تنهایی خود بجهت قلت مخلصین تنگدل گردید، و بعلم یقین دانست که مردم بی یقین تکذیب آن جناب خواهند کرد.

پس بعرض پروردگار رسانید که چگونه من این رسالت را برسانم، حال آنکه من تنها هستم، پس حق تعالی در جواب این عرض آن حضرت

ص: ۸۰

۱- التفتازانی: مسعود بن عمر بن عبد الله سعد الدین المتوفی سنه (۷۹۳) ه .

۲- القوشجی: علی بن محمد علاء الدین الفقیه الحنفی الفلکی المتوفی سنه (۸۷۹) ه

ارشاد نمود که ای رسول برسان آنچه نازل کرده شد بسوی تو، و اگر نکردی پس تبلیغ نکردی رسالت او را، و خدا حفظ تو از مردم خواهد کرد، و چون این ارشاد هدایت بنیاد که غرض از آن اظهار نهایت عظمت و جلالت این رسالت بوده، نازل شد در خم غدیر که این موضع قابل نزول و توقف نبوده، که هوا در غایت حرارت و گرمی بوده، که مردمان استظلال بدواب و چادرها می کردند، جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم بحکم الهی توقف فرمود، و نیز این مقام مشتمل بر کثرت آشواک و خس و خاشاک هم بوده، پس جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حکم بصاف کردن این موضع فرمود، پس این موضع را صاف نمودند، و نیز منبری از کجاوه ها ترتیب دادند، و صحابه که در این وقت حاضر بودند، یک لک (۱) و بیست هزار بودند، و معلوم بود که مثل این اجتماع بعد از این نخواهد شد، که حج آخرین بود، و زمان قرب ارتحال نبوی از دار فانی بریاض قدس، پس آن جناب حکم با اجتماع مردم داد، تا آنکه کسانی که پستر مانده بودند رسیدند، و آنکه پیشتر رفته بودند باز گردیدند و هر گاه مردم جمع شدند، بر این منبر تشریف برد و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را برابر خود ایستاده فرمود، و آن جناب را بحدی بلند نمود که بیاض زیر بغل اقدس نمایان گردید، و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را همه کس بدیدند، پس ارشاد نمود که:

ای مردم بتحقیق که خبر داد مرا خدای تعالی که زنده نمی ماند هیچ نبی مگر نصف عمر آن نبی که قبل او بوده باشد، و من گمان دارم که عنقریب خوانده شوم، پس اجابت دعوت او تعالی نمایم، و من سؤال کرده

ص: ۸۱

۱- لک : یکصد هزار

خواهم شد و شما هم سؤال کرده خواهید شد، پس شما چه خواهید گفت؟ پس مردم بعرض رسانیدند: که گواهی می دهیم بتحقیق که تو تبلیغ کردی و کوشش فرمودی، و نصیحت نمودی، پس حق تعالی ترا جزای خیر دهد، چون باین معنی اعتراف کردند، آن حضرت ارشاد نمود که:

آیا گواهی نمی دهید که خدای نیست سواى خدای بر حق و محمد بنده و رسول او است، و جنت حق است، و نار حق است، و موت حق است و بعث بعد موت حق است، و روز قیامت آمدنی است، شکی نیست در آن، و بتحقیق که پروردگار مبعوث خواهد کرد مردگان را از قبور؟ مردم گفتند: که بلی گواهی می دهیم باین.

و هر گاه باین امور که مشتمل بر اصول دینیه جز امامت بود، اعتراف و اقرار از مردم گرفت، خطاب بسوی حق تعالی کرد و گفت که:

بار إلهها گواه باش، و باز خطاب بمردم کرده فرمود که: ای مردم بتحقیق که من اولی بشما از نفسهای شما نیستم؟ گفتند بلی، باز آن حضرت ارشاد نمود: که بتحقیق که حق تعالی مولای منست و من مولای مؤمنین هستم از ایشان بنفسهای ایشان، پس هر کسی که من مولای او هستم، پس علی مولای او است.

و باز دعا در حق معادیان و مبغضان جناب امیر المؤمنین علیه السلام بموالات و معادات نمود، و باز حکم بتمسک ثقلین اعنی قرآن شریف و اهلبیت داد، و ارشاد فرمود: که ایشان بحکم الهی جدا نخواهند شد تا روز قیامت.

و هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این رسالت برسانید، آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا [۱] نازل شد، یعنی بجهت ابلاغ این رسالت حق تعالی فرمود: که امروز کامل کردم برای شما دین شما را، و اتمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما اسلام را از روی دین.

و هر گاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این رسالت برسانید، آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا(۱) نازل شد، یعنی بجهت ابلاغ این رسالت حق تعالی فرمود: که امروز کامل کردم برای شما دین شما را، و اتمام نمودم بر شما نعمت خود را و پسندیدم برای شما اسلام را از روی دین.

پس مولانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را موجب کمال دین و تمام نعمت و پسندیدن دین اسلام قرار داد، و جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله بعد نزول این آیه ارشاد فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت، و راضی شدن رب بر رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب بعد من.

پس نه می پندارم که هرگز عاقلی از عقلای عالم، و احدی از افراد بنی آدم جز حضرات سنیه، این واقعه عظیمه را بر سوای امامت فرود آورد.

و هر گاه این کلام مجمل شنیدی، پس باید دانست که وجوه دلالت حدیث غدیر بر امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار است، بعضی از آن در اینجا بمعرض عرض می آید، بسمع انصاف باید شنید و بطریق تحقیق و تنقید باید گروید، و سر از اعتراف بحق بلزوم تقلید نباید پیچید، و ایثار عار و نار، و اقتفاء و متابعت اسلاف والاتبار نباید ورزید.

«وجوه دلالت حدیث غدیر بر خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام)»

دلیل اول:

اشاره

آنکه آیه

ص: ۸۳

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (١) در واقعه غدیر خم نازل شده، و محدثین جلیل الشأن، و علمای اعیان، نزول این آیه را در این واقعه روایت فرموده اند، مثل ابن ابی حاتم عبد الرحمن بن محمد، و أحمد بن عبد الرحمن الشیرازی، و احمد بن موسی بن مردویه و احمد بن محمد الثعلبی، و أبو نعیم أحمد بن عبد الله، و علی بن أحمد الواحدی، و مسعود بن ناصر السجستانی، و عبد الله بن عیید الله الحسکانی و ابن عساکر علی بن الحسن، و محمد بن عمر الرازی، و محمد بن طلحه النصیبی، و عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنی، و حسن بن محمد النیسابوری، و علی بن شهاب الدین الهمدانی، و علی بن محمد المعروف بابن الصباغ، و محمود بن أحمد العینی، و عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی و محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر، و حاجی عبد الوهاب بن محمد، و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی، و شهاب الدین أحمد، و میرزا محمد بن معتمد خان.

روایت ابن ابی حاتم در رابطه با غدیر

اشاره

اما روایت ابو محمد عبد الرحمن بن محمد الشهیر بابن ابی حاتم نزول آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ (٢) در واقعه غدیر، پس جلال الدین سیوطی که مجدد دین سنی در مائه تاسعه، كما فی «فتح المتعال» و غیره بوده، در تفسیر این آیه در «در مشور» گفته:

[أخرج ابن أبی حاتم، و ابن مردویه، و ابن عساکر، عن أبی سعید الخدری (٣)]

ص: ٨٤

١- المائده : ٦٧

٢- المائده : ٦٧

٣- أبو سعید الخدری : سعد بن مالک بن سنان الانصاری الصحابی المتوفی بالمدينه سنه (٧٤) هـ

قال: نزلت هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فِي عُلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ [١].

ترجمه ابن ابی حاتم رازی

و محتجب نماند که ابن ابی حاتم از اجله محدثین اعظام، و اکابر معتمدین افاخم است، و بکمال جلالت و نبالت و حذق و مهارت، و نهایت ثقت و صیانت، و امانت و براعت موصوف و عوالی مدائح و محامد، و جلائل مناقب و محاسن او مثل جود حاتم مشهور و معروفست.

سابقا در جزء اول این مجلد شنیدی (٢) که شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی در کتاب «سیر النبلاء» بمدح او گفته:

[عبد الرحمن العلامة الحافظ یکنی أبا محمد، ولد سنة أربعین و مائتین، أو احدى و أربعین.

قال أبو الحسن علی بن ابراهیم الرازی الخطیب (٣) فی ترجمه عملها لابن ابی حاتم: کان رحمه الله قد كساه الله نورا و بهاء يسر من نظر إليه. . . الى ان قال: و كان بحرا لا تكدره الدلاء.

ص: ٨٥

١- الدر المنثور ج ٢ / ٢٩٨ .

٢- عباقات الانوار ج ٢ / ١٤٦ - ١٥٠ ط قم چاپخانه سيد الشهداء عليه السلام .

٣- أبو الحسن علی بن ابراهیم الرازی الخطیب المجاور بمکه المکرمه کان من معاصری ابن ابی حاتم الرازی .

روى عنه ابن عدى (١)، و حسين بن على التميمى (٢)، و القاضى يوسف الميانجى، و أبو الشيخ بن حيان (٤)، و أبو أحمد الحاكم (٥) و على بن عبد العزيز ابن مردك (٦)، و أحمد بن محمد البصير الرازى (٧)، و عبد الله بن محمد بن أسد الفقيه (٨)، و أبو على حمد بن عبد الله الاصبهاني، و عبد الله بن محمد بن يزداد، و أخوه أحمد بن محمد بن يزداد، و ابراهيم بن محمد النصرآبادى (٩) و أبو سعيد

ص: ٨٦

- ١- ابن عدى : أبو أحمد عبد الله بن عدى الجرجانى المتوفى سنه (٣٦٥) ه .
- ٢- التميمى : الحافظ أبو أحمد الحسين بن على بن محمد النيشابورى المشهور بحسينك المتوفى سنه (٣٧٥) ه .
- ٣- القاضى يوسف الميانجى بن القاسم بن يوسف أبو بكر الشافعى المتوفى سنه (٣٧٥) ه .
- ٤- أبو الشيخ : حافظ اصفهان عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان المتوفى سنه (٣٦٩) ه .
- ٥- أبو أحمد الحاكم : محمد بن محمد النيشابورى المتوفى سنه (٣٧٨) ه .
- ٦- ابن مردك : أبو الحسن على بن عبد العزيز بن مردك (كمقعد) البزار المتوفى ببغداد سنه (٣٨٧) ه .
- ٧- البصير الرازى : أبو العباس أحمد بن محمد بن الحسين الاعمى الحافظ المتوفى سنه (٣٩٩) ه .
- ٨- عبد الله بن محمد بن ابراهيم بن أسد الرازى الشافعى نزيل مصر المتوفى بعد سنه (٣٨٠) ه .
- ٩- النصرآبادى : أبو القاسم ابراهيم بن محمد النيسابورى المتوفى سنه (٣٦٧) ه .

ابن عبد الوهاب الرازى، و على بن محمد القصار(١)، و خلق سواهم.

قال أبو يعلى الخليلي(٢): أخذ أبو محمد علم أبيه و أبي زرع(٣)، و كان بحرا فى العلوم و معرفه الرجال، صنف فى الفقه، و فى اختلاف الصحابه و التابعين و علماء الامصار.

قال: و كان زاهدا يعد من الابدال.

قلت: له كتاب نفيس فى «الجرح و التعديل»، أربع مجلدات، و كتاب «الرد على الجهميه» مجلد ضخيم، انتخبت منه، و له «تفسير كبير» فى عده مجلدات، عامته آثار بأسانيده، من أحسن التفاسير.

قال الحافظ يحيى بن منده(٤): صنف ابن أبى حاتم «المسند» فى ألف جزء و كتاب «الزهد»، و كتاب «الكنى»، و كتاب «الفوائد الكبير، و فوائد أهل الرى» و كتاب «تقدمه الجرح و التعديل».

قلت: و له كتاب «العلل» مجلد كبير.

و قال الرازى المذكور فى ترجمه عبد الرحمن: سمعت على بن محمد

ص: ٨٧

-
- ١- القصار: أبو الحسن بن القصار على بن محمد بن عمر الرازى الفقيه الشافعى المتوفى سنه (٣٩٧) هـ.
 - ٢- أبو يعلى الخليلي: الخليل بن عبد الله بن أحمد القزويني الحافظ المتوفى سنه (٤٤٦) هـ.
 - ٣- أبو زرع محمد بن عثمان بن ابراهيم بن زرع الثقفى الدمشقى المتوفى سنه (٣٠٢) هـ.
 - ٤- يحيى بن منده: يحيى بن عبد الوهاب الاصفهاني أبو زكريا الحافظ المتوفى سنه (٥١١) هـ.

المصرى (١)، و نحن فى جنازه ابن أبى حاتم، يقول: قلنسه عبد الرحمن من السماء و ما هو بعجب، رجل منذ ثمانين سنه على و تيره واحده لم ينحرف عن الطريق.

و سمعت على بن أحمد الفرضى، يقول: ما رأيت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذكر عنه جهاله قط.

و سمعت عباس بن أحمد يقول: بلغنى ان أبأ حاتم قال: و من يقوى على عباده عبد الرحمن! لا أعرف لعبد الرحمن ذنبا.

و سمعت عبد الرحمن يقول: لم يدعنى أبى اشتغل فى الحديث، حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان الرازى (٢)، ثم كتبت الحديث.

قال الخليلي: يقال ان السنه بالرى ختمت بابن أبى حاتم، و أمر بدفن الاصول من كتب أبيه و أبى زرعه، وقف تصانيفه و أوصى الى الدرستينى القاضى[الى ان قال:

[قال عمر بن ابراهيم الهروى (٣) الزاهد: أنبا الحسين بن أحمد الصفار (٤) سمعت عبد الرحمن بن أبى حاتم يقول: وقع عندنا الغلاء، فانفذ بعض أصدقائى حبوبا من اصفهان، فبعته بعشرين ألفا، و سألتنى ان أشتري له دارا عندنا، فاذا جاء ينزل فيها، فأنفقتها فى الفقراء، و كتبت إليه اشترت لك بها قصرا فى الجنه

ص: ٨٨

-
- ١- على بن محمد: أبو الحسن الواعظ المصرى البغدادى المتوفى سنه (٣٣٨) هـ .
 - ٢- الفضل بن شاذان بن عيسى أبو العباس الرازى المتوفى حدود سنه (٢٩٠) هـ .
 - ٣- عمر بن ابراهيم: أبو الفضل الهروى الزاهد المتوفى سنه (٤٢٥) هـ .
 - ٤- الحسين بن أحمد: الحافظ الشماخى أبو عبد الله الهروى الصفار المتوفى سنه (٣٧٢) هـ .

فبعث يقول: رضيت، فكتب على نفسك صكا، ففعلت فأريت في المنام قد وفينا بما ضمنت و لا نعد لمثل هذا.

قال الامام ابو الوليد الباجي(١): عبد الرحمن بن ابي حاتم ثقة حافظ]- الخ(٢).

و نیز ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

[ابن أبی حاتم الامام الحافظ الناقد شیخ الاسلام ابو محمد عبد الرحمن بن الحافظ الكبير ابي حاتم محمد بن ادريس بن المنذر التميمي الحنظلي الرازي و قيل: ان الحنظلي نسبه الى درب حنظله بالرى.

ولد سنه اربعين و ارتحل به ابوه فادرك الاسانيد العاليه.

سمع أبا سعيد الأشج(٣)، و على بن المنذر الطريقي(٤)، و الحسن بن عرفه(٥) و احمد بن سنان القطان(٦)، و يونس بن عبد الاعلى(٧)، و محمد بن اسماعيل الاحمسي(٨)

ص: ٨٩

١- ابو الوليد الباجي : سليمان بن خلف بن سعد القرطبي الفقيه المالكي المتوفى سنه (٤٧٤) هـ

٢- سير النبلاء ج ١٣ / ٢٦٣ - ٢٦٧

٣- أبو سعيد الأشج : الحافظ عبد الله بن سعيد الكوفي المتوفى سنه (٢٥٧) هـ

٤- الطريقي : على بن المنذر المتوفى سنه (٢٥٦)

٥- الحسن بن عرفه : ابو على البغدادى المؤدب المتوفى سنه (٢٥٧) و له (١٠٧) سنين .

٦- القطان : احمد بن سنان بن اسد بن حبان أبو جعفر الحافظ الواسطي المتوفى سنه (٢٥٦) أو (٢٥٨)

٧- يونس بن عبد الاعلى : ابو موسى الصدفي الفقيه المصري المتوفى سنه (٢٦٤) هـ .

٨- الاحمسي : محمد بن اسماعيل بن سمره الكوفي أبو جعفر السراج المتوفى سنه (٢٦٠) هـ

و حجاج بن الشاعر(١)، و محمد بن حسان الازرق(٢)، و محمد بن عبد الملك بن زنجويه(٣)، و ابن واره(٤)، و ابا زرعه، و خلائق بالاقاليم، لكنه لم يرحل الى خراسان.

روى عنه حسينك التميمي، و يوسف الميانجي، و ابو الشيخ بن حيان، و على بن مردك(٥)، و ابو احمد الحاكم، و أحمد بن محمد البصير و عبد الله بن محمد ابن اسد(٦)، و حمد بن عبد الله الاصفهاني، و ابراهيم و احمد(٧) ابنا محمد بن يزداد، و ابراهيم بن محمد النصير آبادي، و على بن محمد القصار، و آخرون.

ص: ٩٠

-
- ١- حجاج بن الشاعر : بن يوسف بن حجاج الثقفي البغدادي المتوفى سنه (٢٥٩) هـ .
 - ٢- محمد بن حسان الازرق : بن فيروز الشيباني أبو جعفر البغدادي المتوفى سنه (٢٦٠) هـ .
 - ٣- ابن زنجويه : محمد بن عبد الملك الحافظ ابو بكر البغدادي المتوفى سنه (٢٥٨) هـ .
 - ٤- ابن واره : محمد بن مسلم بن عثمان الحافظ الرازي المتوفى سنه (٢٧٠) هـ .
 - ٥- على بن مردك : تقدم بعنوان على بن عبد العزيز بن مردك البزار المتوفى سنه (٣٨٧) هـ .
 - ٦- عبد الله بن محمد بن ابراهيم بن اسد ابو القاسم الرازي الفقيه الشافعي المتوفى سنه (٣٨٧) هـ .
 - ٧- احمد بن محمد بن يزديار بن رستم بن يزديار ابو جعفر الطبري النحوي سكن بغداد و سمع منه فيها سنه (٣٠٤) هـ .

قال أبو يعلى الخليلي: اخذ علم أبيه، و أبي زرعه، و كان بحرا في العلوم و معرفه الرجال، صنف في الفقه و اختلاف الصحابه و التابعين، و كان زاهدا يعد من الابدال.

قلت: كتابه في «الجرح و التعديل» يقضى له بالرتبه المنيفه في الحفظ، و كتابه في التفسير عده مجلدات، و له مصنف كبير في الرد على الجهميه(1) يدل على امامته.

قال علي بن أحمد الفرضي: ما رأيت أحدا ممن عرف عبد الرحمن ذكر عنه جهاله قط، و يروى ان اباه كان يتعجب من تعبد عبد الرحمن و يقول: لا اعرف له ذنبا.

قال ابن أبي حاتم: لم يدعني ابي أطلب الحديث، حتى قرأت القرآن على الفضل بن شاذان.

قال ابو الحسن علي بن ابراهيم الرازي الخطيب في ترجمه عملها لعبد الرحمن كان رحمه الله قد كساه الله بهاء و نورا يسر به من نظر إليه، سمعته يقول: رحل بي أبي سنه خمس و خمسين، و ما احتملت بعد فلما بلغنا ذا الحليفه احتملت فسر ابي حيث ادركت.

قال: و سمعت في هذه السنه من محمد بن أبي عبد الرحمن المقرئ.

و سمعت علي بن احمد الخوارزمي يحكي عن ابن أبي حاتم قال: كنا بمصر سبعة أشهر لم نأكل فيها مرقه، نهارنا ندور على الشيوخ، و بالليل ننسخ و نقابل

ص: ٩١

١- الجهميه : طائفه اعتقدوا ان الايمان هو المعرفه فقط دون سائر الطاعات و انه لا فعل لاحد على الحقيقه الا لله ، و ان الانسان مجبر على افعاله ، و ان الجنه و النار تفنيان . . . و رأس هذه الطائفه جهم بن صفوان السمرقندي ، قبض عليه نصر ابن سيار و قتله سنه (١٢٨) ه .

فأتينا يوماً أنا ورفيق لي شيخاً، فقالوا: هو عليل، فرأيت سمكه أعجبتنا فاشتريناها فلما صرنا إلى البيت حضر وقت مجلس بعض الشيوخ، فمضينا فلم تزل السمكه ثلاثه أيام و كاد أن يتغير، فأكلناه نيئاً لم نتفرغ نشويه، ثم قال: لا يستطاع العلم براحه الجسد.

ثم قال ابو الحسن: رحل مع أبيه، و حج مع محمد بن حماد الطهراني(١)، و رحل بنفسه إلى الشام و مصر سنه اثنتين و ستين، ثم رحل إلى اصبهان سنه اربع و ستين.

قال لي ابو عبد الله القزويني: إذا صليت مع ابن أبي حاتم، فسلم نفسك إليه يعمل بها ما شاء.

قال ابو الوليد الباجي: ابن أبي حاتم ثقة حافظ [٢]-الخ.

و شيخ جمال الدين عبد الرحيم بن حسن الاسنوي(٣) الشافعي در «طبقات شافعيه» در فصل ثاني از (باب الحاء) گفته:

[أبو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم الحنظلي الرازي، كان اماماً في التفسير و الحديث و الحفظ زاهداً، أخذ عن ابيه و جماعه، و روى الكثير، و صنف الكتب النفيسه منها «كتاب في مناقب الشافعي» ذكره ابن الصلاح(٤) في طبقاته و لم

ص: ٩٢

١- محمد بن حماد الطهراني : ابو عبد الله الحافظ الرازي المتوفى سنه (٢٧١) ه .

٢- تذكره الحفاظ ج ٣ / ٨٢٩ - ٨٣١ .

٣- الاسنوي : جمال الدين عبد الرحيم بن الحسن بن علي المتوفى سنه (٧٧٢) .

٤- ابن الصلاح : تقى الدين شيخ الاسلام ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الكردي الموصلى المتوفى (٧٤٣) ه .

يُورخ وفاته، توفي سنة سبع و عشرين و ثلاثمائة، ذكره الذهبي في «العبير» [١].

و نیز عبد الرحيم اسنوی بار دگر در «باب راء»، ابن أبي حاتم را بمحامد عظيمه و مدائح جليله و مآثر فخيمه و مفاخر جميله ستوده، حيث قال:

[ابو محمد عبد الرحمن بن الامام أبي حاتم محمد بن ادريس الرازي كان بحرا في العلوم و معرفه الرجال، زاهدا يعد من الابدال، أخذ عن جماعه من اصحاب الشافعي، و صنف في الفقه و غيره «كالجرح و التعديل» و «كتاب العلل» و «مناقب الشافعي»، و توفي سنه سبع و عشرين و ثلاثمائة و قد قارب التسعين. قاله الذهبي في «العبير» و ذكره ابن الصلاح و لم يُورخ وفاته].

و تقى الدين ابو بكر بن احمد المعروف بابن قاضي شهبه الاسدي [٢] شافعي در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

[عبد الرحمن بن محمد بن ادريس ابو محمد بن أبي حاتم الحنظلي الرازي أحد الاثمه في الحديث، و التفسير، و العباده، و الزهد، و الصلاح، حافظ بن حافظ اخذ عن أبيه و ابى زرعه، و صنف الكتب المهمه كالتفسير الجليل المقدار في أربع مجلدات عامته آثار مسنده، و كتاب «الجرح و التعديل» و كتاب «العلل» المبوب على ابواب الفقه، و «مناقب الشافعي» و «مناقب احمد» و غير ذلك.

قال يحيى بن منده: صنف «المسند» في ألف جزء، و توفي في سنه سبع بتقديم السين و عشرين و ثلاثمائة، قارب التسعين [٣].

ص: ٩٣

١- طبقات الشافعيه للأسنوی ج ١ / ٤١٦

٢- ابن شهبه : تقى الدين ابو بكر بن احمد بن محمد بن عمر بن محمد الدمشقي المتوفى سنه (٨٥١) هـ

٣- طبقات الشافعيه لابن قاضي شهبه ج ١ / ١١١

و جلال الدين سيوطى در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن أبى حاتم الامام الحافظ الناقد شيخ الاسلام ابو محمد عبد الرحمن بن الحافظ الكبير محمد بن ادريس بن المنذر التميمى الحنظلى الرازى.

ولد سنة ٢٠٤، و رحل به أبوه، فأدرك الاسانيد العاليه.

قال الخليلي: أخذ علم أبيه و أبى زرعه، و كان بحرا فى العلوم و معرفه الرجال ثقه حافظ زاهد، يعد من الابدال، له «الجرح و التعديل» و التفسير و «الرد على الجهميه» و كان قد كساه الله بهاء و نورا يسر به من نظر إليه.

قال السبكي فى «الطبقات»: حكى انه لما هدم بعض سور طوس احتيج فى بنائه الى ألف دينار، فقال ابن أبى حاتم لاهل مجلسه، الذين كان يلقي إليهم التفسير:

من رجل بينى ما هدم من هذا السور و أنا ضامن له عند الله قصرا؟ فقام إليه رجل من العجم، فقال: هذه ألف دينار، و اكتب لى خطك بالضمان، فكتب له رقعته بذلك، و بنى ذلك السور و قدر موت ذلك الاعجمى، فلما دفن دفنت معه تلك الرقعته، فجاءت ريح فحملتها و وضعت فى حجر ابن أبى حاتم، و قد كتب فى ظهرها قد وفينا بما وعدت و لا تعد الى ذلك، مات فى محرم سنة ٣٢٧[١].

و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشانى(٢) در كتاب «تراجم الحفاظ» كه آن را از «انساب» سمعانى(٣) استخراج کرده، گفته:

[ابن أبى حاتم محمد بن حمدون و ذكر غير ابن أبى حاتم المشهور، فان ذاك اسمه عبد الرحمن بن محمد بن ادريس و ليس له ذكر فى هذا الكتاب، يعنى «أنساب» السمعانى و هو صاحب كتاب «الجرح و التعديل»، و هو من كبار الحفاظ، مات سنة سبع و عشرين و ثلاثمائه، و أبوه هو أبو حاتم الرازى الامام المشهور].

ص: ٩٤

١- طبقات الحفاظ : ٣٤٥ .

٢- البدخشانى : الحافظ محمد بن معتمد خان المتوفى بعد سنة (١١٢٦) ه .

٣- السمعانى : عبد الكريم بن محمد المروزى المتوفى سنة (٥٦٢) ه .

و نیز جلال الدین سیوطی در «الآلی مصنوعه» بعد ذکر حدیثی در کلام حق تعالی با موسی کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام، گفته:

[و أخرجه ابن أبي حاتم في تفسيره و قد التزم أن يخرج فيه أصح ما ورد و لم يخرج فيه حديثا موضوعا البته]-انتهی.

از این عبارت ظاهر است که ابن ابی حاتم التزام کرده است که در تفسیر خود اصح ما ورد اخراج کند، و حدیثی موضوع البته در آن اخراج نکرده است.

و نیز جلال الدین سیوطی در «اتقان» بعد ذکر تفسیر سدی (۱) گفته:

[و لم يورد منه ابن أبي حاتم شيئا، لانه التزم أن يخرج أصح ما ورد] (۲).

از این عبارت ظاهر است که ابن ابی حاتم التزام کرده است که اخراج کند اصح ما ورد و بهمین سبب از تفسیر سدی چیزی وارد نکرده.

پس بحمد الله ثابت شد که روایت نزول: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ (۳) در واقعه غدیر که باعتراف خود سیوطی، ابن ابی حاتم اخراج کرده است اصح ما ورد، و معتبر، و معتمد، و معول علیه، و مستند است، و قطعا و حتما و یقینا و جزما، موضوع و مجعول و مصنوع و منحول نیست، فما ذا بعد الحق الا الضلال و كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ .

و نیز باید دانست که سیف الله ملتانی در کتاب «تنبيه السفیه» که در حقیقت

ص: ۹۵

۱- السدی: اسماعیل بن عبد الرحمن بن ابی ذویب المتوفی بالكوفه سنه (۱۲۷) ه .

۲- الاتقان فی علوم القرآن: ج ۲ / ۱۸۸ .

۳- المائده: ۶۷

تمويه السفیه است!، بجواب روایت کشی(۱) طاب ثراه درباره زرارہ(۲) گفته:

و نیز در این روایت واقعت در مخاطبه زرارہ:

[فانک و اللہ احب الناس الی و من اصحاب ابي عليه السلام الی حیا و میتا، فانک افضل سفن ذلك البحر القمقام الی آخره].

حال آنکه ابن ابي حاتم از سفیان ثوری نقل کرده: که «ما رأی زرارہ ابا جعفر» الخ.

از این عبارت ظاهر است که سفیه ملتانی باتباع و ساوس ظلمانی و هواجس نفسانی بروایت ابن ابي حاتم از سفیان(۳) ثوری که حال غرابت مآل و انحراف او از آل سابقا شنیدی، احتجاج و استدلال می کند بر کذب روایت کشی طاب ثراه، پس اندک شرم را بخود راه باید داد، و از جور و حیف و اعتساف و مخالفت انصاف برای ساعتی کناره باید گزید، و باید سنجید که چگونه می تواند شد که روایت ابن ابي حاتم بر اهل حق، و آن هم در تکذیب روایت شان حجت و برهان قاطع گردد، و روایت همین ابن ابي حاتم بر حضرات اهل سنت در باب فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که موافقت با روایات بسیاری از اساطین محققین شان، و هم معاضد آنست روایات عدیده اهل حق حجت نگردد.

ص: ۹۶

۱- الکشی : محمد بن عمر بن عبد العزیز أبو عمرو المتوفی حدود سنه (۳۴۰) ه .

۲- زرارہ : بن أعین بن سنسن من أصحاب الباقر و الصادق و کاظم علیهم السلام توفی سنه (۱۵۰) ه .

۳- الثوری : سفیان بن سعید الکوفی المتوفی سنه (۱۶۱) ه بالبصره .

اما روایت ابو بکر احمد بن عبد الرحمن شیرازی نزول: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ (۱) در واقعه غدیر، پس در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» ذکر کرده، چنانچه ابن شهر آشوب (۲) طاب ثراه که جلالت فضل و علو مرتبه او از افادات ائمه سنی، کما لا یخفی علی ناظر «الوافی بالوفیات» (۳) للصفدی (۴)، و «البلغه فی تراجم ائمه النحو و اللغه» (۵) للفیروز آبادی (۶)، و «بغیه الوعاه» (۷) للسیوطی، ظاهر است، و صفدی تصریح فرموده بآنکه او صدق اللهجه بود.

در کتاب «المناقب» علی ما فی بحار الانوار گفته:

[الواحدی فی «اسباب نزول القرآن» بأسناده عن الاعمش (۸)، و أبی

ص: ۹۷

۱- المائده : ۶۷

۲- ابن شهر آشوب : محمد بن علی بن شهر آشوب السروی المازندرانی المتوفی سنه (۵۸۸)

۳- الوافی بالوفیات ج ۴ / ۱۶۴ .

۴- الصفدی : خلیل بن ایبک بن عبد الله الادیب المورخ المتوفی بدمشق سنه (۷۶۴) .

۵- البلغه فی تراجم ائمه النحو و اللغه : ۲۴۰

۶- الفیروز آبادی : مجد الدین محمد بن یعقوب المتوفی سنه (۸۱۷) ه .

۷- بغیه الوعاه : ۷۷

۸- الاعمش : سلیمان بن مهران الکوفی المتوفی سنه (۱۴۸) ه .

الجحاف(۱)، عن عطيه(۲)، عن أبي سعيد الخدری.

و ابو بكر الشيرازی فيما نزل من القرآن في امير المؤمنين عليه السلام بالاسناد

عن ابن عباس.

و المرزبانى(۳) فى كتابه عن ابن عباس قال: نزلت هذه الآيه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يوم غدیر خم فى على بن أبى طالب(۴).

ترجمه ابو بكر شيرازی

و ابو بكر شيرازی از اجله اثبات، و معتمدین ثقات، و حفاظ ماهرين، و حذاق بارعين است.

ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

[الشيرازی الحافظ الامام الجوال ابو بكر احمد بن عبد الرحمن بن موسى الفارسی، صاحب كتاب «اللقاب» سمع أبا القاسم الطبرانی، باصبهان، و ابا بحر البربهاری(۵)، و طبقتہ بیغداد، و عبد الله بن عدی بجرجان، و محمد بن الحسن السراج(۶) بنیساپور، و عبد الله بن عمر بن علك(۷)، بمرور، و سعيد بن القاسم المطوعی(۸)

ص: ۹۸

۱- ابو الجحاف : داود بن ابی عوف

۲- عطيه : بن سعد العوفی التابعی الكوفی المتوفى سنة (۱۱۱) ه .

۳- المرزبانى : أبو عبد الله محمد بن عمران بن موسى الخراسانى البغدادى المتوفى سنة (۳۷۸) ه .

۴- بحار الانوار ج ۳۷ / ۱۵۵ عن المناقب لابن شهر آشوب

۵- ابو بحر البر بهاری : محمد بن الحسن بن كوثر المتوفى سنة (۳۶۲) ه .

۶- السراج : محمد بن الحسن بن احمد بن اسماعيل النيسابورى المتوفى سنة (۳۶۶) ه .

۷- ابن علك : أبو عبد الرحمن عبد الله بن عمر بن علك المروزى الجوهري المتوفى سنة (۳۶۰) ه .

۸- سعيد بن القاسم : بن العلاء أبو عمرو البرذعى المتوفى سنة (۳۶۲) ه .

ببلاد الترك، و محمد بن محمد بن صابر(۱) ببخارى، و سمع بالبصره، و واسط، و شيراز، و عدّه مدائن.

روى عنه محمد بن عيسى الهمداني، و ابو مسلم بن عروه، و حميد بن المأمون و آخرون.

قال شيرويه(۲): نا عنه ابو الفرج البجلي قال: كان صدوقا حافظا يحسن هذا الشأن جيدا خرج من عندنا سنه أربع و اربعمائه الى شيراز و اخبرت انه مات فى سنه احدى عشره و اربعمائه، و ذكره جعفر المستغفرى(۳) فقال: كان يفهم و يحفظ[۴] الخ.

و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و اربعمائه گفته:

[و فيها توفى ابو بكر الشيرازى احمد بن عبد الرحمن الحافظ مصنف «اللقاب» .

كان احد من عنى بهذا الشأن، و اكثر الترحال فى البلدان، و وصل الى بلاد الترك و سمع من الطبرانى و طبقتة.

قال عبد الرحمن بن منده(۵): مات فى شوال[۶].

و يافعى در «مرآه الجنان» در سنه سبع و اربعمائه گفته:

ص: ۹۹

۱- محمد بن محمد بن صابر: الموزن البخارى المتوفى سنه (۳۶۹) ه .

۲- شيرويه: ابو شجاع شيرويه بن شهردار الديلمى المتوفى سنه (۵۰۹) ه .

۳- المستغفرى: الحافظ أبو العباس جعفر بن محمد النسفى المتوفى سنه (۴۳۲) ه .

۴- تذکره الحفاظ ج ۳ / ۱۰۶۵

۵- ابن منده: ابو القاسم عبد الرحمن بن منده الحافظ الاصفهانى المتوفى سنه (۴۷۰) ه .

۶- العبر فى خبر من غير ج ۳ / ۹۶

[و فيها توفي الحافظ ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الشيرازي مصنف كتاب «اللقاب»](۱).

و سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته:

[الشيرازي صاحب «اللقاب» الامام الحافظ الجوال ابو بكر احمد بن عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن موسى الفارسي.

سمع الطبراني و طبقته، و كان صدوقا حافظا يحسن هذا الشأن جيدا، مات سنة ۴۰۷.

قال جعفر المستغفرى: كان يفهم و يحفظ [۲]- الخ.

«روایت ابن مردويه»

اشاره

اما روايت ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصفهاني نزول آیه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ (۳) الآیه در واقعه غدیر، پس آنفا از عبارت «در منثور» دریافتی (۴).

و نیز در «در منثور» گفته:

[و أخرج ابن مردويه عن ابن مسعود (۵)، قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ان عليا مولى المؤمنين

ص: ۱۰۰

۱- مرآة الجنان ج ۳ / ۲۰

۲- طبقات الحفاظ : ۴۱۵

۳- المائدة : ۶۷

۴- الدر المنثور ج ۲ / ۲۹۸

۵- ابن مسعود : عبد الله بن مسعود الهذلي الصحابي المتوفى سنة (۳۲) ه .

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [١].

و میرزا محمد بن معتمد خان هم نزول آیه کریمه را در واقعه غدیر از ابن مردویه نقل کرده، کما سیجیء فیما بعد انشاء الله تعالی (٢).

«جلالت ابن مردویه»

و عظمت و رفعت و جلالت، و تبهر و تمهر، و نبالت و مهارت و براعت و کمال اعتماد و اعتبار، و نهایت فضل و نبل و اشتهار، و کثرت اطلاع و طول باع ابن مردویه بر ممارسین فن رجال مخفی و محتجب نیست، أما بنا بر ازاله اوهام و تنبیه ذاهلین عوام، نبذی از محامد سنیه، و برخی از فضائل جلیه او مذکور می شود:

شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد ذهبي در «تذکره الحفاظ»

ص: ١٠١

١- الدر المنثور ج ٢ / ٢٩٨

٢- و نیز ابن مردویه علی ما نقل در کتاب مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام در بیان نزول آیهها أَيْهَا الرَّسُولُ بَلَّغَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ دَرِ حَقِّ آن حضرت آورده: عن زيد بن علي، قال: لما جاء جبرئيل عليه السلام بأمر الولاية ضاق النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذلك ذرعا، وقال: قومي حديثو عهد بجاهليتة فنزلت. و نیز ابن مردویه علی ما نقل عنه باسناد خود در کتاب مناقب روایت کرده: عن زر، عن عبد الله قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ أَنْ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ - منه قدس سره .

[ابن مردويه الحافظ الثبت العلامه أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني، صاحب التفسير، و التاريخ، و غير ذلك.

روى عن أبي سهل بن زياد القطان(١) و ميمون بن اسحاق الخراساني(٢)، و محمد بن عبد الله بن علم الصفار(٣)، و اسماعيل الخطبي(٤)، و محمد بن علي بن دحيم الشيباني(٥) و أحمد بن عبد الله بن دليل، و اسحاق بن محمد بن محمد بن علي الكوفي، و محمد بن أحمد بن علي الاسواري(٦)، و أحمد بن عيسى الخفاف، و أحمد بن محمد بن محمد بن عاصم الكراني(٧)، و طبقتهم.

ص: ١٠٢

-
- ١- أبو سهل القطان : أحمد بن محمد بن عبد الله بن زياد البغدادي المتوفى سنه (٣٥٠) هـ .
 - ٢- ميمون بن اسحاق الخراساني : صاحب العطاردي المتوفى سنه (٣٥١) هـ .
 - ٣- الصفار : أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن علم مسند بغداد المتوفى سنه (٣٤٠) هـ .
 - ٤- الخطبي : أبو محمد اسماعيل بن علي بن اسماعيل البغدادي المتوفى سنه (٣٥٠) هـ .
 - ٥- الشيباني : أبو جعفر محمد بن علي بن دحيم الكوفي المتوفى سنه (٣٥١) هـ .
 - ٦- الاسواري : محمد بن أحمد بن محمد بن علي بن سابور الاصبهاني المتوفى سنه (٣٤٢) هـ .
 - ٧- الكراني (بالراء المشدده) أبو علي أحمد بن محمد بن محمد بن عاصم المحدث المتوفى سنه (٣٣٩) هـ .

و روى عنه أبو القاسم عبد الرحمن بن منده، و أخوه عبد الوهاب(١)، و أبو الخير محمد بن أحمد بن درا(٢)، و أبو منصور محمد بن شكرويه(٣)، و أبو بكر محمد ابن الحسن بن محمد بن سليم(٤)، و أبو عبد الله الثقفي(٥)، و أبو مطيع محمد بن عبد الواحد المصري(٦)، و خلق كثير.

و عمل المستخرج على «صحيح البخارى»، و كان قيما بمعرفه هذا الشأن بصيرا بالرجال، طويل الباع، مليح التصانيف.

ولد سنه ٣٢٣ و مات لست بقين من رمضان سنه ٤١٠، يقع عواليه فى الثقفيات و غيرها[٧]-الخ.

ص: ١٠٣

-
- ١- ابن منده : عبد الوهاب بن الحافظ محمد بن اسحاق أبو عمر و الاصبهاني المتوفى سنه (٤٧٥)
 - ٢- ابن درا : أبو الخير محمد بن أحمد بن عبد الله بن درا الاصبهاني المتوفى سنه (٤٨٢) هـ
 - ٣- أبو منصور : القاضى محمد بن أحمد بن على بن شكرويه الاصفهاني المتوفى سنه (٤٨٢) هـ .
 - ٤- أبو بكر محمد بن الحسن بن محمد بن سليم القاضى المقرئ الاصبهاني كان حيا فى سنه (٤٨٤) هـ .
 - ٥- أبو عبد الله الثقفى : الحافظ القاسم بن الفضل بن أحمد الاصبهاني المتوفى سنه (٤٨٩) هـ .
 - ٦- أبو مطيع محمد بن عبد الواحد المدينى المصرى الاصل الصحاف المتوفى سنه (٤٩٧) هـ .
 - ٧- تذكره الحفاظ ج ٣ / ١٠٥٠

از این عبارت واضحست که ابن مردویه حافظ ثبت و علامه صاحب ثقت است، و از اکابر و اعظم شیوخ محدثین مثل ابی سهل بن زیاد و دیگر اکابر نقاد روایت می کند، و آجله أساطین سنیه مثل عبد الرحمن ابن منده، و غیر او خلق کثیر و جم غفیر از او روایت می کنند، یعنی معالم دینیه و آثار نبویه از او فرا می گیرند، و او قیم بود بمعرفت این شأن، و بصیر برجال، و طویل الباع، و ملیح التصانیف، و ناهیک بواحد من هذه المحامد الزاهره و المدائح الفاخره، فکیف إذا اجتمعت و اتسقت و اینعت دوحه مناقبه و بسقت.

و نیز ذهبی در «عبر فی خبر من غیر» در سنه عشر و اربعمائه گفته:

[فیها توفی أحمد بن موسی بن مردویه أبو بکر الحافظ الاصبهانی، صاحب التفسیر و التاریخ و التصانیف، لست بقین من رمضان، و قد قارب التسعین، سمع باصبهان، و العراق. و روی عن أبی سهل بن زیاد القطان و طبقته] (۱).

و نیز ذهبی در «عبر» گفته:

[أبو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی المصری الاصل الصحاف الناسخ عاش بضعا و تسعین سنه، و انتهى إليه علو الاسناد باصبهان.

روی عن أبی بکر بن مردویه و النقاش (۲)، و ابن عقیل البوردی (۳)، و طائفه (۴).

ص: ۱۰۴

۱- العبر فی خبر من غیر ج ۳ / ۱۰۲ ط الکویت

۲- النقاش: أبو سعید محمد بن علی بن عمرو بن مهدی الحافظ الاصبهانی المتوفی سنه (۴۱۴) هـ

۳- البوردی: أبو محمد عبد الله بن محمد بن عقیل نزیل أصبهان توفی بعد سنه (۴۱۰)

۴- العبر فی خبر من غیر ج ۳ / ۳۴۸

از این عبارت واضحست که ابو مطیع محمد بن عبد الواحد المدینی که جلالت و عظمت او از فقره: [و انتهى إليه علو الاسناد باصبهان] المعان ظهور دارد، از ابن مردویه روایت کرده.

و نیز از عبارت «تذکره الحفاظ» ذهبی دریافتی که أبو القاسم عبد الرحمن ابن منده، و أخ او عبد الوهاب، و أبو الخیر محمد بن أحمد، و أبو منصور محمد بن شکرویه، و أبو بکر محمد بن الحسن بن محمد بن سلیم، و أبو عبد الله ثقفی، و خلقی کثیر از ابن مردویه روایت کرده اند، و روایت شخص عدل و ثقه و جلیل از شخصی حسب افادات ائمه سنیه، دلیل وثوق و جلالت و عدالت مروی عنه می باشد، کما سبق.

و محمد بن أبی بکر المعروف بابن قیم(۱) الجوزیه الحنبلی در «زاد المعاد فی هدی خیر العباد» بعد ذکر حدیث بنی المنتفق گفته:

[هذا حدیث کبیر جلیل ینادی بجلالته و فخامته و عظمته علی انه قد خرج من مشکاه النبوه لا یعرف الا من حدیث عبد الرحمن بن المغیره بن عبد الرحمن المدنی(۲)، رواه عنه ابراهیم بن ضمیر الزبیری، و هما من کبار أهل المدینه ثقتان یحتج بهما فی «الصحیح» احتج بهما امام الحدیث محمد بن اسماعیل البخاری، رواه أئمه السنه فی کتبهم، و تلقوه بالقبول، و قابلوه بالتسلیم و الانقیاد، و لم یطعن أحد منهم فیهِ، و لا فی أحد من رواته.

ص: ۱۰۵

۱- ابن قیم الحنبلی: محمد بن أبی بکر بن آیوب الدمشقی المتوفی سنه (۷۵۱) ه .

۲- عبد الرحمن المدنی: بن المغیره بن عبد الرحمن بن عبد الله بن خالد ابن حکیم بن حزام الاسدی .

فمن رواه الامام أبو عبد الرحمن عبد الله (١) بن أحمد بن حنبل في «مسند» أبيه و في كتاب «السنه» و قال: كتب الى ابراهيم بن ضميره بن محمد بن ضميره ابن مصعب بن الزبير الزبيرى: كتبت إليك بهذا الحديث و قد عرفته و سمعته على ما كتبت به إليك، فحدث به عنى.

و منهم الفاضل الجليل أبو بكر أحمد بن عمرو بن أبى عاصم النبيل (٢) فى كتاب «السنه» له.

و منهم الحافظ أبو أحمد محمد بن أحمد بن ابراهيم بن سليمان العسال (٣) فى كتاب «المعرفه» .

و منهم حافظ زمانه و محدث أو انه أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب الطبرانى فى كثير من كتبه.

و منهم الحافظ أبو محمد عبد الله بن محمد بن حيان أبو الشيخ الاصبهانى فى كتاب «السنه» .

و منهم الحافظ ابن الحافظ أبو عبد الله محمد بن اسحاق (٤) بن محمد بن يحيى بن منده حافظ أصبهان.

و منهم الحافظ أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه.

ص: ١٠٦

١- أبو عبد الرحمن عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل الحافظ المتوفى سنه (٢٩٠) هـ .

٢- ابن أبى عاصم النبيل : أبو بكر أحمد بن عمرو بن الضحاك الحافظ البصرى المتوفى سنه (٢٨٧) هـ .

٣- أبو أحمد العسال : محمد بن أحمد بن ابراهيم قاضى أصبهان المتوفى سنه (٣٤٩) هـ .

٤- ابن منده : الحافظ أبو عبد الله محمد بن اسحاق بن محمد بن يحيى بن منده الاصبهانى المتوفى سنه (٣٩٥) .

و منهم حافظ عصره أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن اسحاق الاصبهاني و جماعه من الحفاظ سواهم يطول ذكرهم [١].

از این عبارت کالشمس فی کبد السماء منجلی است که ابن مردویه از کبار ائمه سنت، و اجله شیوخ ملت، و امثال حفاظ آثار، و افاحم خدام اخبار است، که ابن القیم بروایت او این حدیث را در کتاب خود مثل روایت دیگر ائمه مذکورین، احتجاج و استدلال بر اعتماد و اعتبار و ثبوت و تحقق و خروج آن از «مشکاه نبوت» می نماید.

و حسبک هذا دلاله علی کمال الاعتماد و الوثوق و غایه الاعتبار و القبول.

و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[ابن مردویه الحافظ الكبير العلامة ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني، صاحب التفسير، و التاريخ، و المستخرج علی البخاری.

سمع ابا سهل بن زياد القطان، و خلقا، و كان قيما بهذا الشأن، بصيرا بالرجال طويل الباع، مليح التصانيف.

ولد سنة ٣٢٣ و مات لست بقين من رمضان سنة ٤١٠ (٢).

از این عبارت توان دانست که ابن مردویه حافظ کبیر، و علامه جلیل، و صاحب تصانیف عدیده، مثل تفسیر و تاریخ، و مستخرج و قیم بشأن حدیث و بصیر برجال و صاحب کمال و طویل الباع و کثیر الاطلاع است.

و محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقاني (٣) المالکی المصری در

ص: ١٠٧

١- زاد المعاد فی هدی خیر العباد ج ٣ / ٥٦ .

٢- طبقات الحفاظ : ٤١٢ .

٣- الزرقانی : محمد بن عبد الباقي بن يوسف المصری المالکی المتوفی سنة (١١٢٢) ه .

«شرح مواهب لدينه» گفته:

[ابو بكر الحافظ احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني ثبت العلامة.

ولد سنه ثلث و عشرين و ثلاثمائه، و صنف التاريخ، و التفسير، و المسند، و المستخرج على البخارى، و كان قيما بهذا الشأن، بصيرا بالرجال، طويل الباع مليح التصنيف، مات لست بقين من رمضان سنه عشر و اربعمائه.

قال الحافظ ابن ناصر(١) فى مشتبه النسبه: مردويه (بفتح الميم) و حكى ابن نقطه كسرهما عن بعض الاصبهانين و الرء ساكنه و الدال المهمله مضمومه و الواو ساكنه و المثناه من تحت مفتوحه تليها هاء[٢]-انتهى.

از اين عبارات كالشمس فى رابعه النهار هويدا و آشكار است كه اين مردويه حافظ ثبت، علامه و صاحب تاريخ و تفسير و مستخرج، و قيم بشأن حديث، و بصير برجال و طويل الباع و مليح التصنيف است.

و سابقا شنيدى(٣) كه ابو نصر تاج الدين عبد الوهاب بن على بن عبد الكافى ابن على بن تمام السبكي در «طبقات شافعيه كبرى» گفته:

[فأين اهل عصرنا من حفاظ هذه الشريعه أبى بكر الصديق، و عمر الفاروق و عثمان ذى النورين، و على المرتضى، و الزبير، و طلحه، و سعد، و عبد الرحمن بن عوف، و أبى عبيده بن الجراح، و ابن مسعود، و أبى بن كعب، و سعد بن معاذ، و بلال بن رباح، و زيد بن ثابت، و عائشه، و أبى هريره، و عبد الله بن عمرو بن العاص و ابن عمر، و ابن عباس، و أبى موسى الاشعري، و من طبقه اخرى من التابعين

ص: ١٠٨

١- ابن ناصر: الحافظ شمس الدين محمد بن أبى بكر بن عبد الله الدمشقى الشافعى المتوفى سنه (٨٤٢) هـ .

٢- شرح المواهب اللدنيه ج ١ / ٦٨ .

٣- عبقات الانوار ج ١ / ١١٢ ط قم مطبعه سيد الشهداء عليه السلام .

الى ان قال:

[اخرى و أبى عبد الله بن منده، و أبى عبد الله (١) الحسين بن احمد بن بكير، و أبى عبد الله الحاكم (٢)، و عبد الغنى بن سعيد الازدى (٣)، و أبى بكر بن مردويه، و أبى عبد الله محمد بن احمد غنجار (٤)، و أبى بكر البرقانى (٥)، و أبى حازم العبدوى (٦) و حمزه السهمى (٧)، و أبى نعيم الاصبهانى].

الى ان قال:

[فهؤلاء مهره هذا الفن، و قد أغفلنا كثيرا من الائمه، و أهملنا عددا صالحا من المحدثين، و انما ذكرنا من ذكرناه لنبه بهم على من عداهم، ثم افضى الامر

ص: ١٠٩

-
- ١- ابو عبد الله الحسين بن احمد بن عبد الله بن بكير الحافظ البغدادى الصيرفى المتوفى سنه (٣٨٨) .
 - ٢- الحاكم : أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ النيسابورى المعروف بابن البيع المتوفى سنه (٤٠٥) ه .
 - ٣- عبد الغنى بن سعيد بن على الحافظ النسابة أبو محمد الازدى المصرى المتوفى سنه (٤٠٩) ه .
 - ٤- غنجار الحافظ : محمد بن أحمد بن محمد بن سليمان بن كامل البخارى المتوفى سنه (٤١٢) ه .
 - ٥- أبو بكر البرقانى : الحافظ أحمد بن محمد بن أحمد بن غالب الخوارزمى الشافعى المتوفى سنه (٤٢٥) ه .
 - ٦- أبو حازم العبدوى : عمر بن أحمد بن ابراهيم بن عبدويه النيسابورى المتوفى سنه (٤١٧) ه .
 - ٧- السهمى : أبو القاسم حمزه بن يوسف الجرجانى المتوفى سنه (٤٢٧) ه .

الی طی بساط الاسانید رأسا، و عد الاکثار منها جهاله و وسواسا].

از ملاحظه این عبارت بچند وجه جلالت و عظمت و علو قدر و سمو فخر ابن مردویه ظاهر است:

اول آنکه: از آن واضحست که ابن مردویه مثل دیگر حضرات که سبکی، آسمای متبرکه که شان در این عبارت ذکر کرده، از اهل عصر او نهایت بالاتر و بلند، و فائق تر و سابقتر در جلالت و عظمت و حفظ و اتقان بودند، و اهل عصر سبکی پایه و مایه شان هرگز نمی رسند، و انی ذلک و این، فان ادعاء مساواتهم له فضلا عن تفضيلهم کذب بلامین.

دوم آنکه: از آن ظاهر است که ابن مردویه از حفاظ شریعت مقدسه بوده.

سوم آنکه: از آن واضحست که ابن مردویه از طبقه جلیله ابو عبد الله ابن منده، و ابي عبد الله الحسين بن احمد بن بکیر، و ابي عبد الله الحاکم و عبد الغنی بن سعید الازدی، و ابي عبد الله محمد بن احمد غنجار، و ابي بکر البرقانی، و ابي حازم العبدوی، و حمزه السهمی، و ابي نعیم الاصبهانی بوده، و ظاهر است که این حضرات از اساطین دین، و ائمه منقیدین، و مشایخ مقبولین، و اسلاف معظمین سنیه اند.

چهارم آنکه: از قول او: [فهؤلاء مهرة هذا الفن] هویدا است که ابن مردویه مثل دیگر حضرات مذکورین از مهرة فن حدیث، و حذاق ابن علم شریف است، و سبکی بر ذکر او مثل ذکر دیگر ائمه و اساطین خود می نازد.

پنجم آنکه: از آن ظاهر است که ابن مردویه مثل دیگر حضرات مذکورین بالاتر است از بسیاری از ائمه سنیه، که سبکی اغفال ذکرشان کرده،

و می باید که آدمی بذکر ابن مردویه و دیگران، تنه بر دیگران حاصل سازد.

ششم آنکه: از این عبارت در کمال وضوح و ظهور لائح است که ابن مردویه در صفت جمیله حفظ شریعت، و مدیحت جلیله مهارت در فن حدیث، مشارکت با خلفاء راشدین و اکابر صحابه مکرمین داشته، و علم مساهمت شان، و لو بعد عده طبقات، برافراخته.

و حافظ ابو سعد عبد الکریم بن محمد المروزی در «انساب» بترجمه حمزه (۱) بن الحسین المؤدب الاصبهانی گفته: [روی عنه ابو بکر بن مردویه الحافظ] (۲) و اسماعیل بن عمر المعروف بابن کثیر (۳) در تاریخ خود، در ذکر حدیث طیر گفته:

[و قد جمع الناس فی هذا الحدیث مصنفات مفرده، و منهم أبو بکر بن مردویه الحافظ، و أبو طاهر محمد بن أحمد بن حمدان (۴)، فیما رواه شیخنا الذهبی] (۵).

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی الجلبی در «کشف الظنون» گفته:

[تفسیر ابن مردویه هو الحافظ أبو بکر أحمد بن موسی الاصبهانی المتوفی سنه عشره و أربعمائیه] (۶).

ص: ۱۱۱

۱- حمزه الاصبهانی : بن الحسین ابو عبد الله المتوفی قبل سنه (۳۶۰) ه .

۲- الانساب للسمعانی ج ۱ / ۱۷۵ .

۳- ابن کثیر : اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی المتوفی سنه (۷۷۴) ه .

۴- أبو طاهر : محمد بن احمد بن علی بن حمدان الحافظ الخراسانی المتوفی سنه (۴۴۱) ه .

۵- تاریخ ابن کثیر ج ۷ / ۳۵۳ .

۶- کشف الظنون ج ۱ / ۴۳۹ .

از این عبارت ظاهر است که سمعانی، و ابن کثیر، و کاتب چلبی ابن مردویه را بلقب حافظ ستوده اند، و جلالت شأن لقب حافظ، بر واقفین اصطلاحات فن رجال و درایت مخفی نیست.

نور الدین علی بن سلطان محمد القاری (۱) در «جمع الوسائل فی شرح الشمائل» گفته:

[الحافظ-المراد به حافظ الحدیث، لا-القرآن، کذا ذکره میرک، و یحتمل انه کان حافظا للکتاب و السنه، ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائه ألف حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدی الراغب فیہ، و المحدث و الشیخ و الامام هو الاستاذ الکامل، و الحججه من احاط علمه بثلاثمائه ألف حدیث متنا و اسنادا و أحوال رواته جرحا و تعدیلا و تاریخا، و الحاکم هو الذی احاط علمه بجمیع الاحادیث المرویه كذلك.

و قال الجوزقی (۲): الراوی ناقل الحدیث بالاسناد، و المحدث من تحمل روايته و اعتنی بدرایتہ، و الحافظ من روی ما یصل إلیه و وعی ما یحتاج لدیہ (۳).

از این عبارت واضحست که در اصطلاح محدثین حافظ کسی است که احاطه کرده باشد علم او صد هزار حدیث را از روی متن و اسناد.

و سابقا (۴) دانستی که شیخ ابو المواهب (۵) عبد الوهاب بن احمد الشعراوی

ص: ۱۱۲

۱- علی القاری: بن سلطان محمد الهروی الحنفی المتوفی سنه (۱۰۱۴) ه .

۲- الجوزقی: محمد بن عبد الله بن محمد بن زکریا الشیبانی الحافظ النیسابوری المتوفی سنه (۳۸۸) ه .

۳- جمع الوسائل فی شرح الشمائل: ۷

۴- عبقات الانوار ج ۱ / ۷۳ ط مطبعه سید الشهداء علیه السلام بقم .

۵- ابو المواهب: عبد الوهاب بن احمد بن علی الشافعی المتوفی سنه (۹۷۳) ه .

که از اجله مشایخ اجازة شاهصاحب (۱) است، و در ما بعد محامد و فضائل او خواهی شنید، در کتاب «لواقح الانوار فی طبقات الساده الاخيار» که سه تا نسخه عتیقه آن که یکی از آن محشی است بخط میرزا محمد ابن معتمد خان بدخشی و چهارمین نسخه مطبوعه مصر بعنایت پروردگار نزد این خاکسار موجود، بترجمه جلال الدین سیوطی گفته:

[و كان الحافظ ابن حجر يقول: الشروط التي إذا اجتمعت في الانسان سمي حافظا هي: الشهرة بالطلب، و الاخذ من افواه الرجال، و المعرفه بالجرح و التعديل لطبقات الرواه و مراتبهم، و تمييز الصحيح من السقيم، حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثر مما لا يستحضره، مع استحفاظ الكثير من المتون، فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ] (۲).

پس بنابر این عبارت، ظاهر است که ابن مردویه از اکابر مشهورین بطلب و اخذ از افواه رجال، و معرفت بجرح و تعدیل طبقات روات و مراتب شان، و تمییز صحیح از سقیم بوده، و مستحضرات او در این باب زائد از غیر مستحضرات او بوده.

و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «تراجم الحفاظ» گفته:

[الحافظ يطلق هذا الاسم على من مهر في فن الحديث، بخلاف المحدث] (۳).

حسب این عبارت هم ظاهر است که ابن مردویه از اکابر ماهرین در

ص: ۱۱۳

۱- شاهصاحب: عبد العزيز بن احمد دهلوی صاحب «التحفه» توفی سنه (۱۲۳۹) ه .

۲- لواقح الانوار شعراوی: ۱۹۹ - الباب الاول من القسم الثالث .

۳- تراجم الحفاظ: ۲۱۷ حرف الحاء المهمله من النسب و الالقاب .

فن حديث بوده، و مرتبه او از اجله محدثين هم در گذشته.

و شمس الدين محمد بن محمد الجزري (1) در «حصن حصين» گفته:

[اما بعد حمد الله الذي جعل الدعاء لرد القضاء و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و على آله و صحبه الاتقياء و الاصفياء، فان هذا الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين، و سلاح المؤمنين من خزانه النبي الامين، و الهيكل العظيم من قول الرسول الكريم، و الحرز المكنون من لفظ المعصوم المأمون، بذلت فيه النصيحة، و اخرجته من الاحاديث الصحيحه، ابرزته عده عند كل شده، و جردته عنه تقى من شر الناس و الجنه، تحصنت به فيما دهم من المصيبه، و اعتصمت من كل ظالم بما حوى من السهام المصيبه، و قلت:

ألا قولوا لشخص قد تقوى على ضعفى و لا يخشى رقيب

خبأت له سهاماً فى الليالى و أرجو أن تكون له مصيبه

اسأل الله العظيم أن ينفع به، و أن يفرج عن كل مسلم بسببه، على انه مع اقتصاره و اختصار اختصاره لم يدع حديثاً صحيحاً فى بابہ الا- استحضره و أتى به و لما اكملت ترتيبه و تهذيبه طلبنى عدو لا- يمكن أن يدفعه الا- الله تعالى، فهربت منه مختفياً، و تحصنت بهذا الحصن، فرأيت سيد المرسلين صلى الله عليه و سلم أنا جالس على يساره، و كأنه صلى الله عليه و سلم يقول: ما تريد؟ فقلت له يا رسول الله: ادع الله لى و للمسلمين، فرفع صلى الله عليه و سلم يديه الكريمتين، و انا انظر إليهما، فدعا، ثم مسح بهما وجهه الكريم، و كان ذلك ليله الخميس، فهرب العدو ليله الاحد، و فرج الله عنى و عن المسلمين ببركه ما فى هذا الكتاب عنه صلى الله عليه و سلم.

و قد رمزت للكاتب التى خرجت منها هذه الاحاديث بحروف تدل على ذلك

ص: ١١٤

سلكت فيها اخصر المسالك، فجعلت علامه «صحيح البخارى» (خ) و «مسلم» (١) (م) و «سنن ابى داود» (٢) ، (د) و الترمذى (٣) ، (ت) و النسائى (٤) ، (س) و ابن ماجه القزوينى (٥) (ق) و هذه الاربعه (عه) و هذه الستة (ع) و صحيح ابن حبان (٦) (حب) و صحيح المستدرک (مس) و ابى عوانه (٧) (عو) و ابن خزيمة (٨) (مه) و الموطا (طا) و سنن الدارقطنى (٩) (قط) و مصنف ابن ابى شيبه (١٠) (مص) و مسند الامام احمد (أ) و البزار (١١) (ر) و أبى يعلى الموصلى (١٢) (صلى الله عليه و آله) . و الدارمى (١٣) (مى) ، و معجم الطبرانى الكبير (ط) و الاوسط (طس) و الصغير (صط) ، و الدعاء له (طب) ، و لابن مردويه

ص: ١١٥

- ١- مسلم : بن الحجاج النيسابورى المتوفى سنه (٢٦١) ه .
- ٢- أبو داود : سليمان بن الاشعث الحافظ السجستانى المتوفى سنه (٢٧٥) ه .
- ٣- الترمذى : محمد بن عيسى المتوفى سنه (٢٧٩) ه .
- ٤- النسائى : أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب المتوفى سنه (٣٠٣) ه .
- ٥- ابن ماجه القزوينى : محمد بن يزيد الحافظ المتوفى سنه (٢٨٣) ه .
- ٦- ابن حبان : محمد أبو حاتم البستى المورخ المتوفى سنه (٣٥٤) ه .
- ٧- أبو عوانه : الوضاح بن خالد الشكرى الواسطى البزاز المتوفى سنه (١٧٦) ه .
- ٨- ابن خزيمة : محمد بن اسحاق بن خزيمة النيسابورى المتوفى سنه (٣١١) ه .
- ٩- الدارقطنى : أبو الحسن على بن عمر المتوفى سنه (٣٨٥) ه .
- ١٠- ابن أبى شيبه : الحافظ عثمان بن محمد المتوفى سنه (٢٣٩) ه .
- ١١- البزار : الحافظ أحمد بن عمرو البصرى المتوفى سنه (٢٩٢) ه .
- ١٢- أبو يعلى الموصلى : الحافظ احمد بن على المتوفى سنه (٣٠٧) ه .
- ١٣- الدارمى : أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الحافظ المتوفى سنه (٢٥٥) ه .

(مر)، و للبيهقي (١) (قى)، و السنن الكبير له (سنى)، و عمل اليوم و الليله لابن السننى (٢) (ى).

و اقدم رمز من له اللفظ، و ان كان الحديث موقوفا جعلت قبل رمزه (مو)، ليعلم انه موقوف لما بعده من الكتب، و ذلك قليل حيث عدم المتصل، أو اختلف فيه على انى لم أجعل هذه الرموز الا لعالم يربأ بنفسه عن التقليد، أو لمتعلم يتعرف صحيح الكتب و المسانيد، و الافى الحقيقه لا احتياج إليها لعموم الناس، فليعلم انى أرجو أن يكون جميع ما فيه صحيحا، فزال الالتباس، و قد جمع بحمد الله تعالى هذا المختصر اللطيف ما لم تجمعه مجلدات من التأليف].

از اين عبارات ظاهر است كه محمد بن محمد الجزرى كتاب ابن مردويه را از مآخذ كتاب خود، كه نهايت عظمت و جلالت آن بيان کرده، گردانیده، و مثل ديگر كتب اساطين معتمدين و أفاخم محدثين نحلّه خود مثل بخارى، و مسلم، و ابن أبى شيبه، و امام احمد، و ابو داود، و ترمذى، و نسائى، و ابن ماجه القزوينى، و بزار، و ابن حبان، و حاكم، و ابن عوانه، و ابن خزيمه، و مالك (٣)، و غيرهم بر آن اعتماد نموده اند.

و نیز ظاهر است كه روايات ابن مردويه را صحيح دانسته، حيث قال:

فليعلم انى أرجو أن يكون جميع ما فيه صحيحا.

و مخاطب عالى تبار در رساله «اصول حديث» گفته:

ص: ١١٦

١- البيهقى : الحافظ احمد بن الحسين بن على الخسروجردى المتوفى سنه (٤٥٨) ه .

٢- ابن السننى : الحافظ أبو بكر احمد بن محمد بن اسحاق بن ابراهيم الدينورى المتوفى سنه (٣٦٤) ه .

٣- مالك : بن أنس بن مالك امام المالكيه المتوفى سنه (١٧٩) ه .

[و أحادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند. تفسیر ابن مردویه، و تفسیر دیلمی، و تفسیر ابن جریر، و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند].

از این عبارت هویدا است که تفسیر ابن مردویه از مشاهیر تفاسیر است، و شاهصاحب در ذکر تفاسیر مشهوره تفسیر او را مقدم بر دیگر تفاسیر گذاشته اند.

«روایت ثعلبی نيسابوری»

اما روایت ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النيسابوری نزول: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ -الآیه-در واقعه غدیر،** پس در تفسیر او مسمی «بالكشف و البيان عن علوم القرآن»، که نسخه عتیقه آن بخط عرب مزین باجازات علماء اعیان، نزد این کثیر العصیان بعنایت رب منان موجود است و در تفسیر این آیه مذکور است:

[قال أبو جعفر محمد بن علی معناه بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي فَضْلِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فلما نزلت هذه الآية أخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» أخبرنا أبو القاسم يعقوب بن أحمد ابن السري، أنا أبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد (1)، نا أبو مسلم ابراهيم بن

ص: ۱۱۷

۱- محمد بن عبد الله بن محمد بن محمد بن اشته أبو بكر الاصفهانی المتوفى سنة (۳۶۰) أو قبلها .

عبد الله الكجى (١)، نا حجاج بن منهال (٢)، نا حماد (٣)، عن على بن زيد (٤)، عن عدى بن ثابت (٥)، عن البراء (٦)، قال:

لما نزلنا مع رسول الله صلى الله عليه و سلم فى حجه الوداع كنا بغدير خم فنادى ان الصلوه جامعه و كسح للنبى صلى الله عليه و سلم تحت شجرتين، فأخذ بيد على، فقال: «أ لست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟» قالوا: بلى يا رسول الله قال: «أ لست أولى بكل مؤمن من نفسه؟» قالوا: بلى، قال: «هذا مولى من أنا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» .

قال: فلقية عمر، فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب أصبحت و أمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنه.

أخبرنى أبو محمد عبد الله بن محمد القائنى، نا أبو الحسين محمد بن عثمان النصيبى (٧)، نا أبو بكر محمد بن الحسن السبيعى، نا على بن محمد الدهان و الحسين بن ابراهيم الجصاص، نا حسين بن حكم، نا حسن بن حسين، عن

ص: ١١٨

-
- ١- أبو مسلم الكجى : ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز البصرى المتوفى سنه (٢٩٢) ه .
 - ٢- حجاج بن منهال : أبو محمد الانماطى البصرى المتوفى سنه (٢١٧) ه .
 - ٣- حماد : بن سلمه بن دينار الحافظ البصرى المتوفى سنه (١٦٧) ه .
 - ٤- على بن زيد : بن أبى مليكه زهير بن عبد الله بن جدعان أبو الحسن البصرى المتوفى سنه (١٢٩) ه .
 - ٥- عدى بن ثابت : الانصارى الكوفى المتوفى سنه (١١٦) ه .
 - ٦- البراء : بن عازب بن الحارث الخزرجى الصحابى المتوفى سنه (٧١) ه .
 - ٧- أبو الحسين محمد بن عثمان القاضى النصيبى البغدادى المتوفى سنه (٤٠٦) ه .

حبان (۱)، عن الكلبي، عن أبي صالح (۲)، عن ابن عباس في قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْآيَةَ، قال: نزلت في علي أمر النبي صلى الله عليه و سلم أن يبلغ فيه، فأخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه].

و وثاقت و ديانت، و صلاح و امانت، و جلالت و نبالت، و سمو منزلت و علو مرتبت، و عظمت و رياست، و توحید و براعت و امامت ثعلبی در منهج اول بجواب شبهات مخاطب بر آیه: إِنَّمَا وَكَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِتَفْصِيلٍ مَبِينٍ شَدِيدٍ، و باز در دلیل ششم از أدله دلالت حدیث غدیر بر امامت، انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد، و از زبان بلاغت ترجمان والد ماجد شاهصاحب هم محامد عظیمه، و مناقب فخریه ثعلبی که بعد ملاحظه آن أتباع و أشیاعشان را مجال دم زدن و گردن کبر دراز کردن باقی نماند بگوش تو خواهد رسید.

و از خطبه تفسیر ثعلبی، کما ستطلع علیه فیما بعد انشاء الله تعالی ظاهر است که ثعلبی حق را از باطل، و مفضل را از فاضل، و صحیح را از سقیم، و حدیث را از قدیم، و بدعت را از سنت، و حجت را از شبهت باز شناخته، و از اهل بدع و أهواء، که معوجه المسالك و الآراء اند، مجانبت گزیده، و مخالطت ایشان را نه پسندیده، و تورع از اقتداء بافعال و اقوالشان ورزیده، و نیز براه کسانی که خلط أباطیل مبتدعین بأقویل سلف صالحین کرده اند، و جمع در میان تمره و بعره، و لو عثره و غفله،

ص: ۱۱۹

۱- حبان: بن علی العنزی الفقیه الکوفی المتوفی سنه (۱۷۱) ه .

۲- أبو صالح: ذکوان مولی جریریه بنت الحارث الغطفانی توفی سنه (۱۰۱) ه .

لا عقدا و نیه کرده اند، مثل قفال(۱) و ابی حامد مقری، اگر چه فقهای کبار و علمای اخیار بودند، لیکن تفسیر حرفه شان نه بود، و نه علم تأویل صنعت شان، نرفته، و هم طریقه کسانى که اقتصار بر روایت و نقل آغاز نهاده، و درایت و نقد را ترک داده اند، مثل اسحاق بن ابراهیم حنظلی(۲) و ابراهیم بن اسحاق انماطی(۳)، که از افاحم ائمه جلیل الشأن و اعظم ثقات اعیان اند، راضی نشده، یعنی نقد و تحقیق و تمیز و تحدیق بعمل آورده، و صرف بر بیع دوا اکتفا نکرده، بلکه طب و علاج و تفریق در استقامت و اعوجاج پیش نظر داشته، و نیز بصنایع کسانى که اسناد را که رکن و عماد است، پیش نهاد خاطر نداشته اند، و بنقل از صحف و دفاتر، و جریان علی هوس الخواطر همت گماشته، و از ذکر غث و ثمین و واهی و متین اعراض نکرده، خود را از عداد علما بدر ساخته اند، راضی نشده، و صیانت این کتاب از ذکرشان نموده، و قراءت و علم سنتی است که اخذ می کنند آن را اصاغر از اکابر، و اگر اسناد نمی بود، هر آینه می گفت هر کس آنچه می خواست، و این تفسیر او کتابیست شامل کامل و مهذب ملخص مفهوم منظوم، که استخراج کرده آن را از قریب صد کتاب مسموعات، علاوه بر اجزاء و تعلیقات، و نسق کرده آن را بأبلغ مقدور خود از ایجاز و ترتیب، و تلفیق نموده آن را بغایت فحوص و تنقیب و آن جامع محاسن خصال تصنیف و تألیفست.

ص: ۱۲۰

-
- ۱- القفال : محمد بن علی بن اسماعیل الشافعی الشاشی المتوفی سنه (۳۶۵) ه .
 - ۲- اسحاق بن ابراهیم : بن مخلد الحنظلی المروزی المتوفی سنه (۲۳۸) ه .
 - ۳- الانماطی : ابراهیم بن اسحاق النیسابوری المتوفی سنه (۳۰۳) ه .

اما روایت حافظ أبو نعیم أحمد بن عبد الله الاصفهانی، نزول آیه:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي واقعة غدیر، پس در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» که فاضل رشید(۱) ذکر آن نقلاً عن الشيخ علی المتخلص بحزین(۲) در «ایضاح لطافه المقال» نموده، علی ما نقل عنه بأسناد خود آورده:

[عن علی بن عامر، عن أبي الجحاف و الاعمش، عن عطيه قال: نزلت هذه الآية علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فی علی بن ابي طالب: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ].

و مثل این روایت را حاجی عبد الوهاب بن محمد(۳) که از اکابر علمای سنیه است، نیز از أبو نعیم نقل کرده، کما سیجیء.

و بر مهرة متبعین واضح و عیانست که أبو نعیم از علمای جلیل الشأن و محدثین اعیان و معتمدین ارکان و حذاق این شأن، و متمهرین ثقات و متبحرین اثبات، و أساطین معظمین و کبار منقذین و أجله محققین، و أعاضم مستندین و أفاخم معتبرین، و أمثال مشهورین، و نحاریر معروفین است.

ص: ۱۲۱

-
- ۱- فاضل رشید : خان دهلوی تلمیذ شاهصاحب و مؤلف ایضاح لطافه المقال .
 - ۲- حزین : محمد علی بن ابي طالب اللاهیجی المتوفی سنه (۱۱۸۰) أو (۱۱۸۱) ه .
 - ۳- الحاج عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین أحمد البخاری المتوفی سنه (۹۳۲) ه .

ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته:

[الحافظ ابو نعیم أحمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور.

صاحب کتاب «حلیه الاولیاء»، کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات.

اخذ عن الافاضل و اخذوا عنه و انتفعوا به.

و کتاب «الحلیه» من أحسن الكتب، و له کتاب «تاریخ اصبهان» نقلت منه ترجمه والده عبد الله، نسبه على هذه الصورة، و ذکر أن جده مهران أسلم اشاره الى انه اول من اسلم من اجداده، و انه مولى عبد الله (١) بن معاويه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم، و سیأتی ذکر عبد الله بن معاويه انشاء الله تعالى.

و ذکر ان والده توفی فی رجب سنه خمس و ستین و ثلاثمائه، و دفن عند جده من قبل امه.

ولد فی رجب سنه ست و ثلاثمائه، و قیل: اربع و ثلثین.

و توفی فی صفر و قیل: یوم الاثنین الحادی و العشرين من المحرم سنه ثلثین و اربعمائه باصبهان، رحمه الله تعالى [٢].

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسى بن مهران ابو نعیم الحافظ

ص: ١٢٢

١- عبد الله بن معاويه بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب من شجعان الطالبین و اجوادهم و شعرائهم مات أو قتل فی سجن أبی مسلم الخراسانی فی هراه سنه (١٣١) ه .

٢- وفیات الأعیان ج ١ / ٢٦

سبط محمد بن يوسف بن البناء الاصبهانی (۱)، تاج المحدثين، و أحد اعلام الدين، له العلو في الروايه و الحفظ و الفهم و الدرايه، و كانت الرحال تشد إليه، أملى في فنون الحديث كتباً سارت في البلاد و انتفع بها العباد، و امتدت ايامه حتى الحق الاحفاد بالاجداد و تفرد بعلو الاسناد].

الى ان قال:

[و كان ابو نعيم اماماً في العلم و الزهد و الديانه.

و صنف مصنفات كثيره منها: «حليه الاولياء» و «المستخرج على الصحيحين» ذكر فيها احاديث ساوى فيها البخارى و مسلماً، و احاديث علا عليهما فيها كأنهما سمعاها منه، و ذكر فيها حديثاً كأن البخارى و مسلماً سمعاها ممن سمعه منه، و «دلائل النبوه» و «معرفة الصحابه» و «تاريخ» بلده، و «فضائل الجنه» و «صفه الجنه» و كثيرا من المصنفات الصغار، و بقى اربعه عشر سنه بلا نظير، لا يوجد شرقاً و لا غرباً أعلى اسناداً منه و لا أحفظ و لما كتب كتاب «الحليه» الى نيسابور بيع بأربع مائه دينار[(۲) - الخ.

و محمد بن عبد الله الخطيب (۳) در «رجال مشكاه المصابيح» كه در آخر آن تصريح کرده به اينكه عرض کرده آن را بر شيخ خود حسين بن

ص: ۱۲۳

۱- محمد بن يوسف بن البناء: ابو عبيد الله الاصفهانی المتوفى سنه (۲۸۶) .

۲- الوافى بالوفيات ج ۷ / ۸۱ .

۳- الخطيب: محمد بن عبد الله ولى الدين التبريزى العمرى المتوفى بعد سنه (۷۳۷) ه .

عبد الله بن محمد الطيبي (١)، پس استحسان کرده آن را، چنانچه استحسان نموده «مشکاه» را، و استجاده نمود آن را، چنانچه استجاده نمود «مشکاه» را، گفته:

[أبو نعيم الاصفهاني هو أبو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهاني].

صاحب «الحليه»، هو من مشايخ الحديث الثقات، المعمول بحديثهم، المرجوع الى قولهم، كبير القدر.

ولد سنه أربع و ثلاثين و ثلاثمائه. و مات في صفر سنه ثلاثين و أربعمائه باصفهان، و له من العمر ست و تسعون سنه، رحمه الله تعالى [٢].

«روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی»

اشاره

اما روایت ابو الحسن علی بن احمد الواحدی، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس حقیر در زمان سابق نسبت آن به «اسباب النزول» واحدی در کتاب «مطالب السؤل» محمد بن طلحه شافعی و «فصول مهمه» ابن

ص: ۱۲۴

-
- ۱- الطيبي: الحسين بن عبد الله بن محمد شرف الدين المتوفى سنة (٧٤٣) - و هو في كشف الظنون ج ١ / ٧٢٠ «الحسن بن محمد بن عبد الله» و كذا في شذرات الذهب ج ٦ / ١٣٧ و بغية الوعاه: ٢٢٨ - و علق مصحح الدرر الكامنه كما نبه عليه في ذيل «الاعلام» ج ٢ / ٢٨٠ ان الطيبي سمى نفسه في اول «شرح المشكاه» الحسين بن عبد الله بن محمد ...
 - ٢- الاكمال في أسماء الرجال ط مع المشكاه ج ٣ / ٨٠٥.

الصباغ و غير آن ديده بوم، و از عنايات و أَلطاف غيبية الهية راجى بوم كه اصل كتاب «اسباب النزول»، كه ممدوح اكابر فحول است، بدست آيد كه بنظر خود هم در آن ملاحظه كنم، تا آنكه بتأيدات ربانيه و عنايات رحمانيه يك نسخه آن بخط عرب از «حديده» وقت رجوع از حج خريدم، و بيك نسخه آن بعد رسيدن بلكهنو و رسيدم، و لله الحمد و المنه كه اين روايت را در آن يافتم، و چه مسرتها كه نه برداشتم:

[قال الواحدى فى «اسباب النزول»: قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ،

قال الحسن: ان نبى الله صلى الله عليه و سلم قال:

«لما بعثنى الله برسالته ضقت بها ذرعا، و عرفت أن من الناس من يكذبنى»، و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يهاب قريشا و اليهود و النصارى، فأنزل الله هذه الآية.

أخبرنا أبو سعيد محمد بن على الصفار(١)، انا الحسن بن احمد المخلدى(٢)، انا محمد بن حمدون بن خالد(٣)، انا محمد بن ابراهيم الحلوانى(٤)، نا الحسن

ص: ١٢٥

١- أبو سعيد الصفار: محمد بن على بن محمد بن أحمد بن حبيب المعروف بخشاب النيشابورى المتوفى سنة (٤٥٦).

٢- الحسن بن أحمد المخلدى: أبو محمد النيشابورى المتوفى سنة (٣٨٩) هـ.

٣- محمد بن حمدون بن خالد: بن يزيد الحافظ أبو بكر النيشابورى المتوفى سنة (٣٢٠) هـ.

٤- محمد بن ابراهيم الحلوانى: أبو بكر قاضى بلخ ساكن بغداد، ترجمه فى تاريخ بغداد ج ١ / ٣٩٨

ابن حماد سجاده(۱)، انا علی بن عیاش(۲)، عن الاعمش، و أبی الجحاف، عن عطیه، عن أبی سعید الخدری قال: نزلت هذه الآیه: یا أئیها الرّسولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ یومَ غدیر خم فی علی بن أبی طالب رضی اللّٰه عنه[۳].

از این عبارت ظاهر است که واحدی وحید نزول آیه: یا أئیها الرّسولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیکَ روز غدیر در حق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، بأسناد متصل از أبی سعید الخدری روایت کرده.

و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا جزیلا.

و در ثبوت مزید اعتماد و اعتبار این روایت مشرقه الانوار و بعد آن از خطا و عثار، بعد ملاحظه خطبه کتاب «اسباب النزول» واحدی عمده الکبار هیچ ربیبی و شکئی باقی نمی ماند.

و هذه عباره الواحدی فی الخطبه:

[و بعد هذا فان علوم القرآن غزیره، و ضروبها جمه کثیره، یقصر عنها القول و ان کان بالغا، و یتقلص عنها ذیلہ و ان کان سابغا، و قد سبقت لی، و لله الحمد مجموعات تشتمل علی أكثرها، و تنطوی علی غررها، و فیها لمن رام الوقوف علیها مقنع و بلاغ، و عما عداها من جمیع المصنفات غنیه و فراغ، لاشتمالها علی عظیمها محققا، و تأدیته الی متأمله متسقا، غیر أن الرغبات الیوم عن علوم القرآن صادفه کاذبه فیها، و عجزت الامه عن تلافیها، قال الامر بنا الی افاده المستهترین بعلوم الکتاب ابانه ما انزل فیہ من الاسباب إذ هی أولى ما یجب الوقوف علیها،

ص: ۱۲۶

- ۱- الحسن بن حماد : أبو علی الحضرمی سجاده البغدادی المتوفی سنه (۲۴۱) ه .
- ۲- علی بن عیاش : أبو الحسن الالہانی الحمصی الحافظ المتوفی سنه (۲۱۹) ه .
- ۳- اسباب النزول للواحدی : ۱۱۵ .

و أولى ما يصرف العناية إليها، لامتناع معرفه تفسير الآيه و قصد سبيلها دون الوقوف على قصتها و بيان نزولها، و لا يحل القول فى اسباب نزول الكتاب الا بالروايه و السماع ممن شاهد التنزيل، و وقفوا على الاسباب، و بحثوا عن علمها و جدوا فى الطلاب و قد ورد الشرع بالوعيد للجاهل فى العثار فى هذا العلم بالنار.

انا أبو ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الواعظ(١)، أنبا أبو الحسين محمد بن أحمد ابن حامد العطار، انا أحمد بن الحسن بن عبد الجبار(٢)، انا ليث بن حماد، ثنا أبو عوانه، عن عبد الاعلى(٣)، عن سعيد بن جبير(٤)، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «اتقوا الحديث الا ما علمتم فانه من كذب على متعمدا فليتبوا مقعده من النار» .

و السلف الماضون رحمهم الله كانوا من أبعد الغايه احترازا عن القول فى نزول الآيه.

انا أبو نصر أحمد بن عبيد الله المخلدى(٥)، انا أبو عمرو بن نجيد(٦)، ثنا

ص: ١٢٧

-
- ١- اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن حمويه أبو ابراهيم الواعظ الصوفى النيسابورى المتوفى سنه (٤٢٨) .
 - ٢- أحمد بن الحسن بن عبد الجبار أبو عبد الله الصوفى المتوفى ببغداد سنه (٣٠٦) هـ .
 - ٣- عبد الاعلى : بن عامر الثعلبى المتوفى سنه (١٢٩) .
 - ٤- سعيد بن جبير : الكوفى المقرئ المفسر الفقيه الشهيد سنه (٩٥) هـ .
 - ٥- أبو نصر المخلدى : أحمد بن عبيد الله بن أحمد بن محمد بن الحسن بن على بن مخلد المزكى النيسابورى المتوفى (٤٢٧) هـ .
 - ٦- أبو عمرو بن نجيد : اسماعيل الصوفى النيسابورى المتوفى سنه (٣٦٥) هـ .

أبو مسلم، ثنا عبد الرحمن بن حماد(١)، ثنا أبو عمر، عن محمد بن سيرين(٢) قال: سألت عبيده السلماني(٣) عن آية من القرآن، فقال: «اتق الله» و قل سدادا ذهب الذين يعلمون فيما انزل القرآن، فأما اليوم فكل واحد يخترع للايه سببا، و يخلق افكا و كذبا، ملقيا زمامه الى الجهاله، غير مفكر في الوعيد لجاهل سبب الآيه، و ذاك الذي حداني الى املاء هذا الكتاب الجامع للاسباب، لينتهي إليه طالبوا هذا الشأن، و المتكلمون في نزول القرآن، فيعرفوا الصدق، و يستغنوا عن التمويه و الكذب، و يجدوا في تحفظه بعد السماع و الطلب[.

از این عبارت ظاهر است که اسباب نزول قرآن شریف اولای آن چیزی است که واجب است و قوف بر آن، و اولای آن چیزی است که صرف کرده می شود عنایت بسوی آن، و ممتنع است تفسیر آیت و قصد سبیل آن بغير و قوف بر قصه آن و بیان نزول آن، و حلال نیست قول در اسباب نزول کتاب مگر بروایت و سماع از کسانی که مشاهده کردند تنزیل را و واقف شدند بر اسباب، و بحث کردند از علم آن، و کوشش کردند در طلب، و وارد شده است شرع بوعید بنار برای جاهل بسبب عثار در این علم.

و سلف ماضین غایت احتراز از قول در نزول آیات داشتند، و چون ابنای عصر واحدی اختراع اکاذیب و خلق افتراءات در نزول آیات

ص: ۱۲۸

-
- ۱- عبد الرحمن بن حماد : بن شعيب أبو سلمه الشيعي المتوفى سنة (٢١٢) ه .
 - ۲- محمد بن سيرين : أبو بكر البصري المتوفى سنة (١١٠) ه .
 - ۳- عبيده السلماني : المرادي الفقيه الكوفي المتوفى سنة (٧٢) .

می کردند، و از القای زمام بسوی جهالت و عدم تفکر در وعید برای جاهل سبب آیت، باکی بر نمی داشتند، واحدی این کتاب را، که جامع اسباب است، املا نموده تا که انتها کنند بسوی آن طالبین این شأن، و متکلمین در نزول قرآن، یعنی آن را ملاذ و ملجای خود گردانند، و روی اعتبار و اعتماد بر آن آرند، پس بشناسند صدق را، و مستغنی شوند از تمویه و کذب، و جد کنند در تحفظ آن بعد سماع و طلب.

پس ثابت شد که روایت نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر که واحدی تحریر در این کتاب فقیه النظیر ذکر کرده، از آن جمله است که آن اولای آن امور است، که واجب است وقوف بر آن، و اولای آن اشیاء است که صرف کرده می شود عنایت بسوی آن، و مأخوذ است از بعض کسانی که مشاهده کرده اند تنزیل را و واقف شده اند بر اسباب، و بحث کرده اند از علم آن و کوشش کرده اند در طلب آن، و از وعید شدید که بسبب عثار در این علم جلیل المقدار وارد است برکنارند، و مثل ابنای عصر واحدی نیستند، که معاذ الله اختراع اسباب بی اصل، و خلق انواع افک و کذب و هزل می نمودند، و القای زمام بسوی جهالت بلا تفکر در وعید برای جاهل سبب آیت می کردند.

و نیز بحمد الله ثابت شد که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر حسب افاده واحدی عین حق و صدق، و محض صواب و لائق اعتماد و اعتبار طالبین شأن نزول کتاب، و مبائن تمویه و خطاء و کذب و افتراء، و سزاوار جد در تحفظ آن بعد سماع و طلب است.

و جلالت مرتبت و علو منزلت و سمو شأن و امامت و توحید و ریاست و احدی از عبارت ابن خلکان، که سابقاً مذکور شده (۱) واضحت، که در آن تصریح کرده بآنکه او صاحب تفاسیر مشهوره است، و استاد عصر خود در نحو و تفسیر، و روزی یافته سعادت را در تصانیف خود، و اجماع کرده اند مردم بر حسن آن تصانیف، و ذکر کرده اند آن را مدرسین در دروس خود.

و ابو الحسن علی بن ابی الکریم محمد بن محمد الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری در «تاریخ کامل» در وقائع سنه ثمان و ستین و اربعمائه گفته:

[و فیها توفی ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن متویه الواحدی المفسر مصنف «الوسیط» و «الوجیز» فی التفسیر، و هو نیسابوری امام مشهور (۲)].

انتهی نقلاً عن نسخه طبعت بمصر، و اشتریتها فی تلك الايام بلطف الرب المنعم.

و محمد بن احمد بن عثمان ذهبی در «سیر النبلاء» گفته:

[الامام العلامة الاستاذ ابو الحسن علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی النیسابوری الشافعی صاحب التفسیر و امام علماء التأویل، من اولاد التجار، و اصله من ساوه، لزم الاستاذ ابا اسحاق الثعلبی و اکثر عنه، و أخذ علم العربیه

ص: ۱۳۰

۱- وفيات الأعیان ج ۳ / ۳۰۳.

۲- الکامل لابن الاثیر ج ۱۰ / ۱۰۱

عن أبي الحسن القهндزى الضرير(١).

و سمع من أبي طاهر بن محمش(٢)، و القاضي أبي بكر الحيرى(٣)، و ابى ابراهيم اسماعيل بن ابراهيم الواعظ، و محمد بن ابراهيم المزكى(٤)، و عبد الرحمن ابن حمدان النصروى(٥)، و احمد بن ابراهيم النجار، و خلق.

حدث عنه احمد بن عمر الارغيانى، و عبد الجبار بن محمد الخوارى(٦)، و طائفه اكبرهم الخوارى.

صنف التفاسير الثلاثه: «السيط» و «الوسيط» و «الوجيز»، و بتلك الاسماء سمي الغزالي تأليفه الثلاثه فى الفقه، و لابي الحسن كتاب «اسباب النزول»

ص: ١٣١

١- القهندزى : على بن محمد بن ابراهيم بن عبد الله ابو الحسن الضرير النيسابورى النحوى الاديب العروضى المتوفى حدود سنه (٤٢٠) هـ .

٢- ابو طاهر بن محمش : محمد بن محمد الزيادى الفقيه النيشابورى المتوفى سنه (٤٢٣) هـ أو سنه (٤١٠) كما فى منتخب السياق .

٣- القاضي الحيرى : ابو بكر احمد بن الحسن بن احمد الشافعى النيشابورى المتوفى سنه (٤٢١) هـ .

٤- المزكى : محمد بن ابراهيم بن محمد ابو عبد الله النيسابورى المتوفى سنه (٤٢٧) هـ .

٥- النصروى : عبد الرحمن بن حمدان بن محمد ابو سعد النيسابورى المتوفى سنه (٤٣٣) هـ .

٦- الخوارى : عبد الجبار بن محمد بن احمد ابو محمد المتوفى سنه (٥٣٦) هـ .

مروى و كتاب «التحبير فى الاسماء الحسنى» و «شرح ديوان المتنبى»^(١) و كان طويل الباع فى العربيه و اللغات، و له أيضا كتاب «الدعوات» و كتاب «المغازى» و كتاب «الاعراب فى الاعراب» و كتاب «تفسير النبى صلى الله عليه و سلم» و كتاب «نفى التحريف عن القرآن الشريف» .

تصدر للتدريس مده، و عظم شأنه، و قيل: كان منطلق اللسان فى جماعه من العلماء بما لا ينبغى، و قد كفر من الف كتاب «حقائق التفسير» ، فهو معذور.

و له شعر رائع.

قال عن نفسه: درست اللغه على أبى الفضل احمد بن محمد بن يوسف العروضى^(٢) و كان من ابناء التسعين.

روى عن الازهرى «تهذيبه» فى اللغه، و لحق السماع من الاصم^(٣) ، و له تصانيف، و اخذت التفسير عن الثعلبى، و النحو عن أبى الحسن على بن محمد الضرير، و كان من أبرع اهل زمانه فى لطائف النحو و غوامضه، علقته عنه قريبا من مائه جزء فى المشكلات، و قرأت القرآن على جماعه.

قال ابو سعد السمعانى: كان الواحدى حقيقا بكل احترام و اعظام، لكن كان فيه بسط لسان فى الائمة.

و قد سمعت احمد بن محمد بن بشار يقول: كان الواحدى يقول: صنف

ص: ١٣٢

-
- ١- المتنبى : أبو الطيب احمد بن الحسين بن الحسن الجعفى الكوفى الشاعر المتوفى (٣٥٤) ه .
 - ٢- ابو الفضل العروضى : احمد بن محمد بن عبد الله بن يوسف النهشلى الشافعى المتوفى بعد سنه (٤١٦) ه .
 - ٣- الاصم : أبو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل النيسابورى محدث خراسان توفى سنه (٣٤٦) ه .

السلمى (١) كتاب «حقائق التفسير» و لو قال: ان ذلك تفسير القرآن لكفرته. قلت:

الواحدى معذور مأجور.

مات بنيسابور فى جمادى الآخره سنه ثمان و ستين و اربعمائه و قد شاخ [٢].

و نیز ذهبى در «عبر فى خبر من غير» گفته:

[ابو الحسن على بن احمد الواحدى تلميذ أبى اسحاق الثعلبى، و أحد من برع فى العلم.

روى فى كتبه عن ابن محمش، و ابى بكر الحيرى، و طائفه.

و كان رأسا فى الفقه و العربيه. توفى فى جمادى الآخره، و كان من ابناء التسعين [٣].

و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى [٤] در «تممه المختصر» گفته:

[ابو الحسن على بن احمد بن متويه الواحدى النيسابورى. له «البسيط» و «الوسيط» و «الوجيز» فى التفسير. و يقال له: المتوى نسبه

الى جده متويه [٥]

ص: ١٣٣

١- السلمى : ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين النيسابورى المتوفى سنه (٤١٢) هـ تفسيره مختصر على لسان التصوف و طعن فيه أيضا ابن الجوزى .

٢- سير اعلام النبلاء ج ١٨ / ٣٣٩ - ٣٤٢ .

٣- العبر فى خبر من غير ج ٣ / ٢٦٧ فى حوادث سنه (٤٦٨) .

٤- ابن الوردى : عمر بن مظفر الحلبى الشافعى المتوفى سنه (٧٤٩) هـ .

٥- متويه : بفتح الميم و تشديد التاء المثناه من فوقها مضمومه و سکون الواو و بعدها ياء مفتوحه مثناه من تحتها ، ثم هاء ساكنه

و الواحدى نسبة الى الواحد بن مهرة(١).

منه اخذ الغزالي(٢) اسما كتبه الثلاثة، و كان استاذاً فى التفسير و النحو.

و شرح «ديوان المتنبي» اجود شرح. و هو تلميذ الثعلبي، و توفى بعد مرض طويل بنيسابور(٣).

و عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآة الجنان» كفته:

[الامام المفسر أبو الحسن على بن احمد الواحدى النيسابورى، استاذ عصره فى النحو و التفسير. تلميذ أبى اسحاق الثعلبي، و أحد من برع فى العلم.

و صنف التصانيف الشهيرة المجمع على حسنها و المشتغل بتدريسها و المرزوق السعادة فيها، و هى «البيسط» و «الوسيط» و «الوجيز» و منه أخذ أبو حامد الغزالي أسماء كتبه الثلاثة، و له كتب اخرى بعضها فيما يتعلق بأسماء الحسنى و كتاب «اسباب النزول» و شرح كتاب المتنبي شرحاً مستوفى. قيل: و ليس فى شروحه مع كثرتها مثله(٤)- الخ.

و شمس الدين محمد بن محمد الجزرى در «طبقات القراء» كفته:

[على بن احمد بن محمد ابو الحسن الواحدى النيسابورى المفسر، صاحب «الوجيز» و «الوسيط» و «البيسط» فى التفسير و «اسباب النزول». امام كبير علامه.

ص: ١٣٤

١- قال ابن خلكان فى الوفيات ج ٣ / ٣٠٤: الواحدى بفتح الواو و بعد الالف حاء مهملة مكسورة و بعدها دال مهملة نسبة الى الواحد بن الدين بن مهرة ذكره أبو أحمد العسكرى .

٢- الغزالي: ابو حامد محمد بن محمد الشافعى المتوفى بطوس سنة (٥٠٥) .

٣- تتمه المختصر لابن الوردي فى حوادث سنة (٤٦٨) .

٤- مرآت الجنان ج ٣ / ٩٦ .

روى القراءه عن على بن احمد البستى و احمد بن محمد بن ابراهيم الثعالبي.

روى القراءه عنه ابو القاسم الهذلى (١). مات فى سنه ثمان و ستين و اربعمائه بنيسابور [٢].

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه در «طبقات فقهاى شافعيه» كفته:

[على بن أحمد بن محمد أبو الحسن الواحدى كان فقيها اماما فى النحو و اللغه و غيرهما، شاعرا.

و اما التفسير فهو امام عصره فيه، أخذ التفسير عن أبى اسحاق الثعلبى، و اللغه عن أبى الفضل العروضى صاحب أبى منصور الازهرى، و النحو عن أبى الحسن القهندزى الضرير.

صنف «البيسط» فى نحو ستة عشر مجلدا و «الوسيط» فى أربع مجلدات، و «الوجيز»، و منه أخذ الغزالي هذه الاسماء، و «اسباب النزول» و كتاب «نفى التحريف عن القرآن الشريف» و كتاب «الدعوات» و كتاب «التحبير فى شرح اسماء الله الحسنى» و كتاب «تفسير اسماء النبى صلى الله عليه و سلم» و كتاب «المغازى» و كتاب «الاعراب فى الاعراب» و «شرح ديوان المتنبي» .

و أصله من ساوه، من أولاد التجار.

ولد بنيسابور و مات بها بعد مرض طويل فى جمادى الآخره سنه ثمان و ستين و اربعمائه.

ص: ١٣٥

١- ابو القاسم الهذلى : يوسف بن على بن جباره بن محمد المقرئ المتوفى سنه (٤٦٥) ه .

٢- غايه النهايه فى طبقات القراء ج ١ / ٥٢٣ .

نقل عنه فی «الروضه» فی مواضع من کتاب «السير فی الکلام علی السلام» .

و القهندزی (بضم القاف و الهاء و سکون النون و ضم الدال المهمله و فی آخرها الزای) [۱].

و قاضی حسین بن محمد الدیاربکری [۲] المالکی نزیل مکة المکرمة در «خمیس فی احوال النفس النفیس» گفته:

[و فی سنه ثمان و ستین و اربعمائه توفی أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد ابن متویه الواحدی، المفسر، مصنف «السیط» و «الوسیط» و «الوجیز» فی التفسیر، و هو نیسابوری امام مشهور [۳].

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» گفته:

[«اسباب النزول» للشیخ الامام أبی الحسن علی بن أحمد الواحدی، المفسر المتوفی سنه ثمان و ستین و اربعمائه.

و هو أشهر ما صنف فيه أوله الحمد لله الکریم الوهاب [۴].

و ولی الله [۵] والد شاهصاحب در «ازاله الخفاء» گفته:

[اندکی خاطر را باستقرای اشخاصی که مقتدای مسلمین اند، و سلسله اهدای ایشان بآن اشخاص می رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می نمایند، مشغول

ص: ۱۳۶

۱- طبقات الشافعیه لابن قاضی شهبه ج ۱ / ۲۵۶ .

۲- الدیاربکری : القاضی حسین بن محمد المورخ المتوفی بمکه المکرمة سنه (۹۶۶) ه .

۳- تاریخ الخمیس ج ۲ / ۳۵۹ .

۴- کشف الظنون ج ۱ / ۷۶ .

۵- ولی الله الدهلوی : بن عبد الرحیم المتوفی سنه (۱۱۸۰) ه .

باید ساخت، تا ظاهر شود که ایشان از چند جنس بیرون نیستند:

پادشاهان عادل، که در اعلائی کلمه «الله» بجهاد اعداء الله و أخذ جزیه و خراج ید طولی پیدا کرده اند، و فتح بلدان و ترویج ایمان بر دست ایشان واقع شده، تا مسلمانان از سایه ایشان در کهف امان آسوده اند، و اقامه حدود و احیای علوم دین از ایشان ظاهر شد.

و محققین فقهاء، که حل معضلات فتوی و احکام نموده اند و عالمی از ایشان مستفید گشته، تقلید ایشان پیش گرفته اند، مانند فقهای اربعه و ثقات محدثین، که حفظ حدیث خیر البشر صلی الله علیه و سلم نموده اند، و صحیح را از سقیم ممتاز ساخته اند، مثل بخاری و مسلم و امثالهما.

و کبار مفسرین که تفسیر قرآن عظیم و شرح غریب و بیان توجیه و ذکر اسباب نزول نموده اند، و در این باب گوی مسابقت از اقران ربوده، مانند واحدی، و بغوی (۱)، و بیضاوی، و غیره] -انتهی.

از این عبارت ظاهر است که علامه واحدی از جمله اشخاصی است که مقتدای مسلمین اند، و سلسله اهدای مسلمین بایشان می رسد، و طوائف مسلمین بذکر خیر ایشان رطب اللسان اند، و در دفاتر تاریخ احوال ایشان ثبت می نمایند.

و نیز از آن واضحست که واحدی از کبار مفسرین است، که تفسیر قرآن عظیم، و شرح غریب، و بیان توجیه، و ذکر اسباب نزول نموده اند، و در این باب گوی مسابقت از اقران ربوده، و مقدم بر بغوی، و بیضاوی، و غیر ایشان در اتصاف باین اوصاف جمیله بوده.

ص: ۱۳۷

۱- البغوی: الحسین بن مسعود الفراء الشافعی المتوفی سنه (۵۱۶) ه .

اما روایت أبو سعید مسعود بن ناصر السجستانی(۱)، نزول آیه:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ الْآيَةَ-در واقعه غدیر:

پس علی ما نقل عنه در کتاب «درایه حدیث الولایه» که ذکرش سابقا شنیدی، باسناد خود از ابن عباس روایت کرده که او گفته:

[أمر رسول الله صلى الله عليه و سلم ان يبلغ بولايه على، فأنزل الله عز و جل يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ الْآيَةَ، فلما كان يوم غدیر خم قام فحمد الله و أثنى عليه، و قال صلى الله عليه و سلم: «أ لست أولى بكم من أنفسكم؟» قالوا: بلى يا رسول الله، قال صلى الله عليه: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحبه، و ابغض من أبغضه، و انصر من نصره و أعز من أعزه و أعن من أعانه].

و مسعود سجستانی از أجله حفاظ و أعظم محدثین و أكابر معتبرین و مشایخ معتمدین و سباق موثقین و حفاظ متقنین سنیه است، چنانکه سابقا دانستی که از عبارت «انساب» سمعانی ظاهر است که أبو سعید سجزی حافظ متقن و فاضل بوده و رحلت کرده بسوی خراسان و جبال و عراقین و حجاز، و اکثار حدیث کرده و بجمع آن مشغول شده و جماعت کثیر از مشایخ سمعانی روایت کرده اند برای سمعانی از او در مرو و نيسابور و اصبهان(۲).

ص: ۱۳۸

۱- السجستانی : أبو سعید مسعود بن ناصر المتوفى سنة (۴۷۷) ه .

۲- انساب السمعانی : ۲۹۱ ط بغداد منشور دس مرجلیوت .

و نیز سابقا از عبارت «عبر فی خیر من غیر» دریافتی که مسعود سجزی حافظست، و رحلت کرده و تصنیف نموده، و دقاق(۱) ارشاد کرده: که ندیدم جیدتری از روی اتقان و نه بهتر از روی ضبط از او(۲).

«روایت حسکانی»

اما روایت أبو القاسم عبید الله بن عبد الله الحسکانی، نزول آیه:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» در یوم غدیر:

پس در «مجمع البیان» در تفسیر این آیه، بعد نقل روایت عیاشی(۳) باین الفاظ:

[عن ابن (۴) ابي عمير، عن ابن اذينة(۵)، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن عبد الله بن عباس، و جابر(۶) بن عبد الله قال: أمر الله محمدا صلى الله عليه و آله أن ينصب عليا علما للناس، فيخبرهم بولايته، فتخوف رسول الله صلى الله عليه و آله أن يقولوا حابي(۷) ابن عمه،

ص: ۱۳۹

۱- الدقاق : محمد بن عبد الواحد الاصبهاني الحافظ المتوفى سنة (۵۱۶) هـ

۲- عبر فی خیر من غیر ج ۳ / ۲۸۹ ط الكويت .

۳- العیاشی : أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السمرقندی من مشایخ الکشی .

۴- ابن ابي عمير : محمد بن زياد بن عيسى البغدادي جليل القدر توفى سنة (۲۱۷) هـ .

۵- ابن اذينة : عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذينة البصرى من ثقاه اصحاب الصادق عليه السلام .

۶- جابر بن عبد الله : الانصارى الصحابى المتوفى سنة (۷۸) هـ .

۷- حابي محاباه و حباء الرجل : نصره .

و أن يطعنوا في ذلك عليه، فأوحى الله إليه هذه الآية، فقام عليه السلام بولايته يوم غدیر خم [١]، گفته:

[و هذا الخبر بعينه قد حدثناه السيد أبو الحمد، عن الحاكم أبي القاسم الحسكاني (٢) بأسناده عن ابن أبي عمير في كتاب «شواهد التنزيل» (٣) في قواعد التفضيل].

«روایت ابن عساکر»

اشاره

اما روایت ابو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر الدمشقی، نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ (٤) در روز غدیر، پس سابقا در ذکر روایت ابن ابی حاتم از عبارت «در منشور» (٥) سیوطی دریافتی.

و علامه ابن عساکر از امثال اکابر، و اساطین و الا-مفاخر، و ارکان عالی مآثر، و صاحب فضل زاهر، و حائز مجد باهر، و حاوی کمال فاخر بوده و جلالت و نبالت، و امامت و ریاست، و ثقت و دیانت، و حفظ و امانت،

ص: ١٤٠

١- مجمع البیان ج ٢ / ٢٢٣ .

٢- أبو القاسم الحسکانی : عبید الله بن عبد الله النیسابوری المعروف بابن الحذاء توفي بعد سنه (٤٧٠) ه .

٣- شواهد التنزیل ج ١ / ١٨٧ .

٤- المائده : ٦٧

٥- الدر المنثور ج ٢ / ٢٩٨ - و تاریخ دمشق ج ٢ / ٨٦ فی ترجمه أمير المؤمنين علیه السلام .

و علو مرتبت و سمو منزلت او در علوم معقول و منقول، و تمییز در صحیح و معلول، بر متتبع کتب اکابر نقاد لمعان ظهور دارد، و بسماع محامد علیه و مدائح بهیه، و مناقب سنیه، و مفاخر و ضییه، که اساطین قوم برای او یاد کرده اند، عقل انسان حیران می شود.

یاقوت حموی (۱) در کتاب «معجم الأدباء» که نسخه عتیقه آن مزین بخط سیوطی، بدست این کثیر الخطاء افتاده، نقلا عن جزء عمله ولد ابن عساكر می گوید:

[هو أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله بن الحسين أبو القاسم ابن أبي محمد بن أبي الحسن بن أبي محمد بن أبي علي الشافعي الحافظ، أحد أئمة الحديث المشهورين و العلماء المذكورين.

ولد في المحرم سنة تسع و تسعين و أربعمائه، و مات في الحادي عشر من رجب سنة احدى و سبعين و خمسمائه، و قد بلغ من السن اثنتين و سبعين سنة و سته أشهر و عشره أيام و حضر جنازته بالميدان و الصلاة عليه الملك الناصر صلاح الدين يوسف بن أيوب رحمه الله. قال العماد: و كان الغيث قد احتبس في هذه السنة فدر و سح عند ارتفاع نعشه فكأن السماء بكت عليه و بله (۲) و طشه (۳) [۴].

و ابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته: [الحافظ أبو القاسم علي بن أبي محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين المعروف بابن عساكر

ص: ۱۴۱

۱- الحموی : یاقوت بن عبد الله الرومی الحنفی المتوفی سنة (۶۲۶) ه .

۲- الوبل : المطر الشدید الضخم القطر .

۳- الطش : المطر الضعیف .

۴- معجم الادباء ج ۱۳ / ۷۳ .

الدمشقي الملقب ثقه الدين، كان محدث الشام في وقته، و من أعيان الفقهاء الشافعيه، غلب عليه الحديث فاشتهر به، و بالغ في طلبه الى أن جمع منه ما لم يتفق لغيره، و رحل و طوف و جاب البلاد، و لقي المشايخ، و كان رفيق الحافظ أبي سعد عبد الكريم بن السمعاني في الرحله، و كان حافظا ديناً، جمع بين معرفه المتون و الاسانيد، سمع بيغداد سنه عشرين و خمسمائه من أصحاب البرمكي (١) و التنوخي (٢) و الجوهري (٣)، ثم رجع الى دمشق، ثم رحل الى خراسان، و دخل نيسابور، و هراه، و اصبهان، و الجبال، و صنف التصانيف المفيده، و خرج التخاريج، و كان حسن الكلام على الاحاديث، محفوظاً في الجمع و التأليف، صنف التاريخ الكبير لدمشق في ثمانين مجلده، أتى فيه بالعجائب، و هو على نسق «تاريخ بغداد» .

قال لي شيخنا الحافظ العلامة زكي الدين أبو محمد عبد العظيم المنذري (٤) حافظ مصر ادام الله به النفع و قد جرى ذكر هذا التاريخ، و أخرج لي منه مجلداً و طال الحديث في أمره و استعظامه: ما أظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم عقل على نفسه، و شرع في الجمع من ذلك الوقت، و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع فيه الانسان مثل هذا الكتاب بعد الاشتغال و التنبه قال: و لقد

ص: ١٤٢

-
- ١- البرمكي : أبو اسحاق ابراهيم بن عمر البغدادي الحنبلي المتوفى سنه (٤٥٥) هـ .
 - ٢- التنوخي : أبو علي الحسن بن علي بن محمد بن أبي الفهم المتوفى سنه (٣٨٤) هـ .
 - ٣- الجوهري : الحسن بن علي المقنعي الشيرازي المتوفى سنه (٤٥٤) هـ .
 - ٤- المنذري : عبد العظيم بن عبد القوي الشافعي المصري المتوفى سنه (٦٥٦) هـ .

قال الحق من وقف عليه عرف حقيقه هذا القول، و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله؟ و هذا الذى ظهر هو الذى اختاره، و ما صح له هذا الا بعد مسودات ما كاد ينضب حصرها، و له غيره تأليف حسنه و اجزاء ممتعه [١] الخ.

و ذهبى در «تذكره الحفاظ» كفته:

[ابن عساكر الامام الحافظ الكبير، محدث الشام، فخر الائمة، ثقة الدين أبو القاسم على بن الحسن بن هبه الله بن عبد الله بن الحسين الدمشقى الشافعى.

صاحب التصانيف و الكتب.

ولد فى أول سنة تسع و تسعين و أربعمائه. و سمع فى سنة خمس و خمسمائه باعثناء أبيه و أخيه ضياء الدين].

الى أن قال:

[قال السمعانى: أبو القاسم حافظ ثقة متقن دين خير، حسن السميت، جمع بين معرفه المتن و الاسناد.

كان كثير العلم، غزير الفضل، صحيح القراءه متبثا.

رحل و تعب و بالغ فى الطلب، و جمع ما لم يجمعه غيره، و أربى على الاقران دخل نيسابور قبلى بشهر سمعت منه «معجمه» و «المجالسه» للدينورى (٢)، و كان قد شرع فى التاريخ الكبير لدمشق].

الى أن قال:

[و قال المحدث بهاء الدين: القاسم (٣) كان أبى رحمه الله مواظبا على الجماعه

ص: ١٤٣

١- وفيات الأعيان ج ٣ / ٣٠٩ - ٣١٠ .

٢- الدينورى : أحمد بن مروان المالكى المتوفى سنة (٣١٠) ه .

٣- القاسم بن الحافظ أبى القاسم على بن الحسن بن عساكر الدمشقى المتوفى سنة (٦٠٠) ه .

و التلاوه، يختم كل ليله (١) ختمه، و يختم فى رمضان كل يوم، و يعتكف فى المناره الشرقيه، و كان كثير النوافل و الاذكار، يحيى ليله العيدين بالصلاه و الذكر.

و كان يحاسب نفسه على لحظه تذهب.

قال لى: لما حملت بى امى قيل لها فى منامها: تلدين غلاما يكون له شأن، و حدثنى ان اباہ رأى رؤيا معناه يولد لك ابن يحيى الله به السنه.

و حدثنى انه كان يقرأ على شيخ، فقال: قدم علينا أبو على بن الوزير، فقلنا:

ما رأينا مثله، ثم قدم علينا ابن السمعانى، فقلنا: ما رأينا مثله، حتى قدم علينا هذا فلم نر مثله.

قال سعد الخير(٢): ما رأيت فى سن ابن عساكر مثله.

قال القاسم ابن عساكر: سمعت التاج المسعودى(٣) يقول: سمعت أبا العلاء الهمدانى(٤) يقول لرجل استأذنه فى الرحله: ان عرفت أحدا أفضل منى حينئذ آذن لك أن تسافر إليه، الا أن تسافر الى ابن عساكر، فانه حافظ كما يجب.

و حدثنى أبو المواهب بن صصرى(٥) قال: لما دخلت همدان، قال لى الحافظ

ص: ١٤٤

١- فى المصدر المطبوع : يختم كل جمعه

٢- سعد الخير : أبو الحسن بن محمد بن سهل الانصارى الاندلسى البلبسى المتوفى سنه (٥٤١) ه .

٣- التاج المسعودى : محمد بن عبد الرحمن البنجديهى الخراسانى الرحال المتوفى سنه (٥٨٤) ه .

٤- أبو العلاء الهمدانى : الحافظ الحسن بن أحمد المقرئ المتوفى سنه (٥٦٩) ه .

٥- أبو المواهب بن صصرى : الحسن بن هبه الله بن محفوظ الحافظ الكبير الدمشقى المتوفى سنه (٥٨٦) ه .

أبو العلاء: أنا أعلم انه لا يسجل الحافظ أبا القاسم في شأنه أحد، فلو خالق الناس و مازجهم، كما ينبغي إذا لاجتمع عليه الموافق و المخالف.

و قال لى يوما: أى شىء فتح له، و كيف الناس له؟ ، قلت: هو بعيد من هذا كله، لم يشتغل منذ أربعين سنه الا بالجمع و التسميع، حتى فى نزته و خلواته قال: الحمد لله هذا ثمره العلم، الا انا حصل لنا هذا المسجد و الدار، و الكتب هذا يدل على قله حظ أهل العلم فى بلادكم، ثم قال: ما كان يسمى أبو القاسم الا شعله نار ببغداد من ذكائه و توقده و حسن ادراكه.

قال أبو المواهب: كنت إذا كر أبا القاسم الحافظ عن الحفاظ الذين لقيهم، فقال:

أما بغداد فأبو عامر العبدري(١)، و أما أصبهان فأبو نصر اليونارتى(٢)، لكن اسماعيل بن محمد (٣) الحافظ كان أشهر، فقلت: فعلى هذا ما كان رأى سيدنا مثل نفسه، قال لا تقل هذا، قال الله: **فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ** (٤)، قلت: فقد قال: **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** (٥)، فقال: لو قال قائل: ان عيني لم تر مثلى لصدق.

ثم قال أبو المواهب: لم أر مثله و لا من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طريقه

ص: ١٤٥

-
- ١- أبو عامر العبدري : محمد بن سعدون بن مرجا الميورقى المتوفى سنه (٥٢٤) ه .
 - ٢- أبو نصر اليونارتى : الحسن بن محمد بن ابراهيم الحافظ الاصبهاني المتوفى سنه (٥٢٧) ه .
 - ٣- اسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ الكبير أبو القاسم التيمى الاصفهاني المتوفى سنه (٥٣٥) ه
 - ٤- النجم : ٣٢
 - ٥- الضحى : ١١

واحدته مدته أربعين سنه، من لزوم الصلوه فى الصف الاول الا من عذر، و الاعتكاف فى رمضان و عشر ذى الحجه، و عدم التطلع الى تحصيل الاملاك و بناء الدور، قد أسقط ذلك عن نفسه، و أعرض عن طلب المناصب من الامامه و الخطابه و أباهها بعد ان عرضت عليه، و أخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهى عن المنكر لا تأخذه فى الله لومه لائم.

قال لى: لما عزمت على التحديث و الله المطلع انى ما حملنى على ذلك حب الرياسه و التقدم، بل قلت: متى أروى كل ما سمعت؟ و أى فايده فى كونى أخلفه فى صحائف؟ فاستخرت الله و استأذنت أعيان شيوخى و رؤساء البلد و طفت عليهم فكلهم قالوا: من أحق بهذا منك؟ فشرعت فى ذلك منذ ثلث و ثلثين و خمسمائه.

الى أن قال:

و كان شيخنا أبو الحجاج(١) المزى يميل الى أن ابن عساكر ما رأى حافظا مثل نفسه.

قال الحافظ عبد القادر(٢): ما رأيت أحفظ من ابن عساكر.

و قال ابن النجار(٣): أبو القاسم امام المحدثين فى وقته، انتهت إليه الرياسه فى الحفظ و الاتقان و النقل و المعرفه التامه و به ختم هذا الشأن، فقرأت

ص: ١٤٦

- ١- أبو الحجاج المزى : يوسف ابن الزكى عبد الرحمن بن يوسف الدمشقى الشافعى المتوفى سنه (٧٤٢) هـ .
- ٢- الحافظ عبد القادر : بن عبد الله أبو محمد الرهاوى الحنبلى المتوفى سنه (٦١٢) هـ .
- ٣- ابن النجار : محب الدين محمد بن محمود بن الحسن البغدادى المتوفى سنه (٦٤٣) هـ .

بخط الحافظ معمر بن الفاخر(١) في معجمه: ثنا الحافظ أبو القاسم الدمشقي بمنى و كان أحفظ من رأيت من طلبه الحديث و الشأن، و كان شيخنا اسماعيل بن محمد الامام يفضله على جميع من لقيناهم، قدم أصبهان و نزل في دارى، و ما رأيت شابا أروع و لا أحفظ و لا أتقن منه، و كان مع ذلك فقيها أدبيا سنيا جزاه الله خيرا و كثر في الاسلام مثله، و انى كثيرا سألته عن تأخره عن المجيء الى أصبهان، فقال:

لم تأذن لى امى.

قال القاسم: توفى أبى فى حادى عشر رجب سنه احدى و سبعين و خمسمائه.

و رثى له منامات حسنه، و رثى بقصائد و قبره يزار بباب الصغير[٢].

و نیز ذهبى در «عبر فى خبر من غير» در سنه احدى و سبعين و خمسمائه گفته:

[فيها توفى الحافظ ابن عساكر صاحب «التاريخ» الثمانين مجلده، ابو القاسم على بن الحسن بن هبه الله الدمشقي، محدث الشام ثقه الدين.

ولد فى اول سنه تسع و تسعين و اربعمائه، و أسمع سنه خمس و خمسمائه، و بعدها من النسب[٣]، و أبى طاهر الحنائى[٤] و طبقاتهما، ثم عنى بالحديث، و رحل فيه الى العراق و خراسان فاصبهان، و ساد اهل زمانه فى الحديث و رجاله، و بلغ فى ذلك الذروه العليا و من تصفح تاريخه علم منزله الرجل فى الحفظ. توفى فى

ص: ١٤٧

١- الحافظ معمر : بن عبد الواحد بن رجاء بن عبد الواحد بن محمد ابن الفاخر الاصفهاني المتوفى سنه (٥٦٤) .

٢- تذكره الحفاظ ج ٤ / ١٣٢٨ - ١٣٣٣ .

٣- النسب : ابو القاسم على بن ابراهيم بن العباس الحسينى الدمشقى الخطيب المتوفى سنه (٥٠٨) هـ .

٤- هو محمد بن الحسين بن محمد الدمشقى المتوفى سنه (٥١٠) هـ .

و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعى در «مرآه الجنان» در سنه مذكوره گفته:

[و فيها توفى الفقيه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع، شيخ الاسلام و محدث الشام، ناصر السنه و قاصع البدعه، زين الحفاظ و بحر العلوم الزاخر، رئيس المحدثين المقر له بالتقدم، العارف الماهر ثقه الدين ابو القاسم على بن الحسن بن هبه الله بن عساكر الذى اشتهر فى زمانه بعلو شأنه و لم ير مثله فى أقرانه، الجامع بين المعقول و المنقول، و المميز بين الصحيح و المعلول.

كان محدث زمانه و من اعيان الفقهاء الشافعيه، غلب عليه الحديث و اشتهر به و بالغ فى طلبه الى ان جمع منه ما لم يتفق لغيره.

رحل، و طوف، و جاب البلاد، و لقي المشايخ، و كان رفيق الحافظ أبى سعد عبد الكريم بن السمعانى فى الرحله.

و كان ابو القاسم المذكور حافظا ديناً، جمع بين معرفه المتون و الاسانيد.

سمع ببغداد فى سنه عشر و خمسمائه من اصحاب البرمكى، و التنوخى، و الجوهري، ثم رجع الى دمشق، ثم رحل الى خراسان، و دخل نيسابور، و هراه و اصبهان، و الجبال.

و صنف التصانيف المفيده، و خرج التخاريج، و كان حسن الكلام على الاحاديث، محظوظا على الجمع و التأليف.

صنف التاريخ الكبير لدمشق فى ثمانين مجلداً أتى فيه بالعجائب، و هو على نسق «تاريخ بغداد».

ص: ١٤٨

الى ان قال:

[قال بعض اهل العلم بالحديث و التواريخ: ساد أهل زمانه فى الحديث و رجاله، و بلغ فيه الذروه العلياء، و من تصفح تاريخه علم منزله الرجل فى الحفظ.

قلت: بل من تأمل تصانيفه من حيث الجملة علم مكانه فى الحفظ و الضبط للعلم و الاطلاع، و جوده الفهم، و البلاغه، و التحقيق و الاتساع فى العلوم، و فضائل تحتها من المناقب و المحاسن كل طائل، و من تأليفه الشهيره المشتمله على الفضائل الكثيره كتاب «تبيين كذب المفتري فيما نسب الى الشيخ الامام أبى الحسن الاشعري»^(١) جمع فيه بين حسن عبارته و البلاغه و الايضاح و التحقيق، و استيعاب الادله النقليه و طرقها مع اسناد كل طريق، و ذكر فيه أعيان أصحابه من زمان الشيخ أبى الحسن الى زمانه، و اوضح ماله من المناقب و المكارم و الفضائل و العزائم، ورد على من رماه و افتري عليه بالعظائم].

الى ان قال:

[و كان ابن عساكر المذكور رضى الله عنه حسن السيره و السريه.

قال الحافظ الرئيس ابو المواهب: لم أر مثله، و لا من اجتمع فيه ما اجتمع فيه من لزوم طريقه واحده منذ أربعين سنه، من لزوم الصلوات فى الصف الاول الا- من عذر، و الاعتكاف فى رمضان و عشر ذى الحجه، و عدم التطلع و تحصيل الاملاك و بناء الدور، قد اسقط ذلك عن نفسه، و اعرض عن طلب المناصب من الاماره و الخطاب، أباهما بعد ما عرضت عليه، و قله الالتفات أو قال عدم الالتفات بالامراء و أخذ نفسه بالامر بالمعروف و النهى عن المنكر لا تأخذه فى الله لومه لائم.

ذكره الامام الحافظ ابن النجار فى تاريخه، فقال: امام المحدثين فى وقته

ص: ١٤٩

١- هو على بن اسماعيل بن أبى بشر المتكلم البصرى المتوفى سنه (٣٢٤) هـ .

و من انتهت إليه الرياسه فى الحفظ و الاتقان و المعرفه التامه و الثقه، و به ختم هذا الشأن.

و قال ابنه الحافظ أبو محمد القاسم: كان أبى رحمه الله مواظبا على صلاه الجماعه، و تلاوه القرآن يختم فى كل جمعه، و فى رمضان فى كل يوم، و يحيى ليله النصف و العيدين، و كان كثير النوافل و الاذكار، يحاسب نفسه على كل لحظه تذهب فى غير طاعه.

سمع من جماعه كثيرين نحو من ألف و ثلاثمائه شيخ و ثمانين امرأه.

و حدث باصبهان، و خراسان، و بغداد، و غيرها من البلاد.

و سمع منه جماعه من كبار الحفاظ و خلق كثير و جم غفير.

و قال الحافظ عبد القادر الرهاوى: رأيت الحافظ السلفى (١)، و الحافظ ابا العلاء الهمدانى، و الحافظ أبا موسى (٢) المدينى، فما رأيت فيهم مثل ابن عساكر (٣).

و ابو المؤيد محمد بن محمود الخوارزمى (٤) در «رجال مسند أبى حنيفه» گفته:

[على بن عساكر الدمشقى: قال الحافظ ابن النجار فى تاريخه: على بن الحسن بن هبه الله بن عبد الله بن الحسين الشافعى المعروف بابن عساكر من اهل دمشق، امام المحدثين فى وقته].

الى ان قال:

[و عاد الى بغداد سنه ثلث و ثلاثين و خمسمائه، و كتب عنه جماعه، و عاد

ص: ١٥٠

-
- ١- هو ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد الاصبهانى المتوفى سنه (٥٧٢) ه .
 - ٢- هو محمد بن أبى بكر عمر بن احمد المتوفى سنه (٥٨١) ه .
 - ٣- مرآه الجنان ج ٣ / ٣٩٣ - ٣٩٦ ط حيدرآباد الدكن
 - ٤- هو ابن محمد بن الحسن المعروف بالخطيب المتوفى سنه (٦٥٥) ه .

الى دمشق يحدث و يحكى و يصنف على امكن سير و احسن طريقه الى آخر عمره جمع تاريخ دمشق فى خمسمائه و سبعين جزءا]-الخ.

و عبد الرحيم اسنوى در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

[و منهم الحافظ ابو القاسم على اخو الصائين. المتقدم ذكره امام الشافعيه.

صاحب «تاريخ دمشق» فى ثمانين مجلده و غير ذلك من المصنفات.

ولد فى مستهل سنه تسع و تسعين و اربعمائه.

و أسمعہ أخوه الصائين (١) هبه الله فى سنه خمس و خمسمائه، ثم رحل الى بغداد سنه عشرين، ثم رجع إليها و أقام بها خمس سنين، يحصل و يتفقه بالنظاميه، ثم رجع الى دمشق بعلم كثير و سماعات، ثم رحل سنه تسع و عشرين الى خراسان و بقى نحو سته سنين، و رجع بسماعات غزيره و كتب عظيمه، لم تدخل الشام قبله منها: «مسند الامام أحمد» (٢) و «مسند أبى يعلى الموصلى» .

و حدث أيضا فى تلك الرحله، فسمع منه أئمته، و كان رحمه الله دينا خيرا، حسن السمته، مواظبا على الاعتكاف فى رمضان و عشر ذى الحجه، و على الجماعه فى الصنف الاول، و على ختم القرآن فى كل جمعه، و أما فى رمضان ففى كل يوم، كثير النوافل و الذكر، و يحيى ليله النصف من شعبان و العيدين، معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه، كثير الامر بالمعروف و النهى عن المنكر، قليل الالتفات الى الامراء و أبناء الدنيا (٣)-الخ.

و قاضى تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه الدمشقى الاسدى در «طبقات شافعيه» گفته:

ص: ١٥١

١- هو ابن الحسن بن هبه الله بن عساكر الفقيه الشافعى المتوفى سنه (٥٦٣) ه .

٢- احمد بن محمد بن حنبل امام الحنابله المتوفى سنه (٤١) ه .

٣- طبقات الشافعيه للأسنوى ج ٢ / ٢١٦ .

[على بن الحسن بن هبه الله بن عبد الله بن الحسين الحافظ الكبير ثقة الدين أبو القاسم ابن عساكر، فخر الشافعية، و امام أهل الحديث في زمانه و حامل لوائهم، صاحب «تاريخ دمشق» و غير ذلك من المصنفات المفيدة المشهوره.

مولده في مستهل سنة تسع و تسعين و أربعمائه، و رحل الى بلاد كثيره، و سمع الكثير من نحو ألف و ثلاثمائه شيخ و ثمانين امرأه، و تفقه بدمشق و بغداد.

و كان دينا خيرا. يختم القرآن في كل جمعه، و أما في رمضان ففي كل يوم، معرضا عن المناصب بعد عرضها عليه، كثير الامر بالمعروف و النهي عن المنكر، قليل الالتفات الى الامراء و أبناء الدنيا.

قال الحافظ أبو سعد السمعاني في تاريخه: هو كثير العلم، غزير الفضل، حافظ ثقة متقن، دين خير، حسن السميت، جمع بين معرفه المتون و الاسانيد، صحيح القراءه، ثبت محتاط، رحل و بالغ في الطلب الى أن جمع بين ما لم يجمع غيره و أربى على أقرانه، و صنف التصانيف، و خرج التخاريج و شرع في تاريخ لدمشق.

و قال أبو محمد عبد القادر الرهاوي: رأيت الحافظ السلفي، و الحافظ أبا العلاء الهمداني، و الحافظ أبا موسى المدني، ما رأيت فيهم مثل ابن عساكر.

توفي في رجب سنة احدى و سبعين و خمسمائه، و دفن بمقبره باب الصغير شرقى الحجره التي فيها قبر معاويه رضى الله عنه [1].
-الخ.

«نزول آيه تبليغ به نقل فخر رازي»

اما ذكر فخر الدين محمد بن عمر الرازي، نزول آية:

ص: ١٥٢

١- طبقات الشافعية لابن قاضي شهبه ج ٢ / ١٣ - ١٤ .

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر، پس در تفسیر کبیر مسمی به «مفاتیح الغیب» در بیان اقوال شأن نزول این آیه گفته:

[العاشر]:

نزلت هذه الآیه فی فضل علی و لما نزلت هذه الآیه أخذ بیده و قال:

«من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه». فلقیه عمر (رض)، فقال: هنيئا لك يا ابن أبى طالب، أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه. و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علی [1].

از این عبارت ظاهر است که نزد فخر رازی حتما و جزما و قطعا و بتا، بحيث لا يتخالجه التشكيك و الوسواس، و لا يتطرق إليه نزع الخناس، ثابت است که نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر، قول ابن عباس، و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر علیه السلام است، و چون غرض ما صرف همین قدر است که حسب تصریح فخر رازی ابن عباس و براء بن عازب و حضرت امام محمد باقر علیه السلام، قائل بنزول این آیه کریمه در واقعه غدیر بودند، و آن از عبارتش کالشمس فی رابعه النهار هویدا و آشکار است، پس کلام رازی در ما بعد که دلالت دارد بر آنکه این وجه مثل دیگر و جوه غیر اولی است، بلکه معاذ الله ممتنع است، ضرری بما نمی رساند، بلکه برای رازی و أتباع او زهر هلاهل و سم قاتل می نماید، که از آن رد رازی بر ارشاد حضرت امام محمد باقر علیه السلام ثابت می شود.

و کفی به خزیاء و خساراء، و ذللاً و شناراء، و قبحاء و تباراء، و هلاکاء و بواراء.

بالجمله بر ارباب دین و ایمان و اصحاب اسلام و ایقان ظاهر است، که صرف ارشاد باسداد حضرت امام محمد باقر علیه السلام، که از ائمه طیبین، و اهل بیت طاهرین، و خزان وحی یزدانی، و حاملین اسرار ربانی اند،

ص: ۱۵۳

۱- هو ابو جعفر الباقر الامام الخامس علیه و علی آبائه و أبنائه الصلاه و السلام .

بآنکه این آیه در روز غدیر در فضل جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، کافی و بسند است، و حضرات اهل سنت مجال انکار و طاقت تکذیب آن ندارند، مگر آنکه تقلید أسلاف متعصبین خویش گزینند، و دامن از دین و ایمان صراحه برچینند، و از مخالفت و رد قول اهل بیت حسابی بر ندارند، بلکه از غایت جسارت و خسارت مثل ابن الجوزی (۱) در کتاب «موضوعات»، و سیوطی در «الآلی مصنوعه»، و شیخ علی بن محمد بن العراق (۲) در «تنزیه الشریعه» و شیخ رحمه الله در «مختصر» آن، عیاذ بالله در صدد قدح و جرح حضرات اهل بیت بر آیند، و قصب مسابقت در مضمار عداوت و ناصیت ربایند، لیکن این را چه توانند کرد که صحابه عدول مثل ابن عباس، و براء بن عازب قائل بنزول این آیه در واقعه غدیر خم اند، و ابو سعید خدری می فرماید که این آیه در حق جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، كما ذكره النيسابوری (۳) فی تفسیره علی ما سیجیء و ابن مسعود كما ستعلم فیما بعد، پرده از روی کار بر می اندازد، و قیل و قال را گنجایشی نمی گذارد، باجهار و اعلان افاده می فرماید که در متن آیه ذکر مولائیت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بود که در عهد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این آیه را باین نحو می خواندند:

ص: ۱۵۴

۱- هو عبد الرحمن بن علی البغدادی المتوفی سنه (۵۹۷) ه .

۲- هو أبو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی المتوفی سنه (۹۶۳) ه . و کتابه « تنزیه الشریعه » جمع فیه بین موضوعات ابن الجوزی و السیوطی و اهداه الی السلطان سلیمان خان .

۳- النیسابوری : نظام الدین حسن بن محمد بن حسین القمی المعروف بالنظام الاعرج کان حیا فی سنه (۸۲۸) ه .

يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ان عليا مولى المؤمنين.

وأكابر اساطين و أعاضم محققين سنيه، فخر رازی را که بجزم و حتم ثابت می کند که نزول این آیه در واقعه غدیر، قول حضرت امام محمد باقر علیه السلام و ابن عباس و براء بن عازب است، گو بعناد و لداد و اقتفای آثار نواصب و ارباب أحقاد بر این ارشاد باسداد بمقتضای *يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ، ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا* (۱)، اعتماد نکند، بآسمان برین رسانیده اند، و داد اغراق و مبالغه در مدح و ثنا و تبجیل و اطرائی او بکار برده.

«ترجمه فخر رازی»

قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان الاربلی در «وفیات الأعیان» گفته:

[أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن علي التيمي البكري الطبرستاني الاصل الرازي المولد، الملقب فخر الدين، المعروف بابن الخطيب، الفقيه الشافعي، فريد عصره و نسيج وحده، فاق اهل زمانه في علم الكلام و المعقولات و علم الاوائل.

له التصانيف المفيدة في فنون عديدة، منها:

«تفسير القرآن الكريم» جمع فيه كل غريب و هو كبير جدا، لكن لم يكمله].

الی ان قال:

[و كل كتبه ممتعه و انتشرت تصانيفه في البلاد و رزق فيها سعاده عظيمه، فان الناس اشتغلوا بها و رفضوا كتب المتقدمين، و هو اول من اخترع هذا الترتيب

ص: ۱۵۵

فى كته و أته فىها بما لم ىسبق إله، و كان له فى الوعظ الىء البىضاء، و يعظ باللسانين:

العربى و العجمى، و كان يلحقه الوجد حال الوعظ و لكتر البكاء و كان يحضر مجلسه بمدينه هراه ارباب المذاهب و المقالات و ىسألونه و هو يجب كل سائل بأحسن اجابه، و رجع بسببه خلق كثر من الطائفه الكراميه(١) و غيرهم الى مذهب اهل السنه، و كان يلقب بهراه شيخ الاسلام].

الى ان قال:

[و كان العلماء يقصدونه من البلاد و تشء إله الرحال من الاقطار](٢)-الخ.

و عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى در «تمه المختصر فى اخبار البشر» كفته:

[الامام فخر الءىن محمد بن عمر، خطيب الرى ابن الحسين بن الحسن بن على التيمى البكرى الطبرستانى الاصل الرازى، المولد الفقيه الشافعى صاحب التصانيف المشهوره، و مولده سنه ثلث و اربعين و خمسمائه، و مع فضائله كانت له الىء الطولى فى الوعظ بالعربى و العجمى، و يلحقه فىه وجد و بكاء، و كان أوحد فى المعقولات و الاصول، قصد الكمال السمنانى، ثم عاد الى الرى الى المجد الجىلى، و اشتغل عليهما، و سافر الى خوارزم، و ما وراء النهر، و جرت الفتنه التى ذكرت، و اتصل بشهاب الءىن الغورى(٣) صاحب غزنه، و حصل له منه مال طائل، ثم حظى فى خراسان عند السلطان خوارزم(٤) شاه بن تكش، و شءت إله الرحال

ص: ١٥٦

١- الكراميه : اتباع محمد بن كرام السجستانى المتوفى بالشام سنه (٢٥٥) .

٢- وفيات الأعيان ج ٤ / ٢٤٧ .

٣- هو أبو المظفر محمد بن سام سلطان غزنه المقتول سنه (٦٠٢) .

٤- خوارزم شاه : علاء الءىن محمد بن علاء الءىن تكش المتوفى بقلعه مرسى فى بحر طبرستان سنه (٦١٧)

و قصده ابن عنين (١) و مدحه بقصائد [٢]-الخ.

و يافعى در «مرآة الجنان» در سنه ست و ستمائه گفته:

[و فيها توفى الامام الكبير، العلامة التحرير، الاصولى المتكلم المناظر المفسر، صاحب التصانيف المشهوره فى الآفاق، الخطيه فى سوق الافاده بالنفاق فخر الدين الرازى أبو عبد الله محمد بن عمر بن حسين القرشى التيمى البكرى الملقب بالامام عند علماء الاصول المقرر لشبهه مذاهب فرق المخالفين، و المبطل بها باقامه البراهين، الطبرستانى الاصل، الرازى المولد، المعروف الشافعى المذهب فريد عصره، و نسيج دهره، الذى قال فيه بعض العلماء:

خصه الله برأى هو للغيب طليعه فيرى الحق بعين دونها حد الطبيعه

و مدحه الامام سراج الدين يوسف بن أبى بكر بن محمد السكاكى الخوارزمى (٣) بقوله:

اعلمن علما يقينا أن رب العالمينا

لو قضى فى عالميهم خدمه للاعلمينا

اخدم الرازى فخرا خدمه العبد ابن سينا

فاق اهل زمانه فى الاصلين، و المعقولات، و علم الاوائل، صنف التصانيف المفيده فى فنون عديده منها:

«تفسير القرآن الكبير» جمع فيه من العجائب و الغريب ما يطرب كل طالب و هو كبير جدا، لكنه لم يكمله].

ص: ١٥٧

١- هو أبو المحاسن محمد نصر الله بن حسن مكارم بن الانصارى الدمشقى الاديب المتوفى (٦٣٠) .

٢- تتمه المختصر ج ٢ / ١٢٧ .

٣- هو أبو يعقوب سراج الدين يوسف الاديب المتوفى سنه (٦٢٦) ه .

[و كل كتبه مفيده و انتشرت تصانيفه فى البلاد، و رزق فيها سعاده عظيمه بين العباد، فان الناس اشتغلوا بها، و هو اول من اخترع هذا الترتيب فى كتبه، و أتى فيها بما لم يسبق إليه، و له فى الوعظ اليد البيضاء، و يعظ باللسانين: العربى و العجمى، و كان يلحقه الوجد حال الوعظ، و يكثر البكاء، و كان يحضر مجلسه بمدينه هراه أرباب المذاهب و المقالات و يسألونه، و هو يجيب كل سائل بأحسن الاجوبه المجادلات، على اختلاف اصنافهم و مذاهبهم، و يجىء الى مجلسه الاكابر و الامراء و الملوک.

و كان صاحب وقار و حشمه، و ممالیک و ثروه، و بزه حسنه، و هيئه جميله، إذا ركب مشى معه نحو ثلاثمائه مشتغل على اختلاف مطالبهم فى التفسير و الفقه و الكلام و الاصول و الطب و غير ذلك، و رجع بسببه خلق كثير من الكراميه و غيرهم الى مذهب أهل السنه، كان يلقب بهراه شيخ الاسلام] (١) - الخ.

و محمد بن محمد الحافظى البخارى المعروف بخواجه (٢) پارسا در «فصل الخطاب» كفته:

[قال الامام التحرير المناظر المتكلم المفسر، صاحب التصانيف المشهوره، فخر المله و الدين، الرازى أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسين القرشى التيمى البكرى رحمه الله فى «التفسير الكبير» فى قوله سبحانه:

ص: ١٥٨

١- مرآه الجنان ج ٤ / ٧ .

٢- هو الحافظ محمد بن محمد الحافظى البخارى النقشبندى المتوفى سنه (٨٢٢) ه .

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً(١):

فيه لطيفه: و هو ان الرجس قد يزول عنا و لا يطهر المحل، ف قوله سبحانه: لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ : أى يزيل عنكم الذنوب، و قوله سبحانه:

و يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً أى يلبسكم خلع الكرامه تطهيرا لا يكون بعده تلوث.]

و تقى الدين أبو بكر بن احمد الاسدى در «طبقات فقهای شافعيه» گفته:

[محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن بن على العلامه، سلطان المتكلمين فى زمانه فخر الدين أبو عبد الله القرشى البكرى التيمى الطبرستانى الاصل، ثم الرازى ابن خطيبها المفسر المتكلم، امام وقته فى العلوم العقلية، و أحد الائمة فى العلوم الشرعية، صاحب المصنفات المشهوره، و الفضائل الغزيره المذكوره.

ولد فى رمضان سنه أربع و أربعين و خمسمائه، و قيل: سنه ثلاث.

اشتغل أولا على والده ضياء الدين(٢) عمر، و هو من تلامذه البغوى، ثم على الكمال السمنانى، و على المجد الجيلى، صاحب محمد بن يحيى(٣).

و اتقن علوما كثيره و برز فيها و تقدم و ساد، و قصده الطلبة من سائر البلاد، و صنف فى فنون كثيره، و كان له مجلس كبير الوعظ يحضره الخاص و العام، و يلحقه فيه حال و وجد.]

الى أن قال:

[و رزق سعاده فى مصنفاته، و انتشرت فى الآفاق، و أقبل الناس على الاشتغال

ص: ١٥٩

١- الاحزاب : ٣٣ .

٢- هو ابن الحسين بن الحسن بن ضياء الدين ابو القاسم الرازى المتوفى سنه (٥٥٩) .

٣- هو ابن منصور محبى الدين أبو سعد النيسابورى المقتول سنه (٥٤٨) ه .

و مولوی حیدر علی فیض آبادی (۲) در «داهیة حاطمه» گفته:

[صاحب «یواقیت و جواهر» آورده که حضرت امام رازی هر گاه دوازده هزار ورق از کتب کلامیه از بر خواندند، آن وقت در تصنیف کتابها قصد کردند].

«روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی»

اشاره

اما روایت ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی، نزول آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» که بفضل واهب کل مسؤل و منجیح کل مأمول، نسخ عدیده آن بنظر این معتکف زاویه خمول رسیده، بعد ذکر حدیث غدیر از ترمذی و غیر او گفته:

[زیاده تقریر نقل الامام ابو الحسن علی الواحدی فی کتابه المسمى بأسباب النزول، یرفعه بسنده الی ابي سعید الخدری رض قال: أنزلت هذه الآیه:

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب (۳)].

از ملاحظه این عبارت که جزوی است از تمام عبارت ابن طلحه متعلق بحدیث غدیر، که انشاء الله تعالی در ما بعد مذکور خواهد شد، قطعاً

ص: ۱۶۰

۱- طبقات الشافعیه لابن قاضی شهبه ج ۲ / ۶۵.

۲- هو حیدر علی بن محمد کان حیا فی سنه (۱۲۵۰) ه .

۳- مطالب السؤل : ص ۱۶ .

و حتما و یقینا و جزما بر ارباب ألباب زاکیه، و اصحاب عقول صافیه، ظاهر است که علامه ابن طلحه، نزول این آیه کریمه را در واقعه غدیر زیادت تقریر تعبیر کرده، ثبوت و تحقق این معنی بر متأمل خبیر و ناقد بصیر، روشن و مستنیر ساخته.

و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا جلیلا جزیلا وافیا، صافیا شافیا، کافیا زاکیا، نامیا سامیا.

«ترجمه ابن طلحه شافعی»

و محتجب نماند که محمد بن طلحه از أجلة ارکان و اساطین اعیان و فقهای والا شأن و معتمدین عالی مکان است و مناقب فخیمه و فضائل عظیمه و محامد جمیله و مدائح جلیله او انشاء الله تعالی در ما بعد بر زبان اکابر محققین قوم بگوش تو خواهد رسید، بر یک عبارت سراسر جزالت در اینجا هم اکتفا می رود.

ابو محمد عبد الله بن اسعد الیافعی در «مرآة الجنان» در حوادث سال ۶۵۲ هجری گفته:

[و فیها توفی الکمال محمد بن طلحه النصیبی الشافعی و کان رئیساً محتشماً بارعاً فی الفقه و الخلاف. ولی الوزاره مره، ثم زهد و جمع نفسه.

توفی بحلب فی شهر رجب و قد جاوز السبعین، و له دائره الحروف.

قلت: و ابن طلحه المذکور لعله الذی روی السید الجلیل المقدار الشیخ المشکور عبد الغفار صاحب الروایه فی مدینه قوص، قال: اخبرنی الرضی بن الاصمع قال: طلعت جبل لبنان، فوجدت فقیراً، فقال لی: رأیت البارحه فی

المنام قائلًا يقول:

لله درك يا ابن طلحه ماجدا ترك الوزاره عامدا فتسلطنا

لا تعجبوا من زاهد فى زهده فى درهم لما اصاب المعدنا

قال: فلما اصبحت، ذهبت الى الشيخ ابن طلحه، فوجدت السلطان الملك الاشرف على بابهِ و هو يطلب الاذن عليه، فقعدت حتى خرج السلطان، فدخلت عليه و عرفته بما قال الفقير، فقال: ان صدقت رؤياه، فانا أموت الى احد عشر يوما، و كان كذلك.

قلت: و قد يتعجب من تعبيره ذلك بموته و تأجيله بالايام المذكوره، و الظاهر و الله اعلم، انه أخذ ذلك من حروف بعض كلمات النظر المذكور و اظنها، و الله اعلم: قوله: اصاب المعدنا، فانها احد عشر حرفا، و ذلك مناسب من جهة المعنى، فان المعدن الذى هو الغنى المطلق و الملك المحقق ما يلقونه من السعاده الكبرى و النعمه العظمى بعد الموت [١].

«روایت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنى»

اشاره

اما روايت عبد الرزاق بن رزق الله الرسعنى، نزول آيه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که بنص فاضل رشید در «ایضاح لطافه المقال» از عظمای اهل سنت می باشد، در «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» گفته:

[اخرج عبد الرزاق الرسعنى، عن ابن عباس رضى الله عنه قال: لما نزلت

ص: ١٦٢

هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، أخذ النبي صلى الله عليه و سلم بيد علي، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

ترجمه رسنى حنبلى

و عبد الرزاق از اجله حذاق، و نحارير سباق، و مشاهير آفاق، و أئمة على الاطلاق، و ثقات حفاظ، و اثبات ايفاظ است، و محامد فاخره، و مدائح زاهرة او بر متتبع خبير واضح و مستنير است.

حافظ شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبى در «عبر فى خبر من غبر» در سنه احدى و ستين و ستمائه گفته:

[الرسنى العلامة عز الدين عبد الرزاق بن رزق الله بن أبى بكر المحدث المفسر الحنبلى.

ولد سنه تسع و ثمانين.

و سماع بدمشق من الكندى(١)، و ببغداد من ابن منينا(٢).

و صنّف تفسيراً جيداً، و كان شيخ الجزيرة فى زمانه علماً و فضلاً و جلاله.

توفى فى ثانى عشر ربيع الآخر[٣].

و نیز ذهبى در «تذکره الحفاظ» گفته:

[الرسنى الامام المحدث الرحال الحافظ المفسر، عالم الجزيرة، عز الدين ابو محمد عبد الرزاق بن رزق الله بن أبى بكر بن

خلف الجزرى، مولده برأس

ص: ١٦٣

١- الكندى : زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن تاج الدين ابو اليمن التاجر المقرئ اللغوى الحنفى نزىل دمشق و المتوفى بها سنه (٦١٣) ه .

٢- هو ابو محمد عبد العزيز بن معالى بن غنيمه بن منينا المسند الرحله المتوفى سنه (٦١٢) .

٣- عبر فى خبر من غبر ج ٥ / ٢٦٤ ط الكويت .

عين سنة تسع وثمانين و خمسمائة.

و سمع ببغداد من عبد العزيز بن منينا، و طبقتة، و بدمشق من أبي اليمن الكندي، و طبقتة، و ببلده من أبي المجد القزويني و عنى بهذا العلم.

و جمع و صنف تفسيراً حسناً رأيتة، يروى فيه بأسانيد.

و صنف كتاب «مقتل شهيد الحسين»، و كان اماماً متقناً ذا فنون و ادب.

روى عنه ولده العدل شمس الدين محمد(١)، و الدمياطي(٢) في معجمه، و غير واحد، و بالاجازة ابو المعالي البرقوهي.

كانت له حرمة وافر عند الملك بدر الدين صاحب الموصل(٣).

قرأت بخط الحافظ احمد بن المجد قال عبد الرزاق الرسعني حفظ «المقنع» لجدي و سمع بدمشق و غيرها من الكندي و الخضر بن كامل(٤) و أبي القاسم الحرستاني(٥) و أبي الفتوح بن الجلالجلي، و ابن قدامه(٦) و ببغداد من الداھري(٧) و عمر بن كرم(٨)

ص: ١٦٤

-
- ١- شمس الدين محمد بن عبد الرزاق الرسعني الحنبلي المتوفى سنة (٦٨٩) هـ .
 - ٢- هو ابو محمد عبد المؤمن بن خلف التوني الشافعي المتوفى سنة (٧٠٥) هـ .
 - ٣- هو الملك بدر الدين لؤلؤ الارمني الاتابكي المتوفى سنة (٦٥٧) هـ .
 - ٤- هو ابن سالم بن سبيع الدمشقي السروجي المتوفى سنة (٦٠٨) هـ .
 - ٥- هو عبد الصمد بن محمد بن أبي الفضل بن علي القاضي الدمشقي المتوفى سنة (٦١٤) .
 - ٦- ابن قدامه : احمد بن عيسى بن عبد الله بن قدامه ، سيف الدين بن مجد الدين المقدسي الحافظ الحنبلي الدمشقي المتوفى سنة (٦٤٣) .
 - ٧- هو ابو الفضل عبد السلام بن عبد الله بن احمد البغدادي الخفاف المتوفى سنة (٦٢٨) .
 - ٨- هو ابن أبي الحسن ابو حفص الدينوري البغدادي المتوفى سنة (٦٢٩) .

قلت: و سمع أيضا بحلب من الافتخار عبد المطلب(١).

و قدم دمشق مره رسولا، فقرأ عليه جمال الدين محمد بن الصابوني(٢) جزءا.

و له شعر رائع، ولى مشيخه دار الحديث بالموصل، كان من أوعيه العلم و الخير.

توفى سنه احدى و ستين و ستمائه(٣).

و شيخ شمس الدين محمد بن محمد الجزرى در «طبقات القرا» كفته:

[عبد الرزاق بن رزق الله أبو محمد الرسعنى الامام العلامة المحدث المقرئ شيخ ديار بكر و الجزيره(٤)-الخ.

و جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر سيوطى در «طبقات الحفاظ» كفته:

[الرسعنى الامام المحدث الرحال الحافظ المفسر عالم الجزيره، عز الدين أبو محمد عبد الرزاق بن رزق الله بن أبى بكر بن خلف الجزرى. ولد برأس عين سنه (٥٨٩).]

و سمع الكندى و عده، و عنى بهذا الشأن، و صنف تفسيراً.

و كان اماما متقنا ذا فنون و أدب، أجاز للدمياطى، و الابرقوهى ولى مشيخه دار الحديث بالموصل. و مات سنه ٦٦١(٥).

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى الاستنبولى المشهور بالكاتب الجلبى(٦)

ص: ١٦٥

١- هو أبو هاشم بن الفضل العباسى البلخى الحلبى الحنفى المتوفى سنه (٦١٦).

٢- هو الحافظ أبو حامد محمد بن على بن محمود المتوفى سنه (٦٨٠) هـ.

٣- تذكره الحفاظ ج ٤ / ١٤٥٣.

٤- غايه النهايه فى طبقات القراء ج ١ / ٣٨٤.

٥- طبقات الحفاظ للسيوطى : ٥٠٥.

٦- هو حاجى خليفه مصطفى بن عبد الله المتوفى سنه (١٠٦٧) هـ.

در «كشف الظنون» در «باب التاء» گفته:

[تفسير عبد الرزاق بن رزق الله الحنبلي الرسعنى المسمى بمطالع أنوار التنزيل يأتي.

قلت: تفسير عبد الرزاق المذكور اسمه رموز الكنوز.

قال محمد المالكي الداودي (1) صاحب «طبقات المفسرين» بعد نقل هذا التفسير و اسمه: و فيه فوائد حسنه، و يروى فيه الاحاديث بأسانيدہ [2].

و «طبقات المفسرين» محمد مالكي را كه از آن، مدح تفسير رسعنى مذکور شد، صاحب «كشف الظنون» در «حرف التاء» ذكر کرده، حيث قال:

[«طبقات المفسرين» لجلال الدين عبد الرحمن السيوطي، المتوفى سنة احدى عشره و تسعمائه، و للمولى محمد بن على بن أحمد الداودي المالكي فرغ من تبييضه في سنة احدى و اربعين و تسعمائه [3].

و نیز در «كشف الظنون» در «باب الراء» گفته:

[«رموز الكنوز في تفسير الكتاب العزيز» للشيخ الامام عز الدين عبد الرزاق الرسعنى الحنبلي، المتوفى سنة ستين و ستمائه [4].

و نیز در «كشف الظنون» در «باب الميم» گفته:

ص: ١٦٦

١- الداودي : محمد بن على بن شمس الدين المصرى الشافعى المتوفى سنة (٩٤٥) ه .

٢- كشف الظنون ج ١ / ٤٥٢ .

٣- كشف الظنون ج ٢ / ١١٠٧ .

٤- كشف الظنون ج ١ / ٩١٣ .

«مطالع أنوار التنزيل و مفاتيح أسرار التأويل» لعبد الرزاق بن رزق الله ابن أبي بكر بن خلف بن أبي الحنبلي الرسعني، المتوفى سنه (٦٦١) .

و هو تفسير كبير حسن انتقاه السيوطي، و كتب في آخره إجازة سماعه في مجالس، آخرها ثاني ذى القعدة سنه تسع و خمسين و ستمائه، بدار الحديث المهاجريه بالموصل و ساق نسبه هكذا[١].

«روایت نظام الدين القمي»

اشاره

اما روايت كردن نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري نزول آية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در تفسیر «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» بعد تفسیر آیه:

و لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّه مُقْتَصِدَةً وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ ما يَعْمَلُونَ (٢) گفته:

[ثم أمر رسوله بأن لا ينظر الى قله المقتصدین، و كثره المعاندين، و لا يتخوف مكرهم، فقال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ .

عن أبي سعيد الخدري أن هذه الآية نزلت في فضل علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، يوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلى الله عليه و آله بيده و قال: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» ، فلقية عمر، و قال: هنيئا لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة.

ص: ١٦٧

١- كشف الظنون ج ٢ / ١٧١٥ .

٢- المائدة : ٦٦ .

و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علي.

و روى انه صلى الله عليه و آله نام فى بعض أسفاره تحت شجره و علق سيفه عليها، فأناه اعرابى و هو نائم، فأخذ سيفه و اخترطه، و قال: يا محمد من يمنعك منى؟ فقال:

اللّٰهُ، فرعدت يد الاعرابى و سقط السيف من يده، و ضرب برأسه الشجره حتى انثر دماغه و نزل: **وَ اللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .**

و قيل: لما نزلت آيه التخيير: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ (١)** فلم يعرضها عليهن خوفا من اختيارهن الدنيا، نزلت: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ .**

و قيل: نزلت فى أمر زيد (٢)، و زينب (٣) بنت جحش.

و قيل: لما نزل: **وَ لَا تَسْتَبِيْهُوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ (٤)**، سكت رسول الله صلى الله عليه و سلم عن عيب آلهم، فنزلت، أى بلغ معايب آلهم و لا تخفها.

و قيل: انه صلى الله عليه و سلم لما بين الشرائع و المناسك فى حجه الوداع، قال: «هل بلغت؟»، قالوا: نعم، فقال ص: «اللهم اشهد»، فنزلت.

و قيل: نزلت فى قصه الرجم و القصاص المذكورتين.

و قال الحسن (٥): ان نبى الله قال: «لما بعثنى الله برسالته ضقت بها ذرعا،

ص: ١٦٨

١- الاحزاب : ٢٨ .

٢- زيد : بن حارثه بن شراحيل الكلبى الصحابى اختطف فى الجاهليه صغيرا و اشترته خديجه بنت خويلد فوهبته الى النبى صلى الله عليه و آله حين تزوجها فبناه النبى صلى الله عليه و آله قبل الاسلام و اعتقه و زوجه زينب بنت عمته ، استشهد فى مؤته سنه (٨) ه .

٣- زينب بنت جحش : بن رثاب الاسديه كانت زوجه زيد بن حارثه ، و اسمها بره و طلقها زيد فتزوج بها النبى صلى الله عليه و آله و سماها زينب توفيت سنه (٢٠) ه .

٤- الانعام : ١٠٨ .

٥- هو الحسن البصرى المتقدم ذكره توفى سنه (١١٠) .

و تخوفت ان من الناس من يكذبني، و اليهود و النصارى يخوفونني» فنزلت الآية فزال الخوف.

و قالت عائشه: سهر رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات ليله، فقلت: يا رسول الله ما شأنك؟ قال: «الا رجل صالح يحرسني الليله»؟ قالت: فبينما نحن في ذلك إذ سمعت صوت السلاح، فقال: من هذا؟ قال: سعيد(١) و حذيفه(٢) جئنا نحرسك، فنام رسول الله صلى الله عليه و سلم حتى سمعت غطيته(٣)، فنزلت هذه الآية، فأخرج رسول الله صلى الله عليه و سلم رأسه من قبه آدم، فقال: انصرفوا أيها الناس فقد عصمني الله.

و عن ابن عباس كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يحرس، فكان يرسل معه أبو طالب كل يوم رجالا من بنى هاشم يحرسونه، حتى نزلت هذه الآية، فأراد عمه أن يرسل معه من يحرسونه، فقال: يا عماه ان الله تعالى قد عصمني من الجن و الانس(٤).

از این عبارت ظاهر است که علامه نيسابوری در صدر اقوال شأن نزول این آیه کریمه از ابی سعید خدری نقل فرموده که این آیه نازل شد در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام روز غدیر خم، پس گرفت رسول خدا صلى الله عليه و سلم دست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و ارشاد نمود:

«من

ص: ۱۶۹

۱- هو ابن زید بن عمرو بن نفیل القرشی أبو الاعور الصحابی المتوفی سنه (۵۱) ه .

۲- حذیفه : بن حسل بن جابر المعروف بحذیفه بن الیمان الصحابی المتوفی بالمدائن سنه (۳۶) ه .

۳- الغطيط : مصدر غط یغط فی نومه : نخر .

۴- تفسیر النيسابوری ج ۶ / ۱۲۹ - ۱۳۰ .

كنت مولاه فعلى مولاه» -الحديث. پس ملاقات کرد آن حضرت را عمر و گفت: هنيئا لك يا ابن ابي طالب، اصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنه.

و بعد نقل اين تفصيل و توضيح و تبين و تشریح از ابي سعيد ارشاد کرده که همین است قول ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علي (يعنى حضرت امام محمد باقر عليه السلام).

پس بحتم و جزم و قطع و يقين ثابت کرده که نزول اين آيه كريمه در واقعه غدیر قول ابن عباس است، و قول براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر عليه السلام.

و فيه رواء الاوام(1)، و دواء السقام، و شفاء الغرام(2)، و قضاء المرام، و نضو الحجاب، و كشف اللثام، و افاده التبصير التام، و شرح قلوب المؤمنين الكرام و كشف غطاء خطاء العوام، و تنوير عيون الموقنين الاعلام، و نهايه التشييد و غايه الابرام، و عمده التأييد و اعلى الاحكام، و أقصى التعجيز و ابلغ الافحام، و أعظم الاسكات و اشد الالزام، و حماد(3) تخجيل الخصام.

و ما ذلك الا- من عناية الرب المنعام، و آيه عظيمه من آياته العظام، و لا يجحد الحق بعد ذلك الا من هو والـج في زرافه(4) النواصب اللثام، و شر ذمه المعاندين

ص: ١٧٠

-
- ١- الاوام : العطش .
 - ٢- الغرام : الحب المعذب القلب .
 - ٣- الحماد (بضم الحاء المهمله و آخرها الدال المهمله) : الغايه و مبلغ الجهد .
 - ٤- الزرافه (بفتح الزاء المعجمه) : الجماعه من الناس .

الاعتماد، و فرقه الحائدين الطغام، الناكبين عن طريقه الاثمه الكرام، الذين من تمسك بهم فقد تمسك بالعره الوثقى ليس لها انفصام، و تشبث بالحبل الذى ماله من انجذام، فأساس ايمانه ماله من اثلام، و عرق ايقانه لا يدخله انخرام، و الحمد لله فى المبدأ و الختام.

و قطع نظر از اين كه قول بنزول آيه كريمه در واقعه غدیر از ابن عباس و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر، حتما و قطعا از اين عبارت سراسر بشارت ثابت شده تقديم نيسابورى فيهم اين قول سليم را بر ديگر اقوال غير مستقيم، حسب ارشاد فاضل رشيد، دليل صريح و برهان سديد است بر أرجحيت آن.

فاضل رشيد الدين خان تلميذ مخاطب در «ايضاح لطافه المقال» گفته:

[و علامه ابو البركات عبد الله بن احمد بن محمود نسفى (1) صاحب «كنز الدقائق» در آخر كتاب «الاعتماد فى الاعتقاد» مى گويد:

[ثم قيل: لا- يفضل أحد بعد الصحابه الا بالعلم و التقوى، و قيل: فضل أولادهم على ترتيب فضل آبائهم الا أولاد فاطمه عليها السلام، فانهم يفضلون على أولاد أبى بكر و عمر و عثمان، لقربهم من رسول الله صلى الله عليه و سلم لانهم العتره الطاهره و الذريه الطيبه الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا]-انتهى.

از اين عبارت بجهت اوليت ذكر قول مختار شيخ عبد الحق، أرجحيت آن نزد صاحب كتاب «اعتماد» مستفاد، كما لا يخفى على العلماء الامجاد -انتهى.

ص: ١٧١

١- هو الفقيه الحنفى المتوفى باينج اصفهان سنه (٧١٠).

و نظام اعرج، عارج معارج نقد تحقیق، و راقی مدارج فضل و تدقیق است و تفسیر او نهایت معروف و مشهور، و معتمد علیه اکابر و صدور است.

مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در «کشف الظنون» گفته:

[«غرائب القرآن و رغائب الفرقان» فی التفسیر للعلامه نظام الدین حسن ابن محمد بن حسین القمی النيسابوری المعروف بالنظام الاعرج] (۱) - الخ.

و مولوی حسام الدین سهارنبوری «تفسیر نيسابوری» را از کتب معتبره شمرده، حیث قال فی «المرافض المرفوضه»:

[و هنگام تسوید کتب معتبره مانند «بیضاوی» و «معالم» و «مدارک» و «کشاف» و «جامع البیان» و «تفسیر نظام نيسابوری» و «حسینی» و «زاهدی»] الی أن قال بعد ذکر أسماء عده کتب:

[مطمح نظر تفحص داشته، أحادیث و أخبار و أقوال علمای اخبار، و تحقیق مذاهب و اختلاف بزرگان و قصص اسلاف که در این رساله منقول شده، همه را از کتب مذکوره نقل کرده] - انتهى.

و اکابر متکلمین سنیه و أعظم متعصین شان بافادات علامه نيسابوری، و آن هم بمقابله اهل حق تمسک می نمایند.

شاهصاحب بجواب طعن عزل ابي بکر از ادای سوره براءت گفته:

[در این روایت طرفه خبط و خلط واقع شده، مثال آنکه کسی گفته

ص: ۱۷۲

است:

چه خوش گفتست سعدی در زلیخا ألا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها

یا مانند استفتای مشهور که: «حسن و حسین هر سه دختر معاویه» را چه حکم است؟ تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در این قصه مختلف اند.

اکثر روایات باین مضمون آمده اند که ابو بکر رضی الله عنه را برای امارت حج منصوب کرده، روانه کرده بودند، نه برای رسانیدن براءت و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر رضی الله، چون سوره براءت نازل شد، و نقض عهد مشرکان در این سوره فرود آمد از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید.

پس در این صورت عزل اُبی بکر رضی الله اصلا واقع نشده، بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند.

پس در این روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابو بکر رضی الله عنه است، و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود؟ و در «بیضاوی» و «مدارک» و «زاهدی» و «تفسیر نظام نیسابوری» و «جذب القلوب» و «شروح مشکاه» همین روایت را اختیار نموده اند، و همین است ارجح نزد اهل حدیث [انتهی].

و مولوی حیدر علی در «منتهی الکلام» در ذکر اموری که تحقیق آن را در عبارت کرمانی در شرح حدیث حوض پر ضرور دانسته، گفته:

[دوم: آنکه باعث عدول این بزرگان از معنی حقیقی ارتداد که بر گردیدن از اصل دین و اسلام است، بسوی تبدیل اخلاق حسنه بسیئه و تغییر

ص: ۱۷۳

رسوخ بتزلزل، یعنی اختیار ردتی که عین کفر نباشد، چیست؟ و جوابش آنکه باعث عدول چند دلیل است، در این مقام بر دو دلیل اکتفا می‌ورزم و گرد تطویل نمی‌گردم:

یکی آنکه در کتاب مجید پروردگار عالم و خطاب پیغمبر ما فخر بنی آدم بر جای خود بآیات قاطعه و بینات ساطعه تقرر یافته که خاشاک ظلمات غم و اندوه را بشامت اعمال فاسده و عقائد زائغه بر وجوه کفار نگونسار خواهند ریخت، بلکه آن گروه شقاوت پژوه را در روز قیامت بر عکس اهل ایمان در حالت سواد وجه خواهند برانگیخت، تا هر یکی از اهل محشر از مؤمنین و کافرین با همدگر ممتاز گردد، و پرده ناموس کفار روبروی تمامی خلائق اولین و آخرین دریده شود.

قال الله تبارك و تعالی: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱).

مولانا نظام الدین نیشابوری رحمه الله در تفسیر فرموده:

و فی أمثال هذه الالوان للمفسرين قولان:

أحدهما: و إليه ميل أبي مسلم (۲) ان البياض مجاز عن الفرح، و السواد عن الغم، و هذا مجاز مستعمل، قال الله تعالی: وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا (۳) و لما

سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما علی الامیر معاویه (۴)،

ص: ۱۷۴

۱- آل عمران : ۱۰۶ - ۱۰۷ .

۲- هو محمد بن بحر الاصفهانی المعتزلی المفسر المتوفی سنه (۳۲۲) ه .

۳- النحل : ۵۸ .

۴- مخفی نماند که فاضل معاصر با آن همه اظهار فضل و کمال و فهم و فراست و دقیقه سنجی و کیاست و مبالغه در استهزاء و سخریه بر علمای کبار و نهایت تعلی و تمطی و استکبار در عبارت نیشابوری که سطری چند بیش نیست تحریفات عدیده و تصحیفات شتی بسبب نهایت مهارت در علوم عربیه نموده از آن جمله آنکه در اصل تفسیر نیشابوری مذکور است [و لما سلم الحسن بن علی رضی الله عنهما الامر لمعاویه] و صاحب « منتهی » آن را تصحیف نموده بفقیره [و لما سلم الحسن ابن علی رضی الله عنهما علی الامیر معاویه] الخ . و در این عبارت اولاً لفظ « علی » قبل لفظ « الحسن » زیاده نموده ، و ثانیاً لفظ « الامر » را بلفظ « الامیر » مبدل نموده ، و ثالثاً لفظ « لمعاویه » را که باللام جاره بوده محرف ساخته به « المعاویه » ، حال آنکه ادخال حرف تعریف بر معاویه وجهی ندارد . پس عبارت بلیغه نیشابوری موافق محاورات عوام سنیه که معاویه را بامیر معاویه تعبیر میکنند ساخته و مع ذلک کله معنای عبارت محرفه مخاطب چنین میشود که هر گاه سلام کرد حسن بن علی علیهما السلام بر امیر معاویه ، و هو مما لا ربط له بالمقام ، و اگر چنان گمان کرده که مراد از سلم همان تسلیم امر است پس بر ظاهر

است که صلهء تسلیم به این معنی به «اعلی» ، نمیآید بلکه بلام ، کمالا- یخفی علی اولی الافهام . بالجمله این تصحیفات نهایت واهی و رکیک و بس شنیع و فظیح است ، از آن جمله : آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است : [إذ الاصل فی الاطلاق الحقیقه] چون فهم فاضل عالی شأن از اصطلاحات اصولیه بمراحل دور افتاده آن را تحریف فرمودند به اینکه [إذ الاصل فی الحقیقه الاطلاق] ، و آن محصلی نزد محصلین ندارد . از آن جمله : آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است : [فمن کان من اهل نور الحق و سم بیاض اللون و اسفاره و ایضت صحیفته و سعی النور بین یدیه و یمینه] صاحب « منتهی » در این فقره « وسم » را که صیغهء ماضی مجهول از « وسم بسم » میباشد و جزای « فمن کان » است بلفظ « و هم » ضمیر جمع مذکر غائب محرف ساخته و ندانسته که بنا بر این عبارت کلیتا مختل و مهمل میشود . و نیز از جمله « و سعی النور » و او حذف نموده و آن را جزای « فمن کان » قرار داده ، از آن جمله : آنکه در تفسیر نیسابوری مذکور است : [و من کان من اهل الظلمه الباطل و سم بسواد اللون و کمده و اسودت صحیفته و أحاطت بالظلمه من کل جانب] در این فقره هم « وسم » را بلفظ « و هم » محرف کرده و واو عاطفه را از جمله « و أحاطت به الظلمه من کل جانب » حذف نموده آن را جزای « من کان » قرار داده و داد اظهار کمال عربیت و حسن فهم و نهایت حدق و مهارت در تفسیر و حدیث و عربیت داده ، ابواب کمال تعظیم و تبجیل و تفخیم خود بر روی معتقدین و جان نثاران گشاده .

قال له رجل: يا مسود وجوه المؤمنين].

الى أن قال:

[و ثانيهما: أن السواد و البياض محمولان على ظاهرهما، و هو النور و الظلمه إذ الاصل فى الحقيقه الاطلاق، فمن كان من أهل نور الحق، و هم بياض اللون و أسفاره و ابيضت صحيفته سعى النور بين يديه و يمينه، و من كان من أهل ظلمه الباطل و هم بسواد اللون و كمده و اسودت صحيفته أحاطت به الظلمه من كل جانب، قالوا: و الحكمه فى ذلك أن يعرف أهل الموقف كل صنف فيعظمونهم أو يصغرون بحسب ذلك، و يحصل لهم بسببه مزيد بهجه و سرور أو ويل و ثبور.

و أيضا إذا عرف المكلف فى الدنيا أنه يحصل فى الآخره احدى الحالتين

ص: ١٧٦

ازدادت رغبته في الطاعات و ترك المحرمات]-انتهی مختصراً.

و نیز در «منتهی الکلام» گفته:

[تضعیف روایت ردت بعض قبائل دلیل بر قصور مطالعه مؤلف جامع فضائل است زیرا که به اصول معتمد و روایات معتبره فریقین، این ردت بر جای خویش منقح و حاصل، بلکه ردت مالک و اتباع او را که در متخیله مؤلف مؤمنین پاک اعتقاد بودند نیز شامل].

اما روایات اهل حق: پس ایراد اکثرش موجب اطالت کلام است لهذا بر یک روایت که فاضل نیشابوری در تفسیر کریمه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ (۱)-الآیه-نقل فرموده، اکتفاء می نمایم.

مفسر مذکور که بعد ذکر چندی از اهل ارتداد مثل عنسی ذو الخمار (۲) و مسیلمه کذاب (۳)، که در اجزای سابقه از کتب سیر پاره ای از حال کثیر الاختلال آنها سمت گذار یافته، می نویسد:

[و سبع فی عهد أبی بکر رضی الله عنه: قراره قوم عیینه بن حصین، و غطفان قوم مره بن سلمه القشیری، و بنو سلیم قوم الفجاء بن عبد یالیل، و بنو یربوع قوم مالک بن نویره، و بعض بنی تمیم قوم سجاح بنت المنذر المتنبیه التي زوجت نفسها من مسیلمه الکذاب، و کنده قوم الاشعث بن قیس، و بنو بکر بن وائل

ص: ۱۷۷

۱- سوره المائده : ۵۴ .

۲- العنسی ذو الخمار : الاسود عیله بن کعب المذحجی المتنبی المشعود و اول مرتد فی الاسلام قتل سنه (۱۱) ه .

۳- هو ابن ثمامه بن کبیر بن حیب الوائلی المتنبی قتل سنه (۱۲) ه .

بالبحرین قوم الحطم بن زید، و حاربهم أبو بكر، و كفى الله أمرهم على يديه، و فرقه واحده فى عهد عمر رضى الله عنه، غسان قوم جبله بن الایهم، الى آخر قصه تنصره و ذهابه الى الروم [1]-الخ.

هر گاه صاحب «مراض» وجود حضرت شاهصاحب، و هم امام المتعصبين و رئيس المتعتين، و قدوه المكابرين، و عمده المعاصرين مولوى حيدر على بافادات علامه نيسابورى و آن هم بمقابله اهل حق دست زده باشند، چگونه ممكن است كه تمسك اهل حق را بافاده حتميه نيسابورى در باب قائل بودن ابن عباس، و براء بن عازب، و حضرت امام محمد باقر عليه السلام بنزول آيه كريمه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر رد توانند نمود؟ و هل هذا الا نفع فى غير ضرام، و تعنت لا يرتضيه أحد من أولى الافهام؟ و الله ولى التوفيق و الانعام.

و عبارت خطبه «تفسير نيسابورى» هم در اینجا مذکور می شود تا از آن مزید عظمت، و جلالت شأن، و حسن احكام و اتقان، و نهایت تحقيق و تحرير و تهذيب و تحبير اين تفسير شهير، و خلو آن از أباطيل و أضراليل و مزيفات و منكرات، و موضوعات و موجبات رد و نكير ظاهر شود.

قال النيسابورى فى خطبه تفسيره:

[و لقد انتصب جم غفير، و جمع كثير من الصحابه و التابعين، ثم من العلماء الراسخين، و الفضلاء المحققين و الأئمه المتقين فى كل عصر و حين للحوض فى تيار بحاره، و الكشف عن استار اسراره، و الفحص عن غرائبه، و الاطلاع على رغائبه نقلا و عقلا و اخذا و اجتهادا.

ص: ۱۷۸

فتباعدت مطامح هماتهم و تباينت مواقع نياتهم، و تشعبت مسالك أقدامهم و تفننت مقاطر أقلامهم، فمن بين وجيز و أوجز، و مطنب و ملغز، و من مقتصر على حل الالفاظ، و من ملاحظ مع ذلك حظ المعاني و البيان و نعم اللحاظ، فشكر الله تعالى مساعيهم، و صان عن ازراء القادح معاليهم.

و منهم من أعرض عن التفسير و اقبل على التأويل، و هو عندى ركون الى الاضاليل، و سكون على شفا جرف الاباطيل، الا من عصمه الله و انه لقليل.

و منهم من مرج البحرين و جمع بين الامرين، فللراغب الطالب أن يأخذ العذب الفرات، و يترك الملح الاجاج، و يلقط الدر الثمين، و يسقط السبخ و الزجاج و إذ وفقنى الله تعالى لتحريك القلم فى اكثر الفنون المنقوله و المعقوله، كما اشتهر بحمد الله تعالى و منه فيما بين اهل الزمان.

و كان علم التفسير من العلوم بمنزله الانسان من العين و العين من الانسان، و كان قد رزقنى الله تعالى من ابان الصبى و عنفوان الشباب حفظ لفظ القرآن و فهم معنى الفرقان، و طالما طالبنى بعض اجله الاخوان و أعزه الاخذان، ممن كنت مشارا إليه عندهم بالبنان فى البيان، و الله المنان يجازيهم عن حسن ظنونهم، و يوقفنا لاسعاف سؤلهم و انجاح مطلوبهم، أن اجمع كتابا فى علم التفسير، مشتملا على المهمات، مبني على ما وقع إلينا من نقل الاثبات و اقوال الثقات من الصحابه و التابعين.

ثم من العلماء الراسخين، و الفضلاء المحققين المتقدمين و المتأخرين، جعل الله تعالى سعيهم مشكورا، و عملهم مبرورا، استعنت بالمعبود، و شرعت فى المقصود، معترفا بالعجز و القصور فى هذا الفن و فى سائر الفنون، لا- كمن هو بابنه و شعره مفتون، كيف و قد قال عز من قائل: وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (١)

ص: ١٧٩

١- الاسراء : ٨٥ .

وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (١) وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا (٢) وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (٣).

و لما كان التفسير الكبير المنسوب الى الامام الافضل، و الهمام الامثل، الحبر النحرير، و البحر الغزير، الجامع بين المعقول و المنقول، الفائز بالفروع و الاصول، أفضل المتأخرين، فخر المله و الحق و الدين محمد بن عمر بن الحسين الخطيب الرازى. تغمده الله برضوانه، و اسكنه بحبوحه جنانه، اسمه مطابق لمسماه، و فيه من اللطائف و البحوث ما لا يحصى، و من الزوائد و الغثوث ما لا يخفى فانه قد بذل مجهوده و نثر موجوده، حتى عسر كتبه على الطالبين، و اعوز تحصيله على الراغبين، حاذيت سياق مرامه، و اوردت حاصل كلامه، و قربت مسالك اقدامه، و التقطت عقود نظامه، من غير اخلال بشيء من الفوائد، و اهمال لما يعد من اللطائف و العوائد.

و ضمنت إليه ما وجدت في «الكشاف» و في سائر التفاسير من اللطائف المهمات و رزقني الله تعالى من البضاعة المزجاء، و اثبت القراءات المعتبرات و الوقوف المعللات.

ثم التفسير المشتمل على المباحث اللفظيات و المعنويات، مع اصلاح ما يجب اصلاحه، و اتمام ما ينبغي اتمامه من المسائل المورده في «التفسير الكبير»، و الاعتراضات، و مع كل ما يوجد في «الكشاف» من المواضع المعضلات، سوى الابيات المعقدات، فان ذلك يوردها من ظن ان تصحيح القراءات و غرائب القرآن انما يكون بالامثال و المستشهدات كلا، فان القرآن حجه على غيره، و ليس غيره حجه عليه، فلا علينا أن نقتصر في غرائب القرآن على تفسيرها بالالفاظ

ص: ١٨٠

١- النساء : ١٢٢ .

٢- النساء : ٤٥ .

٣- الاحزاب : ٣ - ٤٨ .

المشتهرات و على ايراد بعض المتجانسات التي تعرف منها اصول الاشتقاقات و ذكرت طرفا من الاشارات المقنعات، و التأويلات الممكنات، و الحكايات المبكيات، و المواعظ الرادعه عن المنهيات، الباعثه على اداء الواجبات، و التزمت ايراد لفظ القرآن الكريم أولا، مع ترجمته على وجه بديع و طريق منيع، يشتمل على ابراز المقدرات، و اظهار المضمرات، و تأويل المتشابهات، و تصريح الكنايات و تحقيق المجازات و الاستعارات.

فان هذا النوع من الترجمة مما تسكب فيه العبرات، و يؤذن المترجمون هنالك الى العثرات، و قلما يفتن له الناشى الواقف على متن اللغة العربيه، فضلا عن الدخيل القاصر فى العلوم الادبيه، و اجتهدت كل الاجتهاد فى تسهيل سبيل الرشاد و وضعت الجميع على طرف الثمام^(١)، ليكون الكتاب كالبدر فى التمام، و كالشمس فى افاده الخاص و العام، من غير تطويل يورث الملام، و لا تقصير يوعر مسالك السالك، و يبدد نظام الكلام، فخير الكلام ما قل و دل، و حسبك من الزاد ما بلغك المحل و التكلان فى الجميع على الرحمن المستعان، و التوفيق مسئول ممن بيده مفاتيح الفضل و الاحسان، و خزائن البر و الامتان، و هذا أوان الشروع فى تفسير القرآن].

و مصطفى بن عبد الله القسطنطينى در «كشف الظنون» هم عبارت خطبه تفسير «رغائب القرآن» را ذكر كرده، غايت فضل و جلالت و حسن اعتماد اين تفسير ظاهر نموده.

«روایت سيد على بن شهاب الدين الهمداني»

اما روايت سيد على بن شهاب الدين الهمداني^(٢)، نزول آية

ص: ١٨١

١- [الثمام (بضم الثاء المثلثة) نبت معروف ضعيف لا يطول ، و العرب تقول للشىء الذى لا يعسر تناوله : هو على طرف الثمام ، « لسان العرب » .

٢- هو الحنفى المتوفى سنه (٧٨٦) هـ

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «الموده فی القربی»، که در ایام سالفه بتفحص بلیغ و تلاش تمام، نسخه آن از بعضی اُحباب کرام-احله الله دار السلام-بدست آمده بود، گفته:

[عن البراء بن عازب (رض) قال: «أقبلت مع رسول الله صلى الله عليه و سلم في حجة الوداع، فلما كان بغدير خم نودي الصلوه جامعه، فجلس رسول الله صلى الله عليه و سلم تحت شجره، و اخذ بيد علي، و قال: «ألست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله، فقال: «ألا من أنا مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

فلقیه عمر (رض) فقال: هنيئا لك يا علي بن أبي طالب، أصبحت مولاى و مولى كل مؤمن و مؤمنة. و فيه نزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ -[آیة (۱)].

و مخفی نماند که سید علی همدانی نزد حضرات سنیة: «عالم ربانى، و ولی صمدانى، و برگزیده جناب سبحانى، و حائز کمالات انسانی، و حاوی غرائب کرامات مثل احیاء اموات و غیر آن»، که سماع آن موجب صد گونه سراسیمگی و حیرانی است می باشد، چنانچه انشاء الله- تعالی در ما بعد خواهی شنید، و در اینجا نقل خطبة کتاب «مودة القربی» هم مناسب می نماید تا از آن جلالت و عظمت مرتبة این کتاب نزد مصنفش واضح شود، که آن را از جواهر اخبار، و لآلی آثار دانسته، و از حق تعالی امید نموده که آن را وسیله او به اهل بیت علیهم السلام، و نجات او باین حضرات گرداند، و نیز دعای حفظ خود از خبط و خلل در قول و عمل،

ص: ۱۸۲

۱- ینابیع الموده عن موده القربی : ۲۴۹ .

و عدم تحويل بسوى ما لم ينقل نموده.

قال فى «موده القربى»: :

[الحمد لله على ما أنعمنى أولى النعم، و ألهمنى الى موده حبيبه جامع الفضائل و الكرم، الذى بعثه الله رسولا الى كافه الامم، محمد الامى العربى صلى الله عليه و سلم.

و بعد فقد قال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (١)،

وقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «أحبوا الله لما أرفدكم من نعمه، و أحبوني لحب الله، و أحبوا أهل بيتى لحبى» .

فلما كان موده آل النبى مسئولا عنا حيث امر الله تعالى حبيبه العربى بأن لا يسأل عن قومه سوى الموده فى القربى، و أن ذلك سبب النجاه للمحبين، و موجب وصولهم إليه، و الى آله عليهم السلام، كما

قال عليه السلام: «من أحب قوما حشر فى زمرةهم» ، و أيضا

قال عليه السلام: «المرء مع من أحب» ، فوجب على من طلب طريق الوصول و منهج القبول محبه الرسول، و موده أهل بيت البتول، و هذه لا تحصل الا بمعرفه فضائله و فضائل آله عليهم السلام، و هى موقوفه على معرفه ما ورد فيهم من أخباره عليه السلام.

و لقد جمعت الاخيار فى فضائل العلماء و الفقراء اربعينات كثيره، و لم يجمع فى فضائل أهل البيت الا قليلا، فلذا و أنا الفقير الجانى على العلوى الهمدانى أردت ان أجمع فى جواهر أخباره و لآلى آثاره مما ورد فيهم مختصرا موسوما بكتاب «الموده فى القربى» تبركا بالكلام القديم، كما فى مأمولى أن يجعل الله ذلك و سيلتى إليهم، و نجاتى بهم، و طويته على أربع عشر موده و الله يعصمنى من الخبط و الخلل فى القول و العمل، و لم يحول قلمى الى ما لم ينقل، بحق محمد و من اتبعه من اصحاب الدول].

ص: ١٨٣

اشاره

اما روایت شیخ نور الدین علی بن محمد المعروف بابن الصباغ(۱)، نزول آیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ الْآيَةَ، در واقعه غدیر:

پس در کتاب «فصول مهمه فی معرفه الائمه» که نسخ عدیده آن بنظر این خاکسار رسیده، و از اول آن ظاهر است که در این کتاب مناقب شریفه و مراتب علیه منیفه ائمه اثنا عشر علیهم السلام ذکر کرده، و آن مشتمل است بر مناقب شهیره، و مآثر اثیره اهل بیت علیهم السلام- و نمی داند شرف آن را مگر کسی که واقف شود بر آن و بشناسد آن را-می گوید:

[روی الامام ابو الحسن الواحدی فی کتابه المسمى «باسباب النزول»، یرفعه بسنده الی أبی سعید الخدری (رض) قال: نزلت هذه الآیه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.]

ترجمه ابن صباغ مالکی

و مخفی نماند که ابن صباغ از اکابر علمای مالکیه، و آجله فضلالی مشاهیر و أعظم فقهای نحاریر است، و اساطین محققین سنیه، و أفاحم معتمدینشان در مصنفات خود از او نقل می نمایند، چنانچه بر ناظر «جواهر العقدين» و «تفسیر شاهی» و مثل آن مخفی نیست.

و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوری(۲) در «نزهه المجالس» گفته:

[و رأیت فی «الفصول المهمه فی معرفه الائمه» بمکه المشرفه شرفها الله تعالى

ص: ۱۸۴

۱- هو ابن احمد نور الدين الفقيه المالكي المكي المتوفى سنة (۸۵۵) هـ .

۲- هو الشافعي المتوفى سنة (۸۹۴) هـ .

و هي مصنفه لابی الحسن المالکی: ان علیا ولدتہ امہ بجوف الکعبہ شرفها اللہ تعالیٰ و هی فضیلہ خصه اللہ تعالیٰ بها]-الخ(۱).

و احمد بن عبد القادر شافعی(۲) در «ذخیره المآل» بعد بیان مسئله خنثی که علامت مرد و زن هر دو داشته، گفته:

[قلت: و هذه المسئلة وقعت فی زمننا هذا ببلاد الجبرت علی ما أخبرنی به سیدی العلامة نور بن خلف الجبرتی، و ذکر لی ان الخنثی الموصوفه توفیت عن ولدین: ولد لبطنها، و ولد لظهرها، و خلفت ترکه کثیره، و ان علماء تلک الجبهه تحيروا فی المیراث، و اختلفت أحكامهم:

فمنهم من قال: یرث ولد الظهر دون ولد البطن.

و منهم من قال بعکس هذا.

و منهم من قال: یقتسمان الترکه.

و منهم من قال: توقف الترکه حتی یصلح الولدان علی تساوی، أو علی مفاضله.

و أخبرنی أن الخصام قائم و الترکه موقوفه، و انه خرج لسؤال علماء المغرب خصوصا علماء الحرمین عن ذلك، و بعد الاتفاق به بستین وجدت حکم أمير المؤمنین فی کتاب «الفصول المهمه فی فضل الائمة» تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر بابن الصباغ من علماء المالکیه]-انتهی.

از این عبارت ظاهر است که ابن الصباغ شیخ و امام و از علمای مالکیه است.

و فاضل رشید کتاب «فصول مهمه» ابن الصباغ را در مقام ذکر تصانیف

ص: ۱۸۵

۱- نزہه المجالس ج ۲ / ۲۱۶ ط مصر .

۲- هو ابن بکری العجیلی الحفظی المتوفی سنه (۱۲۲۸) ه .

اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام، که بسبب آن اثبات ولای سنیه با این حضرات، و دفع نسبت ناصبیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته.

و ان كان ذلك كخدع السراب، كما لا يخفى على من راجع ما ذكرته في قدح الجاحظ (1) المرتاب، ورد حمایه الرشید اياه بمثل هذا التمسك المورث للعجب العجائب! .

قال في «ايضاح لطافه المقال» :

[شيخ نور الدين على بن محمد بن الصباغ المكي در «فصول مهمه في معرفه الائمه» از كتب اهل سنت فضائل آن حضرات نقل کرده]-انتهی.

و عبد الله بن محمد المطيري شهره، المدنی الشافعی مذهباً، الاشعري اعتقاداً، النقشبندی طریقه، در خطبه کتاب «الرياض الزاهره في فضل آل بيت النبي و عترته الطاهره» که در سنه ثلث و ثمانین و مائتین و ألف، در أرض مقدس غری علی الراقد فيها ألف تحیه بآن بر خوردم، گفته:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و الشكر للملهم بالهدى الى صراط المتقين، و الصلوه و السلام على سيدنا و نبينا محمد عبده و رسوله الذي يصلى على خلفه عجماً و عرباً و انزل عليه:

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (2) و على آله و اصحابه نجوم الاقتداء، و بدور الاهتداء، صلاه و سلاماً يدومان بدوام المنزه وجوده عن الانتهاء و الابتداء.

اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله تعالى عبد الله بن محمد المطيري شهره

ص: ١٨٤

١- هو عمر بن بحر بن محبوب الكنانى المعتزلى المتوفى سنة (٢٥٥) هـ .

٢- الشورى : ٢٣

هذا كتاب سميته «بالرياض الزاهرة في فضل آل بيت النبي و عترته الطاهرة» جمعت فيه ما اطلعت عليه مما ورد في هذا الشأن و اعنتى بنقله العلماء العاملون الأعيان و اكثره من «الفصول المهمة» لابن الصباغ و من «الجواهر الشفاف» للخطيب].

از این عبارت ظاهر است که مطیری بر کتاب «فصول مهمه» اعتماد نموده، و استناد بآن کرده که آن را از مآخذ کتاب خود قرار داده، و ابن الصباغ از علمای عاملین اعیان است.

و ناهیک به دلیلا علی کمال علو شأنه و عظمه مکانه.

«روایت بدر الدین عینی»

اشاره

اما روایت علامه بدر الدین محمود بن احمد العینی، نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر:

پس در کتاب «عمده القاری شرح صحیح بخاری» در «کتاب التفسیر» که نسخه عتیقه آن بخط عرب نزد این فقیر بعنایت رب قدیر حاضر است، گفته:

[ص-باب: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** -ش-أى هذا باب فى قوله تعالى: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ**.

ذكر الواحدى من حديث الحسن بن حماد سجاده، قال: ثنا على بن عياش عن الاعمش، و أبى الجحاف، عن عطيه، عن ابى سعيد قال: نزلت هذه الآية:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (١) يوم غدیر خم فی علی بن أبی طالب رضی اللہ عنہ.

و قال مقاتل (٢): قوله: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ و ذلك ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم دعا اليهود الى الاسلام، فأكثر الدعاء فجعلوا يستهزون به و يقولون:

أ تريد يا محمد أن نتخذك حنانا كما اتخذت النصرى عيسى حنانا، فلما رأى رسول الله صلى الله عليه و سلم ذلك، سكت عنهم، فحرض الله تعالى نبيه عليه السلام على الدعاء الى دينه، لا يمنعه تكذيبهم اياه و استهزاؤهم به عن الدعاء.

و قال الزمخشري (٣): نزلت هذه الآية بعد احد.

و ذكر الثعلبي، عن الحسن، قال سيدنا رسول الله صلى الله عليه و سلم: لما بعثني الله عز و جل برسالته ضقت بها ذرعا، و عرفت ان من الناس من يكذبني، و كان يهاب قريشا و اليهود و النصرى، فنزلت.

و قيل: نزلت في عيينه بن حصن (٤)، و فقراء أهل الصفه.

و قيل: نزلت في الجهاد، و ذلك أن المنافقين كرهوه، و كرهه أيضا بعض المؤمنين، و كان النبي عليه السلام يمسك في بعض الاحايين عن الحث على الجهاد لما

ص: ١٨٨

١- المائدة : ٦٧

٢- هو ابن سليمان بن بشير الازدي بالولاء البلخي المفسر المتوفى سنه (١٥٠) ه .

٣- هو محمود بن عمر بن محمد بن احمد الخوارزمي جار الله الاديب المفسر المتوفى سنه (٥٣٨) ه .

٤- عيينه بن حصن : بن حذيفه بن عمرو بن جويريه الفزارى اسلم قبل الفتح و لكن ارتد و تبع طليحه الاسدى .

يعرف من كراهيه القوم له، فنزلت.

وقيل: بلغ ما انزل إليك من أمر ربك في أمر زينب بنت جحش و هو المذكور في «البخارى» وقيل: بلغ ما انزل إليك في أمر نساءك.

وقال ابو جعفر محمد بن على بن الحسين: معناه: بَلَّغَ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ في فضل على بن أبى طالب رضى الله عنه، فلما نزلت هذه الآية أخذ بيد على و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه» .

وقيل: بَلَّغَ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ من حقوق المسلمين، فلما نزلت هذه الآية خطب عليه السلام في حجه الوداع، ثم قال: «اللهم هل بلغت» .

و عند ابن الجوزى بلغ ما انزل إليك من الرجم و القصاص [١]- انتهت عبارته بلفظها.

و قد نقل الفاضل الجليل ميرزا امير عليخان حفه الله بالرحمه و الرضوان و هو من تلامذه والدى العلامة احله الله دار السلامه فى بعض منتخباته روايه الواحدى، و قول الباقر عليه السلام من «عمده القارى» و قد كنت عثرت قديما على نقله، و استطرفته غايه الاستطراف، و رأيت أبلغ و ادخل فى افحام اهل الخلاف، و كان فى بالى أن اراجع اصل «عمده القارى» من هذا المقام، و أرى فيه يعينى ما نقله هذا الحبر القمقام، حتى عثرت فى هذا الزمان بعون المنان على اصل «عمده القارى» من كتاب التفسير، فراجعت إليه، و ألفت فيه ما نقله هذا التحرير شكر سعيه الخير البصير، و اسكنه من الجنان فى روض نصير، فنقلت منه بحمد الله و منه تمام عبارته العينية المتعلقة بهذا المقام، حتى لا أدع مجالا لمقال الخصام و يتضح جليته الحال على اولى الافهام.

بر ارباب تأمل و امعان ظاهر و عيان است كه علامه عيني عمده الأعيان

ص: ١٨٩

رئیس الارکان، عمده منقذیهم العلی الشان، در صدر اقوال شان نزول آیه: یا أیُّها الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أَنْزَلَ إِلَیْكَ ، نزول آن در روز غدیر بحق جناب امیر علیه صلوات الملك القدیر، مادام النفع للمسك و العبیر و للحمام تغرید و هدیر، از علامه نحیر، و وحید کبیر، و فرید شهیر، اعنی واحدی بصیر نقل فرموده، بحمد الله ارغام انوف منکرین، و احراق صدور جاحدین، و قسم ظهور معاندین، بأبلغ وجوه و احسن طرق نموده، و باز به الجای قادر علی الاطلاق جلت قدرته، و عظمت نعمته، و بهرت آیاته، و ازهرت کلماته، بر این احقاق حق، و ازهاق باطل اکتفا نکرده، مره بعد اولی، و کره بعد اخری تنویر عیون مؤمنین و تفریح صدور موقنین نموده، بقطع و بت و حتم و یقین و جزم از حاوی علوم أوائل و أواخر، و سبب افتخار جمیع مفاخر و مآثر حضرت امام محمد باقر علیه و علی آبائه و ابنائه المعصومین الاطهار آلاف التحیات و التسلیمات من الملك القادر نقل فرموده که آن حضرت فرموده است که معنای این کلام ملک علام آنست که تبلیغ کن چیزی را که انزال کرده شد بسوی تو در فضل علی بن ابی طالب، پس هر گاه نازل شد این آیه، گرفت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم دست علی را و فرمود: «من کنت مولاه، فعلی مولاه» .

فالحمد الجزیل الجلیل الجمیل العظیم الفخیم لله المتعال وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ .

و آنفا دانستی که تقدیم قولی، حسب ارشاد باسداد حضرت رشید عمده النقاد، دلیل تقدیم و ترجیح آن نزد علمای أمجاد است.

پس مجرد تقدیم عینی روایت و احدی را بر دیگر اقوال، دلیل واضح

بر ترجیح و تفضیل نزد ارباب تحصیل حسب ارشاد رشید جلیل است، چه جا که این تقدیم مؤید باشد بنقل نزول آیه کریمه
حتما و جزما از حضرت امام محمد باقر علیه السلام.

«ترجمه علامه عینی»

و محامد منیفه، و مکارم شریفه، و مناقب سنیه، و مدائح وضیه، و مراتب رفیعہ، و مدارج منیعہ، و محاسن علیہ، و مفاخر جلیہ، و
مقامات شامخہ، و مناصب باذخه علامه عینی بالاتر از آن است که محتاج اثبات و اظهار باشد.

شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی (۱) در «ذیل طاهر» که نسخه آن مزین بخط مصنف و تصحیح او، بعنایت بی
نهایت پروردگار، بنظر این خاکسار رسیده، می فرماید:

[محمود بن احمد بن موسی بن أحمد بن حسین بن یوسف بن محمود القاضی بدر الدین ابو محمد و قیل: ابو الثناء ابن القاضی
شهاب الدین الحلبي الاصل العنتابی المولد القاهری الحنفی، احد الأعیان، و يعرف بابن العینی.

كان مولد والده بحلب في سنة خمس و عشرين و سبعمائه، و انتقل الى عنتاب فولی قضاءها، فولد له بها ولده البدر، و ذلك
كما قرأته بخطه في سابع عشر رمضان سنة اثنتين و ستين و سبعمائه، فنشأ بها، و قرأ القرآن و اشتغل بالعلوم من سائر الفنون على
العلماء الكبار]. . . .

[و كان اماما عالما علامه عارفا بالتصريف و العربيه و غيرهما، حافظا للتاريخ و اللغه كثير الاستعمال لها مشاركا في الفنون، لا
يمل من المطالعه و الكتابه، كتب

ص: ۱۹۱

۱- السخاوی : المورخ المصری المتوفی سنه (۹۰۲) ه .

بخطه جملة، و صنف «الكبير» و كان نادره بحيث لا اعلم بعد شيخنا اكثر تصانيف منه و قلمه اجود من تقريره و كتابته طريفه حسنه مع السرعه]. . . .

[و حدث و أفتى و درس مع لطف العشره و التواضع، و اشتهر اسمه و بعد صيته و أخذ عنه الفضلاء من كل مذهب، و ممن سمع عليه من القدماء الكمال الشمنى سمع عليه بعض «شرح الطحاوى»^(١) من تصانيفه، و ارغون شاه التيدمرى المتوفى سنه اثنتين و ثمانى مائه، «صحيح البخارى» و «مسلم» و «المصابيح» و علق شيخنا من فوائده، بل سمع عليه لاجل ما كان عزم عليه من عمل البلدانيات]. . . .

[و ذكره العلاء بن خطيب^(٢) الناصريه فى تاريخه، فقال: و هو امام عالم فاضل، مشارك فى علوم، و عنده حشمه و مروه و عصبه و ديانه-انتهى.

و قد قرأت عليه «الاربعين» التى انتقاها شيخى رحمه الله تعالى من «صحيح مسلم» فى خامس صفر سنه احدى و خمسين و عرضت عليه قبل ذلك محافظى و سمعت عده من دروسه]-الخ.

و سيوطى در «حسن المناظره» كفته:

[العينى قاضى القضاة بدر الدين محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود. ولد فى رمضان سنه اثنتين و ستين و سبعمائه.

و تفقه، و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و دخل القاهره و ولى الحسبه مرارا و قضاء الحنفيه.

و له تصانيف منها: «شرح البخارى» و «شرح الشواهد» و «شرح معانى الآثار»

ص: ١٩٢

١- هو احمد بن محمد بن سلامه ابو جعفر الفقيه المتوفى سنه (٣٢١) هـ له مصنفات منها: «معانى الآثار» شرحه العينى و سماه «معانى الاخيار فى رجال معانى الآثار» .

٢- هو على بن محمد بن سعد علاء الدين المورخ المتوفى سنه (٨٤٣) هـ .

و «شرح الهدايه» و «شرح الكنز» و «شرح المجمع» و «شرح درر البحار» و «طبقات الحنفية» و غير ذلك.

مات في ذى الحجه سنه خمس و خمسين و ثمانمائه [١].

و نیز سیوطی در «بغیه الوعاه» گفته:

[محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود العنتابی الحنفی العلامه، قاضی القضاء بدر الدين العینی.

ولد في رمضان سنه ثنتين و ستين و سبعمائه بعين تاب و نشأ بها.

و تفقه و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و انتفع في النحو و اصول الفقه و المعاني و غيرها بالعلامه جبريل (٢) بن صالح البغدادي، و أخذ عن الجمال يوسف الملطي (٣) و العلاء السيرافي (٤)، و دخل معه القاهره، و سمع «مسند أبي حنيفة» للحارثي (٥) على

ص: ١٩٣

١- حسن المحاضره ج ١ / ٤٧٣ .

٢- هو ابن صالح بن اسراييل امين الدين العلامه في الادب من تلامذه التفتازاني .

٣- هو ابن موسى بن محمد بن احمد الحنفی ابو المحاسن الفقيه المتوفى سنه (٨٠٣) هـ .

٤- هو علاء الدين على بن احمد بن محمد لقيه العینی سنه (٧٨٨) قادما للحج .

٥- الحارثي : ابو محمد عبد الله بن محمد بن يعقوب بن الحارث البخاري الملقب بالاستاذ جامع مسند أبي حنيفة توفى سنه (٣٤٠) هـ .

الشرف بن الكويك (١)، وولى نظر الحسبه بالقاهره مرارا، ثم نظر الاحباس (٢)، ثم قضاء الحنفية بها، و درس الحديث بالمؤبديه، و تقدم عند السلطان الاشرف (٣) برسباى. و كان اماما عالما علامه [٤]-الخ.

و محمود بن سليمان الكفوى (٥) در كتاب «اعلام الاخيار» گفته:

[قاضى القضاء بدر الدين محمود بن احمد بن موسى بن احمد بن حسين بن يوسف بن محمود العينى.

ذكره جلال الدين سيوطى فى طبقات الحنفية المصريه فى «حسن المحاضر» .

قال: ولد فى رمضان سنه اثنتين و ستين و سبعمائه، و تفقه و اشتغل بالفنون و مهر، و دخل القاهره و ولى الحسبه مرارا و قضاء الحنفية.

و له تصانيف منها: «شرح البخارى» و «شرح الشواهد» و «شرح معانى الآثار» و «شرح الهدايه» و «شرح الكبير» و «شرح المجمع» و «شرح درر البحار» و له «طبقات الحنفية و غير ذلك. مات فى ذى الحجه سنه خمس و ثمانمائه].

و محمد بن عبد الباقي الزرقانى المالكى در «شرح مواهب لدينه» گفته:

[محمود بن احمد بن موسى الحنفى. ولد فى رمضان سنه اثنتين و ستين

ص: ١٩٤

١- هو محمد بن محمد بن عبد اللطيف بن احمد بن محمود بن أبى الفتح المتوفى سنه (٨٠٧) ه .

٢- نظر الاحباس : يوازى وزاره الاوقاف فى عصرنا .

٣- الملك الاشرف : سيف الدين برس بيك من البرجيين المماليك المغول من سلاطين مصر توفى حدود سنه (٨٤٢) .

٤- بغيه الوعاة ٣٨٦ .

٥- هو محمود (أو) محمد بن سليمان الفقيه الحنفى كان حيا فى حدود سنه (٩٢٠) ه .

و سبعمائه. و تفقه و اشتغل بالفنون و برع]-الخ.

و از نیقی در «مدینه العلم» گفته:

[و من التواریخ: تاریخ قاضی القضاة العینی العنتابی الحنفی العلامه قاضی القضاة بدر الدین العینی. ولد فی رمضان سنه اثنتین و ستین و سبعمائه بعین تاب و نشأ بها.

و تفقه و اشتغل بالفنون و برع و مهر، و ولی قضاء الحنفیه بالقاهره، و کان اماما عالما علامه بالعربیة و التصریف و غیرهما.

و له: «شرح البخاری»، «شرح الشواهد الكبير و الصغیر»، «شرح معانی الآثار»، «شرح الكنز»، «شرح المجمع»، «شرح عروض السواوی» «طبقات الحنفیه»، «طبقات الشعراء»، «مختصر تاریخ ابن عساکر»، «شرح الهدایه فی الفقه»، «شرح درر البحار» و «تاریخه الكبير» المذكور.

مات فی ذی الحجه سنه خمس و خمسين و ثمانمائه.

و کاتب چلبی در «کشف الظنون» در ذکر شروح «صحیح بخاری» گفته:

و من الشروح المشهوره أيضا شرح العلامه بدر الدین أبی محمد محمود بن أحمد العینی الحنفی المتوفی سنه خمس و خمسين و ثمانمائه، و هو شرح-کبير- أيضا فی عشره اجزاء و أزيد، و سماه «عمده القاری»، أوله: الحمد لله الذى أوضح وجوه معالم الدین-الخ- ذکر فيه: انه لما رحل الى البلاد الشمالیه قبل الثمانمائه مستصحباً معه هذا الكتاب ظفر هناك من بعض مشايخه بغرائب النوادر المتعلقة بذلك الكتاب، ثم لما عاد الى مصر شرحه و هو بخطه فى أحد و عشرين مجلدا بمدرسته التى انشأها بحاره كتامه بالقرب من الجامع الازهر]...

[و بالجمله فان شرحه حافل كامل فى معناه، لكن لم ينتشر كانتشار «فتح الباری»

فی حیاہ مؤلفہ و ہلم جرا [۱].

و فاضل معاصر مولوی حیدر علی تمسک بافادات عینی جابجا نموده در «منتہی الکلام» در مبحث امامت اُبی بکر در صلاہ، گفته:

[بلی در بادی الرای قول انس (۲) با حدیث صدیقہ متعارض می نماید، و جوابش بمقتضای مدلول عبارات بعضی از شروح بخاری مثل «غایہ التوضیح» و «عمدہ القاری» باین نہج می توان گفت]-الخ.

و نیز در «منتہی الکلام» گفته:

[مغلطہ ثالثہ: آنکہ چون در این دیار از کتب معتبرہ حنفیہ: «ہدایہ» خاتمہ المرجحین علی بن اُبی بکر بن عبد الجلیل المشہور ببرہان الدین الفرغانی (۳)، و همچنین کتب دیگر کہ بر منوالش تألیف شدہ، و اکثر أدلہ آن مؤسس بر معقولات است، و بعضی از احادیث آن، ضعاف، بنظر حضرت مؤلف، بلکہ بمطالعہ بعضی از أصدقاء ایمانی او در آمدہ، فہمیدہ اند کہ مبنای مذہب اُبی حنیفہ (رح) مجرد رای و قیاس است، نہ احادیث صحیحہ خیر الناس، و علاج این مغلطہ آن بود کہ چندی شروح این کتاب را، سیما شرحی کہ مولانا کمال الدین بن ہمام نوشتہ، مشاہدہ می کردند، و قس علی ہذا کتب دیگر مثل شرح قاضی القضاہ بدر الدین محمود عینی، کہ داد تبحر و تأیید مذہب حنفیہ در آن دادہ، و حال غزارت علوم و مہارت او در فن حدیث، نہ آن چنانست کہ محتاج تقریر و تحریر باشد]-الخ.

ص: ۱۹۶

۱- کشف الظنون ج ۱ / ۵۴۸ .

۲- ہو ابن مالک بن النضر الخزرجی الانصاری الصحابی المتوفی سنہ (۹۳) ھ .

۳- الفرغانی : ہو الفقیہ الحنفی المتوفی سنہ (۵۹۳) ھ .

هر گاه مثل صاحب «منتهی» که از اکابر متعصین خصام است، غزارت علوم و مهارت عینی در فن حدیث بغایت قصوی رساند که از مزید ظهور آن را مستغنی از تقریر و تحریر گرداند، و تبحر او را بافتخار و ابتهاج، از مزید اعوجاج بمقابله اهل حق ذکر کند، و بتأیید او مذهب حنفیه را بر خود بالد، بحیرتم که چگونه بعد این همه مفاخرت و مباهات افاده عینی را در باب نزول آیه کریمه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر رد خواهند کرد، و گردن از قبول آن پیچیده، از حق واضح عدول، و از بالاخوانی خود نکول خواهند کرد؟!

«روایت سیوطی»

اما روایت جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی، نزول آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر: پس از عبارت او که در ذکر تخریج ابن ابی حاتم و ابن مردویه مذکور شد واضحست، و در این جا تمام عبارت او که متعلق بتفسیر این آیه است مذکور می شود:

قال فی «الدر المشور»:

[قوله تعالى: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ** :

اخرج ابو الشيخ عن الحسن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «ان الله بعثني برسالة، فضقت بها ذرعا(1) و عرفت ان الناس مكذبي، فوعدني لأبلغن

ص: ۱۹۷

۱- ضقت بها ذرعا: الذرع (بفتح الذاال المعجمه) بسط اليد ، يقال : ضقت بالامر ذرعا أى لم اقدر عليه .

أو ليعذبني، فانزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ .

و اخرج عبد بن حميد، و ابن جرير(1)، و ابن أبي حاتم، و ابو الشيخ، عن مجاهد، قال: لما نزلت: بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، قال: يا رب انما أنا واحد، كيف اصنع يجتمع على الناس؟ ، فنزلت: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ .

و اخرج ابن جرير، و ابن أبي حاتم، عن ابن عباس: وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ يعني ان كتبت آيه مما انزل إليك، لم تبلغ رسالته.

و اخرج ابن أبي حاتم، و ابن مردويه، و ابن عساکر، عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يوم غدير خم في علي بن أبي طالب.

و اخرج ابن مردويه، عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و سلم: « يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (ان عليا مولى المؤمنين) و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس» .

و اخرج ابن أبي حاتم، عن عنتره(2) قال: كنت عند ابن عباس، فجاء رجل فقال: ان ناسا يأتونا فيخبرونا: ان عندكم شيئا لم يیده رسول الله صلى الله عليه و سلم للناس، فقال: الم تعلم ان الله قال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

ص: ١٩٨

١- هو محمد بن جرير بن يزيد الطبري المتوفى سنة (٣١٠) هـ .

٢- عنتره : ابو وكيع الكوفي الشيباني روى عن علي عليه السلام و عن ابن عباس و عثمان ، و روى عنه ابنه هارون ذكره ابن أبي حاتم في الجرح و التعديل و نقل توثيقه عن أبي زرعه ، و يظهر منه انه تابعي ، و لكن عدده ابن أثير في « اسد الغابه » من الصحابه و روى عنه روايه .

، و الله ما ورثنا رسول الله صلى الله عليه و سلم سوداء في بيضاء [١].

و محتجب نماند که نقل علامه سیوطی نزول این آیه کریمه را در واقعه غدیر از ائمه نحاریر و اساطین مشاهیر خود در کتاب «در منثور» دلیل شافی و برهان وافی بر اعتبار و اعتماد، و قاصم ظهور اهل عناد، و حاسم مواد لداد است بوجه عدیده:

اول: آنکه از عبارت سیوطی ظاهر است که نزد او نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر ثابت و محقق است که نقل خلاف آن در تفسیر این آیه ننموده چه بر ظاهر است که روایت حسن که در اول این روایات ذکر کرده، اصلا با نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر منافاتی ندارد، زیرا که در آن مذکور است:

[ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا].

و در این روایت لفظ رسالت مجمل است، هرگز ابائی ندارد از حمل آن بر رسالت امامت و وصایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام، بلکه ذکر ضیق ذرع و عرفان تکذیب، مؤید حمل این آیه بر این واقعه است، و همچنین است روایت مجاهد، و همچنین هر دو روایت ابن عباس دلالت بر نفی نزول این آیه در واقعه غدیر ندارد بوجه من الوجوه.

دوم: آنکه سیوطی در اول «در منثور» گفته:

[الحمد لله الذي أحيا بمن شاء مآثر الآثار بعد الدثور، و وفق لتفسير كتابه العزيز بما وصل إلينا بالاسناد العالي من الخبر المأثور، «و أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له»، شهادة تضاعف لصاحبها الاجور، «و أشهد ان سيدنا محمدا عبده و رسوله» الذي اسفر فجره الصادق، فمحي ظلمات اهل الزيغ و الفجور

ص: ١٩٩

صلی اللہ علیہ و علی آلہ و اصحابہ ذوی العلم المرفوع و الفضل المشہور، صلاح و سلاما دائمین علی ممر اللیالی و الدهور.

و بعد فلما الفت کتاب «ترجمان القرآن» و هو التفسیر المسند عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، و أصحابہ رضی اللہ عنہم، و قد تم بحمد اللہ فی مجلدات و کان ما أوردته فیہ من الاثار بأسانید الکتب المخرج منها واردات، رأیت قصور أكثر الهمم عن تحصیله، و رغبتهم فی الاقتصار علی متون الاحادیث دون الاسناد و تطویله، فلخصت منه هذا المختصر، مقتصرا فیہ علی متن الاثر، مصدرا بالعزو و التخریج الی کل کتاب معتبر، و سمیته بالدر المنثور فی التفسیر المأثور و اللہ أسأل أن یضاعفه لمؤلفه الاجور، و یعصمه من الخطاء و الزور، بمنه و کرمه، انه البر الغفور].

از این عبارت سراسر بلاغت، و اشارت سراپا رشاق و واضحست که این کتاب «در منثور» مصداق احیای ایزد غفور مآثر آثار بعد دثور است، و سیوطی رئیس الاساطین عمده الجمهور در آن تفسیر کتاب الهی بأسناد عالی از خبر مأثور نموده، و تخریج آثار در آن از کتب معتبره و اسفار معتمده فرموده.

دوم آنکه: خود جناب شاهصاحب در «رساله اصول حدیث» می فرماید:

[و أحادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند، «تفسیر ابن مردویه» و «تفسیر دیلمی» و «تفسیر ابن جریر» و غیره مشاهیر تفاسیر حدیث اند و کتاب «در منثور» شیخ جلال الدین سیوطی جامع همه است].

از این عبارت ظاهر است که شاهصاحب «تفسیر در منثور» را جامع مشاهیر تفاسیر حدیث می دانند، و معنی شهرت در چنین مقام حسب افاده صاحب «منتهی الکلام» اعتبار و اعتماد نزد علمای اعلام است.

سوم آنکه: سیوطی در مقامات (۱) عدیده از «در منثور» جرح و قدح روایات مقدوحه بیان کرده، و حال آن را مهمل نگذاشته، چنانچه بر متتبع و متفحص مخفی نیست.

و مولوی حیدر علی در مسلک ثانی «منتهی الکلام» (۲) بسبب تعرض شیخ صدوق (۳) بعد ذکر روایتی که مشتمل بر غرابت و شذوذ باشد، و کما ینبغی بمرتبه اعتماد و اعتبار نرسد، استدلال می کند بر آنکه حدیثی که

ص: ۲۰۱

۱- از جمله آن مقامات آن است که سیوطی در تفسیر یا بنی آدم خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ از سوره اعراف گفته: اخرج أبو یعلی بسند ضعیف عن علی بن ابی طالب عن النبی صلی الله علیه و آله قال: زین الصلاة الحذاء. و از آن جمله است که در تفسیر آیه «و من عنده علم الكتاب» گفته: [اخرج أبو یعلی، و ابن جریر، و ابن مردویه، و ابن عدی بسند ضعیف عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله قرأ: (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ) قال: من عند الله علم الكتاب].

۲- در منتهی الکلام مسلک ثانی ص ۶۴ بعد از ذکر عبارت «بحار» در باب کتب صدوق که این است: [لا- تقصر فی الاشتهار عن الكتب الاربعه التي عليها المدار في هذه الاعصار و هي داخله في اجازاتنا و نقل من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخيار] گفته: و محتجب نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت و افتادن اسامی آن در افواه عوام نیست بلکه اعتماد و اعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی «و هی داخله» الی آخرها، و هم از عبارات دیگرش بدلاله مطابقی جابجا پیداست.

۳- هو ابن بابویه القمی المتوفی سنه (۳۸۱) ه .

ابن بابویه تضعیف آن نکرده و تعرض بآن نفرموده، معتبر و قابل احتجاج و استدلال است.

و هر گاه علامه سیوطی در «در منثور» جابجا تصریح بضعف بعض روایات می کند، و لله الحمد و المنه که اصلا قدحی در هر دو روایت نزول آیه:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي حَقِّهِ وَ لَوْ كُنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ
یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي حَقِّهِ وَ لَوْ كُنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ
فاضل معاصر این هر دو روایت معتبر و معتمد، و قابل استدلال و احتجاج بر اهل خلاف و اعوجاج باشد و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا.

چهارم: آنکه در «منتهی الکلام» بعد ذکر عبارت «کامل بهائی» متضمن تنبیه و تذکیر محمد بن ابی بکر پدر خود را بحکم جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[تمام شد آنچه علمای طائفه درباره تذکیرات و مواعظ و ضمانت و وکالت محمد بن ابی بکر، و حسن اعتقاد او درباره جناب مرتضوی تقریبا الی الله و طلبا لمرضاته از پیش خود ساخته اند، و برای تنشیت سامعین و نظار نقل آن اتفاق افتاد، و این نوع تفصیل را مصنف کتاب «احسن (۱) الکبار فی معرفه الائمه الاطهار»، یعنی محمد بن ابی زید، و امثالش نیز ایراد کرده اند، مخالف را نمی رسد که بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کند، و بخاطر

ص: ۲۰۲

۱- احسن الکبار فی مناقب الائمه الاطهار علیهم السلام فارسی للسید محمد بن ابی زید بن عربشاه الحسینی العلوی الوریامینی ذکر فیہ دلائل الائمه علیهم السلام و أحوالهم و فضائلهم و احتجاجاتهم و معجزاتهم و موالیدهم و وفیاتهم و غیر ذلك و لخصه المولی المفسر علی بن الحسن الزواری، و ضم إليه بعض اللواحق، و سماه لوامع الانوار - الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۱ / ۲۸۸ - .

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر بسبب ایراد محمد بن ابی زید حکایت تنبیه و تذکیر محمد بن (۱) ابی بکر پدر خود را، که در «کامل بهائی» مسطور است، و ادعای ایراد امثال او، که تعیین این امثال نکرده، دلیل قاطع و برهان ساطع بر عدم امکان حمل آن بر شذوذ و عدم اعتبار می گرداند.

پس روایت نزول آیه کریمه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ رَأْسًا وَلَا مِثْلًا مِمَّا سَمِعْتُم مِّنَ النَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ که خود علامه سیوطی از سه کس از ارکان و اعیان محدثین خود نقل می کند، و علاوه بر این اصحاب ثلاثه، جمعی کثیر و جمعی غفیر دیگر نقل می کنند، و در کتب تفسیر و حدیث وارد می سازند، بألویت تمام معتمد و معتبر و مقبول و مستند خواهد بود، و مخالف را هرگز امکانی نیست که آن را بر شذوذ و عدم اعتبار حمل کند، و بسبب هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی خاطر جمع و خوشوقت گردد.

پنجم آنکه: اکابر متکلمین سنیه و اعظام متعصبین «در منشور» را ملجأ و ملاذ خود گردانیده، بروایات آن و آن هم بمقابله اهل حق تشبث می فرمایند.

سیف الله بن اسد الله ملتانی در «تنبیه السفيه» که بحقیقت تمویه السفيه است!، گفته:

ص: ۲۰۳

۱- محمد بن ابی بکر عبد الله بن عثمان بن عامر ولد بین مکه و المدینه فی حجه الوداع سنه (۱۰) و نشأ بالمدينه فی حجر أمير المؤمنين عليه السلام (و كان قد تزوج امه أسماء بنت عميس بعد وفاه ابی بکر) و شهد مع أمير المؤمنين عليه السلام وقعتي الجمل و صفين و ولاة اماره مصر و قتله معاويه بن حديج و احرقه سنه (۳۸) ه .

[از باب الهیات تا معاد، بلکه تا فروع فقهیه، «تحفه اثنی عشریه» را باید دید که در هر مسئله متنازع فیها در مقام احتجاج اقوال ائمه اطهار را که هم در کتب امامیه موجود است جمع کرده، و معهداً مطابق آن در کتب اهل سنت مثل کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی، و «در منثور» سیوطی و «تفسیر شاهی» و «شرح السنه» بغوی، و مصنف ابی بکر بن ابی شیبه، و «کتاب الاثار» امام محمد شبانی (۱)، نیز مذکور و مسطور]- الخ.

و نیز ملتانی در «تنبیه» قبل از این، بعد ذکر مراتب اقتدا گفته:

[و اگر در مرتبه دوم مراد است، پس اهل سنت سراسر مقتدی بأقوال عترت اند، چنانچه کتب محدثین ایشان که در عقائد و فروع نوشته بر آن گواه است، چه هیچ مسئله از اصول دین و فروع آن نیست که نزد اهل سنت روایات کثیره از امیر المؤمنین، و حسنین، و زین العابدین، و باقر و صادق علیهم السلام موجود نیست، اگر کسی را در این شکی باشد، تفسیر «در منثور» سیوطی، و کتاب «الاسماء و الصفات» بیهقی، و «کتاب الاثار» امام محمد، و «مصنف» ابی بکر بن ابی شیبه را مطالعه نماید، و همچنین کتاب «سنت» لالکائی (۲)، و کتاب «الابانه عن اصول الدیانه» شیخ ابو الحسن اشعری، و «شرح السنه» بغوی را نظر کند]- الخ.

و فاضل رشید در «شوکت عمریه» در ذکر تنبیهات بر دعوای اعرافیت اهل سنت بعلوم حقه اهل بیت اطهار، گفته:

[سوم آنکه: نزد اهل سنت و جماعت هزاران روایات از حضرت امیر

ص: ۲۰۴

۱- هو الفقیه الحنفی المتوفی سنه (۱۸۹) ه

۲- هو هبه الله بن الحسن بن منصور الطبری الرازی المتوفی سنه (۴۱۸) ه .

المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار در کتب ایشان که جمعا و فرادی برای آن مؤلف شده، موجود است، چنانچه لالکائی از محدثین اهل سنت کتابی در فقه حضرت امیر از «کتاب الطهاره» گرفته تا آخر ابواب فقه جمع نموده است، و «تفسیر شاهی» محض برای جمع روایات ائمه اهل بیت در باب تفسیر مرتب شده، و دیگر تفاسیر اهل سنت مثل «تفسیر کبیر» و «در منثور» و «معالم التنزیل» و کتب حدیث و فضائل اهل بیت و صحابه از روایات ائمه اطهار مملو است.

پس با این همه، اگر شیعه ادعای اعرافیت خود بمذهب اهل بیت، نسبت به اهل سنت نمایند، بجوابش سوای سکوت چاره نباشد].

ششم آنکه: شاهصاحب در باب یازدهم همین کتاب «تحفه» می فرماید:

[باز دیدیم که روات اخبار، و مجتهدین اهل سنت همه مشهور به تقوی و عدالت و دیانت اند، شیعه هم اگر در ایشان طعن می کنند، از راه عقیده سنت طعن می کنند، نه فسق و کذب و دنیا داری، و روات اخبار غیر ایشان از فرق خصوصا شیعه، همه مطعون و مجروح نزد خود ایشان چنانچه سابق مفصل گذشت]-انتهی.

از این عبارت سراسر بلاغت که در آن، داد تعلی و ترفع و استکبار و تمطی و خیلا و افتخار داده اند، بکمال وضوح و ظهور لائح و لامع است که شاهصاحب بنهایت زور و شور بمزید تأکید و تشدید ثابت می فرمایند که روات اخبار اهل سنت همه مشهور بتقوی و عدالت و دیانت اند، تا آنکه بزعم شان شیعه هم در ایشان بفسق و کذب و دنیا داری طعن نمی کنند.

پس، از این کلام بلاغت نظام، نهایت توثیق و تعدیل و تعظیم و تبجیل جمیع روایات اخبار اهل سنت ثابت شد، و چون ظاهر است که روایات اهل سنت حدیث نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعۀ غدیر نقل کرده اند، پس حالا بهیچ وجه ممکن نیست که حرکت مذبوحی نمایند، و حرف رد و قدح و جرح این روایات بر زبان ابکم آرند، **وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ (۱)**.

و این حرف عجیب شاهصاحب را بکمال ضبط و اتقان و نهایت تدبر و امعان یاد باید داشت، که جابجا خرافاتشان را که قدح و جرح مرویات اکابر و اساطین ائمه خود در فضائل علویه آغاز نهاده اند، و در پی اطفاء نور حق فتاده، هبَاء مَنثوراً و کأن لم یکن شیئاً مذکور می سازد، **فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ**.

و نیز شاهصاحب در باب مطاعن بجواب طعن هشتم از مطاعن صحابه گفته اند:

[جواب از طعن آنکه این دروغ بیفروغ که از سماع آن موی بدن اهل ایمان می خیزد، از مفتریات شیعه و کذابان کوفه است. جواب این غیر از این نیست که راست می گوید: دروغی را جزا باشد دروغی.]

و اگر از هر دروغ خود جوابی از اهل سنت درخواست نمایند، یقین است که تن بعجز خواهند داد. مثل مشهور است که نزد دروغگو هر کس لا جواب است. اول این قصه را باید از کتب اهل سنت بر آورد بعد از آن جواب خواست، و چون شیوه اهل سنت دروغ بندی در روایات نیست، ناچار آنچه راست و بی کم و کاست است بقلم می آید]-انتهی.

ص: ۲۰۶

از این عبارت هم ظاهر است که حسب افاده شاهصاحب شیوه اهل سنت دروغ بندی در روایات نیست، پس کمال عجب است که بعد این نص صریح بکدام روایت نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر و دیگر فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را که ارکان و اعیان محدثین سنی از روایت خود نقل کرده اند، رد و ابطال خواهند کرد که بحمد الله برای تکذیب و ابطال آن افاده مکرره شاه صاحب کافی و بسند است. **وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ**.

«روایت محمد محبوب عالم»

اما روایت محمد محبوب عالم بن صفی الدین جعفر المعروف ببدر عالم نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر:

پس در تفسیر خود که مشهور است به «تفسیر شاهی» در تفسیر آیه مذکوره بعد ترجمه آن و نقل روایتی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در بیان عصمت گفته:

[و فی النیسابوری عن اَبی سعید الخدری: هذه الآیه نزلت فی فضل علی بن اَبی طالب رضی الله تعالی عنه یوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیده و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فلقیه عمر رضی الله تعالی عنه و قال: هنینا لك یا بن اَبی طالب، أصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه. و هو قول ابن عباس، و البراء بن عازب، و محمد بن علی رضی الله تعالی عنهم].

و سواى این روایت روایتى مخالف آن نقل نکرده، و لله الحمد و المنه

که مزید اعتماد و اعتبار «تفسیر شاهی»، و بودن روایات آن روایات مضبوطه ائمه اطهار صلوات الله و سلامه عليهم آناء اللیل و اطراف النهار، از افاده خود شاهصاحب در باب سوم همین کتاب «تحفه» ظاهر است، چنانچه در ذکر کتب اهل حق گفته:

[و اما تفاسیر: پس از آن جمله است تفسیری که منسوب می کنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام، رواه عنه ابن بابویه بأسناد، و رواه عنه غیره ایضا بأسناد مع زیاده و نقصان، و اهل سنت نیز از حضرت امام موصوف، و دیگر ائمه در تفسیر روایات دارند، چنانچه در «در منثور» مبسوط، و در «تفسیر شاهی» مجموع و مضبوط، اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت می کنند، هرگز با آن مطابق نمی شود]-انتهی.

از این عبارت ظاهر است که شاهصاحب روایات «تفسیر شاهی» را روایات اهل سنت از حضرات ائمه اطهار می دانند، و این روایات را روایات مضبوطه می نامند، و با دعای مخالفت روایات شیعه از حضرات ائمه معصومین عليهم السلام با روایات «تفسیر شاهی» و «در منثور»، معاذ الله بطلان این روایات را در اذهان معتقدین خود راسخ می سازند.

پس بعد این همه زور و شور در اثبات نهایت اعتبار و اعتماد، و غایت عظمت و جلالت روایات «تفسیر شاهی» و «در منثور»، اتباع و مقلدین شاهصاحب تاب و طاقت آن ندارند که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر که در «تفسیر شاهی» و در «در منثور» هر دو مذکور است، رد نمایند، و حرف تشکیک و تمریض بر زبان آرند، و لو طاروا الی السماء و غاصوا فی الارض.

و فاضل رشید الدین خان تلمیذ شاهصاحب در «ایضاح لطافه المقال»

[و چگونه از اهل سنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب امام رضا علیه السلام رضی الله عنه متوهم شود، حال آنکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فيه ایشان بودند، كما يدل عليه ما مر نبد من فضائله الجليله التي كاد أن يكون له نسبه الذره الى البيضاء، و القطره الى الدأماء، و اكثر ائمه حديث اهل سنت از جناب امام عليه السلام روایت دارند، چنانکه صاحب «مفتاح النجاء» در ترجمه آن جناب می فرماید:

روی عنه اسحاق بن راهویه، و يحيى بن يحيى (۱) و عبد الله بن عياش القزويني، و داود بن سليمان، (۲) و احمد بن حرب، (۳) و محمد بن اسلم، (۴) و خلق غيرهم، روی له ابن ماجه - انتهى ما أردنا نقله.

و مثل شقيق (۵) بلخی که از اعظم صوفیه اهل سنت است، از جناب امام استفاده دارد.

و مثل معروف کرخی از موالی آن جناب باشد، و کتب تفسیر اهل سنت مثل «تفسیر کبیر» و «تفسیر شاهی» و غیرهما از روایات و آثار آن جناب

ص: ۲۰۹

-
- ۱- هو ابن بکیر بن عبد الرحمن الحنظلي ابو زکریا النیسابوری المتوفی سنه (۲۲۶) ه در « مفتاح النجا » بعد از یحیی بن یحیی ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی را ذکر نموده و لیکن فاضل رشید ذکر ننموده .
 - ۲- هو الجرجانی الغازی له ترجمه فی تاریخ بغداد ج ۸ / ۳۶۶ - و میزان الاعتدال ج ۲ / ۸ .
 - ۳- هو الزاهد النیسابوری المتوفی سنه (۲۳۴) ه .
 - ۴- هو ابو الحسن الزاهد الطوسی المتوفی سنه (۲۴۲) ه .
 - ۵- هو ابو علی الزاهد الخراسانی قتل سنه (۱۹۴) ه .

مملوء باشد.

و ظاهر است که هر گاه جناب امام رضا با اعتقاد اهل سنت من جمله ائمه ایشان باشد، و از روایات و آثار ایشان کتب دینی اهل سنت مملوء باشد، باز تو هم اعتقاد اهل سنت با اتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعیدتر و حیرت افزای اهل نظر [انتهی].

از این عبارت واضحست که فاضل رشید بمذکور بودن روایات امام رضا علیه السلام در «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» استدلال می کند بر استحاله اعتقاد اهل سنت با اتحاد عقیده شیعه با عقیده امام رضا علیه السلام، پس هر گاه روایات «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» هم باین مشابه در اعتماد و اعتبار باشد، چگونه ممکن است که روایت نزول آیه کریمه در واقعه غدیر، که در «تفسیر شاهی» و «تفسیر کبیر» هر دو مذکور است، رد نمایند، و وادی پر خار انکار سراسر خسار و انحراف از ارشادات اهل بیت اطهار صلوات الله و سلامه عليهم ما اتصل الليل بالنهار بنکول و عدول از این اعتراف و اقرار پیمایند.

و از عبارت «شوکت عمریه» که آنفا مذکور شده، نیز نهایت اعتماد و اعتبار روایات «تفسیر شاهی»، و بودن آن دلیل نفی اعرافیت شیعه بمذهب اهل بیت عليهم السلام (معاذ الله من ذلك)، ظاهر و واضحست.

«روایت حاج عبد الوهاب»

اشاره

اما روایت حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد، نزول آیه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** در واقعه غدیر:

پس در تفسیر خود در تفسیر آیه: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

ص: ۲۱۰

پس در تفسیر خود در تفسیر آیه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام، گفته:

[عن البراء بن عازب رضی الله عنه قال فی قوله تعالی: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ : أی بلغ من فضائل علی، نزلت فی غدیر خم، فخطب رسول الله صلی الله علیه و سلم، ثم قال: «من كنت مولاه فهذا علی مولاه»، فقال عمر رضی الله عنه: بخ بخ یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه. رواه ابو نعیم، و ذكره أيضا الثعالبی فی كتابه.]

ترجمه عبد الوهاب بخاری

و حاجی عبد الوهاب از اکابر فضلاء و علماء مقبولین، و اجله مشهورین و معروفین نزد اهل سنت است.

شیخ عبد الحق دهلوی در «اخبار الاحیاء» می فرماید:

[شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگ است، که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است، سید جلال را دو پسر بود: سید احمد پسر بزرگ، و دیگر سید محمود مخدوم پسر سید محمود است، و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سیدی احمد است، بزرگ بود، موصوف بعلم و عمل و حال، و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت، روزی در ملازمت پیر و استاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود، از وی شنید که گفت: دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع نعمتها است، و لیکن مردم قدر آن دو نعمت را نمی شناسند، و بدان پی نمی برند، و از تحصیل آنها غافلند:

یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفت حیات در مدینه موجود است، و مردم این سعادت را در نمی یابند، و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است، و وی سبحانه و تعالی بیواسطه بدان متکلم و خلق از آن غافلند.

وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست، و رخصت زیارت مدینه در خواست، و براه خشکی زیارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشتافت، و این سعادت را دریافته، باز بوطن اصلی عود نمودند، بعد از آن بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده.

در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدهلی آمد، سلطان سکندر را به وی اعتقاد عظیم پیدا شد، و آنچه از شرائط تبجیل و تعظیم بود رعایت نمود، او را با شاه عبد الله نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گویند: فناء الشیخ می باشد، این چنین خواهد بود، نسبت صحبت او با وی بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانای (۱) روم است با شمس (۲) تبریز قدس الله اسرارهم، و بار دیگر هم از دهلی قصد زیارت حرمین کرد و مکرراً باین سعادت عظمی رسید، و به بشارتها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم اشارت یافته، باز بدین حدود عود فرمود.

وفات شیخ در سنه اثنین و ثلثین و تسعمائه، که عدد عبارت (شیخ حاجی) موافق آن است، و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبد الله است [۳] الخ.

و سید محمد بن سید جلال ماه عالم، که معاصر شیخ عبد الحق دهلوی بوده، در «تذکره الابرار» گفته:

ص: ۲۱۲

۱- هو البلخی القونوی صاحب «المثنوی» توفی سنه (۶۷۲) ه .

۲- الشمس التبریزی : محمد بن علی بن بن ملک داد التبریزی المتولد (۵۸۲) و المتوفی بعد سنه (۶۴۵) ه

۳- أخبار الاخیار : ص ۲۰۶ .

[ذکر زبده الاقطاب حاجی عبد الوهاب: ولادت با سعادت آن حضرت در سال هشتصد و شصت و نه هجریه که شمار «یا خیر اولیا» موافق آن است بوده، آیات عظمت و امارات جلالت از جبین نورآگین ایشان چون آفتاب تابان می تافت.

قبولی عظیم و تصرفی قویم داشتند، و علماء وقت و طلبه روزگار را بجناب آن حضرت بازگشت می بود، و سید الطرفین بودند.

نسب شریف ایشان به بیست و شش واسطه بسید کائنات علیه افضل الصلوات می رسد، هکذا: و هو ابن محمد بن رفیع الدین احمد بن محمد ابن عبد الوهاب بن محمد بن أبی الکریم حسین بن محمد غوث بن سید جلال الدین الاعظم الحسینی البخاری]. . .

الی أن قال:

[ایشان را از مبدأ حال تا منتهای کمال صحبت با مشایخ کبار بوده، و همیشه در افاده و استفاده می بودند، تا بنهایت کمال و تکمیل رسیده، بهدایت و ارشاد مشغول گشتند]. . . الی أن قال:

[ایشان را بار دیگر از دهلی قصد زیارت حرمین شریفین دریافت، شیخ محمد مشایخ را بجای خود نشانده، متوجه اماکن شریفه شدند، و بار دیگر باین سعادت رسیده، بحکم بشارت نبوی صلی الله علیه و آله بدلهلی باز گشتند، این بار ایشان را در مدینه اختیار وطن دامنگیر شده بود، روزی از روضه آن سرور صلی الله علیه و آله آوازی شنیدند: که «یا ولدی رح الی الهند و سلم ابنیک»، و هم در این بار بالهامات ربانی و بشارت نبوی صلی الله علیه و آله مشرف گشتند، یکی بترویج فاطمه بنت عبد الله که از سلطانزاده های روم بود، ترک سلطنت خود نموده، در مدینه سکونت داشت و بدولت درویشی قناعت کرده،

ص: ۲۱۳

نفائس عمر را در آن مکان شریف در صحبت درویشان و خدمت ایشان بسر می برد، ویرا نیز در آن معامله صورت ایشان نموده بودند، و بشارت داده که صبیۀ خود را در عقد مناکحت ایشان در آورد.

و دوم بقدم ولدین صالحین، و تسمیۀ یکی بمزمل و دیگری بمدثر، با آنکه شاه جلال شیرازی، و شیخ محمد حسن خیالی را، که در مکۀ مکرمه می بودند، با خود به دهلی برند، و این هر دو عزیز را اگر چه مرید جای دیگر بودند، نسبت محبت و اخلاص بایشان بود، و از ایشان بهره تمام و نصیب تام داشتند، و ایشان را در علم حال و مقام تصوف و حدیث و تفسیر مصنفات بسیار است، از آن جمله:

«تفسیر انوری» است، که معانی اکثر آیات قرآنی را بنعت رسول صلی الله علیه و آله و ذکر وی ارجاع نموده اند، و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در آنجا درج کرده. . . الی أن قال:

[نقلست که در ایام تحریر «تفسیر انوری» از جمیع لباس ایشان و از قلم و کاغذ و سیاهی بوی مشک می آمد، و اکثر آن را در حالت استغراق نوشته اند.

و خدمت مخدومی عبد الحق در «تاریخ دهلی» هم از شیخ عبد العزیز نقل می کند که روزی در خدمت ایشان سبق (۱) می خواندم، در این اثنا متوجه مرقد شریف شاه شدند، چون نزدیک روضۀ شریفۀ او رسیدند، مرا بیرون در نشانده و خود درون در آمده، مشغول مراقبه گشتند، دیر شد که بر نیامدند، نظر درون انداختم، دیدم که صورتی جمیل از قبر بر آمده است، و ایشان تملقات غریبه و تعشقات عجیبه دارند، از صورت

ص: ۲۱۴

این معامله بی اختیار صیحه زدم که باعث احتجاب آن صورت شد، ایشان برخاستند و دست مرا گرفتند، و گفتند: بیاید میان، شیخ عبد العزیز برخیزید بخانه رویم، هوای باران است، مبدا کتابها، که بیرون خانه داشته آمده ام، تر شوند[الخ.

«روایت عطاء الله شیرازی»

اما روایت عطاء الله بن فضل الله شیرازی المعروف بجمال الدین المحدث، نزول آیه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «اربعین فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام» که نسخه عتیقه آن بالطف و عنایات رب البریات نزد این کثیر الخطیبات حاضر، بعد ذکر قصه حارث(۱) در ذکر حدیث غدیر گفته:

[أقول: أصل هذا الحديث سوى قصة الحارث تواتر عن أمير المؤمنين عليه السلام، و هو متواتر عن النبي صلى الله عليه وآله أيضا، رواه جمع كثير و جم غفير من الصحابه.

فرواه ابن عباس، و لفظه قال: لما أمر النبي أن يقوم بعلي بن أبي طالب المقام الذي قام به، فانطلق النبي الى مكة، فقال: رأيت الناس حديثي عهد بكفر، و متى أفعل هذا به يقولون: صنع هذا بآب عمه، ثم مضى حتى قضى حجه الوداع، ثم رجع حتى إذا كان بغدير خم أنزل الله عز و جل: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ -الآیه، فقام مناد فنادى: الصلوه جامع، ثم قام و أخذ بيد علي،

ص: ۲۱۵

۱- هو ابن نعمان الفهری المخدول الهالك سنه (۱۰) ه .

فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه».

از این عبارت ظاهر است که بتصريح جمال الدين محدث، ابن عباس حتما و قطعا و جزما نزول این آیه کریمه در واقعه غدیر روایت کرده و عبارت خطبه «اربعین» جمال الدين هم در اینجا مذکور می شود تا از آن جلالت شأن احادیثی که در آن وارد کرده، واضح شود و هی هذه:

[الحمد لله شكرا لا شريك له البر بالبعد الباقي بلا أمد.

نحمده على ما أسبغ علينا من نعمه الباطنه و الظاهره، و نشكره على ما أولينا و هदानا الى محبه محمد المصطفى و آله و عترته الطيبه الطاهره، و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، شهاده توصلنا الى دار السلام و جنات النعيم، و نشهد ان محمدا عبده و رسوله الذي أرشدنا الى سواء السبيل و الصراط المستقيم، و نشهد ان عليا ولي الله و وصى رسوله صلى الله عليه و آله و عترته الائمه الهادين المهديين صلاه تامه شامله، و تحيه عامه كامله دائمه الى يوم الدين.

و بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدين المحدث الحسيني (1)، حسن الله احواله، و حقق بجوده العميم آماله: هذه اربعون حديثا في مناقب امير المؤمنين، و امام المتقين، و يعسوب المسلمين، و رأس الاولياء و الصديقين، و مبين مناهج الحق و اليقين، كاسر الانصاب، و هازم الاحزاب، المتصدق في المحراب، فارس ميدان الطعان و الضراب، المخصوص بكرامه الاخوه و الانتخاب، المنصوص عليه بأنه لدار الحكمه و مدينه العلم باب و بفضله و اصطفائه نزل الوحي و نطق الكتاب المكنى بأبي الريحانتين و ابي تراب.

هو النبأ العظيم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب المشرف بمزيه «من كنت مولاه فعلى مولاه» المدعو بدعوه «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، فكم كشف عن نبى الله صلى الله عليه و آله من شده و بؤس، حتى

ص: ٢١٦

١- هو المحدث الشافعي الشيرازي المتوفى سنة (٩٢٦) ه .

خصه بقوله:

«أنت منى بمنزله هارون من موسى»، وكم فرج عنه من غمه و كربى، حتى انزل الله فيه: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (١) ثم زاده شرفا و رفعه، و وفر حظه من اقسام العلى توفيرا، و انما أنزل فيه و فى بنيه:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (٢)، مظهر جسيمات المكارم، و مظهر عميمات المنن، الذى حبه و حب اولاده العظام و احفاده الكرام من اوفى العدد و اوفى الجنن، شعر:

أخو احمد المختار صفوه هاشم* ابو الساده الغر الميامين مؤتمن

وصى امام المرسلين محمد* على أمير المؤمنين ابو الحسن

هما ظهرا شخصين و النور واحد* بنص حديث النفس و النور فاعلمن

هو الوزر المأمول فى كل خطه* و ان لا تنجينا ولايته فمن؟

عليهم صلاه الله ما لاح كوكب* و ما هب ممرض النسيم على فنن

و ان كانت مناقبه كثيره، و فضائله جمه غزيره، بحيث لا تعد و لا تحصى، و لا تحد و لا تستقصى.

كما ورد عن ابن عباس مرفوعا: لو ان الرياض اقلام، و البحر مداد، و الجن حساب، و الانس كتاب، ما أحصوا فضائل على بن ابى طالب.

و روى ان رجلا- قال لابن عباس: سبحان الله ما أكثر مناقب على بن ابى طالب انى لاحسبها ثلاثه آلاف، قال: أ و لا تقول انها الى ثلثين الف اقرب؟ لكنى اقتصرت منها على اربعين حديثا روما للاختصار، و مراعاة لما اشتهر من سيد الابرار و سند الاخيار، محمد المصطفى الرسول المختار، صلى الله عليه و آله ما ترادف الليل و النهار و تعاقب العشى و الابكار.

ص: ٢١٧

١- الشورى : ٢٣ .

٢- الاحزاب : ٣٣ .

انه قال: «من حفظ على امتي أربعين حديثا من امر دينها، بعثه الله تعالى فقيها عالما» .

و في روايه: «بعثه الله تعالى يوم القيامة في زمرة الفقهاء و العلماء» .

و في روايه: «كتب في زمرة العلماء و حشر في زمرة الشهداء»

و في روايه: «و كنت له يوم القيمة شافعا و شهيدا»

و في روايه: «قيل له: ادخل من أى ابواب الجنة شئت» .

جمعتها من الكتب المعتمده على طريقه أهل البيت عليهم السلام]-الخ.

«روایت شهاب الدين احمد»

اما روايت شهاب الدين احمد، نزول آيه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» که نسخه عتیقه آن در نجف اشرف بنظر این عبد خامل رسیده، و از آن در همان ارض اقدس احادیث بسیار انتخاب کردم، در ذکر آیات نازلہ در حق جناب امیر المؤمنین علیہ السلام گفته:

[قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ ، و بالاسناد مذکور عن أبي الجارود(۱) الى حمزه(۲) قال: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ نزلت في شأن الولاية.

ص: ۲۱۸

۱- هو زياد بن المنذر المتوفى بعد سنه (۱۵۰) ه .

۲- في الهامش : الى أبي جعفر .

و فى روايه أبى بكر بن عياش (١)، عن عاصم (٢)، عن زر (٣)، عن عبد الله بن مسعود رضى الله تعالى عنه قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه و على آله و بارك و سلم: «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (ان عليا مولى المؤمنين) و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس».

و جلاىمت شأن اين روايات كه در شأن نزول آيات نازله در حق جناب أمير المؤمنين عليه السّلام ذكر كرده، از عنوان ذكر اين آيات ظاهر است.

قال فى «توضيح الدلائل»: الباب الثانى فى فضله الذى نطق القرآن ببيانه، و ما نزل من الايات فى علو شأنه:

اعلم ان الايات بعضها وردت متفقا عليها فى شأن هذا الولى النبى، و بعضها قد اختلف فيها: هل هى لغيره؟ أم هى فيه؟ ، فأنا اذكرهما كليهما معتمدا على ما رواه الصالحانى الامام و اسردها، كما ذكرها بأسناده بروايه الحفاظ الاعلام عن الحافظ أبى بكر بن مردويه، بأسناده الى افضل البشر مرفوعا، أو جعله فى التحقيق بالاعتراء الى الصحابى مشفوعا، غير انى اذكر السور على ترتيب المصاحف فى الآفاق و ان وافقه غيره من الائمة فى شىء اذكر ذلك الوفاق.

و از صدر كتاب «توضيح الدلائل» هم مزيد عظمت و جلاىت شأن و علو مرتبه و اعتماد و اعتبار روايات آن ظاهر است، حيث قال:

[و اعلم أن كتابى هذا ان شاء الله تعالى خال عن موضوعات الفريقين، حال بتحرى الصدق و توخى الحق و تنحى مطبوعات الطريقين].

ص: ٢١٩

١- هو الكوفى المقرئ المحدث المتوفى سنة (١٩٣) ه .

٢- هو ابن بهدله الكوفى احد السبعة القراء توفى سنة (١٢٧) ه .

٣- زر: بن حبيش ابو مريم الكوفى توفى سنة (٨٢) و قد أتى عليه (١٢٠) سنة او اكثر .

و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[و خرجت من كتب السنه المصونه عن الهرج و دواوينها، و انتهجت فيه منهج من لم ينتهج العوج عن قوانينها، أحاديث حدث حديثها عن حدث الصدق في الاخبار، و مسانيد ما حدث وضع حديثها بغير الحق في الاخبار، معزوه في كل فصل الى روايتها، مجلوه في كل أصل عن تداخل غواتها].

و نیز در «توضیح الدلائل» گفته:

[فيا أهل الانتصاب و جيل سوء الاصطحاب و يا شر القبيل لا تغلوا في دينكم غير الحق و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و أضلوا كثيراً و ضلوا عن سواء السبيل (۱) ان تجدوا في الكتاب ما وجدتم على وجدانكم مخالفا لامر الخلافه أو ترونه على رأيكم مناقضا للاجماع على تفضيل الصديق منبع الحلم و الرأفه فلا- تواضعوا رجما بالغيب في الحكم، تحكما بوضع أخبار أخبر بها نحارير علماء السنه في فضائل مولانا المرتضى، و لا تسارعوا نبذا في الجيب الى القائها قبل تلقيها، فانها تلاقت قبول مشاهير عظماء الامه من كل من اختار الحق و ارتضى]. . .

الى أن قال:

[و الغرض في هذا الباب من تمهيد هذه القواعد ان لا- يقوم بالرد لاجبار هذا الكتاب من كان كالقواعد، فان معظماتها في الصحاح و السنن، و مروياتها ماثورات أصحاب الصلاح في السنن].

«روایت بدخشانی»

اشاره

اما روایت میرزا محمد بن رستم معتمد خان الحارثی البدخشی، نزول

ص: ۲۲۰

آیه: یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ فِي وَقَعِهِ غَدِير:

پس بعض عبارت او در ذکر تخریج ابن مردویه، و بعض آن در ذکر تخریج عبد الرزاق رسعنی مذکور شد، در این جا عبارتش متعلق بمرام به هیأت مجموعی مذکور می شود.

پس باید دانست که مرزا محمد در کتاب «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» در ذکر آیات نازلہ در حق جناب امیر المؤمنین علیہ السلام، که بعد ایرادش این کلمه بلیغه گفته:

[الایات النازلہ فی شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه، کثیره جدا، لا- استطیع استیعابها، فأوردت فی هذا الكتاب لبها و لبابها]، می فرماید:

[و اخرج أی ابن مردویه، عن زر، عن عبد الله رض قال: كنا نقرأ على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (ان علیا مولی المؤمنین) وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ .

و اخرج عبد الرزاق الرسعنی، عن ابن عباس رض قال: لما نزلت هذه الآیه:

یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، أخذ النبی بید علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاده» .

و أخرج ابن مردویه، عن أبی سعید الخدری رض مثله، و فی آخره: فنزلت الیومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ -الآیه، فقال النبی: «اللہ أكبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه، و رضی الرب برسالتی، و الولایه لعلی بن ابی طالب»].

جلالت بدخشانی در کتب اهل سنت

و محتجب نماند که مرزا محمد بن معتمد خان از اکابر علمای جلیل الشأن و مشاهیر فضلاى اعیان سنیان است.

فاضل رشید تصریح کرده بآنکه او از عظامی اهل سنت است و کتاب او را

مثل کتب دیگر ائمه و اساطین خود بافتخار و ابتهاج و استبشار بمقابله اهل حق در دلائل اثبات ولای سنیه با اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده، چنانچه در «ایضاح لطافه المقال» گفته:

[و سواى اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرد در فضائل اهل بیت طهارت تألیف نموده، مثل: رساله «مناقب السادات» از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی (۱)، و «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» و «نزل الابرار بما صح من مناقب أهل البيت الاطهار» از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی، و «موده القربی» از سید علی همدانی، و «اسنی المطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب» از جزری، و «فضائل اهل بیت» از بزاز، و «جواهر العقدين فی فضل اهل بیت النبی و شرفهم العلی» للامام السید علی السمهودی، و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده، و غیر اینها از مصنفات و سواى ایشان از مصنفین.]

و هر گاه جناب بمقابله این رسائل و کتب، همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهل بیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد، احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت در این باب تألیف کرده، سرمایه سعادت اندوخته، خواهد پرداخت] -انتهی.

و مولوی حیدر علی با آن همه غلو و تعصب تام، میرزا محمد بدخشی را در «ازاله الغین» در جمله علمای سنیه که لایعن یزیداند ذکر کرده، کتاب «مفتاح النجا» را در ذکر قرین دیگر کتب ائمه و اساطین خود گردانیده، بلکه آن را بر ذکر کتب عدیده، که ذکرش نموده، و کتب

ص: ۲۲۲

۱- هو أحمد بن أبی القاسم الهندی المتوفی سنه (۸۴۸) .

دیگر که ذکرش نکرده، و تصریح صریح باعتبار آن نموده، تقدیم بخشیده و این کتاب را از شواهد مزکی در دعوی خود شمرده، چنانچه در «ازاله الغین» در ذکر لا عنین یزید، بعد از یاد نمودن آسمای جمع از علمای خود می گوید:

[و از آن جمله است: میرزا محمد بدخشی، و از آن جمله است: خواجه نصیر المله و الدین مشتهر بخواجه نصر الله کابلی، و طنا مکی، مدنی اصلا، صاحب «صواعق فی شرح الصواعق» و «بوارق موبقه» و «نهج السلامه» و «فضائح الروافض»، و فرزند دلبنده صاحب «سواطع مشرقه لشرح الصواعق المحرقه» .

و از آن جمله است: صاحب «سیف المسلول للسنه العلیاء علی الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا» .

و از آن جمله است: شیخ عبد الحق دهلوی(۱)، و از آن جمله است: فرزند ارجمند او نور الحق(۲) دهلوی، و از آن جمله است: مولوی اکرام الدین دهلوی.

و از آن جمله است: حضرت اسوه المحدثین المتبحرین، قدوه العرفاء السالکین شاه ولی الله(۳) دهلوی.

و از آن جمله است: حجه الله علی البریه صاحب «تحفه اثنا عشریه» که در زمان متأخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنهش می رسد، نهاده او است.

ص: ۲۲۳

۱- هو الفقیه الحنفی المتوفی سنه (۱۰۵۲) ه .

۲- هو الحنفی المتوفی سنه (۱۰۷۳) ه .

۳- هو أحمد بن عبد الرحیم المتوفی سنه (۱۱۷۶) ه .

و از آن جمله است: ارشد تلامذه او رشید المتکلمین مولانا محمد رشید الدین قدس الله اسرارهم و زاد الله أنوارهم.

و از آن جمله: مولانا بحر العلوم العقلیه و الاصولیه مولوی عبد العلی ادام الله فیض تصنیفاتہ و احسان تعلیمہ و آبائہ الصالحین علی رؤس الطالبین] -انتهی.

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی را در زمره اجله علمای خود ذکر می کند، و بر بسیاری از اساطین مقتدایان خود، که نهایت نازش و فخار بر تلفیقات و تزویقات شان دارد مقدم می گذارد.

و نیز در «ازاله الغین» بعد از عبارت سابقه مسطور است:

[چنانچه کتاب «صواعق محرقه» و «شرح قصیده همزیه» و «مفتاح النجا» و کتاب «مناقب السادات» و «شرح عقائد نسفی» و «شرح مقاصد» و «تاریخ الخلفاء» و کتاب «تکمیل الایمان» و «جذب القلوب الی دیار المحبوب» و کتاب «سعاده الکوین فی فضائل الحسنین» و کتاب «حجه الله البالغه» و کتاب «ازاله الخفا عن خلفه الخلفاء»].

الی أن قال:

[و تألیفات و رسائل علامه دهلوی قدس سره العزیز، و کتاب «عزه الراشدين و ذله الضالین» و دیگر کتب معتبره، در دعوی فقیر از شواهد مزکی توان شمرد] -انتهی.

از این عبارت ظاهر است که فاضل معاصر بکتاب «مفتاح النجا» احتجاج و استدلال بر مطلوب خود می نماید.

و هر گاه این همه را دریافتی، پس بدانکه نزول این آیه کریمه در واقعه خم غدیر دلیل صریح است بر آنکه این آیه کریمه در تأکید تبلیغ حکم امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام نازل شده، و مراد از حدیث غدیر امامت و خلافت آن جناب است، زیرا که تأکید کردن او تعالی شأنه جناب رسالت مآب را به اینکه «اگر تبلیغ این رسالت نمی کنی، هیچ رسالتی تبلیغ نکرده باشی»، دلیل است بر آنکه مراد از این رسالت، امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، که اگر مراد از آن امری دیگر، سهل باشد، آن لائق این تأکید شدید و مبالغه در تهدید نیست، که این تأکید و مبالغه دلیل واضح است بر آنکه این امر نهایت جلیل الشأن و بغایت بلند مرتبه است که عدم تبلیغ آن در حکم عدم تبلیغ سائر احکام است.

و ما ذلك الا حکم الامامه الذی هو اصل عظیم من اصول الدین، و به يتم صلاح الدنيا و الآخرة، و ينتظم شمل المحاسن و المکارم الفاخره.

و لنعم ما قال فی «بحار الانوار» :

[المسلک الخامس: ان الاخبار المتقدمه الداله على نزول قوله تعالى: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ (۱) مما يعين ان المراد بالمولى الاولى و الخليفه و الامام، لان التهديد بانه ان لم يبلغه فكانه لم يبلغ شيئا من رسالاته، و ضمان العصمه له يجب أن يكون فى ابلاغ حکم يكون بابلاغه اصلاح الدين و الدنيا لكافه الانام، و به يتبين للناس

ص: ۲۲۵

الحلال و الحرام الى يوم القيام، و كان قبوله صعبا على الاقوام، و ليس ما ذكروه من الاحتمالات فى لفظ المولى مما يظن فيه أمثال ذلك، فليس المراد الا خلافته عليه السّلام و امامته، إذ بها يبقى ما بلغه صلى الله عليه و آله من احكام الدين، و بها ينتظم امور المسلمين، و ضغائن الناس لامير المؤمنين عليه السّلام كان مظنه اثاره الفتن من المنافقين فلذا ضمن الله له العصمه من شرهم(۱)].

و تنگ دل شدن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله در تبليغ اين رسالت، و خوف كردن آن حضرت كه مبدا موجب فتنه و فساد، و ثوران و هيجان عداوت اهل عناد گردد، از براهين واضحه و دلايل ساطعه است بر آنكه اين رسالت، امرى بود عظيم كه قبول آن بر طبع صحابه كبار ناگوار و دشوار بوده، نه از امور سهله فرعيات كه صدها امور مثل آن، جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم تبليغ فرمود و گاهى خوف نكرده، و ايجاب محبت جناب امير المؤمنين عليه السّلام ظاهر است كه چنين امرى نبود كه در تبليغ آن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله خائف و دلتنگ شود و از مردم خوف كند كه بارها آن را ارشاد نموده، و تنگ دل شدن جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله در تبليغ اين رسالت، و خوف از فتنه و فساد ارباب احقاد از روايت جمال الدين محدث كه از «اربعين» او مذكور شد، واضحست.

و ابن مردويه در كتاب «مناقب على بن أبى طالب عليه السّلام» على ما نقل عنه در بيان نزول آيه مذكوره در شأن جناب امير المؤمنين عليه السّلام بأسناد خود ذكر کرده:

[عن زيد بن على(۲) قال: لما جاء جبرئيل عليه السّلام بأمر الولاية، ضاق النبي

ص: ۲۲۶

۱- بحار الانوار ج ۳۷ / ۲۴۹ .

۲- زيد بن على : بن الحسين السجاد عليهما السّلام الشهيد سنة (۱۲۲) ه .

صلی الله علیه و سلم بذلک ذرعا، و قال قومی حدیثو عهد بجاهلیه فنزلت].

و نیز ابن مردویه در کتاب «مناقب» بأسناد خود علی ما نقل عنه آورده:

[عن ابن عباس قال: لما امر الله رسوله صلى الله عليه و سلم ان يقوم بعلي، فيقول له ما قال، فقال صلى الله عليه و سلم: «يا رب ان قومي حدیثو عهد بالجاهلیه»، ثم مضى بحجه، فلما اقبل راجعا نزل بغدير خم انزل الله عليه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - الآية - فأخذ بعضد على، ثم خرج الى الناس] - الى آخر ما سيجيء فيما بعد ان شاء الله تعالى.

و آنفا دانستی که در «در منثور» مسطور است:

[اخرج ابو الشيخ، عن الحسن: ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «ان الله بعثني برسالة فضقت بها ذرعا و عرفت ان الناس مكذبي، فوعد ربي لأبلغن أو ليعذبنى فأنزلت: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ .

و اخرج عبد بن حميد، و ابن جرير، و ابن ابى حاتم، و أبو الشيخ عن مجاهد قال: لما نزلت: بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، قال: «يا رب انما أنا واحد، كيف اصنع يجتمع على الناس، فنزلت: وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ (١)»].

و محتجب نماند که بمفاد الحديث يفسر بعضه بعضا که سابقا از «فتح الباری» منقول شد، و دیگر ائمه سنیه جابجا بآن عمل می نمایند، حمل این هر دو روایت بر واقعه غدیر نظر بروایت جمال الدین محدث، و هر دو روایت ابن مردویه و روایات سابقه از «در منثور» و غیر آن لازم است، تا اختلاف و اضطراب و تناقض و تهافت از میان روایات مرتفع شود.

پس بنا بر این، مدلول این هر دو روایت نیز همین خواهد بود که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در تبلیغ حکم امامت تنگ دل شد، و دانست که مردم

ص: ۲۲۷

-معاذ الله- تکذیب آن حضرت خواهند کرد، و آن حضرت بدرگاه الهی عرض کرد که: «ای رب جز این نیست که من تنها هستم، چگونه کنم؟، اجتماع خواهند کرد بر من مردم». و این همه دلالت بر کمال سوء باطن و خبیث سریرت اکثر صحابه، و نهایت رذالت صحبت شان، که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از تبلیغ رسالت حق تعالی دلتنگ شد، و دانست که ایشان تکذیب وحی الهی و حکم آن جناب خواهند کرد، و بر آن جناب انبوه خواهند آورد، و آن جناب را تنها خواهند گذاشت، پس حق تعالی وعده حفظ و عصمت از شر ایشان نمود.

و اگر حضرات اهل سنت مکابره گویند که: «این خوف از صحابه نبود بلکه از کفار بود» .

پس مردود است به اینکه کسانی را که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله این حکم تبلیغ نموده در یوم غدیر، همه شان مسلمین بودند و از صحابه معدود، کفار در آنجا کی بودند که بایشان تبلیغ حکم فرموده باشد.

و اگر گویند که: «چون در جمله صحابه منافقین بودند، لهذا خوف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از ایشان باشد» .

پس باز مطلوب ما حاصل است که اکثر صحابه مخلصین نبودند که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در حیات خود هم از ایشان خائف بود، و بعد وفات آن سرور، دین نبوی را در هم و بر هم کردند، و مخلصین و مؤمنین اقل قلیل بودند. چه، ظاهر است که اگر مخلصین بسیار بودند، چرا آن جناب از منافقین چند که قلیل و ذلیل بودند خوف می فرمود، و می گفت:

«انما أنا واحد، کیف اصنع یجتمع علی الناس»؟ پس معلوم شد که مخلصین بمرتبه کم بودند که آن جناب در مقابله غیر مخلصین، ذات مبارک

خود را تنها قرار داده. و فیه مقنع و کفایه لمن له فهم و درایه و معهدا کله.

از حدیث جمال الدین و ابن مردویه بتصریح صریح واضح است که خوف جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله از صحابه مسلمین بوده که ایشان را «حدیث العهد بالكفر او الجاهلیه» فرمود، و ظاهر است که در حق کفار این لفظ را اطلاق نتوان نمود.

بالجمله این روایات که در اینجا مذکور شد، نصوص قطعی و بینات یقینیه است بر اینکه در یوم غدیر نصب جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر خلافت و امامت واقع شده، و حکمی که حق تعالی به ابلاغ آن، جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم را مأمور فرموده، استخلاف آن حضرت و نصب آن جناب بر این مقام جلیل الشأن بود، چه، بدیهی است که صرف در ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که جاها جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن را در ضمن ایجاب محبت صحابه و اهل بیت علی العموم، و بتصریح اسم مبارک آن حضرت بالخصوص ارشاد نموده، خوف فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله معنایی نداشت، چه قبل از این بارها ایجاب محبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام فرموده و هرگز خوف تکذیب از صحابه و مجتمع شدن و هجوم آوردن و ضرر رسانیدن ایشان ننموده، حال آنکه عهد صحابه بجاهلیت و کفر قریب تر بود، پس چگونه آن حضرت در آخر حیات شریف خود که در آن وقت گونه بعد از کفر و جاهلیت برای صحابه حاصل شده بود، از ایشان خوف تکذیب نماید و ظن وقوع ایذاء و اضرار از ایشان در خاطر اقدس رساند، و در جواب الهی عذر خوف را از ایشان بمعرض عرض رساند، و آن عذر مقبول جناب باری افتد، و او تعالی هم تصدیق مظنون آن حضرت نماید، که

وعدة حفظ از شر ایشان برای اطمینان آن حضرت بفرماید.

پس ثابت شد که این امر بسیار مهم و عظیم المنزله و جلیل الشأن و از سائر امور تبلیغیه اهم و اعظم بود، و در نفوس صحابه آن قدر گران و ناخوش بود که آن جناب در ابلاغ آن خوف ایذاء و اضرار از جانب ایشان فرمود با وصف آنکه در ابلاغ سائر احکام اصلیه و فرعیه که احصائش عسیر، این خوف حاصل نشد، و ظاهر است که این امر نیست مگر استخلاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنص صریح و اخذ بیعت آن جناب از مردم.

و متوهم نشود که امر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را هم قبل از این جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مکررا بیان فرموده، پس می باید که امر امامت هم مراد نباشد زیرا که غرض ما آنست که می باید که این امر بس عظیم و جلیل در نهایت کبیر الشأن باشد، و آن نیست جز خلافت که در آن خوف ضرر و تکذیب متصور است، بخلاف دیگر احکام جزئیة فرعیه که در آن تحقق این خوف غیر متصور، و امر خلافت را اگر چه آن حضرت مکررا ارشاد فرموده، لیکن چون امر بس جلیل و عظیم بوده، لهذا تحقق خوف در آن متصور.

و معهذا ظاهر است که گو خلافت و امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله مکررا ارشاد فرموده، لیکن آنچه در غدیر خم واقع شده، امری جدید بوده و آن استخلاف است بنص صریح و اخذ بیعت در قرب وفات، چنانچه بلا تشبیه معمول سلاطین است که با وصفی که بر اولیای عهد خود بنصوص و اشارات و تلویحات و تصریحات در اکثر اوقات نص می کنند، لیکن معامله که با ایشان در قرب وفات از استخلاف

و نشانیدن بجای خود و اخذ بیعت و عهد امتثال فرمان شان از رعایا و برایا و تنصیص بجمع کثیر بعمل می آرند، آن امری دیگر می باشد که در حکم امر جدید است. گویا الیوم نص بر خلافت واقع شده است و گاهی متحقق نشده، و بدیهی است که در مطلق دلالت بر خلافت، خواه نص باشد، خواه اشارت، و در چنین استخلاف بمشهد عظیم و اخذ بیعت، فرق تفاوت بین السماء و الارض است.

و معهدا بحضرات سنیه می گوئیم که خود شما را حکم کردیم، بفرمایید آن کدام امر بوده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در ابلاغ آن خوف ضرر خود نموده، و دانسته که صحابه تکذیب آن حضرت خواهند کرد و بر آن جناب انبوه خواهند کرد و آن جناب را تنها خواهند گذاشت، و خواهند گفت که: «صنع باین عمه مثل هذا».

لله اندک تأمل کرده، باید گفت که: آیا آن امر همین بوده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام محب و ناصر مسلمین یا مثل آن؟ بالجمله عاقل منصف را این دلالت قطعیه کافیهست، و برای مجادل متعصب مشاهده و عیان هم غیر شافی.

دلیل دوم «نزول آیه اکمال در غدیر خم»

اشاره

دلیل دوم آنکه آیه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الإسلام دیناً (۱) که بعد بیان فرمودن جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مولائیت امیر المؤمنین علیه السلام را نازل شده، دلیل کامل و برهان

ص: ۲۳۱

تام و شاهد رضی و حجت و ضی است بر آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در خم غدیر بر خلافت و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام نص فرموده چه پر ظاهر است که تعبیر از این ماجرا به اکمال دین و اتمام نعمت دلیل واضح است بر آنکه در این روز امری بس جلیل و عظیم و فخیم واقع شده که بجهت آن اکمال دین و اتمام نعمت حاصل گردید، و ظاهر است که آن نیست مگر امامت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، که آن اصل عظیم است از اصول دین، و بجهت آن حق تعالی دین و ایمان را کامل فرموده.

و نزول این آیه کریمه را در این واقعه علمای جلیل الشّأن و محدثین اعیان روایت کرده، مثل: احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی، و ابو الحسن علی بن محمد الجلابی المعروف بابن المغازلی، و موفق بن احمد المعروف بأخطب، و محمد ابن علی بن ابراهیم النطنزی، و أبو حامد محمود بن محمد بن حسین ابن یحیی الصالحانی، و ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی.

«نزول آیه اکمال بروایت ابن مردویه»

اما روایت ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، نزول آیه:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر:

پس میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در «مفتاح النجا» گفته:

[اخرج عبد الرزاق الرسعنی، عن ابن عباس رض قال: لما نزلت هذه الآیه:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ، أخذ النبي صلى الله عليه و سلم

بید علی، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه» .

و اخرج ابن مردويه، عن أبى سعيد الخدرى رض مثله، و فى آخره: فنزلت:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ -الآية، فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «اللّه اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه، و رضى الرب برسالتى، و الولاية لعلى بن ابى طالب».

«نزول آية اكمال بروايت ابو نعيم اصفهاني»

اما روايت ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني نزول آية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر:

پس در كتاب «ما نزل من القرآن فى على عليه السلام» على ما نقل عنه بأسناد خود نقل کرده:

[عن قيس بن الربيع (١)، عن أبى هارون العبدى (٢)، عن أبى سعيد الخدرى: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم دعا الناس الى على فى غدیر خم، و أمر بما تحت الشجره من شوك، فقم و ذلك فى يوم الخميس، فدعا عليا، فأخذ بضبعيه فرفعها حتى نظر الناس بياض ابطى رسول الله، ثم لم يفتروا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً ، فقال رسول الله: «اللّه اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه، و رضى الرب برسالتى، و بالولاية لعلى من بعدى]-الخ.

ص: ٢٣٣

١- ابو محمد الاسدى الحافظ الكوفى المتوفى سنه (١٦٨) ه .

٢- ابو هارون عماره بن جوين المتوفى سنه (١٣٤) ه .

اما روایت ابو الحسن علی بن محمد بن الخطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی(۱)، نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر:

پس در کتاب «مناقب جناب أمير المؤمنين عليه السلام» كما في كتاب «العمده» لابن بطريق(۲) طاب ثراه، گفته:

[اخبرنا ابو بكر احمد بن محمد بن طاووان(۳)، قال: اخبرنا ابو الحسين احمد بن الحسين بن السماك(۴)، قال: حدثني ابو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخلدی(۵)، حدثني علی بن سعید بن قتيبة الرملی(۶)، قال: حدثني ضميره بن ربيعة القرشي(۷)، عن ابن شوذب(۸)، عن مطر الوراق(۹)، عن شهر بن حوشب(۱۰)]

ص: ۲۳۴

- ۱- ابو الحسن علی بن محمد الشافعی الواسطی المتوفی سنه (۴۸۳) ه .
- ۲- یحیی بن الحسن الحلی المتوفی سنه (۶۰۰) ه .
- ۳- ابو بكر البزار الواسطی سمع منه ابن المغازلی سنه (۴۳۵) ه .
- ۴- ابن السماك الواعظ البغدادی المتوفی سنه (۴۲۴) ه .
- ۵- الخلدی الحافظ المتوفی سنه (۳۴۷) ه .
- ۶- الرملی المعروف بابن أبي حملة الحمصی المتوفی سنه (۲۱۶) ه .
- ۷- ضميره ابو عبد الله الدمشقی المتوفی سنه (۱۸۲) ه .
- ۸- ابن شوذب عبد الله المتوفی سنه (۱۴۴) أو بعدها .
- ۹- مطر بن طهمان الخراسانی المتوفی سنه (۱۲۵) ه .
- ۱۰- شهر بن حوشب الاشعری المتوفی (۱۰۰) ه .

عن أبي هريره (١) قال: من صام ثمانية عشر من ذى الحجه، كتب له صيام ستين شهرا و هو يوم غدیر خم لما أخذ النبی صلی الله علیه و سلم بيد علی بن أبي طالب فقال: «أ لست أولى بالمؤمنین من انفسهم؟»، قالوا: بلی یا رسول الله، قال:

«من كنت مولاه فعلى مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخ لك يا ابن أبي طالب اصبحت مولای و مولی كل مؤمن و مؤمنه. فأنزل الله تعالى: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** [٢].

«نزول آیه اکمال بروایت اخطب خوارزم»

اما روایت موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم (٣) نزول آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در واقعه غدیر:

پس در کتاب «مناقب» او مذکور است:

[اخبرنی سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی (٤) فیما كتب الی من همدان، اخبرنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس (٥)]

ص: ٢٣٥

١- عبد الرحمن بن صخر الدوسی المتوفی سنه (٥٧) ه .

٢- مناقب ابن المغازلی : ١٨ - ١٩ .

٣- اخطب خوارزم موفق بن أحمد المکی ، المتوفی (٥٦٨) ه .

٤- ابو منصور شهردار الدیلمی الهمدانی المتوفی سنه (٥٥٨) ه .

٥- ابو الفتح عبدوس الهمدانی المتوفی سنه (٤٩٠) ه .

الهمداني كتابه، قال: حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي (١) قال: حدثنا الحسن بن عليل العنزي (٢)، حدثنا محمد بن عبد الرحمن الذارع، قال: حدثنا قيس بن حفص (٣)، قال: حدثني علي بن الحسن العبدى (٤)، عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى:

ان النبي صلى الله عليه وسلم يوم دعا الناس الى غدیر خم أمر بما كان تحت الشجره من الشوك فقم و ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الى على، فأخذ بضعه، ثم رفعها حتى نظر الناس الى بياض ابطه، ثم لم يفترقا حتى نزلت هذه الآيه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه، و رضا الرب برسالتى و الولايه لعلى» (٥)-الخ.

«نزول آية اكمال بروايت ابو الفتح نطنزى»

اما روايت ابو الفتح محمد بن على بن ابراهيم النطنزى (٦)، نزول آية

ص: ٢٣٦

- ١- البغوى ابو محمد المعدل الخراسانى المتوفى (٣٤٩) و لا يخفى أنه سقط بين عبدوس و عبد الله رجل .
- ٢- ابن عليل (بالتصغير) ابو على المتوفى سنه (٢٩٠) ه .
- ٣- قيس بن حفص ابو محمد البصرى المتوفى (٢٢٧) ه .
- ٤- العبدى على بن الحسن المروزى المتوفى سنه (٢١٥) ه .
- ٥- مناقب الخوارزمى : ٨٠ .

٦- ابو الفتح النطنزى : محمد بن على بن ابراهيم المولود سنه (٤٨٠) على ما حققه العلامة الامينى قدس سره ، و قال : لم أقف على تاريخ وفاته - و لكن ذكر اسماعيل باشا فى « ايضاح المكنون » ج ١ / ٤٣٠ تاريخ وفاته سنه (٨٠٤) و قال : « الخصائص العلويه على سائر البريه » تأليف محمد بن أحمد النطنزى المتوفى سنه أربع و ثمانمائه ، و لا يخفى ان هذا التاريخ اشتباه أن تاريخا لوفاه نطنزى آخر غير النطنزى المشهور .

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر:

پس در کتاب «الخصائص» علی ما نقل عنه گفته:

[عن ابی هریره قال: من صام ثمانیه عشر من ذی الحجه و هو یوم غدیر خم، لما أخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم بید علی، فقال: «أ لست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟»، قالوا: نعم یا رسول الله، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ یا ابن ابی طالب، أصبحت مولای و مولی کل مسلم.

فأنزل الله: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ، كتب له صيام ستين شهرا[[\(1\)](#)].

«نزول آیه اكمال بروایت صالحانی»

اشاره

اما روایت ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی صالحانی نزول آیه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ -الآیه- در واقعه غدیر:

پس شهاب الدین احمد در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» گفته:

ص: ۲۳۷

۱- اخرج الحديث جماعه من الاكابر منهم الخطيب البغدادي في تاريخ بغداد ج ۸ / ۲۹۰ .

[قوله تعالى: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ، و بالاسناد المذكور عن مجاهد رضی الله تعالى عنه قال:

نزلت هذه الآية بغدير خم، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم:

«الله اكبر على اكمال الدين و اتمام الدين، و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی». . رواه الامام الصالحانی.]

جلالت صالحانی از نظر اهل سنت

و صالحانی از اکابر ائمه و اجله اعلام و ملقب بمحیی السنه و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام، نزد این حضرات می باشد، چنانچه شهاب الدین احمد در «توضیح الدلائل» گفته:

[قال الامام العالم الاديب الارب، المحلى بسجایا المكارم، الملقب بين الاجله الائمة الاعلام بمحیی السنه و ناصر الحدیث و مجدد الاسلام، العالم الربانی، و العارف السبحانی، سعد الدین ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی، فی عباراته الفائقة و اشاراته الرائقة من كتابه شكر الله تعالى مسعاه، و اكرم بفضلله مثواه، و اجزل له من ثوابه رضی الله تعالى عنه أصبح عليه السلام و هو كاسر الاصنام و هزبر الآجام]-الخ.

و مولوی سلامه الله در «معركة الآراء» گفته:

[و روایت صالحانی که از «توضیح الدلائل» سید شهاب الدین احمد به تجشم نقلش پرداخت، مصدق معتقد اهل سنت و مکذب مزعوم شیعه است، چه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده تر از شیعیان روایت نموده اند.

نمی بیند که ابن بابویه قمی از تعلیم یک باب گشودن هزار باب روایت نموده، و صالحانی تعلیم هزار باب و گشودن هزار باب از هر باب نوشته

-علیه السلام- بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا! بلی با این همه قلت و کثرت، و فرق یک و هزار و هزار و صد هزار تفاوتی که ما بین الروایتین است. این ست که ابن بابویه شیعی باضافه کبر بطن و انتفاخ شکم، از غلاف بر آمده، زبان بهره درائی و بیهوده سرایی گشود، و صالحانی از دور بوسه زده بر تعلیم هزار باب و افتتاح هزار باب از هر باب اکتفا نمود. آری فکر هر کس بقدر همت او است.]

از این عبارت ظاهر است که مولوی سلامت، بسبب کمال سلامت طبع و استقامت ذهن، روایت صالحانی را، که سید شهاب الدین در «توضیح الدلائل» نقل کرده، قبول می کند، و تاب و مجال رد و ابطال آن ندارد، که آن را مصدق معتقد اهل سنت (و معاذ الله) مکذب مزعوم شیعه می داند یعنی بآن احتجاج می کند بر آنکه از روایت مذکوره چون آفتاب نیمروز درخشان است که سنیان از مناقب و مدائح شاه مردان زیاده تر از شیعیان روایت نموده اند، و این نص صریحست بر آنکه صالحانی از سنیان است و روایت او بزعمش مثبت مزید ولای این حضرات! و نیز از قول او: [و صالحانی از دور بوسه زده]-الخ-ظاهر است که صالحانی سالک مسلک ادب تعظیم و تبجیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ناکب از طریقه اساءت ادب ابلج، و منحرف از سمعت ایراد کذب و بهرج است.

پس هر گاه همین صالحانی که شاه سلامت در نهایت تعظیم و تبجیل و تنویه ذکر و رفع قدر او کوشیده، و او را ملاذ و ملجای خود گردانیده، در حق ابن بابویه طاب ثراه بمقابله او داد هرزه سرایی داده، نزول آیه:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ فِي ذَٰلِكَ يَوْمَ الْفَتْحِ وَأَنَّ دِينَكُمُ الْإِسْلَامُ الَّذِي كُنْتُمْ عَلَىٰهِ قَوْمًا قَدْ خَلَّىٰ الْأَرْضَ لَكُمْ وَالْبَحْرُ يَسْعَىٰ وَالسَّمَاءُ كَانَتْ مَوَاجِدَافًا لِّكُمْ يَوْمَ الْفَتْحِ وَأَنَّ دِينَكُمُ الْإِسْلَامُ الَّذِي كُنْتُمْ عَلَىٰهِ قَوْمًا قَدْ خَلَّىٰ الْأَرْضَ لَكُمْ وَالْبَحْرُ يَسْعَىٰ وَالسَّمَاءُ كَانَتْ مَوَاجِدَافًا لِّكُمْ

«توضیح الدلائل» که جلالت و عظمت روایاتش از زبان خود مصنف آنفا شنیدی، ذکر آن نموده باشد، چگونه حضرات سنیہ رد و ابطال آن خواهند کرد، و بکدام حیلہ و تدبیر و تخدیع و تزویر در اعراض از روایت چنین صالح تحریر دست خواهند زد؟! !

«نزول آیه اکمال بروایت حموی»

اما روایت ابراهیم بن المؤید بن عبد الله الحموی، نزول آیه: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در واقعه غدیر:

پس در کتاب «فرائد السمطين» علی ما نقل عنه آورده:

[عن سيد الحفاظ أبي منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي، قال:

أخبرني الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد المقرئ الحافظ(١)، قال: نبأنا أحمد ابن عبد الله بن أحمد(٢)، قال: نبأنا محمد بن أحمد بن علي(٣)، قال: نبأنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة(٤)، قال: أنبأنا يحيى الحمانى(٥)، قال: حدثنا قيس بن الربيع عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى:

ان رسول الله صلى الله عليه و سلم دعا الناس الى على فى غدیر خم و أمر بما تحت الشجره من الشوك فقم، و ذلك يوم الخميس، فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما

ص: ٢٤٠

- ١- الحافظ أبو علي الحداد الاصبهاني المتوفى سنه (٥١٥) ه .
- ٢- هو أبو نعيم الاصفهاني المتوفى (٤٣٠) تقدم ذكره .
- ٣- محمد بن أحمد بن علي بن مخلد المتوفى (٣٥٧) ه .
- ٤- ابن أبي شيبة الحافظ الكوفي المتوفى (٢٩٧) ه .
- ٥- الحمانى بن عبد الحميد الكوفي المتوفى (٢٢٨) ه .

حتى نظر الناس الى بياض ابطى رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: الله أكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة، و رضا الرب برسالتى، و الولاية لعلى من بعدى [١]-الخ.

«كلام ابن كثير در تكذيب نزول آيه اكمال در غدیر»

اشاره

و محتجب نماند که حافظ عماد الدين اسماعيل بن عمر الدمشقى الشهير بابن كثير الشامى از جهت كثر ت تعصب برد روايت نزول آيه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در واقعه غدیر، که خودش از ثقات روايات صحاح خود نقل کرده، پرداخته، بلکه بسبب غلیان و ثوران عناد، حتما و جزما محض کذب دانسته، چنانچه در تاريخ خود می گوید:

[فأما

الحديث الذى رواه ضميره، عن ابن شاذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبى هريره قال: «لما أخذ رسول الله صلى الله عليه و سلم بيد على، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فانزل الله عز و جل: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ .

قال أبو هريره: و هو يوم غدیر خم، من صام يوم ثمانى عشر من ذى الحجه كتب له صيام ستين شهرا» .

فانه حديث منكر جدا، بل كذب، لمخالفته ما ثبت فى «الصحيحين» عن امير المؤمنين عمر بن الخطاب ان هذه الآية نزلت فى يوم الجمعة يوم عرفه و رسول الله صلى الله عليه و سلم واقف بها كما قدمناه.

و كذا قوله: «ان صيام يوم الثامن عشر من ذى الحجه و هو غدیر خم يعدل

ص: ٢٤١

صيام ستين شهرا» لا يصح، لانه قد ثبت ما معما في «الصحيح» ان صيام شهر رمضان بعشره اشهر، فكيف يكون صيام واحد يعدل ستين شهرا، هذا باطل، و قد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي بعد ايراد هذا الحديث: هذا حديث منكر جدا رواه حبشون (١) الخلال، و أحمد بن عبد الله بن أحمد النيرى (٢) و هما صدوقان، عن علي بن سعيد الرملی، عن ضميره قال: و يروى هذا الحديث من حديث عمر بن الخطاب، و مالك بن الحويرث (٣) و انس بن مالك، و أبي سعيد، و غيرهم بأسانيد واهيه.

قال: و صدر الحديث متواتر اتيقن ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قاله، و اما

«اللهم وال من والاه» فزياده قويه الاسناد، و اما هذا الصوم فليس بصحيح، و لا و الله نزلت الآية يوم عرفه قبل غدیر خم بأيام و الله اعلم (٤).

«بطان كلام بی نظام ابن كثير»

مستتر نماند که باعتراف خود ابن كثير این حديث را ضميره از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از أبي هريره روايت کرده، و این همه از روايت صحاح اهل سنت اند.

اما ضميره: پس ترمذی، و أبو داود، و ابن ماجه، و نسائی در صحاح خود روايت از او کرده اند، و همچنين این أئمة اربعة از عبد الله بن شوذب در صحاح خود روايت می کنند، و از مطر وراق هم این هر چهار بزرگ،

ص: ٢٤٢

١- حبشون بن موسى الخلال المتوفى سنة (٣٣١) ه .

٢- ابن النيرى أحمد بن عبد الله كان حيا سنة (٣١٣) ه .

٣- ابن الحويرث : أبو سليمان الليثى المتوفى (٧٤) ه .

٤- البدايه و النهايه ج ٥ / ٢١٤

و ابن حبان، و مسلم در صحاح خود روایات اخراج می کنند. و از شهر ابن حوشب نیز این هر چهار، و مسلم روایت کرده اند. و در ما بعد می دانی که روایت کردن اصحاب صحاح از کسی دلیل است بر اینکه آن کس نزد اینها ثقه و عادل و معتمد و معتبر و صحیح الضبط است.

پس چنین حدیثی را که بروایت روات صحاح سنیه مروی باشد، بمقابله اهل حقّ چسان رد و ابطال می توانند کرد؟ که بارها بر این کتب مفاخرتها کرده اند، و نازشها نموده، بلکه از راه قلت تأمل، و کثرت ابتلاء بوساوس نفسانیه بجهت عدم اعتماد اهل حق بر آن طعن و تشنیع بلیغ بر ایشان زده، و بذیل یافه درائی و هرزه سرایی دست زده.

میرزا مخدوم^(۱) شریفی در «نواقض» گفته:

[و من هفواتهم انکارهم کتب الاحادیث الصحاح التي تلقت الامه بقبولها منها: صحیحا البخاری و مسلم الذین مر ذکرهما، قال أكثر علماء العرب: أصح الكتب بعد كتاب الله تعالى «صحیح» مسلم بن الحجاج القشیری، و قال الاکثرون من غیرهم: صحیح محمد بن اسماعیل البخاری هو الاصح، و هو الاصح، و ما اتفقا علیه هو ما اتفق علیه الامه، و هو الذی یقول فی المحدثون کثیرا صحیح متفق علیه، و یعنون به اتفاقهما لا- اتفاق الامه و ان لزمه ذلك، و استدل فی «الازهار» لثبوت الملازمه باتفاق الامه علی تلقی ما اتفقا علیه، و المتفق علیه بینهما هو الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایه عن النبی صلی الله علیه و سلم، و یروی عنه راویان ثقتان من اتباع التابعین مشهوران بالحفظ، ثم یروی عن کل واحد منهم رواه ثقه من الطبقة الرابعه، ثم یروی عن کل واحد منهم شیخ البخاری و مسلم،

ص: ۲۴۳

۱- مخدوم بن عبد الباقي المتوفی حدود سنه (۹۹۵) ه .

و الاحاديث المرويّه بهذه الشرائط قريبه الى عشره آلاف، و قد عمل بكتايبهما هذين الائمة المجتهدون الكاملون بغير تفتيش و تفحص و تعديل و تجريح من غايه و ثوقهم عليهما، و برىء جمع كثير من المرضى، و نجى بيمنها جم غفير من الغرقى، و قد بلغ القدر المشترك مما ذكر فى ميامنهما و بركاتهما حد التواتر و صارا فى الاسلام رفيقى مصحف الكريم و القرآن العظيم، فهؤلاء من كثره جهلهم و قلّه حيائهم ينكرون الصحيحين المزبورين و سائر صحاحنا]-الخ.

از اين عبارت ظاهر است كه انكار كتب صحاح سنیه را از هفوات شمار کرده، و نیز انكار صحيحين و ديگر صحاح را بسبب كثر علم و شدت حيا ناشی از كثرت جهل و قلت حيا دانسته.

پس بحمد الله انكار روايت روايت صحاح كه از ابن كثير و امثال او سرزده نیز از هفوات شنيعه و خرافات فظيحه، و ناشی از كثرت جهل و قلت حيا باشد.

و فضل بن (1) روزبهان هم بسبب مزيد مجازفت و عدوان، نهايت افتخار و استكبار بر اعتماد و اعتبار صحاح خود آغاز نهاده، و زبان بلاغت ترجمان بعجائب هفوات گشاده، چنانچه در جواب «نهج الكرامه» مى سرايد:

[و صحاحنا ليس ككتب الشيعة التي اشتهر عند الشيعة، انها من موضوعات يهودى كان يريد تخريب بناء الاسلام، فعملها و جعلها وديعه عند الامام جعفر الصادق عليه السلام، فلما توفى حسب الناس انه من كلامه، و الله اعلم بحقيقه هذا الكلام و مع هذا لا ثقة لاهل السنه بالمشهورات، بل لا بد من الاسناد الصحيح، حتى يصح الروايه، و اما صحاحنا فقد اتفق العلماء ان كل ما عد من الصحاح سوى

ص: ۲۴۴

التعليقات في الصحاح الستة لو حلف رجل الطلاق انه من قول رسول الله صلى الله عليه و سلم أو من فعله و تقريره لم يقع الطلاق و لم يحنث].

نهایت عجب است که ابن روزبهان در این عبارت این همه بالا-خوانی و بلند پروازی در اظهار کمال و ثوق و اعتماد و اعتبار صحاح خود آغاز می نهد، و باز در همین کتاب روایت نزول آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ** را در روز غدیر، از مفتریات شیعه-معاذ الله من ذلك-انگاشته، و ندانسته که این روایت را روات صحاح او روایت کرده اند، پس تکذیب آن، تکذیب بعض روات صحاح خود، و تفضیح و تقبیح ایشان، بلکه تکذیب خود در مزید مدح و ثنای صحاح خود است! .

و سیف الله بن اسد الله ملتانی در «تنبيه» که عین تمویه است، گفته:

[علاوه آنکه مقدوح و مجروح بودن روات اهل سنت اگر مزعوم شیعه است، پس چه اعتبار دارد که از قبیل شهاده العدو علی العدو است، و اگر بر طریق اهل سنت است، پس صریح البطلان است، چه روات صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده اند، و نیز روایات اهل سنت در هر عصر و طبقه مشهور و معروف، و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس، با وصف این شهرت و این ظهور، تلبیس و دخل و جعل و افتراء امکان عادی ندارد، و بخلاف روایات روافض که مدام چون لثه حیض مستور و مخفی مانده، این قسم روایات بیشتر محل تلبیس و جعل و دخل و افتراء است]-
انتهی.

از این عبارت سراسر بلاغت که در آخر آن از جامه بر آمده، زبان درازی، و هرزه سرایی بغایت قصوی رسانیده، کمال افتخار و نازش، و تعلی و استکبار بر روایات سنیه، و زعم و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت

ظهور و اشتهار آن، و بودن روات صحاح اهل سنت همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی، ظاهر و واضح است.

پس حسب این تصریح، روات روایت نزول آیه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** در روز غدیر که از روات صحاح سنیه اند، همه معدل و مزکی و اهل دیانت و تقوی باشند، و چون این روایت از این روات است، پس این روایت از روایات اهل سنت باشد، و حسب افاده ملتانی در هر عصر و هر طبقه مشهور و معروف، و در محافل و مجالس و بر سر منابر مذکور و مدروس باشد، و با وصف این شهرت و این ظهور، تلبیس و دخل و جعل و افتراء، کما هو مزعوم ابن کثیر، و الذهبی، و ابن روزبهان، و غیرهم من ارباب الکذب و الشنن، امکان عادی ندارد، و قطع نظر از این همه، ناقدین رجال و معتمدین با کمال اهل سنت توثیق این روات که نزول آیه کریمه در روز غدیر نقل کرده اند، نموده اند.

اما ضمیره بن ربیعہ: پس حاوی فضائل رفیعہ و حائز مناقب منیعہ است.

امام احمد بن حنبل ارشاد کرده است که او از ثقات مأمونین است و مردی است صالح الحدیث، و ذکر نکرده شد بشام مردی که شبیه او باشد، و او دوست تر است بسوی ما از بقیه.

و أبو حاتم فرموده که او صالح است.

و آدم بن ابی ایاس (۱) گفته که: ندیدم کسی را که عاقلتر باشد برای آنچه بیرون می آید از سر او از ضمیره.

و ابو سعید (۲) بن یونس گفته که او فقیه اهل فلسطین در زمان خود بود،

ص: ۲۴۶

۱- ابن ابی ایاس المروزی العسقلانی المتوفی سنه (۲۲۰) ه .

۲- عبد الرحمن بن أحمد بن یونس المصری المتوفی (۳۴۷) ه .

آمد بمصر و تحدیث کرد در آن، و روایت کردند از او از اهل مصر عمر ابن صالح، و سعید بن عفیر، و یحیی بن ابی بکیر.

و محمد بن سعد(۱) ارشاد کرده که او ثقة مأمون بود، و نبود آنجا کسی افضل از او، نه ولید(۲) و نه غیره.

و حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی(۳) در کتاب «کمال فی معرفه الرجال» گفته:

[ضممره بن ربیعہ الفلستانی أبو عبد اللہ الرملی مولی علی بن ابی حملة(۴) مولی آل عتبه بن ربیعہ القرشی. روی عن یحیی بن ابی عمرو الشیبانی(۵)، و ابراهیم بن ابی عیله(۶)، و رجاء بن ابی سلمه(۷)، و الاوزاعی، و عبد اللہ بن شوذب و الثوری، و عثمان بن عطا الخراسانی(۸)، و میسرہ بن معبد اللخمی، و العلاء بن هارون، و سلیمان(۹) بن عبد العزیز بن أخی رزیق(۱۰) بن حکیم، و علی بن المسیب

ص: ۲۴۷

- ۱- محمد بن سعد بن منیع البصری المتوفی سنه (۲۳۰) ه .
- ۲- الولید بن مسلم الدمشقی الحافظ المتوفی (۱۹۵) ه .
- ۳- عبد الغنی المقدسی الجماعیلی الدمشقی المتوفی بمصر (۶۰۰) ه .
- ۴- ابن ابی حملة الدمشقی المعمر المتوفی سنه (۱۵۶) ه .
- ۵- الشیبانی أبو زرعه له ترجمه فی الجرح و التعذیل ج ۹ / ۱۷۷ .
- ۶- ابن ابی عیله الدمشقی المتوفی سنه (۱۵۲) ه .
- ۷- ابن ابی سلمه أبو المقدام الفلستانی نزیل بصره .
- ۸- عثمان بن عطا أبو مسعود المتوفی سنه (۱۵۵) ه .
- ۹- روی عن محمد بن المنکدر المقری المتوفی سنه (۱۳۱) .
- ۱۰- أبو حکیم الابلی عامل عمر بن عبد العزیز المتوفی (۱۰۱) .

الثقفى، و سعدان بن سالم، و يحيى بن راشد، و صدقه (١) بن المنتصر، و صدقه (٢) ابن يزيد، و اسماعيل (٣) بن عياش، و على بن أبى حملة، و عبد الله بن حسان، و عبد الرزاق (٤) بن عمر البديعى، و السرى (٥) بن يحيى، و سعيد (٦) بن عبد العزيز و اسماعيل (٧) بن أبى بكر الدمشقى، و الوليد بن مسلم، و أبى العباس بن غزوان، و عمير بن عبد الملك.

روى عنه الحكم (٨) بن موسى، و هارون (٩) بن معروف، و نعيم (١٠) بن حماد، و بكير بن محمد بن اسماء بن أخى جويريه، و مهدى بن جعفر، و أبو عمير عيسى بن محمد الرمليان، و أبو على الحسن بن واقع، و على بن سعيد كان ينزل مدينه الداخل، و دحيم، و سليمان، و عبد الرحمن، و هشام بن عمار، و أحمد بن عبد الله بن بشر بن ذكوان، و أيوب بن محمد الوزان، و سليمان بن أيوب البرنى و عبد الله بن عبد الرحمن بن هانى، و عيسى بن يونس، و ادريس بن سليمان بن

ص: ٢٤٨

- ١- أبو شعبه الشعبانى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٤ / ٤٣٤ .
- ٢- الخراسانى الشامى المترجم فى الجرح و التعديل ج ٤ / ٤٣١ .
- ٣- محدث الشام و مفتى الحمص المتوفى سنه (١٨١) ه .
- ٤- البديعى الكوفى المترجم فى الجرح و التعديل ج ٦ / ٤٠ .
- ٥- السرى أبو الهيثم الشيبانى البصرى المتوفى (١٦٧) .
- ٦- التنوخى الدمشقى المتوفى سنه (١٦٧) ه .
- ٧- له ترجمه فى الجرح و التعديل للرازى ج ٢ / ١٦١ .
- ٨- أبو صالح الحافظ البغدادى المتوفى سنه (٢٣٢) .
- ٩- أبو على الخزاز البغدادى المتوفى سنه (٢٣١) .
- ١٠- أبو عبد الله الرفاء المروزى المتوفى (٢٢٨) .

أبى الرباب، و على بن سعيد بن بشير النسائي، و محمد(١) بن وزير دمشق، و عمرو(٢) بن عثمان الحمصى، و محمد(٣) بن عمرو بن حنان، و عبيد الله بن محمد الفريابي، و هشام بن خالد الأزرق، و الحسن(٤) بن عبد العزيز الجروى، و أبو عتبه(٥) أحمد بن الفرخ، و اسماعيل بن عباد الأرسوفى(٦)، و سعيد بن راشد بن موسى، و عمرو بن عبد الله بن صفوان البصرى و الدابى زرع(٧)، و عبد الرحمن(٨) ابن واقد الواقدى، و غيرهم.

قال أحمد بن حنبل: من الثقات المأمونين رجل صالح الحديث، لم يذكر بالشام رجل يشبهه، و هو أحب إلينا من بقيه، بقيه(٩) كان لا يبالى عن حدث.

و قال أبو حاتم: صالح.

و قال آدم بن أبى اياس: ما رأيت اعقل لما يخرج من رأسه من ضميره.

و قال أبو سعيد بن يونس: كان فقيه أهل فلسطين فى زمانه، قدم مصر و حدث بها.

ص: ٢٤٩

١- أبو عبد الله السلمى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٨ / ١١٥ .

٢- المحدث فى حمص المتوفى سنه (٢٥١) ه .

٣- ابن حنان الكلبي المتوفى سنه (٢٥٧) .

٤- ابن الوزير أبو على الجروى المصرى المتوفى سنه (٢٥٧) .

٥- أبو عتبه الحمصى المعروف بالحجازى المتوفى سنه (٢٧٢) .

٦- الأرسوفى (بضم الهمزه) له ترجمه فى لسان الميزان ج ١ / ٤١٢ .

٧- أبو زرع عبد الرحمن بن عمرو البصرى المتوفى سنه (٢٨١) .

٨- أبو مسلم الواقدى المتوفى سنه (٢٤٧) .

٩- بقيه بن الوليد الحافظ الحمصى المتوفى سنه (١٩٧) .

و روی عنه من أهلها عمر بن صالح، و سعید بن عفیر، و یحیی بن ابی بکیر و توفی بفلسطین فی رمضان سنه اثنتین و مائتین.

و قال محمد بن سعد: کان ثقہ مأمونا لم یکن هناك أفضل منه، لا الولید و لا غیره.

توفی سنه اثنتین و مائتین. روی له أبو داود، و الترمذی، و النسائی، و ابن ماجه.

و شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبی در «کاشف» گفته:

[ضمرة بن ربیعہ الرملى أبو عبد الله، عن مولاہ علی بن أبی حملة، و ابراهیم ابن أبی عیله، و ابن شوذب، و عنه ایوب الوزان(۱)، و دحیم(۲)، و أمم.

قال أحمد: صالح من الثقات، لم یکن بالشام رجل یشبهه، هو أحب الی من بقیه.

و قال ابن یونس: کان فقیههم فی زمانه. مات فی رمضان سنه ۲۰۲.

و نیز ذهبی در «دول الاسلام» گفته:

[فیها توفی علی الصحیح ضمرة بن ربیعہ فی رمضان بفلسطین. روی عن الاوزاعی(۳) و طبقتہ، و کان من العلماء المکثرین].

اما عبد الله بن شوذب: پس از أجله ثقات عالی الرتب، و اکابر عباد جلیل الشرف و الحسب است.

سفیان ثوری که از اعظام أساطین سنیه است، ارشاد کرده: که بود ابن شوذب از ثقات مشایخ ما.

ص: ۲۵۰

۱- هو أبو سلیمان بن محمد محدث الجزیره المتوفی (۲۴۹) ه .

۲- (بالتصغیر) عبد الرحمن بن ابراهیم الدمشقی المتوفی (۲۴۵) ه .

۳- الاوزاعی : عبد الرحمن بن عمرو الفقیه الشامی المتوفی (۱۵۷) ه .

و ولید(۱) بن مزید گفته: که هر گاه می دیدم ابن شوذب را یاد می کردم ملائکه را.

و یحیی بن معین(۲) بجواب سؤال از حال او گفته: که ثقة است.

و احمد بن حنبل ارشاد کرده: که نمی دانم باو بأسی، و در لفظی وارد است که نمی دانم مگر خیر را. و او از اهل بلخ است، نازل شد ببصره که سماع می کرد بآن حدیث را و تفقه می نمود، بعد از آن منتقل شد بسوی شام، پس اقامت کرد در آن، و بود از ثقات.

و ابو حاتم گفته بأسی باو نیست. و ابن معین، و ابن عمار(۳)، و نسائی گفته اند: که او ثقة است، و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده، و ابن خلفون(۴) توثیق او از ابن(۵) نمیر و غیر او نقل کرده، و عجلی(۶) توثیق او نموده.

پس با وصف این همه افادات ائمه عالی درجات، زعم ابن حزم(۷) که او مجهول است، ناشی است از مزید بی اعتنائی و کثرت جهل، فالخطب فیه هین و الامر سهل.

حافظ عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در «کمال» گفته:

ص: ۲۵۱

- ۱- هو ابو العباس العذری البیروتی المتوفی سنه (۲۰۳) ه .
- ۲- هو ابو زکریا الحافظ البغدادی المتوفی سنه (۲۳۳) ه .
- ۳- هو الحافظ ابو جعفر محمد بن عبد الله الموصلی المتوفی سنه (۲۴۲) ه .
- ۴- هو محمد بن اسماعیل الاندلسی المتوفی سنه (۶۳۶) ه .
- ۵- هو ابو هشام عبد الله الهمدانی المتوفی (۱۹۹) ه .
- ۶- هو ابو الحسن احمد بن عبد الله الکوفی المتوفی سنه (۲۶۱) ه .
- ۷- هو علی بن احمد ابو محمد الظاهری الاندلسی المتوفی (۴۵۶) ه .

[عبد الله بن شوذب البلخي البصرى، سكن الشام بيت المقدس عداة فى التابعين.]

و سمع ثابتا البنانى (١)، و مطر الوراق، و عقيل بن (٢) طلحه، و ابا التياح، و الحسن البصرى، و محمد بن سيرين، و ابا نصره (٣) العبدى، و توبه (٤) العنبرى، و اياس (٥) بن معاويه، و ابا غالب (٦) صاحب أبى امامه، و ابا المهزم (٧) يزيد بن سفيان، و مالك بن دينار، و ابا الجويريه حطان بن خفاف الجرمى، و ابا هارون عماره بن جوين العبدى، و على بن زيد بن جدعان، و عامر بن عبد الواحد، و خالد ابن ميمون، و سعيد بن أبى عروبه، و محمد بن عمرو بن علقمه، و مكحولاً.

روى عنه ابو اسحاق الفزارى، و ضميره بن ربيعه، و عيسى بن يوسف، و عبد الله بن المبارك، و سلمه بن العيار الفزارى، و الوليد بن مزيد، و أيوب بن سويد، و ابراهيم بن ادهم، و ابن مسلم الخفاف الحلبى، و محمد بن الكثير المصيصى.

قال سفيان الثورى: ابن شوذب عندنا، و كنا نعه من ثقاة مشايخنا.

ص: ٢٥٢

- ١- ثابت بن اسلم البنانى البصرى المتوفى سنه (١٢٣) هـ .
- ٢- له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٦ / ٢١٩ و وثقه ابن معين .
- ٣- هو المنذر بن مالك البصرى المتوفى سنه (١٠٨) هـ .
- ٤- توبه بن كيسان العنبرى البصرى المتوفى (١٣١) هـ .
- ٥- هو ابو وائله قاضى البصره توفى سنه (١٢٢) هـ .
- ٦- اسمه حزور او سعيد صاحب أبى امامه المتوفى (٨١) هـ .
- ٧- يزيد بن سفيان البصرى صاحب أبى هريره .

و قال الوليد(١) بن كثير: إذا رأيت ابن شوذب ذكرت الملائكة، و سئل عنه يحيى بن معين، فقال: ثقه.

و قال احمد بن حنبل: لا أعلم به بأسا، و فى لفظ: لا أعلم الا خيرا، و هو من أهل بلخ، نزل البصره، سمع بها الحديث و تفقه، ثم انتقل الى الشام، فأقام بها و كان من الثقات.

و قال أبو حاتم: لا بأس به.

و قال ضميره: مات سنه ست و خمسين و مائه.

روى له أبو داود، و الترمذى، و النسائى، و ابن ماجه.

و ذهبى در «كاشف» گفته:

[عبد الله بن شوذب البلخى، نزل الشام. عن الحسن، و محمد(٢)، و مكحول(٣).

و عنه ابن(٤) المبارك، و ضميره وثقه جماعه، كان إذا رأى ذكرت الملائكة توفى ١٥٦].

و شهاب الدين ابو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى در «تقريب» گفته:

[عبد الله بن شوذب الخراسانى أبو عبد الرحمن، سكن البصره، ثم الشام صدوق عابد من السابعة. مات سنه ست أو سبع أو خمسين].

و نیز عسقلانى در «تهذيب التهذيب» گفته:

ص: ٢٥٣

١- الوليد بن كثير المدنى الكوفى المتوفى (١٥١) ه .

٢- محمد : بن عمرو بن علقمه المدنى المتوفى (١٤٥) ه .

٣- مكحول الدمشقى مفتى دمشق توفى سنه (١١٣) ه .

٤- عبد الله بن المبارك الحافظ المروزى المتوفى (١٨١) ه .

[عبد الله بن شوذب الخراساني، سكن البصره، ثم بيت المقدس.

روى عن ثابت البناني، والحسن، وابن سيرين، و بهز(١) بن حكيم، و سعيد ابن(٢) أبي عروبه، و عامر بن(٣) عبد الواحد الاحول، و عبد الله بن القاسم، و مالك ابن دينار(٤)، و محمد بن جحاده، و مطر الوراق، و غيرهم.

و عنه ضممه بن ربيعه و هو راويته، و ابو اسحاق(٥) الفزاري، و ابن المبارك، و عيسى بن يونس(٦)، و محمد بن كثير المصيبي(٧)، و غيرهم.

قال أبو طالب عن أحمد: ابن شوذب من اهل بلخ، نزل البصره و سمع بها الحديث و تفقه و كتب، ثم انتقل الى الشام، فأقام بها. و كان من الثقات.

و قال سفيان: كان ابن شوذب من ثقات مشايخنا.

و قال أبو زرعه الدمشقي عن أحمد: لا أعلم به بأسا، و قال مره: لا أعلم الا خيرا.

و قال ابن معين، و ابن عمار، و النسائي: ثقه.

و قال أبو حاتم: لا بأس به.

و ذكره ابن حبان في «الثقات» .

ص: ٢٥٤

١- هو ابو عبد الملك القشيري البصرى له ترجمه فى الميزان ج ١ / ٣٥٣ .

٢- ابن أبي عروبه ابو النضر العدوى البصرى المتوفى (١٥٦) ه .

٣- عامر الاحول البصرى المتوفى سنه (١٣٠) ه .

٤- مالك بن دينار البصرى المتوفى سنه (١٣٠) ه .

٥- الفزاري : ابراهيم بن محمد الكوفى المتوفى سنه (١٨٥) ه .

٦- عيسى بن يونس بن أبي اسحاق السبيعي المتوفى (١٨٨) ه .

٧- المصيبي : محمد بن كثير العبدى البصرى المتوفى (٢٢٣) ه .

و قال وليد بن كثير: كنت إذا نظرت الى ابن شوذب ذكرت الملائكة، قال ضميره عنه: مولدى سنه (٨٦) ، و قال غيره: مات سنه اربع و اربعين و مائه.

و قال ابن حبان: مات سنه ست و خمسين.

و قال ضميره بن ربيعه: مات سنه ست، أو اول سنه سبع و خمسين.

قلت: و نقل ابن خلفون توثيقه عن ابن نمير و غيره، و وثقه العجلي أيضا، و أما ابو محمد بن حزم فقال: انه مجهول].

اما مطر وراق: پس از مشاهير آفاق، و ثقات علمای حذاق است، حافظ ابو نعيم أحمد بن عبد الله الاصفهانی در «حليه الاولياء» گفته:

[و منهم العالم المشفق و العامل المنفاق ابو رجاء مطر الوراق، حدثنا عبد الله (١) بن محمد بن جعفر، قال: ثنا اسحاق (٢) بن احمد، قال: ثنا عبد الرحمن ابن عمر بن (٣) رسته، قال: ثنا ابو داود (٤)، قال: ثنا جعفر بن سليمان (٥) قال: سمعت مالك بن دينار يقول: يرحم الله مطرا كان عبد العلم (٦)].

و نیز ابو نعيم در «حليه الاولياء» گفته:

[حدثنا ابو حامد بن جبلة، قال: ثنا محمد بن (٧) اسحاق، قال: ثنا على بن (٨)]

ص: ٢٥٥

- ١- هو المعروف بأبى الشيخ الحافظ الاصفهانی المتوفى (٣٦٩) ه .
- ٢- يحتمل انه ابو يعقوب الكاغذى البغدادى المتوفى (٣١٥) ه .
- ٣- ابن رسته ابو الحسن الاصفهانی المتوفى سنه (٢٥٥) ه .
- ٤- ابو داود الطيالسى سليمان بن داود البصرى المتوفى (٢٠٤) ه .
- ٥- جعفر بن سليمان الضبعى الشيعى البصرى المتوفى (١٧٨) ه .
- ٦- حليه الاولياء ج ٣ / ٧٥ .
- ٧- محمد بن اسحاق بن ابراهيم السراج النيسابورى المتوفى (٣١٣) ه .
- ٨- على بن مسلم : الطوسى المتوفى سنه (٢٦٣) ه .

مسلم، قال: ثنا سيار(١)، قال: ثنا جعفر بن سليمان، قال: سمعت مالك بن دينار، يقول: يرحم الله مطرا انى لارجو له الجنة(٢).

و نیز ابو نعیم در «حلیه الاولیاء» گفته:

[حدثنا ابو حامد بن جبلة، قال: ثنا محمد بن اسحاق، قال: ثنا العباس بن ابی طالب، قال: ثنا الخلیل بن عمر بن ابراهیم، قال: سمعت عمی أبا عیسی یقول:

ما رأیت مثل مطر فی فقهه و زهده](٣).

اما شهر بن حوشب: پس او صاحب فضل مشهور، و جلال و عظمت او بر زبان ائمه اعیان مذکور، و در صحف و دفاتر رجالیه مسطور.

حافظ عبد الغنی در «کمال» گفته:

[شهر بن حوشب ابو سعید، و یقال: أبو عبد الله، و یقال: ابو عبد الرحمن، و یقال: ابو الجعد الاشعری الشامی الحمصی، و قیل: انه مولی أسماء بنت یزید ابن السکن.

سمع عبد الله بن عمر(٤)، و ابن عباس، و عبد الله بن(٥) عمرو بن العاص، و أبا سعید الخدری، و أبا امامه الباهلی، و أبا ریحانه شمعون(٦)، و عبد الرحمن(٧) بن

ص: ٢٥٦

١- سيار بن حاتم العنزى البصرى المتوفى سنة (١٩٩) ه .

٢- حلیه الاولیاء ج ٣ / ٧٦ .

٣- حلیه الاولیاء ج ٣ / ٧٥ .

٤- عبد الله بن عمر: بن الخطاب توفى بمکه سنة (٧٣) .

٥- عبد الله بن عمرو بن العاص توفى سنة (٦٥)

٦- الصحابى نزیل الشام له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٤ / ٣٨٨ .

٧- الاشعری الشامی ، له صحبه ، توفى سنة (٧٨) ه .

غنم، و أم حبيبه(١)، و أم سلمه(٢) زوجي النبي صلى الله عليه و سلم، و اسماء(٣) بنت يزيد بن السكن، و أم الدرداء(٤) الصغرى، و عبد الملك بن عمير، و أبا ادريس الخولاني.

روى عنه قتاده، و معاوية بن قره، و عبد الله بن عثمان بن خثيم، و شمر بن عطيه، و عبد الله بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي حسين المكي، و عوف الاعرابي، و يزيد بن أبي مريم السلولي، و أبان بن صالح، و داود بن أبي هند، و عبد الله بن أبي زياد المكي، و ثعلبه بن مسلم الخثعمي، و ميمون بن سياه البصري، و عبد الحميد بن بهرام، و أشعث الحداني، و ثابت البناني، و سماك بن حرب، و سعيد بن عطيه، و عبد الرحمن بن ثابت بن ثوبان، و عبد العزيز بن عبيد الله، و الحكم بن أبان، و بديل بن ميسره، و عبد العزيز بن صهيب، و حفص بن أبي حفص أبو معمر التميمي، و أبو جعفر حماد بن جعفر البصري(٥)، و ليث بن أبي سليم(٦)، و مستقيم(٧) بن عبد الملك، و يزيد أبو عبد الله الشيباني(٨)، و ابراهيم بن عبد الرحمن

ص: ٢٥٧

- ١- المسماه برملة بنت أبي سفيان توفيت سنه (٤٤) ه .
- ٢- المسماه بهند بنت أبي أميه المخزوميه توفيت سنه (٦٢) .
- ٣- شهدت اليرموك و قتلت تسعه من الروم بعمود خبائها .
- ٤- المسماه بهجيمه بنت حبي الدمشقيه توفيت بعد (٨١) ه .
- ٥- حماد بن جعفر : العبدى البصرى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٣ / ١٣٤ .
- ٦- ليث بن أبي سليم الكوفى المتوفى سنه (١٤٣) ه .
- ٧- عثمان بن عبد الملك الملقب بمستقيم المؤذن فى المسجد الحرام .
- ٨- الشيبانى الكوفى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٩ / ٢٧٥ .

الشياني، و زيد العمى (١)، و الحكم بن عتيبه (٢)، و عقبه بن عبد الله الرفاعي (٣)، و علي ابن زيد بن جدعان، و حبيب بن أبي ثابت، و أبو كعب صاحب الحرير.

و قال عمرو بن علي: ثنا عبد الرحمن بن مهدي، عن شهر بن حوشب، و كان يحيى لا يحدث عنه.

و سمعت معاذ بن معاذ يقول: ما نضع بحديث شهر؟ ان شعبه ترك حديثه.

و قال أحمد بن اسماعيل الكرماني، عن أحمد بن حنبل: ما أحسن حديثه، و وثقه و هو شامي من أهل حمص و أظنه كنديا.

روى عن أسماء بنت يزيد أحاديث حسان.

و قال أحمد بن عبد الله: هو تابعي ثق، و قال ابن أبي خيثمه عن يحيى:

هو ثق.

و قال أبو حاتم: هو أحب الي من أبي هارون، و بشر بن حرب، و ليس بدون أبي الزبير لا يحتج به.

و قال أبو زرعه: لا بأس به و لم يلق عمرو بن عنبسه.

و قال أبو طالب عن أحمد بن حنبل: عبد الحميد (٤) بن بهرام أحاديثه مقاربه هي حديث شهر، كان يحفظها كأنه يقرأ سورة من القرآن، و انما هي سبعون حديثا و هي طوال، و منها حروف ينبغي أن تضبط و لكن يقطعونها.

و قال الترمذي: قال أحمد بن حنبل: لا بأس بحديث عبد الحميد بن بهرام، عن شهر بن حوشب. و قال محمد: شهر حسن الحديث و قوى أمره، و قال:

ص: ٢٥٨

١- العمى بن الحواري البصري له ترجمه في الميزان ج ٢ / ١٠٢ .

٢- الحكم أبو محمد الكندي الكوفي المتوفى سنه (١١٣) هـ .

٣- الرفاعي البصري المتوفى سنه (١٦٦) هـ .

٤- صاحب شهر بن حوشب له ترجمه في ميزان الاعتدال ج ٢ / ٥٣٨ .

انما يتكلم فيه ابن عون(١)، ثم روى عن هلال(٢) بن أبي زينب، عن شهر بن حوشب.

وقال محمد(٣) بن عبد الله بن عمار: و سئل عن شهر بن حوشب، فقال: روى عنه الناس، و ما أعلم أحدا قال فيه غير شعبه.

قلت: يكون حديثه حجه؟ قال: لا.

وقال يعقوب(٤) بن شيبة: هو ثقه، و قال صالح(٥) بن محمد البغدادي:

شهر بن حوشب شامي، قدم العراق على حجاج(٦) بن يوسف، روى عنه الناس من أهل الكوفة و أهل البصره و أهل الشام، و لم يوقف منه على كذب، و كان رجلا ينسك الا انه روى أحاديث يتفرد بها لم يشركه فيها أحد مثل حديث ثابت البناني، عن شهر بن حوشب، أخرج له مسلم مقرونا بغيره، و أخرج له الجماعة الا البخاري].

از این عبارت ظاهر است که از شهر بن حوشب اکابر أساطين و ثقات اعلام سنیه روایت کرده، مثل قتاده(٧)، و معاویه بن قره(٨)، و عبد الله(٩)

ص: ٢٥٩

- ١- عبد الله بن عون الحافظ البصرى المتوفى سنه (١٥١) ه .
- ٢- هلال القرشى البصرى له ترجمه فى الميزان ج ٤ / ٣٤١ .
- ٣- الحافظ الموصلى المتوفى (٢٤٢) تقدم ذكره بعنوان ابن عمار .
- ٤- الحافظ السدوسى البصرى المتوفى سنه (٢٦٢) ه .
- ٥- الحافظ الاسدى البغدادي المتوفى سنه (٢٩٤) ه .
- ٦- الحجاج الثقفى السفاك الهالك سنه (٩٥) ه .
- ٧- ابن دعامة الحافظ المفسر الضرير البصرى المتوفى (١١٧) ه .
- ٨- أبو اياس المدنى البصرى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٨ / ٣٧٨ .
- ٩- أبو عثمان المكى القارى له ترجمه فى الميزان ج ٢ / ٤٥٩ .

ابن عثمان، و غیر ایشان، جمعی کثیر، و جمی غفیر، که اَسْمای شان در این عبارت مذکور است، و احمد بن حنبل اثبات مزید حسن حدیث او بقول خود ما أحسن حدیثه نموده و توثیق او فرموده، و نیز تصریح نموده بآنکه از اَسْماء بنت یزید احادیث حسان روایت کرده، و احمد بن عبد الله گفته که او تابعی ثقه است. و ابن (۱) اَبی خيثمه از یحیی نقل کرده که او ثقه است، و ابو زرعہ گفته که باسی به او نیست، و ابو طالب از احمد ابن حنبل مدح احادیث عبد الحمید بن بهرام که از شهر روایت کرده نقل نموده، و نیز ترمذی از بخاری نقل کرده که او گفته است که شهر حسن الحدیث است، و تقویت نموده است بخاری أمر او را. و یعقوب ابن شیبہ گفته: که او ثقه است، و حسب افاده صالح بن محمد بغدادی شهر بن حوشب شامی است، قدوم کرد بغداد را بر حجاج بن یوسف، و روایت کردند از او اهل کوفه و اهل بصره و اهل شام، و کذبی از او بظهور نرسیده، و او مرد ناسک و عابد بود.

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» بترجمه شهر بن حوشب گفته:

[و قال یعقوب بن شیبہ: قيل لابن المدیني (۲): تروی حدیث شهر؟ فقال:

أنا أحدث عنه، و كان عبد الرحمن (۳) يحدث عنه و أنا لا أدع حدیث الرجل الا أن يجتمعاً عليه یحیی (۴) و عبد الرحمن، یعنی علی ترکه.

ص: ۲۶۰

-
- ۱- ابن اَبی خيثمه أحمد بن زهير البغدادي المتوفى (۲۷۹) ه .
 - ۲- علی بن عبد الله الحافظ البصرى المتوفى سنه (۲۳۴) ه .
 - ۳- أبو سعيد عبد الرحمن بن مهدى الحافظ البصرى المتوفى (۱۹۸) ه .
 - ۴- یحیی بن سعید القطان الحافظ البصرى المتوفى سنه (۱۹۸) ه .

و قال حرب(١) بن اسماعيل عن أحمد: ما أحسن حديثه! و وثقه و أظنه قال:

هو كندی، و روى عن أسماء أحاديث حسانا.

و قال أبو طالب عن أحمد بن عبد الحميد بن بهرام: أحاديثه مقاربه هي أحاديث شهر، كان يحفظها كأنه يقرأ سورة من القرآن.

و قال حنبل(٢) عن أحمد: ليس به بأس.

و قال عثمان(٣) الدارمي: بلغني أن أحمد كان يثنى على شهر.

و قال الترمذى: قال أحمد: لا بأس بحديث عبد الحميد بن بهرام عن شهر.

و قال الترمذى عن البخارى: شهر حسن الحديث، و قوى أمره.

و قال ابن أبي خيثمه، و معاوية(٤) بن صالح، عن ابن معين: ثقه.

و قال عباس الدورى(٥) عن ابن معين: ثبت.

و قال العجلي: شامى تابعى ثقه.

و قال يعقوب بن شيبه: ثقه على أن بعضهم قد طعن فيه.

و قال يعقوب(٦) بن سفيان: و شهر و ان قال ابن عون: تركوه، فهو ثقه.

الى أن قال: و قال أبو جعفر(٧) الطبرى: كان فقيها قارئاً عالماً.

ص: ٢٤١

- ١- أبو محمد الحنظلى الكرمانى رقيق أبى حاتم الرازى بالشام .
- ٢- حنبل بن اسحاق الحافظ ابن عم أحمد بن محمد بن حنبل توفى (٢٧٣) ه .
- ٣- الدارمى : عثمان بن سعيد الحافظ المتوفى سنه (٢٨٠) ه .
- ٤- أبو عبد الله الحافظ الاشعري الدمشقى المتوفى (٢٤٣) ه .
- ٥- الدورى : بن محمد بن حاتم الحافظ المتوفى سنه (٢٧١) ه .
- ٦- يعقوب بن سفيان الحافظ الفسوى المتوفى (٢٧٧) ه .
- ٧- محمد بن جرير الطبرى المؤرخ المفسر المتوفى (٣١٠) ه .

و قال أبو بكر (١) البزار: لا نعلم أحدا ترك الروايه عنه غير شعبه (٢) ، و لم يسمع من معاذ (٣) بن جبل (٤) - الخ.

از این عبارت ظاهر است که ابن المدینی تحدیث می کرد از شهر بن حوشب و ترک او نمی نمود.

و حرب بن اسماعیل از احمد نقل کرده که او در حق شهر گفته: ما أحسن حدیثه، و احمد توثیق شهر نموده.

و ابو طالب از احمد بن حنبل نقل کرده که احادیث عبد الحمید بن بهرام مقارب هستند، و آن احادیث شهرند که حفظ می کرد آن را، گویا که می خواند سوره را از قرآن.

و حنبل از احمد نقل کرده که نیست به او بأسی.

و عثمان دارمی گفته که رسیده است مرا بدرستی که احمد ثنا می کرد بر شهر.

و ترمذی از احمد نقل کرده که بأسی نیست بحدیث عبد الحمید بن بهرام از شهر.

و نیز ترمذی از بخاری نقل کرده که او گفته که شهر حسن الحدیث است.

و بخاری تقویت امر شهر نموده.

و ابن ابی خيثمه، و معاویه بن صالح از ابن معین نقل کرده اند که او ثقه است.

ص: ٢٦٢

١- أحمد بن عمرو الحافظ البزار البصرى المتوفى (٢٩٢) ه .

٢- شعبه بن الحجاج بن الورد الواسطى البصرى المتوفى (١٦٠) ه .

٣- معاذ الصحابى الخزرجى الانصارى المتوفى سنه (١٨) ه .

٤- تهذيب التهذيب ج ٤ / ٣٩٦ - ٣٧٢ .

و عباس دوری نقل کرده از ابن معین که او ثبت است.

و عجلی گفته که او تابعی ثقه است.

و یعقوب بن شبیه گفته که او ثقه است با وصفی که بعضی ایشان طعن کرده اند در او.

و یعقوب بن سفیان گفته که شهر، اگر چه گفته است ابن عون که ترک کرده اند او را، پس او ثقه است.

و ابو جعفر طبری گفته که او فقیه قاری و عالم بود.

و ابو بکر بزار گفته: که نمی دانم کسی را که ترک روایت کرده باشد از شهر، سوای شعبه.

و ذهبی در «میزان» گفته:

[قال أبو عیسی الترمذی: قال محمد هو البخاری: شهر حسن الحدیث و قوی أمره.

و قال أحمد بن عبد الله العجلی: ثقه شامی.

و روی عباس عن یحیی: ثبت.

و قال یعقوب بن شبیه: شهر ثقه، طعن فیہ بعضهم.

قال ابن عدی: شهر ممن لا یحتج به، و لا یتدین بحدیثه.

قلت: ذهب الی الاحتجاج به جماعه: فقال حرب الکرمانی عن أحمد:

ما أحسن حدیثه و وثقه، و هو حمصی، و روی حنبل عن أحمد: لیس به بأس.

و قال الفسوی: شهر و ان تکلم فیہ ابن عون، فهو ثقه [1].

و هر گاه توثیق جمعی از اساطین سنیه شهر بن حوشب را از عبارات مذکوره ثابت شد، پس ما را التفات بقدرح و جرح بعض دیگر که از

ص: ۲۶۳

عبارت «کمال» عبد الغنی و «تهذیب» عسقلانی و «میزان» ذهبی ظاهر می شود، لازم نیست که برای الزام خصام احتجاج بتوثیق و تعدیل بعض هم درست است، چه جا توثیق جمعی کثیر.

و علاوه بر این باید دانست که ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در «جامع مسانید ابو حنیفه» گفته:

[و الدلیل علی ما ذکرنا أن التعدیل متى ترجح علی الجرح يجعل الجرح كأن لم یکن و قد ذکر ذلك امام أئمه التحقيق ابن الجوزی فی کتاب «التحقیق فی أحادیث التعلیق» فی مواضع منه، فقال فی حدیث المضمضه و الاستنشاق الذی

یرویه جابر (۱) الجعفی، عن عطاء (۲)، عن ابن عباس، عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال: «المضمضه و الاستنشاق من الوضوء الذی لا یتم الوضوء الا بهما» .

فان قال الخصم-أعنی الشافعی رح فانه یریهما سنه فیهما: -جابر الجعفی قد کذبه آیوب (۳) السختیانی و زائده (۴).

قلنا: قد وثقه سفیان الثوری، و شعبه، و کفی بهما.

و قال فی حدیث «الاذنان من الرأس» فیما یرویه سنان (۵) بن ربیعہ، عن شهر ابن حوشب، عن أبی امامه، عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال: الاذنان من الرأس.

فان قال الخصم-أعنی الشافعی، فانه یأخذ لهما ماء جدیدا: ان سنان بن

ص: ۲۶۴

۱- جابر بن یزید الجعفی التابعی الکوفی المتوفی سنه (۱۲۸) ه .

۲- عطاء بن أبی رباح التابعی الفقیه المکی المتوفی (۱۱۴) ه .

۳- آیوب بن أبی تمیمه البصری التابعی المتوفی سنه (۱۳۱) ه .

۴- زائده بن قدامه الحافظ الکوفی المتوفی سنه (۱۶۱) ه .

۵- هو أبو ربیعہ التابعی له ترجمه فی الجرح و التعدیل ج ۴ / ۲۵۱ .

ربيعه مضطرب الحديث، و شهر بن حوشب لا يحتج بحديثه، قال ابن عدی:

ليس بالقوی و لا يحتج بحديثه.

قلنا فی الجواب: أما شهر بن حوشب، فقد وثقه أحمد بن حنبل، و یحیی ابن معین، و اما سنان فاضطراب حديثه لا یمنع ثقتة. . . الی ان قال: و هكذا فعله غیره من علماء الحديث، متى ترجح التعديل جعل الجرح كأن لم یکن، فالذی یروی عن بعض المحدثین توثيقه لا یعتبر فیہ طعن الطاعنین [١]-الخ.

از این عبارت ظاهر است که کسی که توثیق او از بعض محدثین مروی باشد، طعن طاعنین در حق او معتبر نمی شود، و علاوه بر این قاعده کلیه بتصریح تمام از آن ظاهر است که ابن الجوزی که امام ائمه تحقیق است بحديث شهر بن حوشب احتجاج و استدلال بر مسئله دینیة نموده، و جرح و قدح او را بتوثیق أحمد بن حنبل، و یحیی بن معین رد نموده، پس وثوق شهر بن حوشب نزد ابن الجوزی هم ثابت شد.

و هر گاه ثابت شد که راویان این حدیث روات ثقات و رجال صحاح سنیه اند، لهذا احتجاج اهل حق بروایت شان صحیح باشد، و شبهاتی که ابن کثیر بر این روایت وارد کرده وردی که از ذهبی نقل نموده، بعد ظهور وثوق روات لائق اصغا نیست، و مع ذلك حقیر بعنایت الهی، با وصف قلت بضاعت و قصور اطلاع، نهایت و هن و رکاکت و کمال سقوط و فظاعت این شبهات باثبات می رسانم.

«بطلان گفتار ابن کثیر در صوم غدیر»

اما زعم عدم جواز زیادت ثواب صوم غیر ماه رمضان بر ثوابی که

ص: ۲۶۵

۱- جامع مسانید أبی حنیفه ج ۱ / ۳۹ .

برای ماه رمضان ذکر کرده، یعنی بودن ثواب کل ماه رمضان مقابل ده ماه.

پس بطلان آن بر کسی که اندک بهره از تتبع و تفحص برداشته مخفی نمی ماند، که جابجا ثواب زائد از این مقدار برای صوم غیر ماه رمضان ثابت کرده اند.

نور الدین (۱) علی بن ابراهیم برهان الدین الحلبي الشافعی در «انسان العیون فی سیره الامین المأمون» در ذکر بعث جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته:

[و قیل کان ذلک لیلہ او یوم السابع و العشرین من رجب.

فقد أورد الحافظ الدمیاطی فی «سیرته» عن أبي هريره رضی الله تعالی عنه قال: من صام یوم سبع و عشرين من رجب، كتب الله له صیام ستین شهرا، و هو الیوم الذی نزل فیہ جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و سلم بالرساله، و أول یوم هبط فیہ جبرئیل. هذا کلامه [۲].

از این عبارت ظاهر است که دمیاطی در «سیرت» خود از ابي هريره نقل کرده که او گفته است: که هر کسی که روزه دارد بروز بیست و هفتم رجب، خواهد نوشت حق تعالی برای او صیام شصت ماه.

پس هر گاه ثواب یوم نزول وحی برابر ثواب شصت ماه باشد، و استحاله لازم نه آید، و دلیل موهوم ابن کثیر ابطال و رد آن ننماید، اگر ثواب صوم روز غدیر که روز اکمال دین و اتمام نعمت است هم برابر ثواب صوم شصت ماه باشد، چرا قلوب حضرات آن را بر نمی تابند؟! .

ص: ۲۶۶

۱- نور الدین الحلبي الشافعی المتوفی سنه (۱۰۴۴) ه .

۲- انسان العیون فی سیره الامین المأمون ج ۱ / ۲۳۸ .

و عجب آنست که حلبی خود، این روایت ثواب صوم یوم سابع و عشرين رجب ذکر کرده، و باز در مقام ذکر حدیث غدیر خود را از ذکر این شبهه رکیکه سخیفه، که روایت دمیاطی استیصال آن می نماید باز نداشته، لکن در آخر کلام لفظ (فلیتأمل) هم نوشته، و ظاهراً رهای گلوی خود از دار و گیر باین لفظ مختصر خواسته.

قال فی «انسان العیون»: [و ما جاء من صام یوم ثمانی عشره من ذی الحجه کتب الله له صیام ستین شهرا.

قال بعضهم: قال الحافظ الذهبي: هذا حدیث منکر جدا، أی بل کذب، فقد ثبت فی الصحیح ما معناه أن صیام شهر رمضان بعشره أشهر، فكيف يكون صیام یوم واحد يعدل ستین شهرا؟ هذا باطل. هذا کلامه فلیتأمل [۱].

و محتجب نماند که حافظ دمیاط از اکابر اساطین و حفاظ با احتیاط، و مناقب و محامد و فضائل و محاسن او خارج از حد حصر و انضباط.

علامه ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته:

الدمیاطی شیخنا الامام العلامه الحافظ الحجه الفقیه النسابه، شیخ المحدثین، شرف الدین أبو محمد عبد المؤمن بن خلف بن أبی الحسن الیونینی الدمیاطی الشافعی. صاحب التصانیف.

مولده فی آخر سنه ثلث عشره و ستمائه. تفقه بدمیاط و برع، ثم طلب الحدیث، فارتحل الی الاسکندریه. . . الی أن قال:

[و کتب العالی و النازل، و جمع فأوعی، و سکن دمشق فأكثر بها من ابن (۲)]

ص: ۲۶۷

۱- انسان العیون فی سیره الامین المأمون ج ۳ / ۳۳۸ .

۲- ابن مسلمه أحمد بن المفرج الدمشقی المتوفی سنه (۶۵۰) ه .

مسلمه و غيره، و معجم شيوخه يبلغون ألفا و ثلاثمائة انسان. و كان حاذقا حافظا، متقنا جيد العرييه، عزيز اللغه، واسع الفقه، رأسا في علم النسب، دينا كيسا، متواضعا، نسابا، محببا الى الطلبة، مليح الصوره، نقي النيه، كبير القدر.

سمعت منه عدة اجزاء منها: «السراجيات الخمسه» و «كتاب الخيل» له و كتاب «الصلوه الوسطى» له.

و سمعت أبا الحجاج الحافظ-و ما رأيت أحدا احفظ منه لهذا الشأن-يقول:

ما رأيت أحفظ من الدمياطي.

و قد حدثنا أبو الحسين (١) اليونيني في مشيخته عن الدمياطي، و قاضي القضاة علم الدين بن الاحنائي (٢)، و قاضي القضاة علاء الدين القونوي (٣)، و المحدث أبو الثناء المنبجي.

و ممن يروى عنه الامام أبو حيان الاندلسي (٤)، و الامام أبو الفتح اليعمرى (٥) و الامام علم الدين البرزالي (٦)، و الامام قطب الدين عبد الكريم (٧) و الامام فخر الدين النويري (٨)، و الامام تقي الدين السبكي (٩)، توفي فجأه بعد أن قرئ، عليه الحديث

ص: ٢٤٨

١- اليونيني علي بن محمد شرف الدين المتوفى سنه (٦٠١) هـ .

٢- الاحنائي محمد بن أبي بكر القاضي المصري المتوفى (٧٣٢) هـ .

٣- القونوي علي بن اسماعيل قاضي القضاة المتوفى بدمشق (٧٢٩) هـ .

٤- أبو حيان محمد بن يوسف الاندلسي المتوفى سنه (٧٤٥) هـ .

٥- اليعمرى : محمد بن محمد بن سيد الناس المتوفى بالقاهره (٧٣٤) .

٦- البرزالي قاسم بن محمد الاشيلي المتوفى سنه (٧٣٩) هـ .

٧- قطب الدين بن عبد النور الحلبي المتوفى سنه (٧٣٥) هـ .

٨- النويري : عثمان بن يوسف المالكي المتوفى سنه (٧٥٦) هـ .

٩- السبكي : علي بن عبد الكافي المتوفى سنه (٧٥٦) هـ .

فاصعد الى بيته مغشيا عليه، فتوفى في ذى القعدة سنة خمس و سبعمائه، و كانت جنازته مشهوده. و من علومه القراءات السبع تلا بها على الكمال (١) العباسى الضرير (٢).

و روایت کتابت صیام ستین شهر برای صائم روز سابع و عشرين رجب که حافظ دمیاطی نقل کرده، دیگر اکابر سنیہ نیز نقل کرده اند.

شیخ عبد القادر (٣) جیلانی، که او را ولی صمدانی، و عارف ربانی می دانند، در کتاب «غنیة الطالبین» گفته:

[فصل فی فضیله صیام یوم السابع و العشرین من رجب:

اخبرنا الشيخ أبو البركات (٤) هبه الله السقطي، قال: اخبرنا الشيخ الحافظ أبو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب (٥)، قال: اخبرنا عبد الله بن محمد بن علي بن بشر، قال:

اخبرنا علي بن (٦) عمر الحافظ، قال: اخبرنا أبو نصر حبشون بن موسى الخلال، قال: اخبرنا علي بن سعيد الرملي، قال: اخبرنا ضميره بن ربيعة القرشي، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبي هريره رضى الله عنه، عن النبي صلى الله عليه و سلم أنه قال: «من صام يوم السابع و العشرين من رجب، كتب الله له صيام ستين شهرا» و هو أول يوم نزل فيه جبرئيل عليه السلام على

ص: ٢٦٩

-
- ١- الكمال الضرير: علي بن شجاع الهاشمي المتوفى (٦٦١) ه .
 - ٢- تذكره الحفاظ ج ٤ / ١٤٧٧
 - ٣- عبد القادر بن موسى مؤسس القادريه توفى ببغداد (٥٦١) ه .
 - ٤- أبو البركات بن المبارك المتوفى ببغداد سنة (٥٠٩) ه .
 - ٥- الخطيب البغدادي المتوفى سنة (٤٦٣) ه
 - ٦- علي بن عمر الحافظ الدارقطني المتوفى (٣٨٥) تقدم ذكره .

النبي صلى الله عليه و سلم بالرسالة [١].

و عبد الرحمن الصفوري در «نزهه المجالس و منتخب النفائس» كه كاتب جليبي بذكر آن در «كشف الظنون» گفته:

[نزهه المجالس لعبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان الصفوري الشافعي].

گفته:

[عن النبي صلى الله عليه و سلم: «من صام يوم السابع و العشرين من رجب، كتب الله له ثواب ستين شهرا (٢)»].

و نیز در «غنيه الطالبين» مذکور است:

[اخبرنا هبه الله بأسناده عن أبي مسلم (٣)، عن أبي هريره، و سلمان الفارسي (٤) رضى الله عنهم، قالوا: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: ان فى رجب يوما و ليلة، من صام ذلك اليوم و قام تلك الليلة و صام، كان له من الاجر كمن صام مائه سنه و قامها، و هى ثلاث بقين من رجب، و هو اليوم الذى بعث فيه نبينا صلى الله عليه و سلم (٥)].

و نیز در «نزهه المجالس» مذکور است:

[و عن أبي هريره و سلمان الفارسي رضى الله عنهما قالوا: قال النبي صلى الله عليه و سلم: «ان فى رجب يوما و ليلة، من صام ذلك اليوم و قام تلك الليلة، كان

ص: ٢٧٠

١- غنيه الطالبين : ٥٠١ - ٥٠٢ .

٢- نزهه المجالس ج ١ / ١٥٤ .

٣- أبو مسلم سلمه بن عمرو بن الاكوع المتوفى (٧٤) ه .

٤- سلمان الفارسي الصحابي الجليل المتوفى بالمداين (٣٦) ه .

٥- غنيه الطالبين : ٥٠٢ - ٥٠٣ .

له من الاجر كمن صام مائه عام و قامها، و هي ثلاث بقين من رجب» حكاه الشيخ عبد القادر الكيلاني في الغنيه(١).

و علامه أبو علي الحسين بن يحيى البخارى الزندوبستى(٢) در «روضه العلماء» گفته:

[قال سلمان الفارسي: قال النبي صلى الله عليه و سلم: «في رجب ليله و يوم من قام تلك الليله و صام ذلك اليوم، كان كمن صام مائه سنه» و هو ثلاث بقين من رجب فيه بعث الله تعالى محمدا].

این روایت از روایت حافظ دمیاطی هم بالاتر است که در آن ثواب يوم مبعث، مثل ثواب صوم صد سال است.

«فضل صوم أيام رجب»

و برای صیام دیگر ایام ماه رجب هم ثواب بسیار، که زائد از مقدار ذکر کرده ابن کثیر عالی تبار است، روایت می نمایند.

در «غنيه الطالبين» مذکور است:

[فمن ذلك ما

أخبرنا به الشيخ الامام هبه الله به المبارك السقطي رحمه الله، عن الحسن(٣) بن أحمد بن عبد الله المقرئ بأسناده عن هارون بن عترة(٤)، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم:

«ان شهر رجب شهر عظيم، من صام منه يوما، كتب الله تعالى له صوم ألف سنه

ص: ٢٧١

١- نزّه المجالس ج ١ / ١٥٤ .

٢- الزندوبستى أبو علي الحنفى المتوفى سنه (٣٨٢) او حدود (٤٠٠) هـ .

٣- الحسن : أبو علي بن البناء الحنبلى المتوفى (٤٧١) هـ .

٤- ابن عترة ، أو ابن أبي وكيع المتوفى سنه (١٤٢) هـ .

و من صام منه يومين، كتب الله صوم ألفى سنة، و من صام منه ثلثة ايام، كتب الله تعالى له صوم ثلثة آلاف سنة [١].

از این روایت ظاهر است که ثواب صوم یک روز رجب مقابل و معادل ثواب صوم هزار سال است، و ثواب صوم دو روز آن مقابل صوم دو هزار سال، و ثواب سه روز مقابل سه هزار سال.

و نیز در «غنیة الطالبین» روایتی طولانی مذکور است که در آن ثواب بسیار برای روزه رجب از تاریخ اول تا تاریخ نهم مسطور است. و بعد بیان ثواب روزه روز نهم در آن مذکور است:

[و من صام عشره ايام فبخ بخ بخ له فيعطى مثل ذلك و عشره أضعافه، و هو ممن يبذل الله سيئاته حسنات، و يكون من المقربين القوامين لله بالقسط، و كان كمن عبد الله ألف عام قائما صائما صابرا محتسبا، و من صام عشرين يوما كان له مثل ذلك و عشرين ضعفا، و هو ممن يزاحم ابراهيم خليل الله في قبته، و يشفع في مثل ربيعه و مضر من أهل الخطايا و الذنوب، و من صام ثلاثين كان له مثل ذلك و ثلاثين ضعفا] [٢]-الخ.

و علامه ابو علی الحسین بن یحیی زندویستی در «روضه العلماء» گفته:

[حدثنا الامام أبو بكر الاسماعيلي (٣) بأسناد له، عن سعيد بن جبیر، عن أبيه: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: ان رجبا شهر عظيم يضاعف الله فيه الحسنات، فمن صام منه ثلاثة كان كصيام سنة]-الخ.

و در «نزهة المجالس» مسطور است:

ص: ٢٧٢

١- غنیة الطالبین : ٤٨٣

٢- غنیة الطالبین : ٤٨٦ .

٣- الاسماعيلي أحمد بن ابراهيم الحافظ الجرجاني المتوفى (٣٧١) ه .

[قال على رضى الله عنه: صوم ثالث عشر رجب كصيام ثلاثه آلاف سنه، و صوم رابع عشر رجب كصيام عشره آلاف سنه، و صوم عشرين كصيام مائه ألف عام، و سيأتى نظيره فى الايام البيض.

و عن النبى صلى الله عليه و سلم: «فضل رجب على سائر الشهور كفضل القرآن على سائر الكلام.

و عنه صلى الله عليه و سلم: «من صام يوماً من رجب، فكأنه صام أربعين سنه» [١].

و نیز در آن مذکور است:

[و عن ابن مسعود عنه صلى الله عليه و سلم: «من صام ثلاثه أيام من رجب و قام ليلها، فله من الاجر كمن صام ثلاثه آلاف سنه و قام ليلها، يغفر الله له بكل يوم سبعين كبيره، و يقضى له سبعين حاجه عند النزع، و سبعين حاجه فى قبره و سبعين حاجه عند تطاير الصحف، و سبعين حاجه عند الميزان، و سبعين حاجه عند الصراط»] [٢].

و نیز در «نزهه المجالس» مذکور است:

[عن سلمان الفارسى، عن النبى صلى الله عليه و سلم: «من صام يوماً من رجب، فكأنما صام ألف سنه و كأنما أعتق ألف رقبه»] [٣].

«فضل صوم عرفه»

و برای صوم عرفه هم ثواب بسیار که زائد از این مقدار است، در روایات

ص: ۲۷۳

۱- نزهه المجالس ج ۱ / ۱۵۲ .

۲- نزهه المجالس ج ۱ / ۱۵۲ .

۳- نزهه المجالس ج ۱ / ۱۵۲ .

اساطین سنیه ثابت است:

در «روضه العلماء» زندویستی مذکور است:

[و حدثنا أيضا محمد بن نعيم بأسناد له، عن أبي قتاده (١)، عن النبي قال:

«من صام يوم عرفه، فهو مثل صيام سنتين»].

و نیز در «روضه العلماء» مسطور است:

[حدثنا الحاكم أبو نصر الحربى بأسناد له، عن أبي سلمه (٢) رض، عن أبي هريره رض: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «من صام يوم عرفه، كتب الله تعالى له بعدد من صام ذلك اليوم، و بعدد من لم يصمه من المسلمين عمر الدنيا كلها عشر مرات ثوابا، و يشيعه من قبره يوم القيامة سبعون ألف ملك الى الموقف، و عند نصب الميزان، و من الموقف الى الصراط، و من الصراط الى الجنة يهونون عليه أهوال يوم القيامة و النزاع، و يبشرونه فى كل خطوه يخطوها مركبه بشاره جديده، و قيل له: تمن على الله ما شئت صلى الله على محمد و آله أجمعين»].

و أبو الليث (٣) نصر بن محمد بن ابراهيم السمرقندى در كتاب «تنبيه الغافلين» كه نسخه عتيقه آن نزد حقيير حاضر است، گفته:

[حدثنا أبو رحمه الله بأسناده، عن عطاء، عن عائشه (٤) رضى الله عنها قالت:

ان شابا كان صاحب سماع، أى كان مشهورا بين الناس بالخير و الشجاعه، و كان إذا أهل هلال ذى الحجه أصبح صائما. فارتفع الحديث الى النبي صلى الله عليه وسلم قال: «فارسل إليه و دعاه»، فقال: ما يحملك على صيام هذه الايام؟ قال:

ص: ٢٧٤

١- الحارث بن ربيع الخزرجى المتوفى بالمدينه سنه (٤٠) أو (٥٤) .

٢- ابن عبد الرحمن بن عوف الحافظ المدنى المتوفى (٩٤) .

٣- أبو الليث السمرقندى الحنفى المتوفى سنه (٣٧٣) هـ .

٤- عائشه بنت أبى بكر توفيت سنه (٥٨) هـ .

بأبي أنت و أمى يا رسول الله صلى الله عليك و سلم أصوم أيام المشاعر و أيام الحج عسى الله أن يشركنى فى دعائهم، قال: فان لك بكل يوم تصومه عدل مائه رقبه و مائه بدنه، و مائه فرس يحمل عليها فى سبيل الله، فاذا كان يوم الترويه فلك فيها عدل ألف رقبه و ألف فرس يحمل عليها فى سبيل الله، فاذا كان يوم عرفه فلك فيه عدل ألفى رقبه، و ألفى بدنه، و ألفى فرس يحمل عليها فى سبيل الله، و هو يعدل صيام سنتين سنه قبلها و سنه بعدها» .

و فى روايه أخرى انه قال: «صيام عرفه يعدل سنتين، و يعدل صوم عاشورا بصوم سنه» .

و نیز بر در صوم سه روز از هر ماه ثواب صوم ده هزار سال روایت کرده اند. در «غنيه الطالبين» نقل کرده:

[عن عبد الملك بن هارون بن عنتره، عن أبيه، عن جده قال: سمعت على ابن أبي طالب رضى الله عنه يقول: «أتيت رسول الله صلى الله عليه و سلم ذات يوم عند انتصاف النهار و هو فى الحجره، فسلمت عليه، فرد السلام، ثم قال:

«يا على هذا جبرئيل يقرئك السلام»، فقلت: عليك و عليه السلام يا رسول الله، ثم قال صلى الله عليه و سلم: «ادن منى فدنوت منه» فقال: «يا على يقول لك جبرئيل: صم من كل شهر ثلاثه أيام يكتب لك بأول يوم ثواب عشره آلاف سنه و باليوم الثانى ثواب ثلاثين ألف سنه، و باليوم الثالث مائه ألف سنه»، فقلت:

يا رسول الله هذا الثواب لى خاصه، أم للناس عامه؟ فقال صلى الله عليه و سلم:

«يا على يعطيك الله هذا الثواب و لمن يعمل بعملك بعدك» [١]-الخ.

و برای صوم روز عاشورا هم ثواب بسیار زائد از این مقدار، و هم برای صوم هر روز محرم ثواب زائد از این روایت می کنند و در «غنيه الطالبين»

ص: ٢٧٥

مذكور است:

[مجلس فى ذكر فضائل يوم عاشورا: قال الله عز و جل: «إِنَّ عِمَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ (١)» و قد تقدم ذكر ذلك و ان منها المحرم، فهذا الشهر من الأشهر المحرمة عند الله عز و جل و فيه يوم عاشورا الذى عظم الله اجر من أطاعه فيه.

من ذلك ما اخبرنا به أبو نصر، عن والده بأسناده، عن مجاهد، عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلاثون يوما» .

و من ذلك ما

روى عن ميمون (٢) بن مهران، عن ابن عباس رضى الله عنهما أيضا قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «من صام عاشورا من المحرم اعطى ثواب عشرة آلاف ملك، من صام يوم عاشورا من المحرم اعطى ثواب عشرة آلاف حاج و ألف معتمر و ثواب عشرة آلاف شهيد»، (٣) - الخ.

و نیز در «غنية الطالبين» المذكور است:

[و فى لفظ آخر: عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «و من صام يوم عاشورا، كتب له عبادة ستين سنة بصيامها و قيامها (٤)»] - الخ.

و در «نزهة المجالس» المذكور است:

[و فى روايه الطبرانى: «من صام يوما من المحرم، كان له بكل يوم ثلاثون

ص: ٢٧٤

١- التوبه : ٣٦

٢- ميمون بن مهران : أبو ايوب الرقى المتوفى سنة (١١٧) ه .

٣- غنية الطالبين : ٦٧٣ .

٤- المصدر : ٦٧٥ .

و نیز در «نزهة المجالس» مسطور است:

[مکتوب فی التوراه: من صام یوم عاشورا، فکأنما صام الدهر كله (۲)].

«جواب معارضة روایت با حدیث صحیحین»

اما قدح این روایت بحدیث صحیحین که در آن نزول این آیه به روز عرفه مروی است.

پس جواب آنست که بعد تسلیم حدیث «صحیحین» از قدح و جرح، و قطع نظر از عدم صلاحیت معارضه اش باین روایت متفق علیها بین الفریقین، محتملست که این آیه شریفه دو مرتبه نازل شده باشد، و مثل این احتمال را علمای اهل سنت جاها ذکر می کنند، چنانچه بر متبع کتب حدیث و تفسیر و شروح حدیث مخفی نیست، و سیجیء انشاء الله تعالی فی الدلیل السادس، و مع هذا سبط (۳) ابن الجوزی بالخصوص در این آیه احتمال نزول آن دو مرتبه بتصریح تمام ذکر کرده، و تأیید عدم تضعیف روایت نزول آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» در روز غدیر باین احتمال فرموده، چنانچه در کتاب «تذکره خواص الامه» گفته:

[فان قيل: فهذه الرواية التي فيها قول عمر رض: «اصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنة» ضعيفه.

ص: ۲۷۷

۱- نزهة المجالس ج ۱ / ۱۷۳ .

۲- المصدر: ج ۱ / ۱۷۴

۳- أبو المظفر يوسف بن قزاوغلی الحنفی المتوفی بدمشق (۶۵۴) ه .

فالجواب: ان هذه الروايه صحيحه، و انما الضعيف حديث

رواه أبو بكر أحمد بن ثابت الخطيب، عن عبد الله بن علي بن محمد بن بشر، عن علي بن عمر الدارقطني، عن أبي نصر حبشون بن موسى بن ايوب الخلال، رفعه الى أبي هريره، و قال في آخره: لما قال النبي صلى الله عليه و سلم: «من كنت مولاه فعلى مولاه» نزل قوله تعالى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» (١) - الآية.

قالوا: و قد انفرد بهذا الحديث حبشون، و نحن نقول: نحن ما استدللنا بحديث حبشون، بل بالحديث الذي رواه أحمد في «الفضائل» عن البراء بن عازب، و إسناده صحيح، و روايه حديث حبشون مضطربه، لانه قد ثبت في «الصحيحين» ان قوله تعالى: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» - الآية، نزلت عشيهِ عرفه في حجه الوداع، على ان الازهرى قد روى عن حبشون و لم يضعفه، فان روايه حبشون احتملت ان الآية نزلت مرتين [٢] - الخ.

و محتجب نماند كه علامه بر ثبوت نزول: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» به روز غدیر، از روایت نطنزی، و ابن مغازلی اینهم ثابت شد كه يوم غدیر روزی است بسیار جلیل الشأن و عظیم القدر كه ثواب صوم آن روز را حق تعالی مثل ثواب صوم شصت ماه قرار داده.

و از عقول این جماعه غفول عجب نیست كه بعد سماع مثل این احادیث هم تن باعتراف امر حق ندهند، بلکه دست رد و ابطال بر همچو امارات و دلالات هم بنهند.

ص: ۲۷۸

۱- المائده : ۳

۲- تذكره الخواص : ۲۹ - ۳۰ .

و روایت ثواب صوم یوم غدیر را دیگر اهل سنت هم نقل کرده اند.

سید علی همدانی در «موده القربی» گفته:

[عن أبی هریره رض قال: من صام یوم الثامن عشر من ذی الحجّه، کان له کصیام ستین شهرا، و هو الیوم الذی أخذ فیہ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم بیّد علی فی غدیر خم، فقال علیه الصلوه و السلام: «من کنت مولاه فعلى مولاه، اللّٰهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله» .

و عن الباقر، عن آباءه علیهم السلام مثل ذلك، بل یروی عن کثیر من الصحابه فی أماكن مختلفه هذا الخبر [1]-انتهی.

و موفق بن احمد بن أبی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم در کتاب «مناقب علی بن أبی طالب علیه السّلام» گفته:

[و بهذا الاسناد، عن أحمد بن الحسين هذا قال: الحاکم أبو عبد الله الحافظ قال: حدثنی أبو یعلی الزبیر بن عبد الله الثوری، قال حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله البزاز، قال: حدثنا علی بن سعید الرملى، قال: حدثنا ضمّره، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب، عن أبی هریره قال: «من صام الیوم الثمانی عشر من ذی الحجّه، کتب اللّٰه له صیام ستین سنه و هو یوم غدیر خم لما أخذ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و سلم بیّد علی، فقال: «من کنت مولاه فعلى مولاه، اللّٰهمّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره»، فقال له عمر ابن الخطاب: بخ بخ لك يا بن أبی طالب، أصبحت مولای و مولی کل مسلم

ص: ۲۷۹

و ابراهيم بن محمد بن أبي بكر بن أبي الحسن بن محمد بن حمويه در «فرائد السمطين» على ما نقل گفته:

[أخبرنا الشيخ الامام عماد الدين عبد الحافظ بن بدران بقراءتي عليه بمدينة نابلس في مسجده، قلت له: أخبرك القاضي أبو القاسم عبد الصمد بن محمد بن أبي الفضل الانصاري الحرستاني إجازته؟ فأقر به، قال: أنبأنا أبو عبد الله محمد بن الفضل الفراوي إجازته، قال: أنبأنا شيخ السنه أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي الحافظ، قال أنبأنا الحاكم أبو عبد الله الحافظ، قال حدثني أبو يعلى الزبير ابن عبد الله الثوري، حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبد الله البزاز، حدثنا علي بن سعيد الرقي، حدثنا ضميره، عن ابن شوذب، عن مطر الوراق، عن شهر بن حوشب عن أبي هريره قال: «من صام يوم الثامن عشر من ذي الحجه، كتب له صيام ستين سنه و هو يوم غدير خم، لما أخذ النبي صلى الله عليه و سلم يد علي، فقال:

«من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه و انصر من نصره» فقال له عمر بن الخطاب: بخ لك يا ابن أبي طالب، أصبحت مولاي و مولى كل مسلم [٢].

دليل سوم: «شعر حسان في الغدير»

اشاره

دليل سوم: از دلائل زاهره، و براهين باهره بر اراده امامت از حديث غدیر، اشعار درر بار حسان بن ثابت است که بعد ارشاد جناب رسالت مآب صلى الله عليه و آله و سلم حديث غدیر را باستجازات و اجازت آن حضرت

ص: ٢٨٠

١- مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام تأليف الخوارزمي : ٧٩ .

٢- فرائد السمطين ج ١ / ٧٧ .

انشاد کرده، و جناب خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله ما مختلف النیران استحسان این اشعار حسان فرموده، و محدثین جلیل الاخطار، و اساطین عالی تبار، و محققین کبار، و معتمدین احبار، و حذاق اخبار، و جهابذه آثار، این اشعار را روایت کرده اند، مثل: ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی، و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی، و موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق ابو المؤید المعروف بأخطب خوارزم، و ابو الفتح محمد ابن علی بن ابراهیم النطنزی، و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی، و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی، و ابراهیم ابن محمد بن المؤید الحموی، و عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و غیر ایشان.

«روایت احمد بن موسی بن مردویه الاصفهانی»

اما روایت ابو بکر احمد بن موسی بن (۱) مردویه الاصفهانی، اشعار حسان را:

پس ابن مردویه در کتاب «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام» علی ما نقل صاحب «کشف الغمه» روایت کرده:

[عن ابن عباس قال: لما أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقوم بعلي فيقول له ما قال، فقال صلى الله عليه وسلم: «يا رب ان قومي حديثو عهد بجاهليته» ثم مضى بحجه، فلما أقبل راجعا و نزل بغدير خم، أنزل الله عليه: يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (۲) - الآية، فأخذ بعضد علي، ثم خرج الى الناس

ص: ۲۸۱

۱- الحافظ ابن مردویه الاصفهانی المتوفى سنة (۴۱۰) ه .

۲- المائدة : ۶۷

فقال: «يا أيها الناس أ لست أولى بكم من أنفسكم؟»، قالوا: بلى يا رسول الله قال: «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و اخذل من خذله، و انصر من نصره، و أحب من أحبه، و أبغض من أبغضه» .

قال ابن عباس: فوجبت و الله فى رقاب القوم. و قال حسان بن ثابت:

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

يقول: فمن مولاكم و وليكم؟ فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و لم تر منا فى الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا[١].

«روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی»

اما روایت ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی، اشعار حسان را:

پس در کتاب «ما نزل من القرآن فى على» على ما نقل عنه روایت کرده:

[عن قيس بن الربيع، عن أبى هارون العبدى، عن أبى سعيد الخدرى رض:

ان رسول الله صلى الله عليه و سلم دعا الناس الى على فى غدير خم، و أمر بما تحت الشجره من شوك، فقم، و ذلك فى يوم الخميس، فدعا عليا، فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس بياض ابطى رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم لم يفترقوا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا(٢) ، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله أكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه، و رضا الرب برسالتى، و بالولاية لعلى من بعدى»، ثم قال: «من

ص: ٢٨٢

١- كشف الغمه فى معرفه الائمه ج ١ / ٣١٨ .

٢- المائدة : ٣ .

كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله» .

قال حسان بن ثابت: ائذن لى يا رسول الله، فأقول فى على أبياتا تسمعهن، فقال: قل على بركه الله» ، فقال حسان: يا معشر مشيخه قريش اسمعوا قولى بشهادة من رسول الله صلى الله عليه و آله فى الآيه ماضيه، فقال:

يناديهم يوم الغدير نبهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

يقول: فمن مولاكم و وليكم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا و لم تر منا فى الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليه فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال وليه و كن للذى عادا عليا معاديا(١)

«اشعار حسان بروايت ابو المؤيد المعروف بأخطب خوارزم»

اما روايت أبو المؤيد موفق بن احمد بن اسحاق المعروف بأخطب خوارزم، أشعار حسان را:

پس أخطب در «مناقب جناب امير المؤمنين عليه السّلام» كه بعد تلاش و تفحص كثير بعنايت رب قدیر بيك نسخه آن در أرض اقدس كربلاى معلی برخوردارم، و بعد آن يك نسخه اش از دهلى بتفحص بعض أعلام كرام بدست آمد، گفته:

[أخبرنى سيد الحفاظ أبو منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمى:

ص: ٢٨٣

١- ما نزل من القرآن فى على عليه السّلام لابی نعيم . مخطوط .

فيما كتب الى من همدان، قال: أخبرنا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس الهمداني كتابه، قال: حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي، قال: حدثنا الحسن بن عليل العنزي، قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن الذارع، قال: حدثنا قيس بن حفص، قال: حدثني علي بن الحسين بن الحسن العبدى، عن أبي هارون العبدى عن أبي سعيد الخدرى: أن النبي صلى الله عليه و سلم يوم دعا الناس الى غدیر خم أمر بما كان تحت الشجره من الشوك فقم، و ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الى علي، فأخذ بضبعه فرفعها حتى نظر الناس الى بياض ابطه صلى الله عليه و آله، ثم لم يتفرقوا حتى نزلت هذه الآية: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا** (١).

فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله أكبر على اكمال الدين، و اتمام النعمه، و رضی الرب برسالتى، و الولاية لعلى بن أبى طالب»، ثم قال: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

فقال حسان بن ثابت: يا رسول الله ائذن لى ان أقول أبياتا؟ ، قال: «قل على بركة الله تعالى» ، فقال حسان بن ثابت: يا معشر مشيخه قريش اسمعوا شهاده رسول الله صلى الله عليه و سلم.

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

بأنى مولاكم نعم و وليكم فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا فلا تجدن فى الخلق للامر عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى رضيتك من بعدى اماما و هاديا (٢)

ص: ٢٨٤

١- المائده : ٣ .

٢- مناقب على بن أبى طالب عليه السلام للخوارزمى : ٨٠ .

اما روايت أبو الفتح محمد بن علي بن ابراهيم النطنزی، اشعار حسان را:

پس در كتاب «الخصائص العلويه على سائر البريه» على ما نقل گفته:

[أخبرنا الحسن (١) بن أحمد بن الحسن المهري، قال: حدثنا أحمد (٢) بن عبد الله بن أحمد، قال: حدثنا محمد بن أحمد بن علي، قال: حدثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، قال: حدثنا يحيى الحماني، قال: حدثنا قيس بن الربيع، عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا الناس الى علي (رض) في غدير خم، و أمر بما تحت الشجره من الشوك، فقم و ذلك يوم الخميس فدعا عليا فأخذ بضبعيه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطنى رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم لم يتفرقا حتى نزلت هذه الآية: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً» (٣)، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم: الله أكبر على اكمال الدين، و اتمام النعمه، و رضى الرب برسالتى و الولاية لعلى من بعدى»، قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

فقال حسان بن ثابت: ائذن لى يا رسول الله فأقول فى على: ابياتا تسمعها، فقال: «قل على بركة الله»، فقام حسان فقال: يا معشر قريش اسمعوا قولى بشهادة من رسول الله صلى الله عليه وسلم فى الولاية الثابته:

ص: ٢٨٥

١- الظاهر هو ابن مهره الاصفهاني المتوفى سنة (٥١٥) ه .

٢- هو أبو نعيم الاصفهاني الحافظ الكبير المتوفى (٤٣٠) ه .

٣- المائدة : ٣ .

يناديهم يوم الغدير نبيهم* بخم و أسمع بالرسول مناديا

يقول: فمن مولاكم و وليكم* فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاديا

الهك مولانا و أنت ولينا* و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى* رضيتك من بعدى اماما و هاديا

هذا حديث له طرق كثيره الى أبى سعيد الخدرى].

و محتجب نماند كه أبو الفتح نطنزى از أكابر علمای معروفين و أجله مشايخ مشهورين و ثقات محدثين و أمثال ماهرين است.

علامه أبو سعد عبد الكريم بن أبى بكر محمد بن أبى بكر المظفر السمعانى در «أنساب» بعد ذكر جد نطنزى، گفته:

[و سبطه أبو الفتح محمد بن على بن ابراهيم النطنزى، أفضل من بخراسان و العراق فى اللغه و الادب و القيام بصنعه الشعر، قدم علينا مرو سنه احدى و عشرين و قرأت عليه طرفا صالحا من الادب، و استفدت منه و اغترفت من بحره، ثم لقيته بهمدان، ثم قدم علينا بغداد غير مره فى مده مقامى بها، و ما لقيته الا و كتبت عنه و اقتبست منه. سمع باصبهان أبا سعد المطرز(١)، و أبا على الحداد، و غانم بن أبى نصر البرجى(٢)، و ببغداد أبا القاسم بن بيان الرزاز(٣)، و أبا على بن نبهان الكاتب(٤) و طبقتهم. سمعت منه اجزاء بمرو من الحديث. و كانت ولادته سنه ثمانين و أربعمائه باصبهان(٥)].

ص: ٢٨٤

- ١- أبو سعد محمد بن محمد الاصفهانى المتوفى سنه (٥٠٣) هـ .
- ٢- البرجى : غانم بن محمد الاصفهانى المتوفى (٥١١) هـ .
- ٣- أبو القاسم الرزاز على بن أحمد العراقى المتوفى (٥١٠) هـ .
- ٤- محمد بن سعيد الكرخى المتوفى سنه (٥١١) هـ .
- ٥- الانساب للسمعانى ج ٥ / ٥٠٥ .

از این عبارت ظاهر است که ابو الفتح نطنزی افضل علمای خراسان و عراق، در لغت و آدب و قیام بصنعت شعر بوده، و حضرت سمعانی با آن همه جلالت شأن و عظمت مرتبه و همه دانی، طرفی صالح از آدب بر او خوانده، و زانوی استفاده رو برویش ته کرده، و از دریای علم او اغتراف، و بجلالت فضلش اعتراف نموده، و هر گاه سمعانی بملاقات او مشرف می شد، از او می نوشت، و اقتباس فوائد از او می کرد و نطنزی سماع احادیث از ابو سعد مطرز، و ابو علی حداد، و غانم بن اُبی نصر، و ابو علی بن نیهان کاتب، و طبقه ایشان نموده، و سمعانی بمر و از او اجزاء عدیده حدیث شنیده.

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[محمد بن علی بن ابراهیم بن اُبی الفتح الکاتب أبو الفتح النطنزی، کان من البلغاء اهل النظم و النثر، سافر البلاد و لقی الاکابر، و کان کثیر المحفوظ، یحب العلم و السنه، و یكثر الصدقه و الصیام، و نادم الملوک و السلاطین، و کانت له وجاهه عظیمه عندهم، و کان تیاها علیهم، متواضعا لاهل العلم.

سمع الحدیث الکثیر باصبهان، و خراسان، و بغداد، و لم یمتّع بالروایه.

أورد له ابن النجار قوله:

اقدم استاذی علی والدی و ان* تضاعف لی من والدی البر و اللطف فهذا مربی النفس و النفس جوهر* و ذاک مربی الجسم و هو لها صدف(۱) از این عبارت هم کمال فضل و جلالت و عظمت شأن نطنزی واضح است که او از بلغاء اهل نظم و نثر بود، و مسافرت بلاد اختیار کرده و بقاء اکابر فائز گردیده، و محفوظات او بکثرت رسیده، و محبت علم و سنت

ص: ۲۸۷

داشته، و علم اکتار صدقه و صوم افراخته، و وجاهت عظیمه برای او نزد ملوک و سلاطین حاصل شده، و با وصف کثرت تیه بر سلاطین و ملوک برای اهل علم تواضع می نمود، و حدیث بسیار در اصبهان و خراسان و بغداد شنیده، و محمد بن محمود بن الحسن الشهیر باین النجار هم مدائح عظیمه و مناقب فخیمه برای نطنزی ذکر کرده. سید علی بن (۱) طاوس طاب ثراه در «کتاب الیقین» گفته:

[و قد اثنی محمد بن النجار فی تذیلہ علی «تاریخ الخطیب» علی محمد بن علی الاصفهانی النطنزی، فقال: کان نادره الفلک، و نابغه الدهر، و فاق اهل زمانه فی بعض فضائله (۲)].

و ابن النجار مادح نطنزی از ائمه کبار و اساطین عالی تبار است. ذهبی (۳) در «تذکره الحفاظ» گفته:

[ابن النجار الحافظ الامام البارع، مورخ العصر، مفید العراق، محب الدین أبو عبد الله محمد بن محمود بن الحسن بن هبه الله بن محاسن ابن النجار البغدادی صاحب التصانیف. ولد سنه ثمان و سبعین و خمسمائه.

و سمع یحیی بن بوش (۴)، و عبد المنعم (۵) بن کلیب، و ذاکر (۶) بن کامل،

ص: ۲۸۸

-
- ۱- السید علی بن موسی بن جعفر الحسینی المتوفی (۶۶۴) ه .
 - ۲- الیقین فی امره امیر المؤمنین علیه السلام : ۳۰ .
 - ۳- الذهبی شمس الدین محمد الحافظ المتوفی سنه (۷۴۸) ه .
 - ۴- یحیی بن اسعد بن بوش الحنبلی المتوفی سنه (۵۹۳) ه .
 - ۵- أبو الفرج مسند العراق المتوفی سنه (۵۹۶) ه .
 - ۶- ذاکر الخفاف البغدادی المتوفی سنه (۵۹۱) ه .

والمبارك بن المعطوش (١)، و ابن الجوزى و طبقتهم.

و اول شىء سمع و له عشر سنين، و اول عنايته بالطلب و هو ابن خمس عشره سنه، و تلا بالروايات الكثيره على أبى احمد بن سكينه و غيره، و سمع باصبهان من عين الشمس الفقيه و جماعه، و بنيسابور من المؤيد (٢)، و زينب (٣)، و بهراه من أبى روح (٤)، و بدمشق من الكندى، و بمصر من الحافظ بن المفضل و خلائق.

و جمع فأوعى، و كتب العالى و النازل، و خرج لغير واحد و جمع «تاريخ مدينه السلام» و ذيل به و استدرك على الخطيب و هو ثلاثمائه جزء، و كان من اعيان الحفاظ الثقات مع الدين و الصيانه و الفهم و سعه الروايه.

حدث عنه ابو حامد بن الصابونى، و ابو العباس الفاروثى (٥)، و ابو بكر الشريشى، و ابو الحسن الغرافى و ابو الحسن ابن بلبان، و ابو عبد الله بن القزاز الحدانى، و آخرون.

و بالاجازه ابو العباس بن الطاهر، و تقى الدين الحنبلى، و ابو المعالى بن البالى.

قال ابن الساعى (٦): كانت رحله ابن النجار سبعا و عشرين. و اشتملت مشيخته على ثلاثه آلاف شيخ ألف كتاب «القمر المنير فى المسند الكبير».

الى ان قال: [و رثاه جماعه و كان رحمه الله من محاسن الدنيا. توفى فى

ص: ٢٨٩

١- ابن المعطوش المبارك العطاد المتوفى سنه (٥٩٩) ه .

٢- رضى الدين المؤيد بن محمد المقرئ الطوسى المتوفى (٦١٧) ه .

٣- بنت ابراهيم القيسى توفيت سنه (٦١٠) ه .

٤- أبو الروح عبد المعز البزار الهروى المتوفى سنه (٦١٨) ه .

٥- الفاروثى احمد بن ابراهيم الواسطى الشافعى المتوفى (٦٩٤) ه .

٦- ابن الساعى على بن أنجب البغدادى الشافعى المتوفى (٦٧٤) ه .

خامس شعبان سنه ثلاث و اربعين و ستمائه[١].

«اشعار حسان بروایت شمس الدين سبط ابن الجوزی»

اما روايت شيخ شمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلي سبط ابن الجوزی، اشعار حسان را:

پس در كتاب «تذکره خواص الامه» گفته:

[وقد اكرت الشعراء فى يوم غدیر خم، فقال حسان بن ثابت:

يناديهم يوم الغدير نبيهم* بخم فأسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم؟* فقالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا* و مالك منا فى الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فانى* رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا و ليه* فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهم وال و ليه* و كن للذى عادى عليا معاديا

و يروى ان النبى صلى الله عليه و سلم لما سمعه ينشد هذه الايات، قال له:

«يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نصرتنا، أو ما نافحت عنا»[٢].

و جلائل فضائل، و عوالى معالى، و محاسن مفاخر، و زواهر مآثر سبط ابن الجوزی در ما بعد انشاء الله تعالى از «وفيات الأعيان» ابن خلکان، و «منظر الانسان» يوسف بن احمد، و «تتمه المختصر» ابن الوردی، و ذيل «مرآه الزمان» قطب يونينى، و «عبر» ذهبى، و «مرآه الجنان»

ص: ٢٩٠

١- تذکره الحفاظ ج ٤ / ١٤٢٨ .

٢- تذکره الخواص : ٣٣

یافعی، و «کتاب أخبار الأخیار» کفوی، و «مدینه العلوم» از نیقی، و امثال آن خواهی دریافت.

و غایت اعتماد و اعتبارش بدرجه ای رسیده که خواجه نصر الله کابلی، و سناء الله پانی پتی، و خود مخاطب عالی تبار، و فاضل رشید، و صاحب «ازاله الغین» بافادات او بمقابله اهل حق احتجاج و استدلال می کنند.

و از افاده فاضل رشید در «ایضاح» واضح است که سبط ابن الجوزی از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت است. و ناهیک به توثیق و تعدیلا و تفخیم و تبجیلا.

«اشعار حسان بروایت صدر الدین الحموینی»

اشاره

اما روایت صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموینی، اشعار حسان را:

پس در کتاب «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین» علی ما نقل عنه، گفته:

[أنبأني الشيخ تاج الدين أبو طالب علي بن أنجب بن عثمان بن عبيد الله الخازن قال: أنبأنا الامام برهان الدين ناصر بن أبي المكارم المطرزي (1) إجازة، قال: أنبأنا الامام أخطب خوارزم أبو المؤيد موفق بن أحمد المكي الخوارزمي، قال: أخبرني سيد الحفاظ (2) فيما كتب الي من همدان، أنبأنا الرئيس أبو الفتح عبدوس بن عبد الله كتابه، حدثنا عبد الله بن اسحاق البغوي، نبأنا الحسن بن عليل

ص: ٢٩١

١- المطرزي الاديب الخوارزمي المتوفى سنه (٦١٠) هـ .

٢- المراد به هو ابو منصور شهردار الديلمي المتقدم ذكره .

العنزى، نبأنا محمد بن عبد الله الذارع، نبأنا قيس بن حفص (١) قال: حدثني علي ابن الحسين العبدى، عن أبى هارون العبدى عن أبى سعيد الخدرى: ان النبى صلى الله عليه و سلم يوم دعا الناس الى على فى غدیر خم أمر الناس بما كان تحت الشجره من الشوك فقم و ذلك يوم الخميس، ثم دعا الناس الى على عليه السلام، فأخذ بضبعه فرفعها حتى نظر الناس الى بياض ابطيه صلى الله عليه و سلم، ثم لم يفترقا حتى نزلت هذه الآيه: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضَيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (٢) .

فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله اكبر على اكمال الدين، و اتمام النعمه، و رضا الرب برسالتى، و الولاية لعلى» .

ثم قال: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

فقال حسان بن ثابت: يا رسول الله أ تاذن لى أن أقول أبياتا؟ قال: «قل بركة الله» ، فقال حسان بن ثابت: يا مشيخه قريش اسمعوا شهاده رسول الله صلى الله عليه و سلم، ثم انشأ يقول:

يناديهم يوم الغدير نبهم بخم و أسمع بالنبى مناديا

بانى مولاكم نعم وليكم* و قالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا* و لا تجدن فى الخلق للامر عاصيا

فقال له: قم يا على فاننى* رضيتك من بعدى اماما و هاديا [٣]

ص: ٢٩٢

١- ابو محمد التميمى الدارمى البصرى روى عنه ابو حاتم الرازى .

٢- المائده : ٣ .

٣- فرائد السمطين للحموينى ج ١ / ٧٢ .

و نیز حموینی علی ما نقل عنه در «فرائد السمطين» گفته:

[عن سيد الحفاظ أبي منصور شهردار بن شيرويه بن شهردار الديلمي، قال:

اخبرنا الحسن بن أحمد بن الحسن الحداد المقرئ الحافظ، قال: اخبرنا أحمد ابن عبد الله بن أحمد، قال: نبأنا محمد بن أحمد بن علي، قال: نبأنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، قال: نبأنا يحيى الحماني قال: حدثنا قيس بن الربيع، عن أبي هارون العبدى، عن أبي سعيد الخدرى: ان رسول الله دعا الناس الى علي فى غدير خم و أمر بما تحت الشجره من الشوك فقم و ذلك يوم الخميس، فدعا عليا فأخذ بضبعه فرفعهما حتى نظر الناس الى بياض ابطى رسول الله، ثم لم يفترقوا حتى نزلت هذه الآية: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (١)، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمه، و رضا الرب برسالتى و الولايه لعلى من بعدى» .

ثم قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» .

فقال حسان بن ثابت: ائذن (٢) لى يا رسول الله فأقول فى على: أبياتا تسمعها، فقال: «قل على بركه الله»، فقام حسان بن ثابت فقال: يا معشر مشيخه قريش اسمعوا قولى شهاده من رسول الله بالولايه الثابته، فقال:

يناديهم يوم الغدير نبيهم بخم و أسمع بالرسول مناديا

بأنى (٣) مولاكم نعم و وليكم و قالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

ص: ٢٩٣

١- المائده : ٣ .

٢- فى المصدر المطبوع فى بيروت : أ تأذن لى .

٣- فى المصدر المطبوع فى بيروت : يقول : فمن مولاكم و وليكم ؟ فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا* و لا تجدن(١) في الخلق للامر عاصيا فقال له: قم يا على فاني* رضيتك من بعدى اماما و هاديا

هذا حديث له طرق كثيره الى أبى سعيد سعد بن مالك الخدرى الانصارى[٢].

ترجمه حموينى و جلالت او در كتب اهل سنت

و مخفى نماند كه ابو المجمع صدر الدين حموينى از اكابر صدور ثقات، و اجله مشايخ عالى درجات، و جامع محاسن صفات، و حائز مكارم سمات است.

علامه شمس الدين ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى در «معجم مختص» كه نسخه آن مكتوب بخط مرزا محمد صاحب «مفتاح النجا» پيش خاكسار حاضر، گفته:

[ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن على بن محمد بن حمويه الامام الكبير المحدث، شيخ المشايخ صدر الدين ابو المجمع الخراسانى الجوينى الصوفى.

ولد سنه اربع و اربعين و ستمائه، و سمع بخراسان، و بغداد، و الشام، و الحجاز، و كان ذا اعتناء بهذا الشأن، و على يده أسلم الملك غازان(٣)، توفي بخراسان فى سنه اثنتين و عشرين و سبعمائه.

قرأنا على أبى المجمع ابراهيم بن حمويه سنه خمس و تسعين و ستمائه،

أنا أبو عمرو عثمان بن موفق الاذكانى(٤) بقراءتى سنه اربع و ستين، أنا المؤيد بن

ص: ٢٩٤

١- فى المصدر المطبوع فى بيروت : و لن تجدن منا لك اليوم عاصيا .

٢- فرائد السمطين ج ١ / ٧٤ .

٣- غازان بن ارغون من ملوك المغول آخر ملكه سنه (٧٠٣) هـ .

٤- الاذكانى نجم الدين الاسفرائنى من شيوخ الحموينى .

محمد الطوسی ح و أنا احمد بن هبه الله (۱)، عن المؤید، اخبرنا هبه الله بن سهل (۲)، أنا سعید بن محمد النجیرمی (۳)، أنا زاهر بن (۴) احمد الفقیه، أنا ابراهیم (۵) بن عبد الصمد، ثنا ابو مصعب (۶)، ثنا مالک، عن سمی (۷)، مولی ابی بکر بن عبد الرحمن، عن ابی صالح السمان، عن ابی هریره: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال:

«العمره الى العمره كفاره لما بينهما، والحج المبرور ليس له جزاء الا الجنة»، متفق عليه. و أخرجه ابن ماجه، عن ابی مصعب الزهري فوافقناه بعلو].

از این عبارت ظاهر است که صدر الدین ابراهیم بن محمد امام کبیر، و محدث و شیخ المشایخ، و صاحب اعتناء بفن حدیث بوده، و ببرکت او ملک غازان اسلام آورده، و ذهبی اخذ روایت از او نموده، و بعلو آن مفاخرت فرموده.

پس ظاهر شد که حموینی شیخ ذهبی هم بوده، و کفاک به عظمه و جلاله و سناء و نباله.

و نیز حموینی استاد و شیخ محمد بن مسعود کازرونی است، چنانچه کازرونی در «منتقى فى سيره المصطفى» گفته:

[اخبرنا شيخنا صدر الدين ابو المجمع ابراهيم بن محمد بن المؤيد الحمويني،

ص: ۲۹۵

- ۱- احمد بن هبه الله المعروف بابن عساكر الدمشقى المتوفى (۶۹۹) ه .
- ۲- ابن سهل ابو محمد البسطامى النيسابورى المتوفى سنه (۵۳۳) ه .
- ۳- النجیرمی ابو عثمان النيسابورى المتوفى سنه (۴۵۱) ه .
- ۴- زاهر ابو على السرخسى الشافعى المتوفى سنه (۳۸۹) ه .
- ۵- ابراهیم ابو اسحاق الهاشمى المتوفى سنه (۳۲۵) ه .
- ۶- ابو مصعب احمد بن ابی بکر الزهري المدنى المتوفى (۲۹۲) ه .
- ۷- سمی ، له ترجمه فى الجرح و التعديل لابن ابی حاتم ج ۴ / ۳۱۵ .

أنا شيخنا أصيل الدين أبو بكر عبد الله بن عبد الأعلى بن محمد بن محمد بن أبي القاسم سبط الحافظ شمس الدين أبي عبد الله المشهور بأبي القطان الأصفهاني، قال: أخبرنا موفق الدين داود بن معمر بن عبد الواحد بن الفاخر القرشي، أنا سيد الدين أبو الوقت (١) عبد الأول بن عيسى السجزي، أنا محمد بن عبد العزيز الفارسي (٢)، أنا عبد الرحمن بن أبي شريح (٣)، ثنا البغوي (٤)، ثنا العلاء بن موسى (٥)، ثنا سوار بن مصعب (٦)، عن عطية العوفي (٧)، عن أبي سعيد الخدري قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم أبا بكر على الموسم، وبعث معه بسوره براءه وأربع كلمات الى الناس، فلحقه على بن أبي طالب في الطريق، فأخذ على السوره والكلمات، وكان يبلغ وأبو بكر على الموسم، فاذا قرأ السوره ونادى ألا لا يدخل الجنه الا نفس مسلمه، ولا يقرب المسجد الحرام مشرك بعد عامه هذا، ولا يطوفن بالبيت عريان، ومن كان بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد فاجله الى موته.

فلما رجعا، قال أبو بكر: ما لي هل نزل في شيء؟، قال: لا-الا-خيرا وما ذاك؟ قال: ان عليا لحق بي وأخذ مني السوره والكلمات، فقال: أجل لكن لم

ص: ٢٩٦

- ١- أبو الوقت السجزي الهروي المتوفى سنة (٥٥٦) هـ .
- ٢- الفارسي أبو عبد الله الهروي المتوفى سنة (٤٧٢) هـ .
- ٣- ابن أبي شريح أبو محمد الانصاري الهروي المتوفى (٣٩٢) هـ .
- ٤- البغوي عبد الله بن محمد المتوفى سنة (٣١٧) هـ .
- ٥- العلاء أبو جهم الباهلي المتوفى ببغداد سنة (٢٢٨) هـ .
- ٦- ابن مصعب : كان من اصحاب الصادق عليه السلام .
- ٧- عطية العوفي بن سعد الكوفي المتوفى سنة (١١١) هـ .

يبلغها الا أنا أو رجل مني].

و محمد بن مسعود كازروني كه تلميذ حمويني است، از اجله علماء و معاريف محدثين سنیه است.

ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه» گفته:

[محمد بن مسعود بن محمد بن خواجه الامام مسعود بن محمد بن علي بن احمد بن عمر بن اسماعيل بن الشيخ ابى علي الدقاق البلياني الكازروني.

ذکره ابن الجزری فی مشیخه الجنید البلیانی]. . . الی أن قال:

[ثم قال: كان سعيد الدين محدثا، فاضلا، سمع الكثير، و أجاز له المزی (١) صاحب «تهذيب الكمال» و جماعه، و خرج المسلسل و ألف المولد النبوي فأجاد، و مات في أواخر جمادى الآخرة سنة ٧٥٨ (٢).

و محمد بن احمد بن محمد السمرقندی در «ترجمه منتقى» گفته:

[مؤلف كتاب، مولانا و سيدنا استاد المحدثين، قدوه العلماء المتقين، اسوه المفسرين، رافع اعلام الشريعة، و سالک مسالك الحقيقه، مفسر الاحاديث النبويه، و مستخرج الاخبار المصطفويه، الشيخ العالم الزاهد، سعيد المله و الحق و الدين، محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود الكازروني أسكنه الله تعالى بحبوحه الجنان، و أفاض عليه سجال الرحمه و الرضوان گوید:

حق تعالى مرا توفيق بخشید تا در فضائل قدسیه و احادیث نبویه پوییدم، و در حالت صغر سن بشرف صحبت علما مشرف گشتم، و چند کتاب تألیف کردم، از آن جمله: «شرح مشارق الانوار» و کتاب «شفاء الصدور» و

ص: ٢٩٧

١- المزی یوسف بن عبد الرحمن الحافظ الدمشقی المتوفی (٧٤٢) ه .

٢- الدرر الكامنه ج ٤ / ٢٥٥ .

«مسلّات» و دیگر مختصرات، و در استکشاف معانی آن احادیث کوشش بلیغ نمودم، بعد از آن بر کتب موالید بگذشتم، و اکثر آن از غث و سمین کلام خالی نبود، در خاطر آمد که در کتاب میلادی تألیف کنم که صادق ترین میلادها باشد، و کتاب و سنت بر آن ناطق، و اخبار منقوله و آثار معقوله بر آن شاهد، تا وسیله باشد مرا بدخول جنت و حصول رحمت.

پس عزم جزم کردم، و بعد از استخاره خزائن کتب نبوی و اخبار مصطفوی را جمع کردم، و از آن دریای بی پایان این درر شاهوار بیرون آوردم، و بترتیب هر یکی بجای خود منظوم کرده، متفرقات آن جمع کردم تا قوت روح و قوت جان طالبان دین گردد، و مجموع کتاب از مبدأ نور نبوت آن حضرت تا زمان ولادت آن حضرت علیه الصلوه و السلام، و آنچه در مدت عمر بر آن حضرت گشته، تا زمان نبوت و ظهور حال او در رسالت تا زمان هجرت، و آنچه در شهر و سنین گذشته تا زمان وفات آن حضرت علیه و آله الصلوه و السلام، مرتب بیان کرده، تا احوال در سیرت سنیه محمدیه ظاهر گردد، و حق روشن گردد، و باطل مضمحل شود.

و این کتاب بزبان عربی بود و فرزند عزیز و خلف صدق او سلاله العلماء المتورعین، سلیل العرفاء المحققین، کاشف قناع الحقیقه، سالک مناہج الطریقه، اسوه المحدثین، و قدوه المفسرین، برهان الفقهاء، سلطان الادباء، شیخ الاسلام و المسلمین، عقیف المله و الدین، محمد علیه الرحمه و الغفران، جهت آنکه خلائق محظوظ گردند و این خیر عام شود، آن را بلفظ فارسی ترجمان کرد، و این صوفی مسکین محمد بن احمد بن محمد الصوفی السمرقندی چند نوبت بعربی و فارسی از زبان

مولانا مرحوم سعید قدس اللہ روحہ شنیدہ] - الی آخره.

و علامه تاج الدین الدهان الحنفی در کتاب «کفایه المتطلع» که در آن مرویات شیخ خود شیخ حسن بن علی عجیمی حنفی (۱) وارد کرده، می فرماید:

[کتاب «شرح المشارق» للشیخ سعد الدین محمد بن مسعود الکا زرونی رحمه اللہ تعالی، أخبر به عن الخطیب علی بن أبی البقاء الغمری المکی، عن المعمر محمد حجازی الشعرانی، عن عز العلامه محمد ارکماس، عن الحافظ عمر (۲) بن الحافظ تقی الدین بن فهد، عن والده الحافظ تقی (۳) الدین محمد بن فهد، و الامام عقیف الدین عبد اللہ بن الشرف عبد الرحیم، کلاهما عن والد الثانی الامام شرف الدین أبی السعادات عبد الرحیم بن عبد الکریم الجرهمی، عن المؤلف الامام سعد الدین محمد بن مسعود الکا زرونی، فذکره].

«اشعار حسان بروایت ابو عبد اللہ یوسف الکنجی»

اما روایت ابو عبد اللہ محمد بن یوسف الکنجی الشافعی، اشعار حسان را: پس در کتاب «کفایه الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب» که نسخه کامله آن در نجف اشرف بدست حقیر آمده بود و از آن روایات بسیار منتخب کردم، در ذکر حدیث غدیر گفته:

ص: ۲۹۹

۱- العجیمی : الحسن بن علی المکی الحنفی المتوفی سنه (۱۱۱۳) ه .

۲- الحافظ عمر بن محمد المکی نجم الدین المتوفی (۸۸۵) ه .

۳- الحافظ تقی الدین محمد بن محمد المعروف بابن فهد الشافعی المتوفی (۸۷۱) .

[قال حسان بن ثابت فى المعنى:

يناديهم يوم الغدير نبهم* بخم فاسمع بالرسول مناديا

و قال: فمن مولاكم و وليكم* و قالوا: و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و أنت ولينا* و لم تلق منا فى الولاية عاصيا

فقال له: قم يا على فانى* رضيتك من بعدى اماما و هاديا

فمن كنت مولاة فهذا و ليه* فكونوا له أنصار صدق مواليا

هناك دعا اللهمّ وال و ليه* و كن للذى عادى عليا معاديا

فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «يا حسان لا تزال مؤيدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانك»[[\(١\)](#)].

و مخفى نماند كه كتاب «كفايه الطالب» از كتب معروفه مشهوره است. مصطفى بن عبد الله القسطنطينى المعروف بالكاتب الجلبى، كه مولوى حيدر على [\(٢\)](#) معاصر بافادات او احتجاج و استدلال مى نمايد، حيث قال فى «منتهى الكلام»:

[و از افادات صاحب «كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» بوضوح مى انجامد كه جمعى از متبحرين بتخريج احاديث كتاب مذکور كمر همت بر میان جان بسته اند، حيث قال: و خرج احاديث «الهدايه» [\(٣\)](#) فقط مع

ص: ٣٠٠

١- كفايه الطالب : ٦٤ .

٢- حيدر على بن محمد الهندى الفيض آبادى الحنفى المتوفى بعد (١٢٥٠) .

٣- الهدايه فى الفروع لبرهان الدين على المرغينانى الحنفى المتوفى سنه (٥٩٣) هـ .

اسانيدھا حافظ(١) عصره و وحيد دهره الشهاب الدين احمد بن حجر العسقلاني المحدث الحافظ المتوفى سنه اثنتين و خمسين و ثمان مائه فى مؤلف متوسط الحجم، سماه «بالدرايه فى منتخب احاديث الهدايه» و ذكر فيه: انه استوعب ما وجدته فيه من الاحاديث و الاثار، و نظر فى أسانيدھ و كان شافعي المذهب منصفاً قليل الاعتراض، بين دليل مذهبه و دليل مذهب الحنفيه، و ذكر ما وقع فيه الخلاف بين الائمة الكرام الاسلام من غير اعتراض و لا تشنيع، بل بطريق الانصاف، و بوبه أبواباً، و ذكر فى كل باب ما يناسبه من الاثار الى غير ذلك. و لهذا هو مؤلف مقبول، و علق المولى ابو السعود ابن محمد العمادى عليه حاشيه ذكر فيها(٢) جل الاحاديث التى أخذ بها الامام الاعظم الهمام الافخم ابو حنيفه النعمان العالم الربانى، فرغ من تأليفها سنه اثنتين و ثمانين و تسعمائه، و لقد أجاد فيها و أفاد، و سلك فيها طريق السداد من غير تعنت و عناد.

و قال فيه أيضاً: و خرج احاديثه الشيخ محيى الدين عبد القادر بن محمد القرشى المصرى المتوفى(٣) سنه سبع و ثلاثين و سبعمائه فى مؤلف لطيف سماه

ص: ٣٠١

١- فى العبارة التى نقلها عن كشف الظنون تغيير فاحش و زياده كثيره كما لا يخفى على من راجعها .

٢- هذه العبارة الى قوله : من غير تعنت و عناده ليست فى كشف الظنون .

٣- فى كشف الظنون ج ٢ / ٢٠٣٤ : و قد خرج أحاديثه الشيخ محيى الدين عبد القادر بن محمد القرشى و فرغ سنه (٧٢٧) و سماه العنايه بمعرفه أحاديث الهدايه ، و توفى سنه (٧٧٥) ، هذه عبارة كشف الظنون ، و لكن صاحب المنتهى غير أولاً عشرين سنه بتلثين سنه و جعلها ثانيا تاريخ الوفاه و لم يتنبه للمنافاه لما يذكر بعد ذلك عن الكشف أن وفاته سنه (٧٧٥) ه .

«التفريعات لاحاديث الهداياه البيئات» و اشتهر اسمه بالعنايه فى معرفه احاديث الهداياه-انتهى.

و قال فيه أيضا: و خرج احاديثه محيى الدين عبد القادر القرشى المتوفى سنه خمس و سبعين و سبعمائه فى مؤلف ضخيم الحجم سماه لعنايه].

و غلام على آزاد بلگرامى در «سبحه المرجان» ذكر او باين نهج نموده قال: [صاحب «كشف الظنون» و هو الفاضل الحاج المعروف بالكاتب الجلبى الاستنبولى المتوفى سنه سبع و ستين و ألف. و من الغريب الواقع ان علماء المله الاسلاميه فى العلوم الشرعيه و العقليه اكثرهم من العجم].

در «كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون» كه نسخه كبره آن كه در مصر مطبوع شده است، فقير وقت تشرف بحج بيت الله الحرام از مكه معظمه زارها الله تشريفا و تعظيما خريدم، گفته:

[«كفايه الطالب فى مناقب على بن ابي طالب» للشيخ الحافظ ابي عبد الله محمد ابن يوسف الكنجى الشافعى المتوفى سنه ٤٥٨] (١).

از اين عبارت ظاهر است كه محمد بن يوسف، شافعى المذهب و شيخ حافظ است، و جلالت مرتبه لقب حافظ از ما سبق ظاهر است.

و علامه على بن محمد المعروف بابن الصباغ المكى المالكى از محمد ابن يوسف الكنجى اخذ مى نمايد، و او را بتعظيم و تبجيل بليغ ياد مى كند در كتاب «الفصول المهمه فى معرفه الائمه» گفته:

[و من كتاب «كفايه الطالب فى مناقب على بن ابي طالب» تأليف الشيخ الامام الحافظ ابي عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى، عن عبد الله ابن عباس رضى الله عنه أن سعيد بن جبير كان يقوده بعد أن كف بصره، فمر على صفه

ص: ٣٠٢

زمزم، و إذا بقوم من أهل الشام يسبون عليا، فسمعهم عبد الله فقال لسعيد: ردني إليهم فرده، فوقف عليهم] (١) - الخ.

از ملاحظه این عبارت ظاهر است که محمد بن یوسف کنجی شیخ و امام و حافظ و شافعی المذهب است.

و نیز ابن الصباغ در «فصول مهمه» در ذکر حضرت صاحب العصر علیه و علی آباءه افضل التحیه و السلام، گفته:

[و صنف الشيخ ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي في ذلك كتابا سماه «البيان في اخبار صاحب الزمان»] (٢).

«اشعار حسان بروایت جلال الدین سیوطی»

اشاره

اما روایت شیخ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، اشعار حسان را: پس باید دانست که سیوطی رساله ای تصنیف کرده که مسمی است به «الازدهار فیما عقده الشعراء من الاشعار» و در این رساله اشعاری که متضمن مضامین احادیث و آثار است، جمع نموده و بدان استدلال بر صحت و شهرت آن احادیث فرموده، چنانچه در اول آن گفته:

[هذا جزء جمعت فيه الاشعار التي عقد فيها شيء من الاحاديث و الاثار سميتها بالازدهار، و له فوائد: منها الاستدلال به على شهره الحديث في الصدر الاول و صحته، و قد وقع ذلك لجماعه من المحدثين، و منها ايراد في مجالس الاملاء، و منها الاشتهار به في فن البديع في أنواع العقد و الاقتباس و الانسجام].

و در همین رساله می فرماید:

ص: ٣٠٣

١- الفصول المهمه : ١٢٧ .

٢- الفصول المهمه : ٢٩٣ .

[فی «تذکره» الشیخ تاج الدین بن مکتوم: لحسان بن ثابت الانصاری رض:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم* بخم فأسمع بالرسول منادیا

و قال: فمن مولاکم و ولیکم* فقالوا: و لم یبدوا هناك التعامیا

الهک مولانا و أنت ولینا* و لم تلف منا فی الولاية عاصیا

فقال له: قم یا علی فانی* رضیتک من بعدی اماما و هادیا

فمن كنت مولاه فهذا ولیه* فکونوا له أنصار صدق موالیا

هناک دعا اللهمّ وال ولیه* و کن للذی عادى علیا معادیا

و أيضا للسید الحمیری(۱):

یا بایع الدین بدنیاه* لیس بهذا أمر الله

من این أبغضت امام الهدی* و أحمد قد کان یهواه

من الذی أحمد من بینهم* بیوم خم ثم ناداه

أقامه من بین أصحابه* و هم حوالیه و سماه

هذا علی بن أبی طالب* مولی لمن قد كنت مولاه

فوال من والاه یا ذا العلی* و عاد من قد کان عاداه

و قال بعضهم:

إذا أنا لم احفظ وصاه محمد* و لا عهده یوم الغدیر مؤکدا

فانی کمن یشری الضلاله بالهدی* تنصر من بعد التقی أو تهودا].

از این عبارت سراسر بشارت نسبت این اشعار هدایت آثار بقطع و جزم و بت و حتم بحسان بن ثابت، و از عبارت شروع این رساله که مذکور شد، ظاهر است که از فوائد این اشعار استدلال است بر شهرت حدیث در صدر اول و صحت آن، و جماعتی از علماء باشعار استدلال بر شهرت

١- الحميرى : اسماعيل بن محمد الشاعر المتوفى سنه (١٧٨) ه .

حدیث در صدر اول و صحت آن نموده اند.

و مخفی نماند که رساله «ازدهار» بعنایت پروردگار پیش نظر این خاکسار کثیر العثار حاضر است، و آن در مجموع رسائل سیوطی است، و مجموع مذکور از جمله کتب وقفیه جناب والد ماجد علامه احله الله دار السلامه می باشد، و جنابشان این اشعار از این رساله در «برهان السعاده» نقل فرموده اند، پس حقیر بهدایت و دلالت جنابشان باین حجت قاطعه و امارت باهره، که سرمه بگلوی خصام می ریزد، مطلع شدم، و بچشم خود در رساله مذکور این اشعار ملاحظه کردم، و شکر عنایت بی نهایت الهی بجا آوردم، بالجمله نقل علامه سیوطی این اشعار درر بار، قاطع دابر اعدار اهل انکار، و منکس رؤس جاحدین سراسر بوار است، که نور حق بسبب آن روشن و ابلج، و باطل و زور بمرتبه غایت افحش و اسمج می نماید، و أبواب صنوف هدایت و ایقان بر روی ارباب اسلام و ایمان می گشاید. و لله الحمد علی ذلك حمدا جمیلا.

«عظمت سیوطی در نزد اهل سنت»

و زواهر مآثر، و بواهر مفاخر، و شوارق معالی، و بوارق محاسن علامه سیوطی که مثبت این اشعار و مستأصل شأفه اهل جحود و انکار است، مفصلا انشاء الله تعالی در ذکر حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها» خواهی شنید، و اجمالا سابقا بیان کردیم که عبد الوهاب شعرانی در «لواقح الانوار» تصریح کرده بآنکه سیوطی شیخ و قدوة او است، و او بر مذهب سلف صالح بود از علماء عاملین و اکابر عارفین، و برای

ص: ۳۰۵

او است مکاشفات غریبه و خوارق، و علوم جمه، و مصنفات جیده کثیره الفوائد.

و نیز از افاده شعرانی ظاهر است که شیخ عبد القادر شاذلی (۱) بعض مناقب سیوطی را در جزئی ذکر کرده، و شعرانی تلخیص عیون آن کرده، می گوید: که شیخ جلال الدین مجبول بود بر خصال حمیده جمیله از صفاء باطن، و سلامت سریرت، و حسن اعتقاد، و زاهد پرهیزگار، و مجتهد در علم و عمل بود، و تردد نمی کرد بسوی کسی از امراء و ملوک و غیر ایشان، و اظهار می کرد هر چیزی را که انعام می کرد حق تعالی از علوم و اخلاق، و کتمان نمی کرد مگر چیزی که مأمور بکتمان آن می شد، و عمل می کرد در این باب بقول حق تعالی. **وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۲)**.

و از سیوطی نقل کرده که او می گفت که اخذ کردم علم حدیث را از ششصد تن که نظم کرده ام اوشان را در «ارجوزه» و ایشان چهار طبقه اند.

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: منقطع شده بود املاء حدیث بدیاری مصریه بعد حافظ ابن حجر تا بیست سال، پس ابتدا کردم در املاء حدیث در مستهل سنه اثنین و سبعین و ثمان مائه، در جامع ابن طولون (۳).

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: بتحقیق که عطا فرموده مرا حق تعالی تبحر در هفت علم: تفسیر، و حدیث، و فقه، و نحو، و معانی،

ص: ۳۰۶

۱- الشاذلی عبد القادر بن محمد الشافعی المصری المتوفی (۹۳۵) ه .

۲- الضحی : ۱۱ .

۳- احمد مؤسس الدوله الطولونیه بمصر توفی سنه (۲۷۰) ه .

و بیان، و بدیع، بر طریقه عرب و بلغاء، نه بر طریقه متأخرین از عجم و اهل فلسفه.

و نیز از سیوطی آورده که او گفته: که بتحقیق رسیدم مقام کمال را در جمیع آلات اجتهاد مطلق منتسب.

و نیز از سیوطی نقل کرده که او گفته: که من دو لک حدیث یاد دارم، و اگر می یافتم زیاده را هر آینه حفظ می کردم.

و نیز از «لوائح» ظاهر است که سیوطی اعلم اهل زمان بود بفقہ و حدیث و فنون آن، و حافظ متقن بود، و می شناخت غریب الفاظ حدیث و استنباط احکام را.

و نیز در آن مذکور است: که بیاض گذاشته بود ابن حجر برای چند احادیث که نمی شناخت که کدام کس تخریج آن کرده و بیان نکرده بود مراتب آن احادیث را، پس سیوطی تخریج این احادیث نموده و بیان مراتب آن از حسن و ضعف کرده.

و نیز از «لوائح الانوار» ظاهر است که سیوطی بزیارت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در عالم بیداری زیاده از هفتاد بار مشرف شده.

و از افاده علامه جار الله (۱) ابو مهدی عیسی بن محمد المغربی المالکی در کتاب «اسانید» خود ظاهر است که سیوطی امام حافظ است، و والد ماجدش او را در سن سه سالگی بمجلس شیخ الاسلام ابن حجر (۲) حاضر کرده، و خودش حج کرد، و آب زمزم نوشید باین نیت که در

ص: ۳۰۷

۱- جار الله المغربی المالکی المتوفی سنه (۱۰۸۰) ه .

۲- ابن حجر احمد العسقلانی المتوفی (۸۵۲) تقدم ذكره .

حدیث مثل حافظ ابن حجر باشد، و در فقه مثل سراج بلقینی (۱).

و متولی مشیخات بسیار گردید، و در آخر زهد در همه ورزید، و منقطع شد بسوی خدای تعالی، و برای او کرامات بود که عظمت اکثر آن بعد وفاتش ظاهر گردید.

و زکریا بن محمد المحلی (۲) الشافعی که از فضلاء تلامذۀ او است، ذکر فرموده: که سیوطی مجتمع شد با جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در بیداری زیاده از هفتاد بار.

و نیز از آن ظاهر است که برای سیوطی چنان تصانیف است که عام شد نفع آن، و بزرگ گردید در نفوس ذوی الکمال وقع آن، و اغتباط کردند بآن شادی و نادی، و قصد کردند بمرعای خصیب آن حاضر و بادی، و افراد کرده آسمای آن را در جزئی بترتیب آن بر فنون، و زیاده اند در شمار بر پنج صد، سوای آنچه رجوع کرده از آن و شسته آن را.

و نیز علامه سیوطی منتهای اجله مشایخ شاه ولی الله است، زیرا که حضرت او در کتاب «ارشاد الی مهمات الاسناد» بنهایت استبشار و افتخار تصریح کرده: بآنکه متصل شده سند او به هفت کس از مشایخ اجله کرام، و ائمه قاده اعلام از مشهورین در حرمین محترمین، که اجماع واقع شده بر فضل شان در میان خافقین، و بعد بیان اسماء این هفت کس گفته: که سند اینها منتهی می شود بامامین حافظین قدوتین

ص: ۳۰۸

۱- البلقینی عمر بن رسلان الشافعی القاهری المتوفی (۸۰۵) ه .

۲- المحلی : بن محمد بن زکریا المصری کان حیا فی سنه (۹۱۴) .

شهیرین، بشیخ الاسلام زین الدین زکریا(۱) و شیخ جلال الدین سیوطی.

و خود مخاطب عالی مقام نیز در رساله «اصول حدیث» بر اتصال سند خود به «ذریعه» والد ماجدش با سیوطی و امثال او نهایت مباحثات و افتخار دارد، و بکمال ابتهاج آن را ذکر می کند، و تصریح می نماید بآنکه هر یکی از مذکورین که سیوطی از جمله شان است، مستند و حافظ وقت بودند، و تصانیف اینها دائر و سائر، و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروف است.

و محمد(۲) بن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرشاد سیوطی را به شیخنا حافظ الاسلام، بقیه المجتهدین الاعلام تعبیر می کند.

و احمد بن(۳) محمد المغربی المقری در «فتح المتعال فی مدح النعال» او را به مجدد مائه تاسعه، و مقرب فوائد شاسعه ملقب ساخته.

و عبد الرؤف مناوی(۴) در «فیض القدیر شرح جامع الصغیر» او را بحافظ کبیر، و امام شهیر وصف کرده.

و علی بن احمد بن نور الدین محمد عزیزی(۵) در «سراج منیر شرح جامع صغیر» او را بامام علامه، و مجتهد عصر خود، و شیخ حدیث یاد کرده.

ص: ۳۰۹

- ۱- ابن محمد بن زکریا الانصاری المصری الشافعی المتوفی (۹۲۶) ه .
- ۲- ابن یوسف بن علی الدمشقی الحنفی المتوفی سنه (۹۴۲) .
- ۳- احمد المغربی المقری المالکی المتوفی بالقاهره سنه (۱۰۴۱) .
- ۴- عبد الرؤوف بن علی المناوی الشافعی المتوفی سنه (۱۰۳۱) .
- ۵- العزیزی : علی بن احمد البولاقی المصری الشافعی المتوفی (۱۰۷۰) .

و شیخ احمد بن علی القشاشی (۱) در کتاب «سمط مجید فی سلاسل اولیاء التوحید» تصریح کرده: بآنکه سیوطی شیخ اسلام، و حافظ زاهد، جامع در میان علم و عمل بود.

و مولوی حیدر علی در «منتهی الکلام» او را از اکابر شافعیه و انموده.

«جلالت ابن مکتوم نزد اهل سنت»

و نیز باید دانست که علامه ابن مکتوم که از «تذکره» او، شیخ جلال الدین سیوطی این اشعار نقل کرده، نیز از اکابر اساطین، و مشاهیر متبحرین، و ارکان منقدین، و اعیان محققین است.

صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مکتوم بن احمد بن محمد بن سلیم العبسی (۲) النحوی نقلت هذه النسبه من خطه هو الامام تاج الدین، اشتغل بالحديث و فنونه و اخذ الحديث عن اصحاب النجيب، و ابن علاق و هذه الطبقة. و هو مقيم بالديار المصرية، بلغنی انه يعمل تاريخا للنحاه، و وقفت له على «الدر اللقيط من المحيط» من تفسير القرآن، و هو كتاب ملكته بخطه في مجلدین التقط فيه اعراب «البحر المحيط» تصنيف شيخنا العلامة أثير الدين (۳)، فجاء في غايه الحسن، و قد اشتهر هذا الكتاب، و ورد الى الشام، و نقلت به النسخ، رأيت بالقااهرة مرات، ثم اننى اجتمعت به في سنه خمس و اربعين و سبعمائنه بالقااهرة، و سألته الاجازه بكل

ص: ۳۱۰

۱- احمد بن محمد بن يونس بن احمد بن علي المدني المتوفى (۱۰۷۱) .

۲- و في طبقات القراء للجزري : القيسى .

۳- ابو حيان محمد بن يوسف الاندلسي المتوفى (۷۴۵) ه .

ما يرويه، فأجاز لي متلفظاً بذلك [١]-الخ.

و شيخ محمد بن محمد الجزرى در «طبقات القراء» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مكتوم بن احمد بن محمد بن سليم بن مجلى تاج الدين القيسى الدمشقى ثم القاهرى الحنفى، امام عالم نحوى استاذ، ولد فى أوائل ذى الحجه سنه ثلاث و ثمانين و ستمائه، قرأ على البقى الصائغ (٢) و أبى حيان، و ببعض الروايات على على ابن يوسف الشطنوفى (٣).

و سمع الكثير و كتب و جمع و تصدر للاقراء بالجامع الظاهرى بالحسينيه بعد موسى بن على القطبى (٤).

توفى فى السابع و العشرين من رمضان سنه تسع و اربعين و سبعمائه (٥).

و سيوطى در «حسن المحاضر» گفته:

[احمد بن عبد القادر بن مكتوم تاج الدين ابو محمد القيسى جمع الفقه و النحو و اللغه، و صنف «تاريخ النجاه» و «الدر اللقيط من البحر المحيط». ولد فى ذى الحجه سنه اثنتين و ثمانين و ستمائه، و مات سنه تسع و اربعين و سبعمائه (٦).

و نيز جلال الدين سيوطى در «بغية الوعاة فى طبقات اللغويين و النجاه» گفته:

ص: ٣١١

١- الوافى بالوفيات ج ٧ / ٧٤

٢- تقى الدين عبد الله بن محمد الحنفى المتوفى سنه (٧٧٨).

٣- الشطنوفى على بن يوسف المقرئ الشافعى المتوفى سنه (٧١٣).

٤- القطبى: ضياء الدين الشافعى المتوفى سنه (٧٠٣) هـ.

٥- غايه النهايه للجزرى ج ١ / ٧٠.

٦- حسن المحاضر ج ١ / ٤٧٠.

[احمد بن عبد القادر بن احمد بن مكتوم بن احمد بن محمد بن سليم بن محمد القيسى تاج الدين ابو محمد الحنفى النحوى، قال فى «الدرر»: ولد فى آخر ذى الحجه سنه ثنتين وثمانين وستمائه، و أخذ النحو عن البهاء بن النحاس(١) و لازم ابا حيان دهرًا طويلًا، و أخذ عن السروجى(٢) و غيره. و تقدم فى الفقه و النحو و اللغه، و درس و ناب فى الحكم. و كان سمع من الدياتى اتفاقًا قبل أن يطلب ثم اقبل على سماع الحديث و نسخ الاجزاء، فأكثر عن أصحاب النجيب(٣) و ابن علاق(٤) و قال فى ذلك:

و عاب سماعى للحديث بعيد ما* كبرت أناس هم الى العيب أقرب

و قالوا: امام فى علوم كثيره* يروح و يغدو سائلًا يتطلب

فقلت: مجيبًا عن مقالتهم و قد* غدوت لجهل منهم أتعجب

إذا استدرك الانسان ما فات من علا* فلهزم يعزى لا الى الجهل ينسب

و الروايه عنه عزيزه، و قد سمع عنه ابن رافع(٥)، و ذكره فى معجمه، له تصانيف حسان منها: «الجمع بين العباب» و «المحكم فى اللغه»، «شرح الهدايه فى الفقه»، «الجمع المتناه فى أخبار اللغويين و النحاه» عشر مجلدات. و كأنه مات عنها مسوده، ففرقت عنه شذر مذر، و هذا الامر هو أعظم باعث لى على اختصار طبقاتى الكبرى فى هذا المختصر، فان تلك لما نرومه فيها يحتاج الى دهر طويل من الوقوف على الغرائب و المناظرات و اسناد الحديث و الاخبار، و ان كنا حصلنا

ص: ٣١٢

- ١- ابن النحاس محمد بن ابراهيم الحلبي النحوى المتوفى (٦٩٨) هـ .
- ٢- السروجى محمد بن ابراهيم الشافعى المتوفى سنه (٧١٠) .
- ٣- النجيب : عبد اللطيف بن عبد المنعم الحنبلى المتوفى (٦٧٢) .
- ٤- ابن علاق ابو عيسى عبد الله المصرى المتوفى سنه (٦٧٢) هـ .
- ٥- محمد بن رافع السلامى المؤرخ الحافظ المتوفى (٧٧٤) هـ .

من ذلك بحمد الله الجرم الغفير، لكن لا- يخلو كل يوم من الوقوف على فائده جديده، و الاطلاع على ما لم نكن اطلعنا عليه، فلزم من الاسراع بتبييضها اما اتلاف النسخ على اصحابها أو إخلاؤها من الزوائد. و من تصانيفه: «شرح كافي ابن الحاجب»، «شرح شافيته»، «شرح الفصيح»، «الدر اللقيط من البحر المحيط» مجلدات قصره على مباحث أبي حيان مع ابن عطيه(1)، و الزمخشري «التذكرة» ثلاث مجلدات سماها «قيد الاوابد»، و قفت عليها بخطه في المحموديه اعادنا الله الى الانتفاع بها كما كنا قريبا بمحمد و آله.

توفى الشيخ تاج الدين فى الطاعون العام فى رمضان سنه تسع و اربعين و سبعمائه، و كتب إليه بعض الفضلاء:

أيا تاج دين الله و الاوحد الذى* تسنم مجدا قدره ذروه العلاء

و جامع أشتات الفضائل حاويا* مدى السبق حالالا لما قد تشكلا

و بحر علوم فى رياض مكارم* أبى حاله التساءل الا تسلسلا

لعلك و الاحسان منك سجيته* و أوصافك الاعلام طاولن يذبلا

تعدد لى نظما مواضع حذف ما* يعود الى الموصول نظما مسهلا

و أكثر من الايضاح و اعذر مقصرا* و عش دائم الاقبال ترفل فى الحلا

فأجابه الشيخ تاج الدين، و من خطه نقلت:

ألا أيها المولى المحلى قريضه* إذا راح شعر الناس فى البيد مشكلا

و جالى أبكار المعانى عرائسا* عليها من التنميق ما سمج الحلا

و مستنتج الافكار تشرق كالضحى* و مستخرج الالفاظ تخلب كالطلا

و غارس من غرس المكارم مثمرا* و جانى من ثمر الفضائل ما حلا

كتبت الى المملوك نظما بمدحه* و وصفك فى الآفاق مازال أفضلا

ص: ٣١٣

١- ابن عطيه عبد الحق ابو محمد المحاربى المفسر المتوفى (٥٤٢) هـ .

و ارسلت تبغى نظمه لمسائل* و من عجب أن يسأل البحر جدولا

فلم يسع المملوك الا امثاله* و تمثيل ما الوى و ايضاح ما جلا

و لم يال جهدا فى اجتلاب شريده* و من بذل المجهود جهدا فما ألا

فقلت: و قد اهديت فجرا الى ضحى* و شولا الى بحر و سحقا لذى ملا

الى آخر الايات][١].

«دلالت أشعار حسان بر ولایت و امامت»

و هر گاه این همه دانستی، پس بدانکه این اشعار درر بار، بلاغت شعار متانت آثار، جلیله المقدار، عزیزه المثار، عالیہ المنار، مشرقه الانوار یانعه الانوار، متفقه الازهار، کاشف غمام شبهات رکیکه، و مزیح غیاهب ظلام توجیہات سخیفه، و دافع و ساوس اوهام بعیده، و رافع هواجس غیر سدیده، و هاتک استار تزویقات بی اصل، و مبدی عوار تلفیقات صریحه الهزل، و منور عیون مؤمنین، و شافی صدور موقنین، و مشید دعائم دین، و مسدد ارکان یقین، و موجب نتاج أفهام عقیمه، و مورث شفاء قلوب سقیمه، و منتج فوائد عظیمه، و جالب عوائد فقیمه است که از آن بصراحت تمام بدلالات مطابقی بلا دخل تعریض و التزام، امام و هادی بودن جناب امیر المؤمنین علیه الصلاه و السلام به ارشاد جناب سرور انام علیه آلاف التحیه و السلام حدیث غدیر را، ظاهر و واضح است.

پس قطعا و حتما و جزما و یقینا ثابت گردید که مراد از حدیث غدیر افاده امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده لا غیر.

ص: ۳۱۴

برای خدا تعصب و عناد را گذاشته، یک لحظه تأمل باید فرمود که شعر «فقال له قم» الخ، نص صریحست بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم، در روز غدیر، نص بر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده، زیرا که معنایش آن است که جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم گفت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام: که ای علی برخیز که من پسندیدم ترا بحالی که تو امام و هادی هستی.

پس توجیهاً رکیکه و تأویلات سخیفه بحمل (مولی) بر معنای غیر امام، محض افتراء و بهتان، و صریح مجازفت و عدوان، و أشنع کذب و اختلاق، و أفحش عناد و شقاق است، که تأویل الحدیث بما لا یرضی به الرسول و الصحابه العدول است.

و صحت احتجاج و استدلال باین اشعار هدایت شعار بچند وجه ظاهر است:

اول: آنکه قائل آن حسان بن ثابت، خود از صحابه عدول، و أجله فحول است، و علاوه بر محامد عامه، و مناقب شامله بالخصوص، فضائل و مناقب زاهره او موجب مزید رکون و قبول.

ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر در «استیعاب» گفته:

[و روینا من وجوه کثیره عن ابی هریره و غیره: ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لحسان: «اهجهم- یعنی المشرکین- و روح القدس معک» .

و انه صلی الله علیه و سلم قال لحسان: «اللهم أیده بروح القدس لمناضلته عن المسلمین» .

و قال صلی الله علیه و سلم ان قوله فیهم اشد علیهم من وقع النبل.

و مر عمر بن الخطاب بحسان بن ثابت و هو ینشد الشعر فی مسجد

رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فقال: أتنشد الشعر؟ أو قال: مثل هذا الشعر في مسجد رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم؟ فقال له حسان بن ثابت: قد كنت انشد و فيه من هو خير منك، يعنى النبي صَلَّى الله عليه و سلم، فمكث عمر [١].

و نیز در آن مسطور است:

[و روى ابن دريد (٢)، عن ابى حاتم، عن ابى عبيده (٣) قال: فضل حسان على الشعراء بثلاث: كان شاعر الانصار فى الجاهليه، و شاعر النبي صَلَّى الله عليه و سلم فى النبوه، و شاعر اليمن كلها فى الاسلام.

قال ابو عبيده: و اجتمعت العرب على أن أشعر المدر اهل يثرب، ثم عبد القيس، ثم ثقيف، و على أن أشعر المدر حسان بن ثابت.

و قال ابو عبيده: حسان بن ثابت شاعر الانصار فى الجاهليه، و شاعر اهل اليمن فى الاسلام و هو شاعر اهل القرى [٤].

و نیز در آن مذکور است:

[ذكر الزبير بن بكار (٥) قال ابراهيم بن المنذر (٦)، عن هشام بن سليمان (٧)

ص: ٣١٦

١- الاستيعاب ج ١ / ٣٤٥ .

٢- محمد بن الحسن اللغوى المتوفى سنه (٣٢١) ه .

٣- ابو عبيده : معمر بن المثنى البصرى المتوفى سنه (٢٠٩) ه .

٤- الاستيعاب ج ١ / ٣٤٥ .

٥- ابن به كار الاسدى قاضى مكه المتوفى سنه (٢٥٦) ه .

٦- ابن عبد الله بن المنذر المدنى المتوفى سنه (٢٣٦) ه .

٧- ابن سليمان المخزومى المكى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٩ / ٦٢ .

عن ابن جريح(١)، عن محمد بن السائب بن بركة(٢)، عن امه، انها كانت مع عائشه فى الطواف و معها أم حكيم بنت خالد بن العاص، وام حكيم بنت عبد الله بن ابي ربيعه، فتذاكرنا حسان بن ثابت، فابتدرناه بالسب، فقالت عائشه أ ابن الفريعه تسبان؟ انى لارجو أن يدخله الله الجنه بذبه عن النبي صلى الله عليه و سلم بلسانه: أ ليس القائل:

هجوت محمدا فأجبت عنه و عند الله فى ذاك الجزاء

فان أبى و والدتى و عرضى لعرض محمد منكم و قاء

فبرأ؟؟؟ نه من ان يكون افترى(٣).

و ابو الحسن على بن محمد بن عبد الكريم الجزرى المعروف بابن الاثير در «اسد الغابه» بترجمه حسان گفته:

[يقال له: شاعر رسول الله صلى الله عليه و سلم، و وصفت عائشه رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالت: كان و الله كما قال فيه حسان:

متى بيد فى الداجى البهيم جبينه يلح مثل مصباح الدجى المتوقد

فمن كان أو من قد يكون كأحمد نظام لحق أو نكال لملحد

و قد كان رسول الله صلى الله عليه و سلم ينصب له منبرا فى المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صلى الله عليه و سلم، و

رسول الله يقول: «ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافع عن رسول الله صلى الله عليه و سلم»(٤).

ص: ٣١٧

١- عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح المكى المتوفى (١٤٩) .

٢- له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٧ / ٢٦٩ .

٣- الاستيعاب ج ١ / ٣٤١ .

٤- اسد الغابه ج ٢ / ٤ .

و شهاب الدين احمد بن على المعروف بابن حجر العسقلانى در «اصابه فى تمييز الصحابه» بترجمه حسان گفته:

[كان شاعر الانصار فى الجاهليه، و شاعر النبى صلى الله عليه و سلم فى أيام النبوه و شاعر اليمن كلها فى الاسلام، و كان مع ذلك جباناً. و فى «الصحيحين» من طريق سعيد بن (١) المسيب قال: مر عمر بحسان فى المسجد و هو ينشد فلحظ إليه، فقال كنت انشد و فيه من هو خير منك، ثم التفت الى ابى هريره، فقال: انشدك الله أ سمعت النبى صلى الله عليه و سلم يقول: «أجب عنى اللهم أيده بروح القدس» .

و اخرج احمد من طريق يحيى (٢) بن عبد الرحمن بن حاطب قال: مر عمر على حسان و هو ينشد الشعر فى المسجد، فقال: أ فى مسجد رسول الله صلى الله عليه و سلم تنشد الشعر؟ فقال: قد كنت أنشد و فيه من هو خير منك.

و فى «الصحيحين» عن البراء: ان النبى صلى الله عليه و سلم قال لحسان: «اهجهم أو هاجهم و جبرئيل معك» .

و قال ابو داود: ثنا لوين (٣)، عن ابن (٤) أبى الزناد، عن أبيه، عن هشام (٥) بن عروه، عن عائشه: ان النبى صلى الله عليه و سلم كان يضع لحسان المنبر فى المسجد يقوم عليه قائماً يهجو الذين كانوا يهجون النبى صلى الله عليه و سلم، فقال رسول الله صلى الله عليه و سلم: «ان روح القدس مع حسان مادام ينافح عن رسول

ص: ٣١٨

١- ابن المسيب بن حزن التابعى المتوفى سنه (٩٤) هـ .

٢- ابو محمد يحيى بن عبد الرحمن المدنى المتوفى سنه (١٠٤) هـ .

٣- لوين محمد بن سليمان البغدادى المتوفى سنه (٢٤٦) هـ .

٤- ابن أبى الزناد عبد الرحمن المدنى المتوفى سنه (١٧٤) هـ .

٥- هشام بن عروه الزبيرى المدنى المتوفى سنه (١٤٦) هـ .

و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم در كتاب «المستدرک على الصحيحين» گفته:

[حدثنا ابو العباس محمد (٢) بن يعقوب، ثنا بحر بن نصر، ثنا عبد الله (٤) ابن وهب، اخبرني عبد الرحمن بن أبي الزناد، عن أبيه و هشام بن عروه، عن عروه، عن عائشه قالت: كان رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يضع لحسان منبرا في المسجد يقوم عليه قائما يفاخر عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم و يقول رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: «ان الله يؤيد حسان بروح القدس ما نافح أو فاخر عن رسول الله» .

و حدثنا أبو العباس، ثنا بحر بن نصر، ثنا عبد الله بن وهب، اخبرني عبد الرحمن ابن أبي الزناد، عن هشام بن عروه، عن ابيه، عن عائشه، عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم نحوه، هذا حديث صحيح الاسناد، و لم يخرجاه.

حدثنا الحسين (٥) بن الحسن بن ايوب، ثنا ابو يحيى بن أبي سبره، ثنا عبد العزيز بن عبد الله الاويسى (٦) ، ثنا ابراهيم بن سعد (٧)، عن صالح (٨) بن كيسان

ص: ٣١٩

١- الاصابه ج ١ / ٣٢٥ .

٢- ابو العباس الاصم النيسابوري المتوفى سنه (٣٤٦) ه .

٣- بحر بن نصر الخولاني المصري المتوفى سنه (٢٦٧) .

٤- ابن وهب ابو محمد المصري المتوفى سنه (١٩٧) .

٥- الحسين ابو عبد الله الطوسي المتوفى سنه (٣٤٠) ه .

٦- الاويسى : عبد العزيز بن عبد الله له ترجمه في الجرح و التعديل .

٧- ابو اسحاق الزهري المدني المتوفى سنه (١٨٤) ه .

٨- صالح بن كيسان المدني المتوفى بعد سنه (١٤٠) ه .

عن ابن شهاب (١)، عن عروه (٢) قال: كانت عائشه رضی اللہ عنہا تکره أن یسب حسان بن ثابت عندها و تقول: أليس الذى قال:

فان أبی و والدتی و عرضی لعرض محمد منكم و قاء]

و نیز در آن مذکور است:

[اخبرنا علی (٣) بن محمد بن عقبه الشیبانی بالكوفه، ثنا الهیثم (٤) بن خالد حدثنا ابو نعیم، ثنا عیسی بن عبد الرحمن، حدثنی عدی بن ثابت، عن البراء ابن عازب قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لحسان بن ثابت: «ان روح القدس معک ما هاجیتهم». هذا حدیث صحیح الاسناد، و لم یخرجاه.

أخبرنی محمد بن ابراهیم بن الفضل المزکی، ثنا احمد بن سلمه، ثنا اسحاق ابن ابراهیم، أنا عبده بن سلیمان، عن هشام بن عروه، عن أبیه، عن عائشه قالت:

استأذن حسان بن ثابت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم فی هجاء المشرکین، فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم: فکیف بنسبی فیهم؟ فقال حسان: لاسلنک منهم کما تسل الشعره من العجین.

قال هشام: قال أبی: و ذهبت اسب حسان عند عائشه، فقالت: لا تسب حسان فانه کان ینافح عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم.

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه هکذا، انما خرجه مسلم بطوله من حدیث اللیث، عن خالد بن یزید و ذکر فیہ القصیده بطولها:

هجوت محمدا و أجت عنه و عند اللہ فی ذاک الجزاء

ص: ٣٢٠

١- ابن شهاب : محمد بن مسلم المدنی المتوفی سنه (١٢٤) ه .

٢- عروه بن الزبیر بن العوام المتوفی سنه (٩١) ه .

٣- علی بن محمد بن عقبه الشیبانی المتوفی سنه (٣٤٣) ه .

٤- هیثم بن خالد ابو صالح المتوفی سنه (٢٧٨) ه .

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن علي بن عفان(١)، ثنا أبو أسامة(٢)، عن الوليد بن كثير، عن يزيد بن عبد الله بن قسيط(٣)، عن أبي الحسن مولى بنى نوفل: ان عبد الله بن رواحه(٤) و حسان بن ثابت أتيا رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم حين نزلت طسم الشعراء يبكيان، و هو يقرأ عليهم: وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ(٥) حتى بلغ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قال: أنتم وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا قال: أنتم وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمْتُمْ قال: أنتم(٦).

دوم: آنکه حسان این اشعار بلاغت آثار را باستجازات و اجازت جناب سرور مختار عليه و آله الاطهار آلافا التحيه و السلام ما اختلف الليل و النهار خوانده، و آن حضرت بجواب استجازات او كلمه بليغه:

«قل على بركه الله» فرموده، و ذلك اكبر شاهد و اصدق برهان على الحجيه و الصواب و صارم اوداج شبهات المنكرين الاقشاب.

سوم: آنکه تقرير جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله برای این اشعار هویدا و آشکار است که حسان روبروی آن حضرت انشاد آن کرده، وردی و انکاری از آن حضرت بر این اشعار واقع نشده، و تقرير حضرت بشير و نذير باجماع اهل اسلام دليل قاطع و برهان ساطع بر حقيقت و صواب و موافقت با سنت و كتاب است.

ص: ۳۲۱

۱- ابو محمد العامري الكوفي المتوفى سنة (٢٠٧) ه .

۲- ابو أسامة حماد بن أسامة الكوفي المتوفى (٢٠١) ه .

۳- ابو عبد الله الليثي المدني له ترجمه في الجرح و التعديل ج ٩ / ٢٧٣ .

۴- عبد الله بن رواحه الصحابي الشهيد في وقعه مؤتته (٨) ه .

۵- الشعراء : ٢٢٤ - ٢٢٧ .

۶- المستدرک للحاكم ج ٣ / ٤٨٦ و ٤٨٨ .

چهارم: آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله علاوه بر تقریر، صراحه استحسان این اشعار فرموده که بعد سماع آن ارشاد نموده:

«یا حسان لا تزال مؤیدا بروح القدس ما نافحت عنا بلسانک» كما فی روایه محمد بن یوسف الکنجی و سبط ابن الجوزی.

و از این ارشاد صراحه واضح است که این اشعار بذروه قبول و استحسان سرور انس و جان صلی الله علیه و آله ما مختلف الملوان فائز گردیده، و بتأیید روح القدس از زبان گوهرفشان حسان سرزده، و مصداق منافحه از ذات عالی برکات سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات و التسلیمات بوده.

پنجم آنکه: حسان این اشعار را در مجمع عظیم صحابه عدول انشاد کرده و همه تقریر کردند، و اصلا ردی و انکاری بر آن نکردند.

پس باجماع جمیع صحابه که اهل لسان و اقحاح عرب اعیان بودند، ثابت گردید که مراد از «مولی» در حدیث غدیر امام و هادی است. پس انکار حضرات سنی بر این معنی عین انکار بر جمیع صحابه حاضرین این مجمع شریف است.

ششم: آنکه حضرات ثلاثه هم قطعا و حتما و جزما در این مجمع عظیم حاضر، و تهنیت شیخین بالخصوص بر حصول ابن مرتبه عظمی برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقول و مأثور، پس احتمال غیبت اینها کما ذکر الکابلی، و المخاطب فی الجواب عن حدیث الطیر، هیچ عاقلی بر زبان نمی توان آورد، و چون حضرات ثلاثه انکاری بر این اشعار ننمودند، با آنکه دأب حضرت ثانی جابجا تفوه باعتراض و ایراد بود، و بلا ارتیاب و امتراء ثابت گردید که نزد این حضرات هم «مولی» در حدیث بمعنی امام است، و شبهات و احتمالات منکرین و جاحدین

از جمله شنائع اوهام، و از مزید وهن و سقوط علی طرف الثمام و الحمد لله فی المبدأ و الختام.

بس عجب که اتباع ثلاثه باختراع تأویلات رکیکه از تخطئه حضرات ثلاثه و تحمیق و تسفیهشان هم بر خود نمی لرزند، و حسابی از مخالفشان بر نمی دارند.

دلیل چهارم «شعر قیس بن سعد»

اشاره

دلیل چهارم از دلائل یقینیه و حجج قطعیه و براهین زاهره و امارات باهره و شواهد صادقه و بینات عادلّه بر اینکه مراد از حدیث غدیر امامت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و خلافت و امارت آن مزین و ساده ولایت است، آنکه قیس بن سعد بن عباده که از اکابر صحابه جلیل الشان و اعظم مقتدایان اعیان است، در اشعار بلاغت شعار خود تصریح فرموده به اینکه: جناب امیر المؤمنین علیه السّلام امام او و امام ما سوای او است، و باین حکم آمده است تنزیل یعنی قرآن شریف، روزی که فرموده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

حدیث: «من كنت مولاه فعلي مولاه» علامه ابو المظفر يوسف بن قزغلی که بتصریح فاضل رشید در «ایضاح» از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت است، و فضائل سنیّه و مناقب علیّه او عنقریب بگوش می خورد، در «تذکره خواص الامه» می فرماید: [قال قیس بن سعد بن عباده الانصاری: و انشدها بین یدی علی بصفین:

قلت: لما بغی العدو علينا حسبنا ربنا و نعم الوکیل

و علی امامنا و امام لسوانا أتى به التنزیل

یوم قال النبی: من کنت مولاه فهذا مولاه خطب جلیل

انما قاله النبی علی الامه حتم ما فيه قال و قيل [۱].

بعنایت سرمدی و تأیید صمدی از این اشعار متانت آثار بنهایت وضوح و ظهور آشکار گردید که مراد از حدیث غدیر امامت و اِمارت جناب امیر المؤمنین علیه السّلام است، چه قیس بن سعد بوقت بغی و جور و زیغ دشمن کینه کیش و ظهور عناد و عداوت و شقاوت معاند بد اندیش روبروی جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بیان کرد که: آن جناب امام او و امام ما سوای او است، و قرآن شریف بامامت آن جناب نازل گردیده، روزی که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و آله

حدیث: «من کنت مولاه فعلى مولاه» ارشاد نموده، و این ارشاد خطب جلیل و امر عظیم است، و ارشاد این حدیث بطریق حتم و الزام بر سائر انام بوده.

بحیرتم که بعد سماع چنین نصوص واضحه و تصریحات لائحه که عرق تسویلات و تأویلات سخیفه را استیصال می کند و بیخ و ساوس و هواجس ظلمانیه را بر می کند، و لسان قبل و قال را مقطوع، و اصل شبهات و تشکیکات اهل جدال را مقموع می سازد، بکدام حيله و تخدیع دست خواهند انداخت، و کدام تلمیع و تسویل واهی بر پا خواهند ساخت.

فضائل قیس بن سعد در کتب رجال اهل سنت

و محتجب نماند که برای ثبوت فضل و جلالت قیس بن سعد بن عبادہ ملاحظه تقریرات حضرات اهل سنت در تعظیم و تبجیل صحابه، و اثبات حقانیت شان، و تمسک بافعال و اقوال ایشان در اصول و فروع، خصوصا ملاحظه افادات خود مخاطب در صدر این باب و دیگر ابواب

ص: ۳۲۴

۱- تذکره خواص الامه : ۳۳ .

کافی و بسند است، معهذنا بالخصوص فضائل و محامد قیس بن سعد بن عبادہ در اینجا مذکور می شود که غایت جلالت او ظاهر شود.

پس باید دانست که قیس بن سعد حسب افادات اساطین و محققین سنیہ، سخی و کریم، و از کرام و فضلاء اصحاب جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ، و صاحب عقل و دہا و متصف برآی صواب انما بودہ، و تا دہ سال اکتساب سعادت خدمت سرور انام صلی اللہ علیہ و آلہ الکرام کردہ، و منزلت صاحب شرطہ در خدمت آن جناب داشت، کہ اهتمام امور آن جناب می نمود، و از فضلاء اجلہ و دہات عرب و کرمایشان، و صاحب نجدت و شجاعت و شریف قوم خود بودہ، کہ کسی مدافعت فضل او نمی کرد مثل پدر و جد خودش، و جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ مدح خاندان او نمودہ، و ارشاد فرمودہ کہ جود از عادت این اہلبیت است، و در مشاہد با آن حضرت حاضر شدہ، و آن سرور رایت روز فتح از پدرش گرفتہ، بہ او عنایت نمودہ الی غیر ذلک.

علامہ ابو عمر یوسف بن عبد اللہ بن محمد بن عبد البر النمری القرطبی (۱) در کتاب «استیعاب فی معرفہ الصحاب» گفتہ:

[قیس بن سعد بن عبادہ بن دلیم بن حارثہ الانصاری الخزرجی، و قد نسبنا اباہ فی بابہ فأغنی ذلک عن الرفع فی نسبہ ہیہنا، یکنی أبا الفضل و قیل: أبا عبد اللہ و قیل: أبا عبد الملک، امہ فکیہہ بنت عبید بن دلیم بن حارثہ.

قال الواقدی (۲): کان قیس بن سعد بن عبادہ من کرام اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم و اسخائہم و دہاتہم.

ص: ۳۲۵

۱- ابن عبد البر: یوسف بن عبد اللہ القرطبی المتوفی (۴۶۳) ہ .

۲- الواقدی محمد بن عمر بن واقد المدنی المتوفی سنہ (۲۰۷) .

قال ابو عمر: كان أحد الفضلاء الجله، واحد دهاه العرب و اهل الرأى و المكيديه فى الحروب، مع النجده و البساله و السخاء و الكرم، و كان شريف قومه غير مدافع هو و ابوه وجده، صحب قيس رسول الله صلى الله عليه و سلم هو و ابوه و اخوه سعيد بن سعد بن عباد(١).

قال انس بن مالك(٢): كان قيس بن سعد بن عباد من النبي صلى الله عليه و سلم بمكان صاحب الشرطه من الامير، و أعطاه رسول الله صلى الله عليه و سلم الرايه يوم فتح مکه إذ نزعها من أبيه لشكوى قريش سعدا(٣) يومئذ و قد قيل: انه اعطاها الزبير(٤)، ثم صحب قيس بن سعد على بن ابى طالب، و شهد معه الجمل و صفين و النهروان هو و قومه و لم يفارقه حتى قتل، و كان و لاه على مصر، فضايق به معاويه و أعجزته فيه الحيله فكايد فيه عليا ففطن على لمكيدته، فلم يزل به الاشعث(٥) و اهل الكوفه حتى عزل قيسا و ولى محمد بن ابى بكر(٦)، ففسدت عليه مصر(٧).

و عز الدين ابو الحسن على بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى در «اسد الغابه فى معرفه الصحابه» كفته:

[قيس بن سعد بن عباد بن دليم بن حارثه بن ابى خزيمه بن ثعلبه بن طريف

ص: ٣٢٦

١- سعيد . . كان واليا لامير المؤمنين عليه السلام على اليمن .

٢- انس بن مالك : خادم النبي صلى الله عليه و آله توفى سنه (٩٣) هـ .

٣- سعد بن عباد الانصارى الخزرجى المتوفى سنه (١٤) هـ .

٤- الزبير بن العوام المقتول بوادى السباع سنه (٣٦) هـ .

٥- الاشعث بن قيس الكندى الهالك سنه (٤٠) هـ .

٦- محمد بن أبى بكر استشهد بفسطاط مصر سنه (٣٨) هـ .

٧- الاستيعاب ج ٣ / ١٢٨٩ .

ابن الخزرج بن ساعده الانصارى الخزرجى الساعدى يكنى ابا الفضل و قيل:

ابو عبد الملك، و امه فكيهه بنت عبيد بن دليم بن حارثه، و كان من فضلاء الصحابه و أحد دهاه العرب و كرمائهم، و كان من ذوى رأى الصائب و المكيداه فى الحرب مع النجداه و الشجاعه، و كان شريف قوماه غير مدافع و من بيت سيادتهم.

أنبأنا ابراهيم، و اسماعيل و غيرهما بأسنادهم الى أبى عيسى قال: حدثنا محمد بن مرزوق البصرى(١)، حدثنا محمد بن عبد الله الانصارى(٢)، حدثنى أبى عن ثمامه(٣)، عن انس قال: كان قيس بن سعد بن عباداه من النبى صلّى الله عليه و سلم بمنزله صاحب الشرطه من الامير.

قال الانصارى: مما يلى من اموره، قال: و حدثنا ابو عيسى، حدثنا ابو موسى حدثنا وهب بن بن جرير(٤)، حدثنا أبى قال: سمعت منصور بن زاذان(٥) يحدث عن ميمون بن أبى شبيب(٦)، عن قيس بن سعد بن عباداه ان أباه دفعه الى النبى صلّى الله عليه و سلم يخدمه، قال: فمر بى النبى صلّى الله عليه و سلم و قد صليت فضربنى برجله و قال: «أ لا أدلك على باب من أبواب الجنة؟»، قلت: بلى، قال: «لا حول و لا قوه الا بالله».

قال ابن شهاب: كان قيس بن سعد يحمل رايه الانصار مع النبى صلّى الله عليه و سلم، قيل: انه كان فى سريره فيها ابو بكر و عمر، فكان يستدين و يطعم الناس

ص: ٣٢٧

- ١- ابن مرزوق الباهلى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٨ / ٨٩ .
- ٢- الانصارى الخزرجى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٧ / ٢٩٦ .
- ٣- ثمامه بن عبد الله بن انس بن مالك قاضى البصره .
- ٤- ابن جرير بن حازم الحافظ البصرى المتوفى سنه (٢٠٦) .
- ٥- ابن زاذان ابو المغيره الثقفى الواسطى المتوفى سنه (١٢٨) هـ .
- ٦- ابن أبى شبيب الرقى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٨ / ٢٣٤ .

فقال ابو بكر و عمر: ان تركنا هذا الفتى أهلك مال أبيه، فمشيا في الناس، فلما سمع سعد قام خلف النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فقال: من يعذرني من ابن ابي قحافه و ابن الخطاب بيخلان على ابني.

و قال ابن شهاب: كانوا يعدون دهاه العرب حين ثارت الفتنه خمسه رهط، يقال لهم: ذوو رأى العرب و مكيدتهم: معاويه، و عمرو بن العاص و قيس بن سعد و المغيره بن شعبه و عبد الله بن (١) بديل بن ورقاء، فكان قيس و ابن بديل مع علي، و كان المغيره معتزلا في الطائف، و كان عمرو مع معاويه.

و قال قيس: لو لا اني سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يقول: «المكر و الخديعه في النار» لكنت من أمكر هذه الامه.

و أما جوده: فله فيه أخبار كثيره لا نطول بذكرها، ثم انه صحب عليا لما بويح له بالخلافه، و شهد معه حروبه، و استعمله علي علي مصر، فكايده معاويه، فلم يظفر منه بشيء، فكايد عليا و أظهر ان قيسا قد صار معه يطلب بدم عثمان فبلغ الخبر عليا، فلم يزل به محمد بن أبي بكر و غيره حتى عزله و استعمل بعده الاشر (٢)، فمات في الطريق، فاستعمل محمد بن أبي بكر، فأخذت مصر منه و قتل، و لما عزل قيس اتى المدينه، فأخافه مروان بن الحكم (٣)، فسار الى علي بالكوفه و لم يزل معه حتى قتل، فصار مع الحسن، و سار في مقدمته الى معاويه فلما بايع الحسن معاويه دخل قيس في بيعه معاويه و عاد الى المدينه و هو القائل يوم صفين:

هذا اللواء الذي كنا نحف به مع النبي و جبرئيل لنا مدد

ص: ٣٢٨

١- ابن بديل بن ورقاء الخزاعي الشهيد بصفين (٣٧) ه .

٢- مالك بن الحارث النخعي الشهيد في طريق مصر (٣٨) ه .

٣- مروان بن الحكم : الهالك بدمشق سنه (٦٥) ه .

ما ضر من كانت الانصار عيبته أن لا يكون له من غيرهم أحد

قوم إذا حاربوا طالت اكفهم بالمشرفيه حتى يفتح البلد

روى عن النبی صلی الله عليه و سلم احاديث، روى عنه ابو عمار عريب بن حميد الهمداني(١)، و ابن أبي ليلى(٢) ، و الشعبي(٣)، و عمرو بن شرحبيل(٤)، و غيرهم.

أنبأنا ابو الفضل الطبرى الفقيه بأسناده الى احمد بن على، حدثنا ابو بكر ابن(٥) أبى شيبه، حدثنا ابن عيينه(٦)، عن ابن ابى نجیح(٧)، عن ابيه، عن قيس بن سعد روايه قال: لو كان العلم متعلقا بالثريا لناله ناس من فارس.

و توفي سنه تسع و خمسين و قيل: سنه ستين. و كان ليس فى وجهه لحيه و لا- شعره، فكانت الانصار تقول: وددنا أن نشترى لقيس لحيه بأموالنا و كان مع ذلك جميلا. اخرجه الثلاثة[٨]-الخ.

و علامه احمد بن على بن محمد بن على بن محمود بن احمد بن حجر عسقلانى در «اصابه فى تمييز الصحابه» كفته:

[قيس بن سعد بن عباد بن دليم الانصارى الخرجى، تقدم نسبه فى

ص: ٣٢٩

- ١- ابو عمار الدهنى الكوفى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٧ / ٣٢ .
- ٢- ابن أبى ليلى محمد بن عبد الرحمن المتوفى سنه (١٤٨) ه .
- ٣- الشعبي عامر بن شراحيل ابو عمرو الكوفى المتوفى (١٠٤) ه .
- ٤- ابو ميسره الكوفى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٦ / ٢٣٧ .
- ٥- ابن أبى شيبه عبد الله بن محمد الحافظ المتوفى سنه (٢٣٥) .
- ٦- سفيان بن عيينه الحافظ الكوفى المتوفى سنه (١٩٨) ه .
- ٧- ابن أبى نجیح عبد الله بن يسار المكى المتوفى (١٣١) ه .
- ٨- اسد الغابه ج ٤ / ٢١٥ .

ترجمه والده، مختلف فى كنيته، فقيل: ابو الفضل، وقيل: ابو عبد الله وقيل:

ابو عبد الملك.

و ذكر ابن حبان ان كنيته ابو القاسم، و امه بنت عم ابيه، و اسمها فكيهه بنت عبيد بن دليم.

و قال ابن عيينه، عن عمرو بن دينار(١): كان قيس ضخما حسنا طويلا، إذا ركب الحمار خطت رجلاه الارض.

و قال الواقدي: كان سخيا كريما داهيه.

و أخرج البغوى من طريق ابن شهاب قال: كان قيس حامل رايه الانصار مع رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، و كان من ذوى الرأى من الناس.

و قال ابن يونس(٢): شهد فتح مصر و اختط بها دارا، ثم كان قيس أميرها لعلى.

و فى «مكارم الاخلاق» للطبرانى من طريق عروه بن الزبير: كان قيس بن سعد يقول: اللهم ارزقنى مالا فانه لا يصلح الفعال الا بالمال.

و ذكر الزبير انه كان سناطا(٣) ليس فى وجهه شعره، فقال: ان الانصار كانوا يقولون: وددنا أن نشترى لقيس بن سعد لحيه بأموالنا، قال ابو عمر: كذلك كان شريح(٤) و عبد الله بن الزبير (٥) لم يكن فى وجوههم شعر.

و فى «صحيح البخارى» عن انس: كان قيس بن سعد من النبى صَلَّى الله عليه

ص: ٣٣٠

١- ابن دينار ابو محمد الاثرم المكى المتوفى سنه (١٢٥) ه .

٢- عبد الرحمن بن احمد بن يونس المصرى المتوفى سنه (٣٤٧) ه .

٣- السناط بكسر السين أو ضمها : من لا لحيه له أو خفيف العارضين .

٤- القاضى ابو أميه بن الحارث المتوفى سنه (٧٨) ه .

٥- ابن الزبير بن العوام المقتول بمكه سنه (٧٣) ه .

و سلم بمنزله صاحب الشرطه من الامير.

و أخرج البخارى فى «التاريخ» من طريق مريم بن اسعد(١)، قال: رأيت قيس بن سعد و قد خدم النبى صلى الله عليه و سلم عشر سنين.

و قال ابو عمر: كان أحد الفضلاء الجله من دهاه العرب من اهل الرأى و المكيدة فى الحرب مع النجده و السخاء و الشجاعه، و كان شريف قومه غير مدافع و كان ابوه وجده كذلك.

و فى «الصحيح» عن جابر فى قصه جيش العسره: انه كان فى ذلك الجيش و انه كان ينحر و يطعم حتى استدان بسبب ذلك و نهاه امير الجيش، و هو أبو عبيده(٢)،

و فى بعض طرقه: ان النبى صلى الله عليه و سلم قال: «الجود من شيمه اهل ذلك البيت» رويناه فى «الغيلانيات» .

و أخرجه ابن وهب(٣) من طريق بكر بن سواده(٤)، عن أبى حمزه(٥)، عن جابر.

و أخرج ابن المبارك، عن ابن عيينه، عن موسى بن أبى عيسى(٦): ان رجلا استقرض من قيس بن سعد ثلاثين ألفا، فلما ردها عليه، أبى أن يقبلها.

و شهد مع رسول الله صلى الله عليه و سلم المشاهد و أخذ النبى صلى الله عليه

ص: ٣٣١

١- فى سير النبلاء : عن يريم أبى العلاء . و على أى حال ما وجدت له ترجمه .

٢- ابن الجراح عامر بن عبد الله المتوفى سنه (١٨) ه .

٣- عبد الله بن وهب بن مسلم المصرى المتوفى (١٩٧) ه .

٤- ابن سواده ابو ثمامه المصرى غريق افريقيه سنه (١٢٨) ه .

٥- ابو حمزه الخولانى المصرى له ترجمه فى الجرح و التعديل ج ٩ / ٣٦١ .

٦- ابن أبى عيسى أبو هارون المدينى روى عن الباقر عليه السلام .

و سلم يوم الفتح الرايه من أبيه فدفعها له روى قيس بن سعد، عن النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم و عن ابيه.
روى عنه انس، و ثعلبه بن أبي مالك(١)، و أبو مسيره(٢)، و عبد الرحمن بن أبي ليلى، و عروه، و آخرون.
و صحب قيس عليا و شهد معه مشاهده(٣).

دليل پنجم «شعر امير المؤمنين عليه السلام و حديث غدیر»

اشاره

دليل پنجم از دلائل واضحه و براهین لائحه بر اراده امامت و خلافت از حديث غدیر آن است که خود جناب امير المؤمنين عليه السلام تصريح فرموده بآنکه جناب رسالت مآب صَلَّى اللهُ عليه و آله آن حضرت را امام گردانیده، و به این معنی بغدیر خم خیر داده.

چنانچه در دیوان اشعار مأثوره از آن حضرت، که حسین میبذی(٤) در «فواتح» بمدح آن بعد کلامی گفته:

[خاصه دیوان اشعار حقائق اشعار او که بی شائبه تکلف و بی رائحه تصلف، آسمانی است پر از کواکب حقائق، و چمنی است پر از شقائق دقائق.

نجائب آیات غرائب نزهه رغائب غایات کتائب نجاهه

عقائت احکام دقائق حکمه حقائق احکام رقائت بسطه

ص: ۳۳۲

۱- ابن ابی مالک المدنی التابعی امام مسجد بنی قریظه .

۲- ابو مسیره : مولى العباس بن عبد المطلب .

۳- الاصابه فى تمیيز الصحابه ج ۳ / ۲۴۹ .

۴- المیبذی الحسین بن معین الدین الیزدی المتوفى (۸۷۰) ه .

مدینه مشتمل بر هزار بیت معمور، سفینه ای منطوی بر صد بحر مسجور.

صوامع اذکار لوامع فکرة* جوامع آثار قوامع عزه

مدارس تنزیل محارس غبطه* مغارس تأویل فوارس منعه

أرائک توحید مدارک زلفه مسالک تمجید ملانک نصره

کانی پر از جواهر لطائف، بحری پر از لآلی معارف.

شوادى مباحاه هوادى تنبه* بوادى فکاهات غوادى رجیه

جواهر أنباء زواهر وصله* ظواهر أنباء قواهر صوله

کیمیائی که قلب ناقص را بصورت نوعیه کمال رساند، عین الحیوانی که تشنه بادیه حجاب را زلال وصال چشاند.

بشائر اقرار بصائر عبره سرائر آثار ذخائر دعوه

مثنای مناجاه معانی نباهه* مغانی محاجاه مبانی قضیه

فوائد الهام زوائد نغمه* عوائد انعام موائد نعمه

در ظروف حروفش الوف أصرار مندرج، و در سواد مدادش صنوف أنوار مندمج، آفتاب حقیقت از بروج ارقام او لامع و ظاهر، و معانی ابیات او مانند اهل بیت کامل و ظاهر.

لطائف اخبار وظائف منحه* صحائف اخبار خلائف حسبه

فصول عبارات، وصول تحیه* حصول اشارات، اصول عطیه

و سر کمال کلام خاتم الاولیاء آن است که نطق أخص خواص انسان است، و ارتفاع و انحطاط نطق انسان بر طبق مرتبه او است در کمال و نقصان، و چون کمال صوری و معنوی آن حضرت مانند آفتاب لامع است، کلام حقائق نظامش مطابق آن واقع است]-انتهی، مذکور است:

[لقد علم الاناس بأن سهمی* من الاسلام یفضل کل سهم

و أحمد النبي أخي و صهری* علیه الله صلی و ابن عمی

و انی قائد للناس طرا* الی الاسلام من عرب و عجم

و قاتل کل صندید رئیس* و جبار من الکفار ضخم

و فی القرآن أَلزَمهم ولاءئی* و أوجب طاعتی فرضا بعزم

کما هارون من موسی اخوه* کذاک انا أخوه و ذاک اسمی

لذاک اقامنی لهم اماما* و أخبرهم به بغدیر خم

فمن منکم یعادلنی بسهمی* و اسلامی و سابقتی و رحمی

فویل، ثم ویل، ثم ویل* لمن یلقى الاله غدا بظلمی

و ویل، ثم ویل، ثم ویل* لجاحد طاعتی و مرید هضمی

و ویل للذی یشقی سفاهها* یرید عداوتی من غیر جرم].

از این اشعار کرامت شعار بکمال صراحت واضح و ظاهر است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد بیان افضلیت خود و بیان حقوق آن جناب، جمیع مردم را بسوی اسلام و ثبوت ایجاب اطاعت و اتباع آن حضرت در قرآن شریف بقول خود: و لذاک اقامنی-الخ-میین فرموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله آن حضرت را در روز غدیر امام و پیشوای خلق ساخته و مردم را به این معنی خبر داده.

فَلله الحمد و المنه که جمیع تأویلات و تسویلات و خزعلات و هزلیات حضرات سنیه در انکار دلالت حدیث غدیر بر امامت جناب امیر- المؤمنین علیه السلام باطل گردید و نهایت شناعت و فظاعت آن کفلق الصبح هویدا گشت.

و میر حسین میبذی در «فواتح» بشرح این اشعار گفته: [مباهات بقرابت نبی و مفاخرت بر مردم اجنبی:

لقد علم الناس بأن سهمي* من الاسلام يفضل كل سهم

و احمد النبي اخي و صهري* عليه الله صلى و ابن عمي

و اني قائد للناس طرا* الى الاسلام من عرب و عجم

و قاتل كل صنديد رئيس* و جبار من الكفار ضخم

صهر: پدر زن، و العرب بالضم: خلاف العجم و العرب واحد مثل العجم و العجم، و صنديد بكسر: مهتر، و ضخم: بزرگ.

و در بعض نسخ بجای من الكفار، من الاسلام.

می فرماید: هر آینه بحقیقت دانند مردم که بخش من از اسلام افزون می آید بر هر بخشی، و احمد پیغمبر برادر من و پدر زن من است، بر او خدا درود فرستاد، و پسر برادر پدر من است، و بدرستی که من کشنده ام مردم را همه بسوی اسلام از عرب و عجم، و کشنده هر مهتر سردارم و سرکش از کافران بزرگ.

از خلق جهان پایه من بیشتر است* در علم و عمل مایه من بیشتر است

جاهل که ز بخت بد بگیرد خورش* در دیده او خنجر من بیشتر است

و فی القرآن الزمهم و لائی* و أوجب طاعتی فرضا بعزم

كما هارون من موسى اخوه* كذاك أنا اخوه و ذاك اسمي

لذاك اقامنی لهم اماما* و اخبرهم به بغدير خم

فمن منكم يعادلني بسهم* و اسلامي و سابقتي و رحمي

امامت: پیشوایی، و امام: پیشوا، و غدیر: آبگیر در دشت، و خم بضم: موضعی است در میان مکه و مدینه بجحفه (بتقدیم جیم مضمومه) که میقات اهل شام است، و معادله: با چیزی برابر آمدن، و يقال له:

سابقه فی هذا الامر إذا سبق الناس إليه، و در بعضی نسخ بجای بعزم،

می فرماید: در قرآن لازم گردانید ایشان را دوستی من، و واجب کرد فرمانبرداری مرا فرض، یا دل بر کار نهادن، چنانچه هارون از موسی برادر او بود، همچنین من برادر اویم و این نام منست، برای آن بر پای داشت مرا برای ایشان پیشوا، و خبر داد ایشان را بآن در غدیر خم پس کیست از شما که برابر باشد مرا به بخش من و اسلام من و پیشی من و خویشی من؟ آی مهر تو بر تمام عالم شده فرض در ذمه همت است احسان تو فرض

بی مهر تو حق نمی کند هیچ قبول روزی که رسد نامه اعمال بعرض

حکایت: امام احمد از براء بن عازب، و زید بن ارقم(۱) روایت کند که چون حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه در وقت مراجعت از حج بغدیر خم نزول فرمود، دست مرتضی علی را بگرفت و گفت:

أ لستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ؟ ، گفتند: آری، فرمود:

أ لستم تعلمون انی أولی بکل مؤمن من نفسه؟ ، گفتند: آری گفت:

اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

پس عمر او را دید و بدو گفت: هنیئا یا ابن ابی طالب أصبحت و أمسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه.

و ثعلبی روایت کند که پیغمبر این سخن بعد از آن فرموده که یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ(۲)

ص: ۳۳۶

۱- زید بن ارقم الانصاری الخزرجی المتوفی بالكوفه سنه (۶۸) .

۲- المائده : ۶۷ .

نازل شد و بیشتر از این، آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ (۱)** نازل شده بود در شأن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در وقتی که در نماز خاتم خود را به سائل داده بود، چنانکه مفسران همه بر این اتفاق دارند، و حضرت نبی صلی الله علیه و آله مضمون آن را به امت نرسانیده بود، چون حضرت نبی صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشته، بموضع غدیر خم رسید، یا **أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ** نازل شد. و بر اهل توفیق پوشیده نیست که آیه: **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (۲)** وَ **أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (۳)** ملائم این حدیث است و الله أعلم.

فویل، ثم ویل، ثم ویل* لمن یلقى الاله غدا بظلمی

و ویل، ثم ویل، ثم ویل* لجاحد طاعتی و مرید هضمی

و ویل للذی یشقی سفاهاً* یرید عداوتی من غیر جرمی

(هضم): چیزی از حق کسی کم کردن، و (جرم): گناه.

می فرماید: پس وای، پس وای، پس وای مر آن کس را که بیند خدا را فردا با ستم کردن با من، و وای، پس وای، پس وای مر انکار کننده فرمانبرداری مرا و خواهنده کم کردن حق مرا، و وای مر آن کس را که بدبخت شود از بیخردی خواهد دشمنی مرا بیگناه.

هر کس که نگشت واقف از حال نبی* یکرنگ نشد ز جهل با آل نبی

ص: ۳۳۷

۱- المائدة : ۵۵

۲- الاحزاب : ۶ .

۳- الانفال : ۷۵ .

گر فضل علی خود نتوانی دانست باید که کنی فهم ز اقوال نبی

حکایت: امام علی بن احمد واحدی، از ابو هریره روایت کند که مرتضی علی این آیات را در حضور امیر المؤمنین ابو بکر و عثمان و طلحه، و زبیر، و فضل بن عباس (۱)، و عمار (۲)، و عبد الرحمن (۳)، و ابو ذر (۴)، و مقداد (۵)، و سلمان، و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهم فرمود [۶]-انتهی.

«دلالت آیات مأثوره از امیر المؤمنین علیه السلام بر امامت»

و محتجب نماند که این اشعار اعجاز آثار امام ابرار علیه آلاف سلام الملك الغفار، علاوه بر آنکه دلالت دارد بر اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در واقعه غدیر خم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امام سائر انام گردانیده، بوجه دیگر دلالت صریحه دارد بر امامت و خلافت آن حضرت:

اول: آنکه آن حضرت بقول خود:

«لقد علم الاناس» الخ-تصریح صریح بثبوت افضلیت ذات قدسی صفات فرموده، چه فاضل بودن

ص: ۳۳۸

- ۱- الفضل بن العباس بن عبد المطلب المتوفی سنه (۱۳) ه .
- ۲- عمار : الصحابی الجلیل الشهید بصفین سنه (۳۷) ه .
- ۳- عبد الرحمن بن عوف المتوفی سنه (۳۲) ه .
- ۴- جندب بن جناده الصحابی العظیم المتوفی سنه (۳۲) ه .
- ۵- المقداد بن الاسود الکندی الصحابی الجلیل المتوفی (۳۳) ه .
- ۶- الفواتح فی شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام : ۴۰۵ - ۴۰۶ .

سهم آن جناب از اسلام بر هر سهم، دلیل قاطع افضلیت ذات معجز سمات است، و دافع هر ریب و وهم، کما لا یخفی علی من اوتی قسطا من الادراک و الفهم.

دوم: آنکه قول آن حضرت:

«و انی قائد للناس طرا» الخ- دلالت واضح دارد بر آنکه آن حضرت سبب اسلام جمیع مردم از عرب و عجم بوده، و ظاهر است که هر گاه آن حضرت سبب اسلام جمیع مسلمین عرب و عجم باشد، افضلیت آن حضرت از همه کس کالشمس فی رابعه النهار متحقق و ثابت خواهد شد، و خرافات و تعصبات و اختراعات حضرات اهل سنت در خلق محامد و مدائح محیره عقول برای اول و ثانی و ثالث باطل و مضمحل خواهد گردید.

سوم: آنکه اختصاص آن حضرت بقتل جمیع صناید و رؤسای کفار و استیصال جماعت کبار این اشرار که از قول آن حضرت:

«و قاتل کل صنید» الخ- هویدا و آشکار است، نیز دلیل قاطع بر افضلیت آن حضرت است، چه از عمده اسباب استحکام دین مبین، قتل کفار و معاندین است. و لا یستریب فی ذلک الا من عقله أفین، و دینه غیر متین، و قد استهوته الشیاطین، فهو لا یمیز الغث من السمین.

چهارم: آنکه قول آن حضرت:

«و فی القرآن الزمهم ولائی و اوجب طاعتی فرضا بعزم»

دلالت صریحه دارد بر آنکه حق تعالی ولاء اتباع و انقیاد آن حضرت را در قرآن شریف بالقطع فرض و واجب فرموده.

پس ثابت شد که آن حضرت بنص قرآن شریف واجب الاطاعه و لازم الاتباع است، پس امامت و خلافت آن حضرت بنص قرآن شریف ثابت

شد، چه هر که واجب الاطاعه است، امام است.

چنانچه خود شاه صاحب در همین باب کما سبق فرموده اند:

[و هر که واجب الاطاعه بود، امام است]-انتهی.

پنجم: آنکه قول آن حضرت:

«فمن منکم یعادلنی» الخ- صریح است در آنکه کسی از اصحاب مساوی و معادل و مشابه و مماثل آن حضرت در سهم و اسلام و سابقه و رحم نبود.

و کل ذلك دليل الافضليه و الارحقيه، كما هو متيقن عند من له أدنى بصيره و المعيه.

و چون بروایت واحدی ثابت شد که این اشعار را جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحضور ابو بکر، و عمر، و عثمان، و امثال شان فرموده، بطلان مزعوم سنیه که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام بحديث غدیر احتجاج بر امامت خود فرموده، بکمال وضوح و ظهور رسید، و ظاهر و لائح گردید که جناب امیر المؤمنین علیه السّلام، ثلاثه و امثال ایشان را به اثبات امامت خود بر ایشان و غیر ایشان از حدیث غدیر مفحم و محجوج ساخته، و مقام شبه و ارتیاب برای منکرین و جاحدین ذوی الاذنبان نگذاشته.

«ترجمه میبذی شارح دیوان»

و مخفی نماند که میر حسین میبذی صاحب «فواتح» از مشهورین علمای اهل سنت و اکابر فضلاى ایشان است، و اجله ائمه سنیه و مشاهیر مقتدایان ایشان تعظیم و تبجیل او می کنند، و او را بلفظ مولانا یاد می کنند.

و غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند میر (۱) در «حیب السیر» بمدح

ص: ۳۴۰

۱- خواند میر: المؤرخ المتوفى بعد سنه (۹۳۰) الف كتابه فى هذه السنه .

او گفته:

[قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افاضل علماء عراق، بل اعظم دانشمندان آفاق انتظام داشت، و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بوده، علم امانت می افراشت، از جمله مؤلفاتش «شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین» تصنیفی است دانش اثر، و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور، همچنین آن جناب بر «کافیه» و «هدایه»، «حکمت» و «طوالع» و «شمسیه» حواشی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده، در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بر منصبه عرض نهاده] (۱) - الخ.

و محمود بن سلیمان کفوی در «طبقات حنفیه» موسوم «بکتاب اعلام الاخیار» که شاهصاحب هم حواله بآن در «بستان المحدثین» کرده اند و در «کشف الظنون» هم آن را ذکر کرده، می گوید:

[و فی کتاب «الفواتح شرح دیوان علی» لمولانا حسین بن معین الدین المیبذی امامنا شافعی محمد بن ادریس بن عباس بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد بن یزید هاشم بن عبد المطلب، سائب در روز بدر مسلمان شد] (۲) - الخ.

و نیز در «کتاب» کفوی مسطور است:

[و رأیت فی آخر الفاتحه السادسة فی «فواتح شرح الادیوان المنتسب الی علی بن ابی طالب» للمولی معین الدین المیبذی نقلا عن عروه الشیخ علاء - الدوله انه قال: قطب زمان ما عماد الدین عبد الرحمان پارسینی بود، و پارسین

ص: ۳۴۱

۱- حیب السیر ج ۴ / ۶۰۷ .

۲- کتاب اعلام الاخیار مخطوط : ۱۰۰ فی مکتبه آیه الله العظمی المرعشی رقم ۶۱۳ .

دهیست از قزوین نزدیک ابهر]-الخ.

و کاتب چلبی در «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» در ذکر شروح «کافیه» گفته:

[و «شرح الکافیه» لمولانا میر حسین المیبذی سماه «مرضی الرضی» أوله کَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فِي جَمِيعِ الْاَبْوَابِ]-الخ.

و نیز کاتب چلبی در «کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون» گفته:

[دیوان علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و قد شرحه حسین بن معین الدین المیبذی الترمذی المتوفی سنه ۸۷۰ سبعین و ثمانمائه بالفارسیه]-الخ.

دلیل ششم: «نزول آیه سأل سائل در واقعه غدیر»

اشاره

دلیل ششم: آنکه نزول سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ در حق حارث بن نعمان که از قبول مولانیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام سر تافته و کراهت و تنگص شدید از آن ظاهر نموده، دلیل واضح و برهان قاطع است بر آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم باین حدیث شریف افاده خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده. و این روایت را: احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری.

و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی.

و ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی.

و محمد بن یوسف بن الحسن الزرنندی المدنی الحنفی.

و شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر دولت آبادی.

ص: ۳۴۲

و سيد نور الدين على بن عبد الله الحسنى السمهودى.

و شيخ نور الدين على بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف بابن الصباغ.

و عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى المعروف بجمال الدين المحدث.

و شمس الدين محمد المدعو بعبد الرؤف بن تاج العارفين المناوى.

و شيخ بن عبد الله بن شيخ بن عبد الله العيدروس الباعلوى.

و سيد محمود بن محمد بن على الشيخانى القادري المدنى.

و على بن ابراهيم بن احمد بن على نور الدين الحلبى الشافعى.

و احمد بن الفضل بن محمد با كثير المكى الشافعى.

و محمد محبوب عالم بن صفى الدين جعفر بدر عالم.

و محمد صدر عالم سبط شيخ ابو الرضا محمد.

و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير.

و احمد بن عبد القادر بن بكرى العجيلى الشافعى.

و سيد مؤمن بن حسن الشبلنجى ذكر كرده اند.

«شأن نزول سأل سائل بروایت ابو اسحاق ابراهيم الثعلبى»

اشاره

اما روايت ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى: پس در تفسير خود كه مسمى به «الكشف و البيان عن تفسير القرآن» كه بعنايت رب منان در اين اوان برکت نشان، مجلد آخر آن بدست اين كثير العصيان آمده، گفته:

[سئل سفیان بن عیینہ عن قول الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ فِيمَن نَزَلَتْ؟

فقال: لقد سألتني عن مسأله ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني ابي، عن جعفر ابن محمد، عن آبائه: لما كان رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم بغدير خم نادى للناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي بن ابي طالب، فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فشاع ذلك و طار فى البلاد فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأنى رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم على ناقه حتى أتى الابطح، فنزل عن ناقته فأناخها و عقلها، ثم أتى النبى صَلَّى اللهُ عليه و سلم و هو فى ملا من اصحابه، فقال:

يا محمد! أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا-اله الا-الله و انك رسول الله، فقبلناه منك، و أمرتنا ان نصلى خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاة فقبلناه، و أمرتنا ان نصوم شهر رمضان فقبلناه منك، و أمرتنا بالحج فقبلناه، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعى ابن عمك، ففضلته علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»!! فهذا شىء منك، أم من الله عز و جل؟ ، فقال صَلَّى اللهُ عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو ان هذا من الله»، فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجاره من السماء او ائتنا بعذاب أليم.

فما وصل إليها حتى رماه الله بحجر فسقط على هامته و خرج من دبره فقتله و انزل الله عز و جل: سَيَأْتِيَنَّكُمْ بِعَذَابٍ وَاَقِيعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ .

«محامد ثعلبى»

و محامد فاخره، و مناقب زاهره، و محاسن باهره، و فضائل جليه، و مدائح سنيه، و مآثر عليه ثعلبى بر متتبع بصير پوشيده نيست.

ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله الرومى الحموى البغدادى الملقب بشهاب الدين در كتاب «معجم الأدباء» كه نسخه عتيقه آن كه از نظر سيوطى گذشته

و بخط او مزین شده، بدست این حقیر افتاده، بترجمه علی بن احمد بن محمد بن علی الواحدی می گوید:

[وقال ابو الحسن الواحدی فی مقدمه «السیط»: و أظننی لم آل(۱) جهدا فی احکام اصول هذا العلم علی حسب ما یلیق بزماننا هذا و تسعه سنو عمری علی قله أعدادها، فقد وفق الله تعالی و له الحمد حتی اقتبست کلما احتجت إلیه فی هذا الباب من مظانه و أخذته من معادنه.

أما اللغه: فقد درستها علی الشیخ ابی الفضل أحمد بن محمد بن عبد الله بن یوسف العروسی(۲) رحمه الله، و کان قد خنق التسعین فی خدمه الادب، و ادرك المشایخ الکبار و قرأ علیهم. و روى عنهم کأبى منصور الازهرى(۳)، و روى عنه «کتاب التهذیب» و غیره من الکتب، و ادرك ابا العباس العامری، و ابا القاسم الاسدی(۴)، و ابا نصر طاهر بن محمد الوزیری، و ابا الحسن الرخجی، و هؤلاء کانوا فرسان البلاغه و أئمه اللغه.

و سمع ابا العباس الاصم و روى عنه، و استخلفه الاستاذ ابو بکر الخوارزمی(۵) علی درسه عند غیبه، و له المصنفات الکبار، و الاستدراکات علی الفحول من العلماء باللغه و النحو، و کنت قد لازمته سنین ادخل علیه عند طلوع الشمس و أخرج لغروبها، أسمع و أقرأ و اعلق و احفظ و ابحت و اذاکر اصحابه ما بین طرفی النهار، و قرأت علیه الکثیر من الدواوین و کتب اللغه، حتی عاتبنی شیخی رحمه

ص: ۳۴۵

۱- لم آل : لم اقصر و لم ادخر .

۲- ابو الفضل العروسی الادیب الشافعی المتوفی بعد سنه (۴۱۶) .

۳- الازهری محمد بن محمد الهروی الشافعی المتوفی سنه (۳۷۰) .

۴- الاسدی عبید الله بن محمد العروسی المتوفی سنه (۳۸۷) .

۵- الخوارزمی : محمد بن موسی الحنفی المتوفی سنه (۴۰۳) .

اللّه يوما و قال: انك لم تبق ديوانا من الشعر الا قضيت حقه، أما آن لك أن تتفرغ لتفسير كتاب الله العزيز؟ تقرأه على هذا الرجل الذى يأتيه البعداء من أقاصى البلاد و تتركه أنت على قرب ما بيننا من الجوار، يعنى الاستاذ الامام احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي، فقلت: يا أبت انما اتدرج بهذا الى ذاك الذى تريد و إذا لم احكم الادب بجد و تعب لم أرم فى غرض التفسير من كتب(١)، ثم لم اغب زيارته يوما من الايام حتى حال بيننا قدر الحمام.

و أما النحو: فانى لما كنت فى ميعه(٢) صباى و شرح(٣) شيبتي وقعت(٤) الى الشيخ ابى الحسن(٥) على بن محمد بن ابراهيم الضرير، و كان من أبرع أهل زمانه فى لطائف النحو و غوامضه، و أعلمهم بمضايق طرق العربيه و حقائقها، و لعله تفرس فى و توسم الخير لى، فتجرد لتخريجى، و صرف و كده(٦) الى تأديبى و لم يدخر عنى شيئا من مكنون ما عنده، حتى استأثرنى بأفلاذه(٧)، و سعدت به افضل ما سعد تلميذ باستاذه، و قرأت عليه جوامع النحو و التصريف و المعانى، و علقت عنه قريبا من مائه جزء فى المسائل المشكله، و سمعت منه اكثر مصنفاته فى النحو و العروض و العلل.

ص: ٣٤٦

-
- ١- الكتب (بفتح الكاف و الثاء المثلثه) : القرب .
 - ٢- الميعه : اول العمر .
 - ٣- الشرح : اول الصبا
 - ٤- وقعت : اتصلت
 - ٥- ابو الحسن الضرير النحوى النيسابورى المتوفى حدود (٤٢٠) هـ .
 - ٦- الوكد (بضم الواو) : السعى و الجهد
 - ٧- الافلاذ : الابناء

و خصنى بكتابه الكبير فى علل القراءه المرتبه من كتاب «الغايه» لابن مهران(١) ثم ورد علينا الشيخ ابو عمران المغربى المالكى، و كان واحد دهره، و باقعه(٢) عصره فى علم النحو، لم يلحق أحد ممن سمعنا شأوه(٣) فى معرفه الاعراب، و لقد صحبته مده فى مقامه عندنا حتى استنزفت(٤) غرر ما عنده.

و أما القرآن و قراءات أهل الامصار و اختيارات الائمة: فانى اختلفت الى الاستاذ ابى القاسم على بن احمد البستى رحمه الله، و قرأت عليه القرآن ختمات كثيره لا تحصى، حتى قرأت عليه اكثر طريقه الاستاذ أبى بكر احمد بن الحسين ابن مهران، ثم ذهبت الى الامامين ابى عثمان سعيد بن محمد الحيرى، و ابى الحسن على بن محمد الفارسى، و كانا قد انتهت إليهما الرياسه فى هذا العلم، و اشير إليهما بالاصابع فى علو السن و رؤيه المشايخ و كثره التلامذه و غزاره العلوم و ارتفاع الاسانيد و الوثوق فيها، فقرأت عليهما و اخذت من كل واحد منهما حظا وافرا بعون الله و حسن توفيقه، و قرأت على الاستاذ سعيد مصنفات ابن مهران، و روى لنا كتب ابى على الفسوى(٥) عنه، و قرأت عليه بلفظى كتاب «الزجاج» بحق روايته عن ابن مقسم(٦) عنه، و سمع بقراءتى الخلق الكثير.

ثم فرغت للاستاذ ابى اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى رحمه الله و كان خير العلماء بل بحرهم، و نجم الفضلاء بل بدرهم، و زين الائمة بل فخرهم، و أوحد

ص: ٣٤٧

- ١- احمد بن الحسين بن مهران النيسابورى المتوفى سنه (٣٨١) ه .
- ٢- الباقعه : الذى لا يفوته شىء .
- ٣- الشأو : المدى و الغايه .
- ٤- نرف و استنزف البئر : نزع ما فيها من ماء .
- ٥- الفسوى : الحسن بن احمد النحوى المتوفى سنه (٣٧٧) ه .
- ٦- ابن مقسم : محمد بن الحسن البغدادى المتوفى سنه (٣٥٤) ه .

الامه بل صدرهم، و له التفسير الملقب «بالكشف و البيان عن تفسير القرآن» الذى رفعت به المطايا فى السهل و الاوعار، و سارت به الفلك فى البحار، و هبت هبوب الريح فى الاقطار.

فسار مسير الشمس فى كل بلده و هب هبوب الريح فى البر و البحر

و اصفقت(١) عليه كافه الامه على اختلاف نحلهم، و اقروا له بالفضيله فى تصنيفه ما لم يسبق الى مثله، فمن ادركه و صحبه علم انه كان منقطع القرين، و من لم يدركه فلينظر فى مصنفاته ليستدل بها على انه كان بحرا لا ينزف(٢)، و غمرا لا يسير(٣)، و قرأت عليه من مصنفاته اكثر من خمسمائه جزء منها: «تفسيره الكبير» و كتابه المعنون بالكامل فى علم القرآن و غيرهما(٤).

از اين عبارت ظاهر است كه شيخ ابو الفضل احمد بن محمد بن عبد الله ابن يوسف العروضى استاد واحدى، كه محامد و مناقب فاخره او از بيان واحدى ظاهر است، و سيوطى در «بغية الوعاة» بترجمه او گفته:

[احمد بن محمد بن عبد الله بن يوسف بن محمد بن مالك النهشلى الاديب ابو الفضل العروضى الصفار الشافعى.

قال عبد الغافر(٥): هو شيخ اهل الادب فى عصره، حدث عن الاصم، و ابى منصور الازهرى، و الطبقة.

و تخرج به جماعه من الائمة منهم الواحدى.

ص: ٣٤٨

١- أصفق القوم على كذا : أطبقوا عليه .

٢- لا ينزف : لا ينزح .

٣- الغمر : الماء الكثير - و لا يسير : لا يدرك عمقه .

٤- معجم الادباء ج ١٢ / ٢٦٢ .

٥- ابن اسماعيل بن عبد الغافر النيسابورى الشافعى المتوفى (٥٢٩) .

و قال الثعالبي: امام في الادب، خنق التسعين (١) في خدمه الكتب، و أنفق عمره على مطالعه العلوم و تدریس مؤدبی نيسابور.

ولد سنه اربع و ثلاثين و ثلاثمائه، و مات بعد سنه سته عشر و اربعمائه [٢].

واحدی را عتاب نمود بر آنکه چرا توجه تام و اقبال بلیغ بر خواندن تفسیر بخدمت ثعلبی اختیار نمی کند، بیان کرد که ثعلبی شخصی است که بخدمت او بعد از اقصای بلاد می رسند، پس چرا واحدی او را با این قرب جوار ترک می نماید؟ و واحدی بجواب این عتاب، بیان کرد آنچه حاصلش این است که غرض او از اتقان علم ادب همین خواندن تفسیر بر ثعلبی است.

و نیز از افاده واحدی ظاهر است که او بعد از دوامین اشعار و لغت و نحو و صرف و قرآت بخدمت ثعلبی رسید، و همه تن متوجه اخذ از او گردید، و ثعلبی خیر علماء، بل بحر ایشان، و نجم فضلاء، بل بدر ایشان، و زین ائمه، بلکه فخر ایشان، و اُوحِد امت، بلکه صدر ایشان بوده، و تفسیر او را مطایا در سهل و اوعار، و کشتیها در بحار برده، و مثل ریح در اقطار و زیده، و مثل شمس در هر بلده سیر کرده، و هبوب آن مثل هبوب ریح است در بر و بحر، و اطباق کرده اند بر آن کافه امت علی اختلاف نحلهم، و اقرار کرده اند برای او بفضیلتی که کسی بر آن فضیلت سبقت بر او نیافته، پس کسی که ادراک او کرده و صحبت با او داشته، دانسته که او وحید و بی نظیر بوده، و کسی که ادراک او نکرده، پس باید که نظر کند در مصنفات او تا استدلال کند بآن بر آنکه او دریای بی

ص: ۳۴۹

۱- فی المصدر: جاز السبعین فی خدمه الكتب .

۲- بغیه الوعاه: ۱۶۰ .

و قاضی شمس الدین احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعیان» می فرماید:

[ابو اسحاق احمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری کان أوحده أهل زمانه فی علم التفسیر، و صنف «التفسیر الکبیر» الذی فاق غیره من التفاسیر و له کتاب «العرائس فی قصص الانبیاء و غیر ذلك.

ذکره السمعانی و قال: یقال له: الثعلبی و الثعالبی و هو لقب له و لیس بنسب قاله بعض العلماء.

و قال أبو القاسم القشیری(۱): رأیت رب العزه فی المنام و هو یخاطبني و أحاطبه، فكان فی اثناء ذلك ان قال الرب تعالی اسمه: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل.

ذکره عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی کتاب سیاق «تاریخ نيسابور» و اثنی علیه و قال: هو صحیح النقل، موثوق به. حدث عن أبی طاهر بن خزيمة(۲) و الامام أبی بکر بن مهران المقری، و كان كثير الحديث، كثير الشیوخ، و توفي سنة سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غیره: توفي فی المحرم سنة سبع و عشرين و اربعمائه.

و قال غیره: توفي يوم الاربعاء لسبع بقین من المحرم سنة سبع و ثلاثین و اربعمائه. رحمه الله تعالی[۳].

و یوسف بن احمد بن محمد سنجرى در «منظر الانسان» ترجمه «وفیات الأعیان» گفته:

ص: ۳۵۰

۱- القشیری: عبد الکریم بن هوازن النیسابوری المتوفی سنة (۴۶۵).

۲- محمد بن الفضل المعروف بابن خزيمة النیسابوری المتوفی (۳۸۷) ه .

۳- تاریخ ابن خلکان ج ۱ / ۷۹ - ۸۰ .

[ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نيسابوری مفسر مشهور یگانه زمان و فرد روزگار بود «تفسیر کبیر» که فائق بر جمله تفاسیر است و کتاب «عرائس» متضمن قصص و اخبار انبیا و احوال مبتدا و منتهای عالم از تصانیف او است.

قشیری در فضائل او گوید: حضرت پروردگار تعالی و تقدس را بخواب دیدم و با حضرت جل و علا خطاب می کردم و جواب می یافتم، اثنای آن کلام شنیدم که حق جل و علا می فرماید: مرد صالح می آید، التفات کردم، احمد ثعلبی بود.

عبد الغافر در «تاریخ نيسابور» بعد ثنا و مدح او گوید که موثوق صحیح النقل، وافر العقل، کثیر الحدیث بود، از ابي طاهر بن خزیمه، و امام ابي بکر بن مهران مقری روایت حدیث کند، ثعلبی و ثعلبی لقب او است، نه نسبت.

و در ماه محرم سنه سبع و عشرين، و بروایتی روز چهار شنبه بیست و یکم ماه محرم سنه سبع و ثلاثين و اربعمائه وفات یافت.]

و شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی در «عبر» در وقائع سنه سبع و عشرين و اربعمائه گفته:

[و فیها توفی ابو اسحاق الثعلبی احمد بن محمد بن ابراهیم النيسابوری المفسر روی عن ابي محمد المخلدی(۱)، و طبقته من اصحاب السراج(۲)، و كان حافظا واعظا، رأسا فی التفسیر و العریبه، متین الدیانه، توفی فی المحرم(۳).]

ص: ۳۵۱

۱- المخلدی: الحسن بن احمد النيسابوری المتوفی سنه (۳۸۹) ه .

۲- السراج: ابو الحسن محمد بن الحسن النيسابوری المتقدم ذكره .

۳- العبر فی خبر من غیر ج ۳ / ۱۶۱ .

و عمر بن مظفر بن محمد المعروف بابن الوردی در «تمه المختصر» در سنه مذکورہ گفته:

[و فیہا، و قیل: سنہ سبع و ثلاثین توفی ابو اسحاق الشیخ احمد بن محمد بن ابراہیم الثعلبی، و یقال: الثعالبی. أوحد فی التفسیر و له «العرائس فی قصص الانبیاء»، صحیح النقل، روی عن جماعہ].

و صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در «وافی بالوفیات» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراہیم ابو اسحاق النیسابوری الثعلبی، صاحب التفسیر واحد زمانہ فی علم القرآن، و له کتاب «العرائس فی قصص الانبیاء» .

قال السمعانی: یقال له: الثعلبی و الثعالبی و هو لقب لا نسب.

روی عن جماعہ، و کان حافظا، عالما بارعا فی العریبہ موثقا، أخذ عنه أبو الحسن الواحدی.

و قد حکى عن أبی القاسم القشیری قال: و رأیت رب العزہ فی المنام، و هو یخاطبنی و اخاطبه، و کان فی أثناء ذلك ان قال الرب عز و جل: أقبل الرجل الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل.

و ذکرہ عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی «تاریخ نيسابور» و أثنى علیه و قال: هو صحیح النقل، موثوق به، حدث عن أبی طاهر بن خزیمہ، و الامام أبی بکر بن مهران المقری، و کان کثیر الحدیث، کثیر الشیوخ، توفی سنہ سبع و عشرين و اربعمائه [۱].

و ابو محمد عبد اللہ بن اسعد الیافعی در «مرآة الجنان» گفته:

[و فیہا توفی أبو اسحاق الثعلبی أحمد بن محمد بن ابراہیم النیسابوری المفسر

ص: ۳۵۲

المشهور و كان حافظا، واعظا، رأسا فى التفسير و العربيه و الدين و الديانه، فاق تفسيره الكبير سائر التفاسير.

قلت: هكذا قيل، و لعل ذلك من بعض وجوه، و الالفهناك تفاسير اخرى قد تميز كل واحد منها بفضيله و فن معروف عند أهله، و له كتاب «العرائس فى قصص الانبياء» و غير ذلك.

ذكره السمعاني و قال: يقال له: الثعلبى و الثعالبى و هو لقب له و ليس بنسب.

و نقل بعض العلماء: ان الاستاذ ابا القاسم القشيرى رحمه الله قال: رأيت رب العزه فى المنام و هو يخاطبني و اخاطبه و كان فى أثناء ذلك أن قال الرب تعالى اسمه: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا أحمد الثعلبى مقبل.

ذكره عبد الغافر الفارسى فى سياق «تاريخ نيسابور» و أثنى عليه و قال: هو صحيح النقل، موثوق به، و كان كثير الشيوخ رحمه الله تعالى[[١](#)].

و شيخ محمد بن محمد الجزرى در «طبقات القراء» كفته:

[احمد بن محمد بن ابراهيم بن اسحاق الثعلبى النيسابورى، توفى سنة سبع و عشرين و اربعمائه بنيسابور][[٢](#)].

و ابو الوليد قاضى القضاة زين الدين محمد بن محمد الشهير بابن الشحنة الحلبى الحنفى در «روض المناظر» در وقائع سنة سبع و عشرين و اربعمائه كفته:

[و فيها و قيل فى سبع و ثلاثين: توفى الشيخ ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبى، و يقال: الثعالبى، كان واحد زمانه فى علم التفسير، و له كتاب «العرائس فى قصص الانبياء» و هو صحيح النقل].

ص: ٣٥٣

١- مرآة الجنان ج ٣ / ٤٦ .

٢- غايه النهايه فى طبقات القراء ج ١ / ١٠٠ .

و تقى الدين ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبه الاسدى در «طبقات شافعيه» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهيم ابو اسحاق النيسابورى المعروف بالثعلبى صاحب التفسير، و «العرائس فى قصص الانبياء» أخذ عنه ابو الحسن الواحدى.

روى عن أبى القاسم القشيرى قال: رأيت رب العزه فى المنام و هو يخاطبنى و اخاطبه و كان فى أثناء ذلك أن قال الرب عز و جل: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبى مقبل.

قال الذهبى: و كان حافظا، رأسا فى التفسير و العريه، متين الديانه، قال:

و توفى فى المحرم سنه سبع و عشرين و اربعمائه، و حكى ابن خلكان قولا آخر:

انه توفى سنه سبع و ثلاثين، و وهمه الاسنوى(١) بما لا يتضح، قال ابن السمعانى(٢):

و يقال له: الثعلبى و الثعالبى لقب عليه(٣).

و عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدنانى الشافعى در «عجاله الراكب و بغيه الطالب» كه نسخه عتيقه آن در حرم مكه معظمه ديدم و تراجم عديده از آن بر چيدم، گفته:

[احمد بن محمد بن اسحاق الثعلبى النيسابورى، صاحب التفسير و «العرائس فى قصص الانبياء». أخذ عنه ابو الحسن الواحدى.

قال ابو القاسم القشيرى: رأيت رب العزه فى المنام، و هو يخاطبنى و اخاطبه، و كان فى اثناء ذلك أن قال الرب عز و جل: اقبل الرجل الصالح، فالتفت فاذا احمد الثعلبى مقبل. و كان رأسا فى التفسير و العريه، متين الديانه].

ص: ٣٥٤

١- راجع طبقات الشافعيه للأسنوى : ١١٦ .

٢- راجع هامش الانساب ج ٣ / ١٣٤ .

٣- طبقات الشافعيه لابن قاضى شهبه ج ١ / ٢٠٣ .

و جلال‌الدین عبد‌الرحمن بن کمال‌الدین سیوطی در «بغیه‌الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه» گفته:

[احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری ابو اسحاق الثعلبی، صاحب‌التفسیر و «العرائس فی قصص الانبیاء». کان کبیرا، حافظا للغه بارعا فی العربیه روی عن اَبی طاهر بن خزیمه، و اَبی محمد المخلدی، أخذ عنه الواحدی، و مات فی المحرم سنه سبع و عشرين و اربعمائه. ذکره ابن‌السمعانی] (۱).

و شاه ولی‌الله والد ماجد مخاطب که خودش در شروع همین (باب امامت) او را آیتی از آیات الهی، و معجزه‌ای از معجزات نبوی دانسته و بر افادات او مباهات و افتخار و ابتهاج و استبشار بسیار آغاز نهاده، و فاضل رشید در «عزه‌الراشدین» او را بعمده‌المحدثین و قدوه‌العارفین ملقب ساخته، و در «ایضاح لطفه‌المقال» او را و مخاطب را به نیرین فلک هدایت و سعدین سماء روایت و درایت، و متبوع این بلاد قرار داده، و مولوی حیدر علی در «منتهی‌الکلام» او را بخطاب خاتم‌العارفین، قاصم‌المخالفین، سید‌المحدثین، حجه‌الله علی‌العالمین نواخته، و در «ازاله‌الغین» او را بحجه‌الله علی‌البریه و حجه‌الله علی‌العالمین وصف کرده، در کتاب «ازاله‌الخفا» که شاه‌صاحب مدح و اطراء آن بغایت قصوی، قبل از این نموده اند گفته:

[نکتۀ سوم در بیان کیفیت توسط خلفای راشدین در میان آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وامت‌او: باید دانست که ما را بالقطع معلوم است که آنچه ما می‌کنیم از وضوء و غسل و نماز و روزه و زکاه و حج و تلاوه قرآن، و درود و ادعیه و غیر آن از باب عبادات، و همچنین طریق مناکحات

ص: ۳۵۵

و مبیعات، و اقامت حدود و قضا در خصومات، همه مأخوذ است از آن حضرت صلعم.

پس اول سلسله و آخر آن معلوم است بالقطع، که ما این معانی را بی واسطه از آن حضرت صلی الله علیه و سلم أخذ نکرده ایم، و قرآن و حدیث بی واسطه از آن حضرت نشنیده، پس در میان ما و آن حضرت صلی الله علیه و سلم و سائلی متحقق است، سخن در آن می گذرد که این و سائط کدام مردم بوده اند؟ و نیز این قدر معلوم است که در اول امر عالم بکفر و جاهلیت مشحون بود، ابتداء ترویج دین اسلام از آن حضرت بوده است، جهادا و تألیفاً للقلوب، رفته رفته حالتی که مشاهده می کنیم از انتشار مسلمین در آفاق، و غلبه پادشاهان اسلام در هر قطری بر روی کار آمد، اول این سلسله و آخر او معلوم است، سخن در آن است که و سائط حصول این امر فخیم که در زمان آن حضرت نبود و الحال هست، کدام عزیزان بودند؟ ساعتی خاطر را در تفحص این و سائط باید گماشت، و اول و سائط و اکثر ایشان در توسط، و اعظم ایشان در منت باید شناخت امر ملت مشابیه تمام دارد بدیواری که هر خشت فوقانی متفرع بر خشت تحتانی است و معتمد است بر وی، تا آنکه تفحص باسّاس رسد همچنان هر قرن متأخر مستمد است از قرن متقدم، و منت قرن متقدم در گردن او است که سبب وصول سعادت دنیا و آخرت گشته.

در فکر اول هر یکی شیخ خود را می داند و کتابی می خواند، بعد از آن سر گروه خود را، مثل ابو حنیفه بنسبت حنفیان، و شافعی بنسبت شافعیان

می نماید، و همچنین سیدی عبد القادر (۱) بنسبت قادریان، و خواجه نقشبند (۲) بنسبت نقشبندیان، و خواجه معین الدین چشتی بنسبت چشتیان. باز سلاسل این بزرگان منتهی می شود به جنید بغدادی (۳) و معاصران وی، و همچنین قراء سبعه در قرآات، و شیخ ابو الحسن اشعری در علم کلام، و ثعلبی و واحدی و امثال ایشان در تفسیر، و محمد بن اسحاق (۴) در علم سیرت و علی هذا القیاس.

از این مقام اندکی بیشتر باید رفت و تأمل در آن باید کرد که این جماعه هر چند بجمع علم و بهم آوردن آنچه پراکنده بود و از جماعه کثیر اخذ نموده بودند متصف اند، اما هر چه آورده اند، از سلف آورده، آنچه مأخوذ از سلف است، بمنزله لوح است، و تحقیقات نزد ایشان از قبیل تفسیر مجمل و الحاق الشیء بالشیء لامر جامع، و جمع آنچه پراکنده بود، بمنزله نقش بر لوح است].

از این عبارت نهایت مدح و جلالت و عظمت و نبالت ثعلبی بچندین وجه ثابت است:

اول: آنکه ثعلبی از جمله آن عزیزان است که وسائط اخذ دین می باشند.

دوم: آنکه ثعلبی مثل خشت تحتانی است برای جدار ملت که خشتهای فوقانی بر آن متفرع می شود و معتمد است بر آن.

ص: ۳۵۷

۱- عبد القادر: بن موسی الجیلانی المتوفی سنه (۵۶۱) ه .

۲- نقشبند: خواجه بهاء الدین محمد م سنه (۷۱۸ - ۷۹۱) ه ق .

۳- الجنید: بن محمد بن الجنید الصوفی البغدادی المتوفی سنه (۲۹۷) ه .

۴- محمد بن اسحاق بن یسار المورخ المتوفی سنه (۱۵۱) ه .

سوم: آنکه قرون متأخره ثعلبی مستمد است از او، یعنی استعانت و استفاده از او می نمایند، و بر روایات و اخبار و تحقیقات و افادات متانت شعار او اعتماد و اعتبار می کنند، و ثعلبی اصل است و قرون متأخره فرع او.

چهارم: آنکه ثعلبی از جمله کسانی است که منت ایشان بر گردن امت است، گو بر ولد عزیز با تمیز شاه ولی الله یعنی مخاطب عالی تبار نباشد! پنجم: آنکه ثعلبی سبب وصول و حصول سعادت دنیا و آخرت بابت مرحومه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله گشته.

ششم: آنکه ثعلبی سر گروه و مقتدا و مطاع مفسران است، مثل ابی حنیفه بنسبت حنفیان، و شافعی بنسبت شافعیان، و عبد القادر بنسبت قادریان، و خواجه نقشبند بنسبت نقشبندیان، و خواجه معین الدین چشتی بنسبت چشتیان، و قراء سبعة بنسبت قاریان، و شیخ ابو الحسن اشعری بنسبت متکلمان، و محمد بن اسحاق بنسبت اهل سیر.

هفتم: آنکه ثعلبی جمع علم نموده، و آنچه پراکنده بود آن را بهم آورده.

هشتم: آنچه ثعلبی در تفسیر خود آورده، مأخوذ از سلف صالحین سنیه است، و آن بمنزله لوح است، گویا لوح محفوظ است از محو و اثبات، و مصون از تطرق اغلاط و شبهات، و اصل و مأخذ تحقیقات و تنقیحات متأخرین عالی درجات.

نهم: آنکه تحقیقات ثعلبی از قبیل تفسیر مجمل و الحاق الشیء بالشیء الامر جامع است.

دهم: آنکه جمع شتات و تدوین متفرقات که ثعلبی عالی صفات نموده، بمنزله نقش بر لوح است. تلک عشره کامله.

و نیز در «ازاله الخفا» بعد چند سطر از عبارت سابقه گفته:

[چون این کلام مجمل بر خاطر نشست، اندکی مفصل تر بیان کنیم تا معرفت و سائط علم آن حضرت صلی الله علیه و سلم آسان گردد، و آنچه گفته شود دستوری باشد برای شناختن آنچه نگفته باشیم:

اعظم میراثی که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم به امت مرحومه رسید قرآن عظیم است، و آن تا آخر زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم مجموع در مصاحف نبود، مثل آنکه امروز منشی منشآت خود را، یا شاعری قصائد و مقطعات خود را در بیاض ها و سفینه ها در دست جماعه متفرقه گذاشته، از عالم رود بمنزله عصافیر اگر اندک بادی بجنبید شذر و مذر از هم متفرق شوند، همچنین این منشآت و قصائد بر شرف تلف باشند، اگر آن کاغذها را آب برسد یا آتش در وی بگیرد یا حامل آن بمیرد، مانند اُمس ذاهب و نابود گردد، شاگرد رشید از میان یاران آن عزیز کمر همت بر بندد، آن همه را بترتیبی مناسب جمع کند، و نسخه های بسیار سازد و تصحیح کامل بکار برد، و در عالم متفرق گرداند.

پس منت این شاگرد رشید بر گردن آنانکه از آن منشآت و اشعار مستفید شوند ثابت است، بهمین دستور از محمد بن حسن (۱) بر هر که حنفی است منتی ثابت است، و از بویطی (۲) بر هر که شافعی است نعمتی در گردن.

و این جمع در مصاحف همان است که وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۳) بر وی

ص: ۳۵۹

۱- محمد بن الحسن الشیبانی الکوفی المتوفی بالری سنه (۱۸۹) ه .

۲- البویطی : یوسف بن یحیی القرشی صاحب الشافعی توفی سنه (۲۳۱) ه .

۳- الحجر : ۹

منطبق شد و إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱) مبشر به او است.

اول حرکت در این امر از صدیق اکبر بالتماس حضرت فاروق بحکم شرح صدری که وی را بآن مخصوص ساخته بودند واقع شد، بعد از آن فاروق اعظم سعیها بکار برد و در مواضع مشکله مباشر کشف شبهه گشت، و حمل کرد مردم را بر اخذ آن، بعد از آن حضرت ذی النورین نسخه ها نویسانیده در آفاق فرستاد، و غیر آن را محو ساخت.

بعد از آن ابی بن کعب (۲) و عبد الله بن مسعود و علی مرتضی و ابن عباس در إقراء آن سعی بلیغ نمودند، و این قرآن مجموع در مصاحف متلو بر ألسنه که الحال در مشرق و مغرب منتشر است، ثمر مساعی جمیله ایشان است، باز قرآن در مواضعی که اجمال داشت، این بزرگواران آهسته آهسته بتقریبات شتی متصدی کشف آن اجمال گشتند.

بعد ایشان ابن عباس متوجه حل لغت شد، و ذکر اسباب نزول نمود، و دیگران قدم بر قدم وی رفتند تا آنکه تعدد نسخه ها بهم رسید، ثعلبی و غیر او آن همه را جمع ساخته، تفسیرها تصنیف کردند].

از این عبارت سراسر بلاغت که در اول آن بکمال آتش دستی و آب پاشی بر آتش زنی سابق، بغرض اثبات نهایت فضل و کمال و عظمت موهومۀ خلفا، داد تعظیم و تبجیل قرآن مجید و فرقان حمید داده، که آن را بمنزلۀ بیاض ها و سفینه های منشآت منشئی، یا قصائد و مقطعات شاعری که در دست جماعت متفرقه گذاشته از عالم برود نهاده، و بر آن هم اکتفا نکرده، تشبیه و تنظیر کلام ایزد قدیر بعصافیر نموده، و معاذ الله ترک

ص: ۳۶۰

۱- القیامه : ۱۷ .

۲- ابی بن کعب بن قیس الخزرجی المتوفی بالمدينه سنه (۲۱) ه .

فرمودن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله قرآن مجید را بر شرف تلف و حال تزلزل و تفرق و تشتت که اگر اندک بادی بجنبید، شذر و مذر از هم بیاشد، و مصداق فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ (۱) باشد، یا اگر آبی بآن رسد یا آتشی آن را بگیرد مانند اُمس ذاهب و لا شیء گردد، ثابت کرده ظاهر است که نسخ متعدده از تابعان ابن عباس که قدم بر قدم وی در حل لغات قرآن و ذکر اسباب نزول رفتند، و ظاهر است که این نسخ شامل و جامع مساعی جمیله خلفاء و صحابه که آهسته آهسته بتقریبات شتی کشف مواضع مجمله قرآن مجید کردند نیز بوده باشد، بهم رسیده، و ثعلبی این نسخ را جمع کرده، و کتاب خود از آن تصنیف نموده.

و نیز از آن ثابت می شود که ثعلبی سبب حفظ و صیانت و ترویج و اشاعت اعظم میراثی که از آن حضرت به امت مرحومه رسیده، و فضل بس جلیل و منقبت بس فخیم برای خلفاء ثلاثه بسبب خدمت آن حاصل شده بود، و سعی ثعلبی را با مساعی جمیله خلفاء و صحابه در خدمت این میراث همان نسبت است که مساعی اینها را با عهد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله حاصل است.

پس ثابت شد که چنانکه منت و احسان خلفاء اعیان خصوصاً حضرت عثمان ماحی قرآن در خدمت فرقان بر جمیع عالمیان است، همچنان بار گران امتنان و احسان ثعلبی والا شأن بر جمیع ائمه و اساطین سنیان که حفظ مساعی جمیله متفرقه و صیانت افادات جلیله متشتمه ایشان را بتصنیف و تألیف از اختلال و تفرق و انحلال و تمزق محفوظ و مصون، و بنشر فوائد و تکثیر عوائد و اشاعت تحقیقات و اذاعت تنقیحات عالمی را مملو

ص: ۳۶۱

و مشحون ساخته، و ناهیک به تعظیما و تبجیلا لا یبلغ مداه و اطراء و تکریما لا یدرک أقصاه.

«تفسیر ثعلبی از تفاسیر مقبوله است»

و مخفی نماند که چنانکه ثعلبی ممدوح مشاهیر، و اجله ثقات، و مقتدای اکابر اثبات است، همچنین تفسیر او مقبول خاص و عام سنی، و ممدوح اعظم اعلامشان، و داخل اجازات محققین فخام ایشان است.

شیخ عز الدین علی بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری تفسیر ثعلبی را از کتب کبار شمرده، بلکه صدر جریده آن را گردانیده، و در نقل احادیث و روایات بر آن اعتبار و اعتماد و بافادات آن تمسک و استناد نموده، در صدر کتاب «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» گفته:

[فصل تذکره فیہ أسانید الکتب الی خرجت منها الاحادیث و غیرها و ترکت ذکرها فی الکتب لثلا یطول الاسناد، و لا أذکر فی اثناء الکتب الا اسم المصنف و ما بعده فلیعلم ذلك «تفسیر القرآن المجید» لابی اسحاق الثعلبی، اخبرنا به ابو العباس أحمد بن عثمان بن ابی علی بن مهدی الزرزاری الشیخ الصالح رحمه الله تعالی، قال: اخبرنا الرئیس مسعود بن الحسن بن القاسم الاصبهانی، و أبو عبد الله الحسن بن العباس الرسمى، قال: اخبرنا احمد بن خلف الشیرازی، قال: أنبأنا ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی بجمیع کتاب «الکشف و البیان فی تفسیر القرآن» سمعت علیه من اول الکتب الی آخر سورہ النساء، و اما من اول سورہ المائده الی آخر الکتب، فانه حصل لی بعضه سماعا و بعضه إجازة و اختلط السماع بالاجازه، فأنا أقول فیہ: اخبرنا به إجازة ان لم یکن سماعا، فاذا قلت:

اخبرنا احمد بأسناده الی الثعلبی فهو بهذا الاسناد].

و بعد این، سند «وسیط» واحدی، و «صحیح بخاری»، و «صحیح مسلم» و «موطای مالک»، و «مسند احمد»، و «مسند ابی داود طیالسی»، و «جامع ترمذی» و «سنن ابی داود» و «سنن نسائی» و غیر آن ذکر کرده.

و ابو محمد محمد بن محمد بن محمد الامیر(۱) در رساله «اسانید» خود، گفته:

[تفسیر الثعلبی و سائر مؤلفاته بسند صاحب «المنح»(۲) من طریق ابن البخاری(۳)، عن منصور بن عبد المنعم(۴)، و عبد الله بن عمر الصفار(۵)، و المؤید بن محمد الطریثی کلهم عن ابی محمد العباس بن محمد بن ابی منصور الطوسی، عن ابی سعید بن محمد، عن ابی اسحاق احمد بن محمد النیسابوری الثعلبی و هو لقب و لیس بنسب. توفی سنه ۴۲۷].

و نیز علمای اعلام، و منقدین فخام سنیه روایات و افادات ثعلبی را جابجا در کتب دینیه نقل می نمایند.

محمد بن احمد بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی القرطبی(۶) در «تفسیر» خود، در تفسیر: وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ(۷) گفته:

[ذکر الثعلبی و غیره: ان عائشه رضی الله عنها كانت إذا قرأت هذه الآیه

ص: ۳۶۳

۱- محمد بن محمد الامیر المفسر کان حیا حوالی سنه (۱۱۷۵) هـ

۲- المنح الباری فی شرح البخاری لمجد الدین الفیروزآبادی المتوفی (۸۱۷) هـ .

۳- ابن البخاری علی بن احمد المقدسی الحنبلی المتوفی سنه (۶۹۰) هـ .

۴- ابن عبد المنعم المتوفی بنیسابور سنه (۶۰۸) هـ .

۵- الصفار ابو سعد الشافعی النیسابوری المتوفی سنه (۶۰۰) هـ .

۶- القرطبی : محمد بن احمد الانصاری المتوفی سنه (۶۷۱) هـ .

۷- الاحزاب : ۳۳ .

تبکی حتی تبل خمارها.

و ذکر ان سوده قیل لها: لم لا- تحجین و لا تعتمرین كما تفعل اخواتک؟ فقالت قد حججت و اعتمرت و أمرنی اللہ ان اقر فی بیتی.

قال الراوی: فو اللہ ما خرجت من باب حجرتها حتی خرجت جنازتها رضوان اللہ علیها[[\(۱\)](#)].

و نیز قرطبی در «تفسیر» خود، در تفسیر قوله تعالی: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ [\(۲\)](#) الآیه گفته:

[قال الثعلبی: و اسم أم موسى لوخا بنت هاند بن لاوی بن یعقوب][[\(۳\)](#)].

و نووی [\(۴\)](#) که از اکابر محققین و اعظم منقذین اهل سنت است، و بر حکم او این حضرات نقد جان می بازند، و افادات او را اعلاق نفیس انگاشته، بنهایت تبجیل آن می پردازند، نیز بر افادات ثعلبی اعتماد می کند، و او را بوصف امام که لقب بس جلیل است می ستاید، در «تهذیب الاسماء و اللغات» بترجمه حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام گفته:

[قال الامام ابو اسحاق الثعلبی فی قول اللہ عز و جل اخبارا عن ابليس: قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ [\(۵\)](#)]:

قال الحكماء: اخطأ عدو اللہ فی تفضيله النار علی الطین، لان الطین أفضل

ص: ۳۶۴

۱- تفسیر القرطبی ج ۱۴ / ۱۸۰ .

۲- القصص : ۷

۳- تفسیر القرطبی ج ۱۳ / ۲۵۰

۴- النووی : یحیی بن شرف ابو زکریا الشافعی المتوفی سنه (۶۷۶) ه .

۵- الاعراف : ۱۲ - ص ۷۶

منه من أوجه [١]-الخ.

و نیز در «تهذیب الاسماء» بترجمه حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام گفته:

[قال الامام الثعلبی فی «العرائس»: هو نوح بن لامک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن انوش (٢) بن قینان بن شیث بن آدم علیه السلام أرسله الله تعالى الى ولد قاييل و من تابعهم من ولد شیث] (٣).

و نیز در «تهذیب الاسماء» گفته:

[ذكر ابو اسحاق الثعلبی فی كتابه «العرائس» فی قصه يوسف: انه كان أبيض اللون، حسن الوجه، جعد الشعر، ضخم العين، مستوى الخلق] (٤)-الخ.

و نیز گفته:

[قال الثعلبی عن العلماء بأخبار الماضین: أقام یعقوب و أولاده بعد قدومهم علی یوسف بمصر أربعاً و عشرين سنة بأغبط عیش، فلما حضرته الوفاة أوصاهم بأن یحمل جسده الى بیت المقدس و یدفن عند أبیه و جدہ، فخرج به یوسف و اخوته و عسکره محمولاً فی تابوت، و كان عمر یعقوب مائه و سبعا و اربعین سنة و عاش یوسف بعد یعقوب ثلاثاً و عشرين سنة و توفی و هو ابن مائه و عشرين سنة و دفن بمصر فی النیل، ثم حملة موسى فی زمنه الى الشام حین خرج بنو اسرائیل من مصر الى الشام] (٥).

ص: ٣٦٥

١- تهذیب الاسماء و اللغات ج ١ / ٩٦

٢- فی المصدر: مهلائیل بن قینان بن أنوش بن شیث

٣- تهذیب الاسماء للنووی ج ١ / ١٣٢

٤- تهذیب الاسماء للنووی ج ١ / ١٦٧

٥- تهذیب الاسماء للنووی ج ١ / ١٦٧

و نیز در «تهذیب الاسماء» بترجمه یحیی بن زکریا علی نبینا و آله علیهما السلام گفته:

[قال الثعلبی: کان مولد یحیی قبل عیسی بسته اشهر، قال: و قال الکلبی(۱):

کان زکریا یوم بشر بالولد ابن ثنتین و تسعین سنه، و قیل: تسع و تسعین سنه(۲)-الخ.

و شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی الدمیری الشافعی(۳) در «حیاه الحیوان» گفته:

[و قال محمد الباقر رضی الله عنه: کان اصحاب الکهف صیاقله، و اسم الکهف حیوم، و القصه طویل مشهوره فی کتب التفاسیر، و القصص مطوله و مختصره.

فمن ذلك ما ساقه الامام ابو اسحاق احمد بن محمد احمد بن ابراهیم النیسابوری الثعلبی فی کتابه «الکشف و البیان فی تفسیر القرآن»(۴)-الخ.

و ولی الدین ابو زرعه احمد بن عبد الرحیم بن الحسین بن عبد الرحمن العراقی الاصولی(۵)، که محامد باهره و فضائل فاخره او از «معجم شیوخ» حافظ ابن حجر عسقلانی و «طبقات شافعیه»(۶) ابو بکر اسدی، و «حسن المحاضر» سیوطی، و کتاب «اسانید» ابو مهدی عیسی بن محمد ثعالبی مکی، و امثال آن ظاهر است، در «شرح احکام» و الدخود در ذکر

ص: ۳۶۶

۱- الکلبی: هشام بن محمد ابو المنذر المورخ الکوفی المتوفی (۲۰۴) ه .

۲- تهذیب الاسماء ج ۱ / ۱۵۲

۳- الدمیری: ابو البقاء الشافعی المصری المتوفی (۸۰۸)

۴- حیاه الحیوان ج ۲ / ۲۶۵ ط مصر

۵- ابو زرعه العراقی: احمد بن عبد الرحیم المصری المتوفی سنه (۸۲۶) ه .

۶- طبقات الشافعیه لابن شهبه الاسدی ج ۴ / ۸۰ .

فوائد حديث ابن مسعود متضمن ذكر عبد صالح از «كتاب الشهادات» كفته:

[الرابعه: لا يخفى ان المراد بالعبد الصالح لقمان، و هو مصرح به فى روايه اخرى، و قد يستدل بوصفه بذلك خاصه على انه ليس نبيا و به قال الجمهور.

قال الامام ابو اسحاق الثعلبى: اتفق العلماء على انه كان حكيما و لم يكن نبيا الا عكرمه(1)، فانه قال: كان نبيا، فتفرد بهذا القول، و اما ابن لقمان الذى قال له:

لا تشرك بالله فقيل: اسمه انعم و الله اعلم].

و شيخ كمال الدين محمد بن محمد المعروف بابن أبى شريف المقدسى الشافعى(2) كه علامه قاضى القضاة ابو اليمىن مجير الدين عبد الرحمن العليمى الحنبلى(3) در كتاب «الانس الجليل بتاريخ القدس و الخليل» ذكرش باين اوصاف كرده:

[هو شيخ الاسلام، ملك العلماء الاعلام، حافظ العصر و الزمان، بر كه الامه علامه الاثمه، كمال الدين ابو المعالى محمد بن الامير ناصر الدين محمد بن ابى بكر ابن على بن ابى شريف المقدسى الشافعى شيخنا الامام الحبر الهمام العالم الرحله القدوه المجتهد العمده سبط قاضى القضاة شهاب الدين ابى العباس احمد العمري المالكي المشهور بابن عوجان، مولده فى ليله يسفر صباحها عن يوم السبت خامس شهر ذى الحجه سنه اثنتين و عشرين و ثمان مائه بمدينه القدس، و نشأ بها فى عفه و صيانه و تقوى و ديانه، لم يعلم له صبه و لا ارتكاب محظور و حفظ القرآن

ص: ٣٦٧

١- عكرمه بن عبد الله البربرى المدنى المتوفى (١٠٥) هـ

٢- ابن أبى شريف المقدسى الشافعى المتوفى سنه (٩٠٦) .

٣- ابو اليمىن العليمى الحنبلى المتوفى سنه (٩٢٨) هـ .

در کتاب «المسامره فی شرح المسائره فی العقائد المنجیه فی الآخره» در شرح روایت ابن عمر که دلالت بر زیادت و نقصان ایمان می کند گفته:

[رواه ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره من روايه علی بن عبد العزیز، عن حبيب بن عيسى بن فروخ، عن اسماعيل بن عبد الرحمن، عن مالک، عن نافع (۲)، عن ابن عمر].

و شیخ نور الدین علی بن ابراهیم بن احمد بن علی الحلبي القاهری الشافعی در «انسان العیون» گفته:

[و فی «العرائس»: ان فرعون لما أمر بذبح ابناء اسرائیل جعلت المرأه أی بعض النساء، كما لا يخفى، إذا ولدت الغلام انطلقت به سرا الى واد أو غار، فأخفته فيه فيقيض الله سبحانه و تعالى له ملكا من الملائكه يطعمه و يسقيه حتى يختلط بالناس، و كان الذى أتى السامرى لما جعلته امه فى غار من الملائكه جبرئيل عليه السّلام فكان، أی السامرى، يمص من احدی ابهاميه سمنا، و من الاخرى عسلا، و من ثم إذا جاع المرضع يمص ابهامه، فيروى من المص قد جعل له فيه رزق، و السامرى هذا كان منافقا يظهر الاسلام لموسى عليه السّلام و يخفى الكفر] (۳).

و حسین بن محمد بن الحسن الديرى بکرى کتاب «عرائس المجالس» ثعلبی را از مآخذ کتاب خود گردانیده، و جابجا از آن نقل نموده، و آن را از کتب معتمده شمرده، چنانچه در «تاریخ خمیس فی احوال انفس نفیس»

ص: ۳۶۸

۱- الانس الجليل ج ۲ / ۷۰۶

۲- نافع: ابو عبد الله مولى عبد الله بن عمر بن الخطاب المدینى، توفى سنه (۱۱۷).

۳- السيره الحلبیه ج ۱ / ۶۷

[اما بعد: فيقول المستوهب من الله ذى المنن العبد الضعيف حسين بن محمد ابن الحسن الديار بكرى غفر الله له و لوالديه، و نولهم كرامه لديه: هذه مجموعه فى سير سيد المرسلين و شمائل خاتم النبيين صلى الله عليه و آله و صحبه أجمعين، انتخبها من الكتب المعتمده، تحفه للاخوان البرره، و هى:

«التفسير الكبير»، و «الكشاف»، و «حاشيه» للجرجاني الشريف، و «الكشف»، و «الوسيط»، و «معالم التنزيل»، و «تفسير القشيري»، و «محيى العلوم»، و «لباب التأويل»، و «تفسير الحدادى»، و «عمده المعانى»، و «زاد المسير» لابن الجوزى، و «تفسير الينابيع»، و «تبصير الرحمن»، و «تفسير أبى الليث السمرقندى»، و «صحيحا البخارى و مسلم، و «سنن» الترمذى و «شمائله» و «سنن» أبى داود و النسائى، و ابن ماجه.

و «المصابيح»، و «شرح السنه»، و «المشكوه» و شرحها للطيبى، و «مشارق الانوار» للصاغانى، و «الموطا»، و شرحا «صحيح البخارى» لابن حجر، و الكرمانى و «مسند الامام احمد»، و «مستدرک الحاكم»، و «جامع الاصول» لابن الاثير، و «النهايه» له، و «اسد الغابه» و «الكامل» له، و «الشفاء» و «شعب الايمان» لليهقى و «دلائل النبوه» له، و «احياء العلوم» و «التلقيح» لابن الجوزى، و «صفوه الصفوه» و «شرف المصطفى» له، و «الحدائق» له، و «الوفاء» له، و «خلاصه الوفا» للسمهودى، و «ايضاح» النووى و «المنهاج» له و «الاذكار» له و «رياض الصالحين» له.

و «النجم الوهاج» و «معجم» الطبرانى، و «ذخائر العقبي» للمحب الطبرى و «السمط الثمين» له و «خلاصه السير» له، و «الرياض النضرة» له، و «المنتقى» و «شواهد النبوه» و «المواهب اللدنيه» لاحمد القسطلانى، و «روضه الاحباب»

و «اسماء الرجال»، و «مزيل الخفا»، و «سيره ابن هشام»، و «اكتفاء الكلاعي و الاستيعاب» لابن عبد البر، و «سيره اليعمرى»، و «سيره الدمياطى»، و «سيره مغلطاي»، و «مناسك الكرماني، و «التذنيب» للرافعي، و «هدى» لابن القيم، و «التنبيه» لابي الليث السمرقندي.

و «فصل الخطاب»، و «الفتوحات المكيه»، و «ربيع الابرار»، و «حياه الحيوان»، و «تلخيص المغازى، و «زين القصص»، و «امثال» العسكري، و كتاب «الاعلام» للسهروردي، و «تاريخ مكه» للازرقى، و «تاريخ» اليافعي، و «شفاء الغرام» للفاسي، و «دول الاسلام» للذهبي، و «شرح المواقف» للشريف الجرجاني، و «شرح المقاصد» للتفتازاني، و «شرح العقائد العضديه» للدواني و «تفسير قل يا ايها الكافرون» له و «انموذج العلوم» له، و «عقائد» الفيروزآبادي و «فصوص الحكم»، و «العروه الوثقى»، و «شرعه الاسلام»، و «الملل و النحل» لمحمد الشهرستاني.

و «الهدايه»، و «المضمرات»، و «كنز العباد»، و «تشويق المساجد»، و «المختصر الجامع»، و «صحاح الجوهري، و «القاموس»، و «سامي الاسامي»، و «مورد اللطافه»، و «الاصل الاصيل» للسخاوي، و «الفوائد»، و «الانس الجليل»، و «بهجه الانوار»، و «العوارف»، و «معجم ما استعجم» للبكري، و «انموذج اللبيب» للسيوطي و «الكشف» له و «الدرجه المنيفه» له، و «العرائس» المثعلبي، و «سح السحابه»، و «اصول الصفار»، و «البحر العميق»، و «سر الادب»، و «الانسان الكامل» و سميتها بالخميس في أحوال أنفيس نفيس [1].

و محمد محبوب عالم در تفسير خود كه مشهور است به «تفسير شاهي»

ص: ۳۷۰

گفته:

[و ذكر الثعلبي: أن معاويه بن عمار(١) قال: سألت الصادق عن آدم عليه السلام أ كان يزوج بناته من بنيه؟، فقال: معاذ الله لو فعل ذلك ما رغب عنه رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و سلم، و لكن لما أدرك قابيل أظهر الله له جنيه من ولد الجان، يقال له: جهانه فى صورته انسيه، فأوحى الله الى آدم أن زوجها من قابيل، فلما أدرك هايل أهبط حوراء فى صورته انسيه لها رحم، فأوحى الله الى آدم أن زوجها من هايل، فقال قابيل: فضلته و آثرته على بهواك، فقال آدم:

ان كنت تريد ذلك فقربا قربانا فأيكما يقبل قربانه، فهو أولى بالفضل من صاحبه].

و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى در «مفتاح النجا فى مناقب آل العبا» گفته:

[و أخرج العلامة أبو اسحاق أحمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي المفسر النيسابورى فى تفسيره، عن جعفر بن محمد الصادق رضى الله عنهما انه قال:

نحن جبل الله الذى قال الله تعالى: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا(٢)].

و أحمد بن الفضل بن محمد با كثير(٣) در «وسيله المآل» گفته:

[و روى الثعلبي فى تفسير قوله تعالى: وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ(٤) عن ابن عباس رضى الله عنهما، أنه قال: الاعراف موضع

ص: ٣٧١

١- معاويه بن عمار: البجلي الدهنى المتوفى (١٧٥) ه .

٢- آل عمران: ١٠٣ .

٣- با كثير أحمد الفضل المتوفى سنه (١٠٤٧) ه .

٤- الاعراف: ٤٦

عال من الصراط عليه العباس(1)، و حمزه(2)، و علي بن أبي طالب، و جعفر(3) ذو الجناحين، يعرفون محبهم ببياض الوجه، و مبغضهم بسواد الوجه].

و شاه ولي الله پدر مخاطب در «ازاله الخفا» گفته:

[و أخرج الثعلبي، عن ابن عباس فى قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ(4) -الآيه- قال: نزلت فى رجل من المنافقين يقال له: بشر، خاصم يهوديا، فدعا اليهودى الى النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، و دعاه المنافق الى كعب بن أشرف(5)، ثم انهما احتكما الى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فقضى لليهودى، فلم يرض المنافق و قال: تعال نتحاكم الى عمر ابن الخطاب، فقال اليهودى لعمر: قضى لنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، فلم يرض بقضائه، فقال للمنافق: كذلك، قال: نعم، فقال: مكانكما حتى أخرج إليكما، فدخل عمر فاشتمل على سيفه، ثم خرج فضرب عنق المنافق حتى برد، ثم قال: هكذا لمن لم يرض بقضاء الله و رسوله، فنزلت].

«شأن نزول سأل سائل برواي سبط ابن الجوزى»

اما روايت يوسف بن قزغلى سبط ابن الجوزى، نزول آيه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ در حق حارث منكر ولايت جناب امير المؤمنين عليه السلام:

ص: ٣٧٢

- ١- العباس بن عبد المطلب المتوفى سنه (٣٢) هـ .
- ٢- حمزه بن عبد المطلب الشهيد باحد سنه (٣) هـ .
- ٣- جعفر بن أبى طالب الشهيد بمؤنه سنه (٨) هـ .
- ٤- النساء : ٦٠ .
- ٥- كعب بن الاشرف اليهودى الهالك سنه (٣) هـ .

پس در کتابی که در فضائل ائمه اثنا عشر علیهم السلام تصنیف کرده، و مشهور است به «تذکره خواص الامه فی معرفه الائمه» ، و از آن ابن حجر در «صواعق» نقل می کند، و سید سمهودی هم در «جواهر العقدين» عبارات عديده از آن نقل کرده، گفته:

[اتفق علماء السير ان قصه الغدير بعد رجوع النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم من حجه الوداع في الثامن عشر من ذي الحجه جمع الصحابه و كانوا مائه و عشرين ألفا، و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه -الحديث. نص صَلَّى اللهُ عليه و سلم على ذلك بصريح العبارة دون التلويح و الاشارة.

و ذكر أبو اسحاق الثعلبي في تفسيره بأسناده: ان النبي صَلَّى اللهُ عليه و سلم لما قال ذلك، طار في الاقطار و شاع في البلاد و الامصار. و بلغ ذلك الحارث ابن نعمان الفهري، فأتاه على ناقه له فأناخها على باب المسجد، ثم عقلها و جاء فدخل المسجد، فجثا بين يدي رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم، فقال: يا محمد انك أمرتنا أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله، فقبلنا منك ذلك، ثم لم ترض بهذا حتى رفعت بضبعي ابن عمك و فضلتته على الناس و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فهذا شيء منك أو من الله تعالى؟! ، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و سلم، و قد احمرت عيناه: و الله الذي لا اله الا هو انه من الله، و ليس مني، قالها ثلاثا، فقام الحارث و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فأرسل علينا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب أليم! قال: فو الله ما بلغ ناقته حتى رماه الله بحجاره من السماء، فوقع على هامته، فخرج من دبره و مات و أنزل الله تعالى: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [١].

و يوسف بن قزغلي سبط شيخ جمال الدين أبو الفرج بن الجوزي از

ص: ٣٧٣

اجله أساطين أعلام، و أعيان مشايخ عظام، و أكابر أمثال و أماجد أفاضل أهل سنت است، و فضائل و مناقب او مفصلا انشاء الله در ما بعد خواهی شنید، بعض عبارات در اینجا هم ذکر می شود.

امام محدثین سنیه ابو عبد الله محمد بن احمد ذهبی در کتاب «العبر فی خبر من غیر» گفته:

[و ابن الجوزی العلامه الواعظ المورخ شمس الدین أبو المظفر یوسف بن قرغلی الترمذی ثم البغدادی العونی الهیبری الحنفی سبط الشیخ جمال الدین أبی الفرج بن الجوزی أسمعہ جدہ منه و من ابن کلیب(۱) و جماعه، و قدم دمشق سنه بضع و ستمائه، فوعظ بها و حصل له القبول العظیم، للطف شمائله و عدوبه و عظه و له تفسیر فی تسعه و عشرين مجلدا، و «شرح الجامع الکبیر»، و جمع مجلدا فی مناقب أبی حنیفه، و درس و أفتی، و کان فی شیبته حنبلیا. توفی فی الحادی و العشرین من ذی الحجه. و کان وافر الحرمه عند الملوک](۲).

و عمر بن مظفر بن محمد المعری الحلبي الشهير بابن الوردی در «تتمه المختصر فی اخبار البشر» در سنه ست و خمسين و ستمائه گفته:

[و فیها توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط جمال الدین بن الجوزی، واعظ فاضل. له: «مرآه الزمان» تاریخ جامع.

قلت: و له: «تذکره الخواص من الامه فی ذکر مناقب الائم»، و الله أعلم.]

ص: ۳۷۴

۱- ابن کلیب: عبد المنعم الحنبلی البغدادی المتوفی سنه (۵۹۶).

۲- العبر فی خبر من غیر ج ۵ / ۲۲۰.

اما روایت ابراهیم بن عبد الله الیمنی الوصابی(۱)، نزول آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ در حق حارث منکر ولایت:

پس در کتاب «الاكتفاء في فضل الاربعه الخلفاء» گفته:

[روى الامام الثعلبي في تفسيره: ان رجلا سأل سفيان بن عيينه رضى الله عنه، عن قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ فيمن نزلت؟ ، قال للسائل:

سألتنى عن مسأله ما سألتنى عنها أحد قبلك، حدثنى أبى، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم رضوان الله الاكبر: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم، نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد على رضى الله عنه و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». .

فشاع ذلك و طار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد أمرتنا عن الله أن نشهد أن لا اله الا الله و أنك رسول الله فقبلناه منك و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلنا، و أمرتنا بالزكاة فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم شهر رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعى ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه»، فهذا منك، أم من الله عز و جل؟ ! فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل» .

فولى الحارث بن النعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقول

ص: ۳۷۵

محمد حقا، فأمطر علينا حجاره من السماء أو ائتنا بعذاب أليم. فما وصل الى راحته حتى رماه الله عز و جل بحجر سقط على هامته و خرج من دبره فقتله، فأنزل الله تعالى: سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [.

و باید دانست که کتاب «الاکتفاء» ابراهیم بن عبد الله یمنی وصابی از کتب معتمده مشهوره و مصنفات معتبره معروفه است، و اکابر و اعظم شیوخ سنیه، و أفاخم ذوی المراتب السنیه از این کتاب در أسفار دینیه جابجا نقل می نمایند:

در «تفسیر شاهی» مسطور است:

[و فی «الاکتفاء» عن علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه، قال: وقع بینی و بین العباس مفاخره، ففخر علی العباس بسقایه الحاج و عماره المسجد الحرام انهما له، قال علی: فقلت أ لا اخبرک بمن هو خیر من هذا کله الذی قرع خراطیمکم بالسیف و قادکم الی الاسلام، فعز ذلك علی العباس رضی الله عنه، فأنزل الله عز و جل: أ جَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (۱) یعنی علیا رضی الله تعالی عنه].

و نیز در «تفسیر شاهی» مسطور است:

[فی «الاکتفاء» عن علی بن أبی طالب رضی الله تعالی عنه، قال: لما أراد رسول الله صَلَّى الله تعالی علیه و آله و سلم أن یغزو تبوک دعا جعفر بن أبی طالب فأمره أن یتخلف علی المدینه، فقال: لا اتخلف بعدک یا رسول الله، فعزم علی لما تخلفت قبل أن أتکلم، فبکیت، فقال رسول الله صَلَّى الله علیه و آله: ما یبکیک یا علی؟، قال: یا رسول الله یتکینی خصال غیر واحد تقول قریش غدا: ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه و خذله! و یتکینی خصله اخرى کنت ارید أن أتعرض

ص: ۳۷۶

و نیز در «تفسیر شاهی» مذکور است:

[و في «الاكتفاء» عن الحسن بن علي بن أبي طالب رضي الله تعالى عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى الله تعالى عليه وآله وسلم: «اللهم أخذت مني عبده ابن الحارث(1) يوم بدر، و حمزه بن عبد المطلب يوم احد و هذا علي، فلا تذرني فردا و أنت خير الوارثين»].

و شهاب الدين احمد بن عبد القادر الحفظي در «ذخيره المآل في شرح عقد جواهر اللآل» در شرح شعر:

هذا الذي قرره الاجله و المقتضى و لازم الادله

گفته: [و ذلك أن أجله العلماء لما صرحت لهم الادله بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشريف قرروا ذلك و حرروه، مثل السيد علي السمهودي امام السنه في جواهره، و الحافظ الطبري الشافعي(2) في «ذخائره»، و الحجة الزرندي الشافعي في «معالمه»، و شيخ الاسلام ابن حجر الشافعي في «صواعقه»، و جلال الدين السيوطي الشافعي في «الثغور الباسمه في مناقب السيدة فاطمه»، و «احياء الميت في ذكر أهل البيت»، و «السمطين في السبطين»، و «اسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب» و من المفردات عدد كثير و لم أطلع على شيء منها].

از این عبارت ظاهر است که کتاب «أسنى المطالب في فضائل علي ابن أبي طالب» از جمله همین کتب است که مصنفین آن اجله علمایند و ایشان بسبب تصریح ادله بخصوصیات مذکور در این شرح برای

ص: ۳۷۷

۱- ابن المطلب بن عبد مناف الشهيد بدر سنه (۲) .

۲- الطبري : محب الدين أحمد بن عبد الله المتوفى (۶۹۴) .

اهلیت علیهم السلام تقریر و تحریر آن کرده اند، و مراد از «اسنی المطالب» کتاب رابع است از کتاب «اکتفاء» تصنیف ابراهیم وصابی، زیرا که کتاب «اکتفاء» مشتمل است بر کتب اربعه که کتاب رابع آن موسوم به «اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب» است، چنانچه این معنی از رجوع به اصل «اکتفاء» ظاهر است.

و خود شهاب الدین احمد بن عبد القادر هم در عبارت دیگر، تصریح نسبت «اسنی المطالب» به ابراهیم بن عبد الله وصابی نموده، حیث

قال فی کتاب «ذخیره المآل» فی مقام آخر: [أخرج صاحب «اسنی المطالب فی فضائل علی بن ابی طالب» ابراهیم بن عبد الله الوصابی الشافعی رحمه الله، عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أعطى علي خمساً أحب الي من الدنيا و ما فيها: أما الواحدة: فهو مكاني بين يدي الله حتى يفرغ من الحساب، و اما الثانية: فلقاء الحمد بيده آدم و من ولده تحته، و أما الثالثة: فواقف علي عقر حوضي يسقى من عرف من امتي، و عقر الحوض آخره، و أما الرابعة: فسائر عورتی و مسلمی الي ربي، و أما الخامسة: فلست أخشى عليه أن يرجع زانيا بعد احصان، و لا كافرا بعد ايمان»].

«شأن نزول سأل سائل بروایت زردی»

اشاره

اما روایت محمد بن یوسف زردی: پس در کتاب «معارج الوصول» که نسخه آن بعنایت منجیح کل مسئول در نجف اشرف بدست این خاکسار افتاده بود، گفته:

[نقل الامام أبو اسحاق الثعلبی فی تفسیره: ان سفیان بن عیینه رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ : فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسأله ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر بن محمد: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما كان بغدير خم، نادى الناس و اجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فشاع ذلك و طار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، فأتى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله عز و جل أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلی خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاه فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك، ففضلته علينا و قلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، فهذا شيء منك أم من الله عز و جل؟! فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

[نقل الامام أبو اسحاق الثعلبي في تفسيره: ان سفيان بن عيينه رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ : فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسأله ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر بن محمد: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما كان بغدير خم، نادى الناس و اجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: من كنت مولاه فعلى مولاه. فشاع ذلك و طار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهري، فأتى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله عز و جل أن نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلي خمسا فقبلناه منك، و أمرتنا بالزكاه فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم رمضان فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك، فضلته علينا و قلت: من كنت مولاه فعلى مولاه، فهذا شيء منك أم من الله عز و جل؟! فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

«و الذي لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل». فولى الحارث بن النعمان يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجاره من السماء أو اثنا بعذاب أليم! فما وصل الى راحلته حتى رماه الله عز و جل بحجر فسقط على هامته و خرج من دبره، فقتله، و أنزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ [.

و نیز محمد بن يوسف زرندی در «نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين» گفته:

[و نقل الامام ابو اسحاق الثعلبي رحمه الله في تفسيره: أن سفيان بن عيينه رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ : فيمن نزلت؟ فقال للسائل: سألتني عن مسأله ما سألتني عنها أحد قبلك، حدثني أبي، عن جعفر

ابن محمد، عن آبائه: ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لما كان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد علي و قال: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فشاع ذلك و طار في البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ على ناقه له، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، فقال: يا محمد! أمرتنا عن الله ان نشهد أن لا اله الا الله و انك رسول الله فقبلنا منك، و أمرتنا أن نصلي خمسا فقبلنا منك، و أمرتنا بالحج فقبلنا منك، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعي ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه فعلى مولاه». فهذا منك أو من الله عز و جل؟ فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «و الذي لا اله الا- هو ان هذا من الله عز و جل». فولى الحارث بن نعمان و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجاره من السماء، أو ائتنا بعذاب أليم! فما وصل الى راحلته، حتى رماه الله عز و جل بحجر فسقط هامته و خرج من دبره و انزل الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [١].

ترجمه زرندي و جلالت او

و محمد بن يوسف بن الحسن الزرندي المدني الحنفي از أجله محدثين عظام، و افاخم شيوخ عالي مقام است.

ابن حجر عسقلاني در كتاب «درر كامنه في اعيان المائة الثامنة» گفته:

[محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي المدني الحنفي شمس الدين، اخو نور الدين على.

قرأت في مشيخه الجنييد البلياني تخريج الحافظ شمس الدين الجزري الدمشقي نزيل شيراز: انه كان عالما، و ارخ مولده سنه ٦٩٣ و وفاته بشيراز سنه بضع و خمسين و سبعمائه، و ذكر: انه صنف «درر السمطين في مناقب السبطين» و «بغية المرتاح» جمع فيها اربعين حديثا بأسانيدھا و شرحھا. قال: و خرج له

ص: ٣٨٠

البرزالي في مشيخته عن مائه شيخ.

قلت: مات البرزالي قبله بأكثر من ثلاثين (١) سنة، و درس (٢) بعد أبيه بالمدينه و صنف كتبا عديده و درس في الفقه و الحديث، ثم رحل الى شيراز، فولى القضاء بها حتى مات سنة سبع أو ثمان و اربعين ذكره ابن فرحون (٣) [٤].

و على بن محمد المعروف بابن الصباغ در «فصول مهمه» گفته:

[حكى الشيخ الامام العلامة المحدث بالحرم الشريف النبوي جمال الدين محمد بن يوسف الزرندی في كتابه المسمى ب «درر السمطين في فضل المصطفى و المرتضى و السبطين»: ان الامام المعظم و الحبر المكرم، أحد الائمة المتبعين المقتدى بهم في امور الدين محمد بن ادريس الشافعي المطلبي -رضى الله عنه و ارضاه، و جعل الجنة منقلبه و مثواه- لما صرح بمحبه اهل البيت و انه من شيعتهم قيل فيه: هذا و هو السيد الجليل، فقال مجيبا عن ذلك بأبيات:

إذا نحن فضلنا عليا فاننا روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل

الى آخر الاشعار (٥).

از اين عبارت، هويدا و متجلى است كه زرندی، شيخ و امام و علامه

ص: ٣٨١

-
- ١- لا يخفى ما فى التاريخ لان البرزالي هو علم الدين ابو محمد القاسم الدمشقي المتوفى سنة (٧٣٩ هـ .) كما تقدم فوفاته قبل وفات الزرندی حدود (٩) سنوات على ما أرخ ابن فرحون ، و حدود (١٨) سنة على ما نقل عن الجزرى .
 - ٢- فى المصدر : و رأس بعد أبيه .
 - ٣- ابن فرحون : ابراهيم بن على بن محمد المدنى المالكي المتوفى سنة (٧٩٩ هـ .) .
 - ٤- الدرر الكامنه ، ج ٤ .
 - ٥- الفصول المهمه : ص ٢١ .

و محدث حرم شریف نبوی بوده.

و شهاب الدین احمد در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» بعد ذکر «حدیث نور» و «حدیث شجره» و اسناد روایت اول به صالحانی(۱) و نسبت روایت ثانی به ابو نعیم، گفته:

[و روی الاول أيضا الامام شمس الدین محمد بن الحسن بن یوسف الانصاری الزرنندی المحدث بالحرم الشریف النبوی المحدثی].

از این عبارت هم، نهایت عظمت و جلالت زرنندی ظاهر می شود که او امام و محدث حرم شریف نبوی بوده.

و مصطفی بن عبد الله در «کشف الظنون» گفته:

[«در السمتین فی فضائل المصطفی و المرتضی و السبطين» للشيخ جمال الدين محمد بن يوسف الزرنندی، محدث الحرم النبوی. المتوفی سنه ۷۵۰-خمسين و سبعائه.

و نیز در «کشف الظنون» گفته:

[«بغیه المرتاح» للشيخ شمس الدین محمد بن یوسف الزرنندی، المتوفی فی سنه خمسين و سبعائه، جمع فیہ أربعین حدیثا و شرحها] و نیز سابقا دانستی که حسین دیاربکری کتاب «اعلام» زرنندی را از کتب معتمده شمرده، و آن را از مآخذ کتاب خود قرار داده.

و از عبارت أحمد بن عبد القادر شافعی صاحب «ذخیره المآل» که آنفا گذشته، دانستی که زرنندی از أجله علما است، که تحریر و تقریر فضائل اهل بیت علیهم السّلام حسب تصریح دلائل نموده اند، و نیز در این عبارت زرنندی را به «حجت» ملقب نموده، و ناهیک به تفضیلا و تجیلا.

ص: ۳۸۲

۱- الصالحانی : محمود بن محمد ابو حامد الشیرازی المتوفی (۶۱۲ هـ .)

و علاوه بر این همه، سید علی سمهودی که از أعظم أساطین، و أكابر محققین، و أفاخم معتمدين، و أجله مقبولین سنیه است-
كما سیظهر عنقریب انشاء الله تعالی-جا به جا روایات عدیده از زرندي نقل کرده نهایت اعتبار و اعتماد آن ظاهر فرموده، در
«جواهر العقدين» بعد ذکر حدیث.

«كلمه لا اله الا الله حصنی، فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی» گفته:

[و ذكره الجمال فی كتابه «معراج الوصول»: ان الحافظ أبا نعيم روى هذا الحديث بسنده عن أهل البيت، یعنی المذكورین الى
علی بن أبی طالب سید الاولیاء، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سید الانبیاء: حدثنی جبرئیل سید الملائکه قال: قال الله
تعالی: انی أنا الله لا اله الا أنا فاعبدونی فمن جاءنی منکم بشهاده أن لا اله الا الله بالاخلاص، دخل حصنی، و من دخل حصنی
أمن من عذابی.

قال فی روايه غير أبی نعيم قال الله تعالی: كلمه لا اله الا الله حصنی الحدیث [1].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين المذكور: قال أبو الصلت عبد السلام بن الصالح الهروي (2): كنت مع علی بن موسی الرضا و قد
دخل نيسابور و هو علی بغله شهباء، فغدا فی طلبه العلماء من أهل البلد، و هم أحمد بن حرب (3) و ابن النضر (4)

ص: ۳۸۳

۱- جواهر العقدين: مخطوط فی مکتبه الناصريه بلکهنو، ص ۳۹.

۲- أبو الصلت عبد السلام بن الصالح الهروي المتوفی (۲۳۶ هـ).

۳- أحمد بن حرب: الزاهد النيسابوري المتوفی سنه (۲۳۴ هـ). تقدم ذكره.

۴- أحمد بن نصر بن زياد القرشي النيسابوري المتوفی سنه (۲۴۵ هـ).

و يحيى بن يحيى (١)، و عده من أهل العلم، فتعلقوا بلجامه في المربعه و قالوا له: بحق آبائك الطاهرين،

حدثنا بحديث سمعته من ابيك، فقال: حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر، و قال: حدثنا أبي جعفر الصادق بن محمد قال:

حدثني أبي باقر علم الانبياء محمد بن علي، قال: حدثني أبي سيد العابدين علي بن الحسين، قال: حدثني أبي سيد شباب أهل الجنة الحسين بن علي، قال: سمعت أبي سيد العرب علي بن أبي طالب يقول: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم يقول: «الايان معرفه بالقلب، و اقرار باللسان، و عمل بالاركان» قال الامام أحمد بن حنبل رحمه الله: لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جننه، و روى بعضهم ان المستملي لهذا الحديث أبو زرعه الرازي (٢)، و محمد بن أسلم الطوسي (٣) [٤].

و نیز در «جواهر العقدين» در «ذكر اختلاف در وجوب صلاه بر آل محمد صَلَّى الله عليه و آله در نماز» گفته:

[و مما يدل على ان الخلاف في ذلك من قول الشافعي، لا من اختلاف أصحابه، كما اقتضى كلام الروضه و أصلها ترجيحه ان في كلام الطحاوي في مشكله ما يدل على ان حرمه (٥) نقل الوجوب عن الشافعي، و استدل بتعليم النبي صلى

ص: ٣٨٤

-
- ١- يحيى بن يحيى أبو زكريا التميمي النيسابوري المتوفى سنه (٢٢٦ هـ) .
 - ٢- أبو زرعه الرازي : عبيد الله بن عبد الكريم المتوفى سنه (٢٦٤ هـ) . و لا يخفى أن استملاء أبي زرعه من الامام الرضا عليه السلام مشكل ، لان ولادته كما قيل كانت سنه (٢٠٠) من الهجره .
 - ٣- محمد بن أسلم الطوسي : أبو الحسن الحافظ المتوفى سنه (٢٤٢ هـ) .
 - ٤- جواهر العقدين : مخطوط ، ص ٢٤٦ .
 - ٥- حرمه : بن يحيى أبو حفص المصري المتوفى سنه (٢٤٣ هـ) .

اللّٰه عليه و سلم الكيفيه بعد السؤال عنها.

قلت: و يشهد له قول الحافظ أبي عبد الله محمد بن أبي المظفر يوسف الزرندى المدنى فى كتاب «معراج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول صلى الله عليه و سلم» ما لفظه: و قد قال الامام الشافعى رحمه الله تعالى فى هذا المعنى مشيراً الى وصفهم و منبها على ما خصصهم الله تعالى به من رعايه فضلهم:

يا أهل بيت رسول الله حبكم فرض من الله فى القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر انكم من لم يصل عليكم لا صلاه له].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قد قال الحافظ أبو عبد الله محمد المذكور فى كتابه «نظم السمطين»: انه روى عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن النبى صلى الله عليه و سلم انه قال لعلى بن أبى طالب رضى الله تعالى عنه: «إذا هالك أمر، فقل: اللهم صل على محمد و آل محمد، اللهم انى أسألك بحق محمد و آل محمد أن تكفينى شر ما أخاف و أحذر، فانك تكفى ذلك الامر»(١)، و لم ينسبه الحافظ المذكور لمخرجه.

و قد روى فى «مسند الفردوس» بغير إسناده عن على رضى الله عنه مرفوعاً:

«من صلى على محمد و آل محمد مائه مره، قضى الله له مائه حاجه» .

أخرجه الفقيه أبو الحسن بن المغازلى من طريق على بن يونس العطار:

حدثنى محمد بن على الكندى، حدثنى محمد بن(٢) مسلم، حدثنى جعفر بن محمد الصادق عن أبيه، عن جده، عن على أبى طالب رفعه[٣].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

ص: ٣٨٥

١- نظم درر السمطين : ص ٤٩ - ٥٠ .

٢- محمد بن مسلم : الطحان الثقفى المتوفى سنه (١٥٠) .

٣- جواهر العقدين ، مخطوط ، ص ١١١ .

[و عن أبي الطفيل (١) قال: خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب، فحمد الله و أثنى عليه و اقتصر الخطبه الى أن قال: ثم قال: «من عرفني، فقد عرفني و من لم يعرفني، فأنا الحسن بن محمد صلى الله عليه و سلم»، ثم تلا هذه الآية:

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ (٢)، ثم أخذ في كتاب الله، ثم قال: «أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن النبي، أنا ابن الداعي الى الحق باذنه، و أنا ابن السراج المنير، أنا ابن الذي ارسل رحمه للعالمين، فأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و أنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم» فقال: فيما انزل على محمد صلى الله عليه و سلم: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (٣).

رواه الطبراني في «الالوسط» و «الكبير» باختصار، و البزار بنحوه، و بعض طرق البزار، و الطبراني في «الكبير» حسان.

و رواه الحافظ جمال الدين الزرندي، عن أبي الطفيل، و جعفر بن حيان، قالوا: لما قتل علي بن أبي طالب و فرغ منه، قام الحسن بن علي رضي الله عنهما خطيبا، فذكره بنحوه، الا انه قال: و أنا من اهل البيت الذين كان جبرئيل عليه السلام ينزل فينا و يصعد من عندنا، و أنا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم و انزل الله فيهم: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا (٤) و اقراراف الحسنه مودتنا اهل البيت (٥).

ص: ٣٨٤

١- أبو الطفيل : عامر بن واثله الصحابي المتوفى سنة (١٠٠) .

٢- يوسف : ٣٨ .

٣- شورى : ٢٣ .

٤- شورى : ٢٣ .

٥- نظم درر السمطين : ص ١٤٨

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و روى الحافظ جمال الدين الزرندي فى كتابه «نظم درر السمطين» عن ابراهيم بن شيبه الانصارى، قال: جلست الى الاصبغ بن نباته، فقال: أ لا اقرئك ما أملاه على بن ابى طالب رضى الله عنه، فأخرج صحيفه فيها مكتوب:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أوصى به محمد صلى الله عليه وآله اهل بيته و امته، أوصى اهل بيته بتقوى الله و لزوم طاعته، و أوصى امته بلزوم اهل بيته و ان اهل بيته يأخذون بحجزه نيهم صلى الله عليه و سلم، و ان شيعتهم يأخذون بحجزهم يوم القيمة، و انهم لن يدخلوكم باب ضلاله، و لن يخرجوكم من باب هدى] (۱).

از این عبارات و عبارات آتیه ظاهر است که سمهودی، زرندى را بحافظ ملقب مى نماید، و جلالت و عظمت لقب حافظ پر ظاهر است.

و نیز سمهودى در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندي عقيب حديث «من كنت مولاه فعلى مولاه»: قال الامام الواحدى: هذه الولاية التى اثبتها النبى صلى الله عليه و سلم مسؤل عنها يوم القيمة.

و روى فى قوله تعالى: وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (۲)، أى عن ولايه على و اهل البيت، لان الله أمر نبيه صلى الله عليه و سلم أن يعرف الخلق انه لا يسألهم على تبليغ الرسالة اجرا الا- الموده فى القربى. و المعنى انهم يسألون: هل والوهم حق الموالاته، كما أوصاهم النبى صلى الله عليه و سلم؟ أم أضاعوها و أهملوها؟ فيكون عليهم المطالبه و التبعه- (۳) انتهى.

ص: ۳۸۷

۱- نظم درر السمطين : ص ۲۴۰ .

۲- الصافات : ۲۴

۳- نظم درر السمطين : ص ۱۰۹

قلت: وقوله و روى فى قوله تعالى يشير الى ما أخرجه الديلمى (١)، عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه: وَ قَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْؤُلُونَ عن ولايه على بن أبى طالب رضى الله عنه، و يشهد لذلك

قوله فى بعض الطرق المتقدمه: «و الله سائلكم كيف خلفتمونى فى كتابه و اهل بيتى؟» (٢).

و نيز در «جواهر العقدين» گفته:

[و أما على الرضا بن موسى الكاظم: فكان أوحده زمانه، جليل القدر، أسلم على يده ابو محفوظ معروف الكرخى (٣) استاد السرى السقطى (٤).

قال الامام ابو القاسم القشيرى فى رسالته: و هو، يعنى معروف الكرخى، من موالى على بن موسى الرضا، ثم ذكر اسلامه على يده.

قال الجمال الزردى: و قال له المأمون: بأى وجه جدك على بن أبى طالب قسيم الجنة و النار؟ ، فقال: يا امير المؤمنين أ لم ترو عن أبيك، عن آباءه، عن عبد الله بن عباس رضى الله عنهما، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: «حب على ايمان و بغضه كفر» ؟ فقال: بلى، قال الرضا: فقسمة الجنة و النار إذا كان على حبه و بغضه، فقال المأمون: لا أبقانى الله بعدك يا ابا الحسن! أشهد انك وارث علم رسول الله صلى الله عليه و سلم.

قال ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى: فلما رجع الرضا الى بيته قلت له: يا ابن رسول الله ما أحسن ما اجبت به أمير المؤمنين؟ ! ، فقال: يا ابا الصلت انما كلمته من حيث هو، و لقد سمعت أبى يحدث عن ابيه، عن

ص: ٣٨٨

١- الديلمى : شهردار بن شيرويه المتوفى (٥٥٨) .

٢- جواهر العقدين : ١٢٦ مخطوط فى مكتبه المؤلف بلكهنو .

٣- معروف الكرخى بن فيروز المتوفى سنه (٢٠٠) .

٤- السرى بن المغلس السقطى الصوفى المتوفى (٢٥٣) .

على رضى الله عنه قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: أنت قسيم الجنة و النار، فيوم القيامة تقول للنار: هذا لى و هذا لك].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندي: يروى ان على بن الحسين رضى الله عنه، قال: ايها الناس! ان كل صمت ليس فيه فكر فهو عو، و كل كلام ليس فيه ذكر الله فهو هباء، ألا ان الله عز و جل ذكر اقواما بأبائهم، فحفظ الابناء للآباء قال تعالى: وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا(١). و لقد حدثني أبي، عن آبائه: انه كان التاسع من ولده، و نحن عتره رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فاحفظونا لرسول الله صَلَّى الله عليه و سلم. قال الراوى: فرأيت الناس يبكون من كل جانب](٢).

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي المدني فى نظم درره: لم يكن أحد من العلماء المجتهدين و الاثمه المهديين المرشدين الا- و له فى ولايته اهل البيت عليهم السلام الحظ الوافر و الفخر الزاهر، كما أمر الله عز و جل بذلك فى قوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى(٣)]-الخ.

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و عن أم سلمه رضى الله عنها، قالت: كان النبي صَلَّى الله عليه و سلم نائما فى بيتى، فجاء الحسين رضى الله عنه يدرج، فقعدت على الباب، فامسكته مخافه ان يدخل فيوقظه، ثم غفلت فى شىء، فدب، فدخل، فقعد على بطنه، قالت: فسمعت نحيب رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم، فجت، فقلت: يا رسول

ص: ٣٨٩

١- الكهف : ٨٢

٢- جواهر العقدين : ص ١٨٢ - مخطوط فى مكتبه الناصريه

٣- شورى : ٢٣

اللّٰه: و اللّٰه ما علمت به! ، فقال: لما جاءني جبرئيل عليه السّلام و هو على بطني قاعد فقال: أ تحبه؟ ، فقلت: نعم، قال: ان امتك ستقتله، ألا اريك التربه التي يقتل بها؟ ، فقلت: بلى، قال: فضرِب بجناحه، فأتاني بهذه التربه. قالت: و إذا في يده تربه حمراء و هو يبكي و يقول: ليت شعري من يقتلك بعدى.

و اخرجه عبد بن حميد(١) في مسنده، عن شيخه عبد الرازق(٢) ، فقال: أخبرنا عبد اللّٰه بن سعيد بن ابى هند(٣) ، عن ابيه قال: قالت أم سلمه، فذكره.

و رواه الحافظ محمد بن يوسف الزرندی في كتابه «الدرر» عن أم سلمه و قال فيه: فقال صلّى اللّٰه عليه و سلم: ان جبرئيل عليه السّلام كان عندى آنفا، فقال: ان ابنك سيقتل بعدك بأرض، يقال لها: كربلاء، تريد أن اريك تربته يا محمد؟ فتناول جبرئيل من ترابها، فأراه النبي صلّى اللّٰه عليه و سلم و دفعه إليه. قالت أم سلمه:

فأخذته فجعلته في قاروره، فاصبته يوم قتل الحسين و قد صار دما[٤].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و قال الحافظ جمال الدين الزرندی، عن ابن عباس رضی اللّٰه عنهما: لما نزلت هذه الآيه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ(٥) قال صلّى اللّٰه عليه و سلم لعلى رضی اللّٰه عنه: هو أنت و شيعتك، تأنى يوم القيامة أنت و شيعتك راضين مرضيين، و يأتى عدوك غضابا مقمحين فقال: من عدوى؟

ص: ٣٩٠

١- عبد بن حميد الحافظ الكسى المتوفى سنه (٢٤٩)

٢- عبد الرزاق بن همام الصنعاني المتوفى (٢١١)

٣- عبد اللّٰه بن سعيد المدني المتوفى سنه (١٤٧)

٤- جواهر العقدين : ص ٢١٧ - مخطوط

٥- البيه : ٧

قال: من تبرأ منك و لعنك [١].

و نیز در «جواهر العقدين» گفته:

[و فی روایه ذکرها الحافظ جمال الدین محمد الزرنندی، عن صدی (٢) قال:

بينما انا العب و أنا غلام عند احجار الزيت، إذا قبل رجل على بعير، فوقف يسب عليا رضى الله عنه، فحف به الناس ينظرون إليه،
فبينما هم كذلك إذ طلع سعد، يعنى ابن أبى وقاص، فقال: ما هذا؟ قالوا: يشتم عليا، فقال: اللهم ان كان يشتم عبدا صالحا فأر
المسلمين خزيه، قال: فما لبث ان تعثر به بعيره، فسقط و اندقت عنقه و خبطه بعيره، فكسره و قتله [٣].

و نیز در «جواهر العقدين» بعد ذکر اشعار شافعی که اولش این است:

إذا فی مجلس ذكروا عليا و سبطيه و فاطمه الزكيه

گفته:

[و قال الجمال الدين الزرنندی عقب (٤) نقله لذلك عن الشافعی: و قال أيضا يعنى الشافعی رحمه الله:

ص: ٣٩١

١- جواهر العقدين : ص ١٥٠ - مخطوط

٢- صدی بن عجلان ابو امامه الباهلی المتوفى (٨٦)

٣- جواهر العقدين : ٢٥ - مخطوط

٤- لا يخفى ان الايات التي مطلعها: « إذا فی مجلس . . » فی المصدر بعد الايات التي مطلعها: « قالوا: ترفضت قلت كلا . . »
و أما الايات السابقة عليها هي هذه: إذا نحن فضلنا عليا فاننا * روافض بالتفضيل عند ذوى الجهل و فضل ابى بكر إذا ما ذكرته
* رميت بنصب عند ذكرى للفضل فلا زلت ذا رفض و نصب كلاهما * بحبهما حتى اوسد فى الرحل .

قالوا: ترفضت، قلت: كلا ما الرفض ديني و لا اعتقادي

لكن توليت غير شك خير امام و خير هاد

ان كان حب الولي رفضا فانني أرفض العباد].

و مولوی سلامه اللہ کہ از اعظم متکلمین معاصرین کبار و افاحم مدرسین معتمدین سنیہ این دیار است، بروایت زرندی جابجا تمسک می نماید، تا آنکہ روایت «اعلام» زرندی را بر روایت بخاری ترجیح داده، و آن را گریز گاهی برای دفع گریختن صحابه پنداشته، چنانچه در «معرکہ الآراء» گفته:

[و آنچه از بخاری، اثبات گریختن صحابه در جنگ حنین بروایت مولای ابي قتاده ذکر کرده، جوابش از ملاحظه ما سبق پیدا است، چه ثبات قدم شیخین، بل خلفای ثلاثه در غزوة حنین، بتصریح صاحب «مواهب لدنیہ» و «تاریخ الاعلام» و «تاریخ کازرونی» و «ترجمه تاریخ طبری» که تفصیلش گذشت، ثابت است].

و نیز در «معرکہ الآراء» گفته:

[پوشیده نخواهد بود کہ از منطوق صریح «تاریخ الاعلام» و «تاریخ کازرونی» کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و باهر است کہ حضرت شیخین، بل بمقتضای «تاریخ طبری» عثمان ذی النورین هم در غزوة حنین تخلف نورزیدند، و بمعیت آن حضرت صلی اللہ علیہ و سلم مثل علی و عباس، و معدودی چند ثابت قدم ماندند].

و نیز در «معرکہ الآراء» گفته:

[و همچنین روایت «فتح الباری» کہ غیر از چهار کس کہ حضرت شیخین من جمله آنها نیستند، دیگری را از ثابت قدمان نمی شمارد،

ص: ۳۹۲

بسیب تعارض روایت «تاریخ الاعلام» و «کازرونی» بر همین مرکز نشانیم، و یا بفحای روایت «روضه الاحباب» که کمیت عدد و تعیین اشخاص ثابت قدمان صریح از آن مستفاد است، روایت براء بن عازب و «فتح الباری» را بیک محمل نشانده، برهگذر تعارض با روایات آخر بمقتضای آن تعارضاً، تساقطاً قابل اعتبار ندانیم]-انتهی.

و مولوی حیدر علی فیض آبادی که حضرات سنی بر افادات مطربۀ او بسیار می نازند، و نقد جانهای شیرین بر آن می بازند، نیز بکتاب «اعلام» زرنندی تمسک می نماید، چنانچه در «منتهی الکلام» گفته:

[و لا نسلم که واقعهٔ جمل بمرضی اکابر طرفین بوقوع آمد، بلکه بصفا انجامیده بود، او باش لشگر باعث شدند، و پرداختند بآنچه پرداختند چنانچه در «تاریخ طبری» و ترجمۀ آن و کتاب «اعلام» و مانند آن مفصل است].

و نیز در «منتهی الکلام» گفته:

[و از افعال شریف نبوی صلی الله علیه و سلم بعد از تصفح روایات چنان ثابت می شود، که آن جناب را بعد از تقدم احدی از صحابۀ کبار و انعقاد جماعت، اقتدا و امامت هر دو درست بوده، بلکه از حدیث شریف که در مثل کتاب «اعلام» مروی است، معلوم می شود که هیچ نبی را رحلت از عالم فانی به سرای جاودانی پیش نیامده، قبل از آنکه در پس امتی نماز نگزارد].

و نیز در «منتهی الکلام» بجواب روایت «اعلام» زرنندی، متضمن اعتراف عائشه باحداث خود گفته:

[پس در ما نحن فيه محتمل است که عند الاستفسار از دفن أم المؤمنین بمرقد شریف سید المرسلین، بروایت مولانا ابو عبد الله محمد الانصاری ابن مولانا عز الدین، بعضی از بنی امیه که مصدر محدثات و شرور بودند و بظاهر بجناب مقدسه صديقه، مسلک حسن اعتقاد می پیمودند، حاضر باشند]-انتهی.

از این عبارت پیدا است که فاضل معاصر، زرنندی را بمولانا تعبیر می کند، و ناهیک به فضلا و جلاله و شرفا و نباله.

«شأن نزول سأل سائل بروایت شهاب الدین دولت آبادی»

اشاره

اما روایت ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی، نزول سأل سائل بعذاب واقع در واقعه غدیر: پس در کتاب «هدایه السعداء» که نسخه عتیقه آن پیش فقیر کثیر الخطأ موجود است در جلوه ثانیه از هدایه ثامنه گفته:

[و فی «الزاهدیه» عند قوله تعالى: سأل سائل بعذاب واقع فی تفسیر الثعلبی: نزولا ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال يوما: «من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله» فسمع ذلك واحد من الكفرة من جملة الخوارج، فجاأ الى النبي صلى الله عليه و سلم، فقال: يا محمد! هذا من عندك أو من عند الله؟ فقال صلى الله عليه و سلم: هذا من عند الله، فخرج الكافر من المسجد، و قام على عتبة الباب و قال: ان كان ما يقوله حقا، فانزل على حجرا من السماء! قال: فنزل حجر و رضح رأسه، فنزلت السوره].

و نیز در «هدایه السعداء» در جلوه خامسه از هدایه تاسعه گفته:

و فى «الزاهديه» عند قوله تعالى: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ : لما قال النبى: «من كنت مولاه، فعلى مولاه» قال رجل: ان كان هذا من الله فأمطر على حجاره! فنزل حجر، فعلم ان هذا من عند الله.

و قد ذكرناه فى الجلوه الثانيه من الهدايه الثامنه].

ترجمه شهاب الدين دولت آبادى

و شهاب الدين دولت آبادى از اكابر محققين اعلام، و اعظم معتمدين فخام و نبلاى مقبولين عظام است.

غلام على آزاد بلگرامى در «سبحه المرجان فى آثار هندوستان» گفته:

[مولانا القاضى شهاب الدين أحمد بن شمس الدين بن عمر الزاوى دولت آبادى نور الله ضريحه، ولد بدولت آباد دهلى، و تلمذ على القاضى عبد المقتدر الدهلوى، و مولانا خواجكى الدهلوى، و هو من تلامذه مولانا معين العمرانى رحمهما الله تعالى، و فاق أقرانه، و سبق اخوانه، و كان القاضى عبد المقتدر يقول فى حقه: يأتينى من الطلبة من جلده علم، و لحمه علم، و عظمه علم، و لما توجه الموكب التيمورى الى الهند، و خرج مولانا خواجكى قبل وصوله الى دهلى منها الى كالبى، خرج القاضى شهاب الدين صحبه استاده الى كالبى، فأقام مولانا خواجكى بكالبى، و ذهب القاضى الى دار الخيور جونفور (بفتح الجيم و سكون الواو و النون، و ضم الفاء و سكون الواو و آخرها راء) بلده عظيمه من صوبه «اله آباد» كانت دار الخلافه لسلاطين الشرقيه و ذكر طبقتهم فى تواريخ الهند، نشأ بها كثير من المشايخ و العلماء.

فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى و الى جونفور وروده و نضر سقاه الله بسحائب الاحسان وروده، و عظمه بين الكبراء و لقبه بملك العلماء، فزين القاضى مسند الافاده، و فاق البرجيس فى افاضه السعاده، و ألف كتباً سارت بها ركبان العرب و العجم، و أذكى سرجاً أهدى من النار الموقده على العلم منها: «البحر المواج» فى تفسير القرآن العظيم بالفارسيه، و الحواشى على «كافيه النحو» و هى أشهر

ص: ٣٩٥

تصانيفه و «الارشاد» و هو متن فى النحو التزم فيه تمثيل المسأله فى ضمن تعبيرها و «بديع الميزان» و هو متن فى فن البلاغه عبارات مسجعه، و «شرح البزدوى» فى اصول الفقه الى بحث الامر، و «شرح بسيط على قصيده بانت سعاد» و «رساله فى تقسيم العلوم» بالعباره الفارسى، و «مناقب السادات» بتلك العباره و غيرها.

توفى لخمس بقين من الـرجب المرجب سنه تسع و اربعين و ثمانمائه، و دفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى [١].

و نیز غلام على آزاد در «تسليه الفؤاد فى قصائد آزاد» بعد ذكر قاضى عبد المقتدر كفته:

[و من تلامذه القاضى عبد المقتدر قدس سره ملك العلماء القاضى شهاب الدين الدولت آبادى طاب ثراه، و رأيت ذكره مناسبا بهذا المقام لجلاله قدره و شهره تصانيفه بين الانام.

فأقول: القاضى شهاب الدين بن شمس الدين بن عمر الزاولى الدولت آبادى نور الله ضريحه ولد بدولت آباد دهلى، و تلمذ على مولانا خواجكى الدهلى، و القاضى عبد المقتدر رحمهما الله تعالى. و فاق اقرانه و سبق اخوانه.

و كان القاضى عبد المقتدر يقول فى حقه: يأتينى من الطلبة من جلده علم، و لحمه علم، و عظمه علم، و لما توجه الموكب التيمورى الى الهند، و خرج مولانا خواجكى قبل وصوله الى دهلى منه الى كابل، خرج القاضى شهاب الدين صحبه استاده الى كابل، فأقام مولانا خواجكى بكالبي، و ذهب القاضى الى دار الخيور جونفور، فاغتنم السلطان ابراهيم الشرقى و الى جونفور وروده، و نضر سقاه الله بسحائب الاحسان وروده، و عظمه بين الكبراء و لقبه بملك العلماء، فزين القاضى مسند الافاده، و فاق البرجيس فى افاضه السعاده، و ألف كتباً سارت به ركبان

ص: ٣٩٦

العرب و العجم، و اذكى سرجا أهدي من النار الموقده على العلم منها: «البحر الموج» تفسير القرآن العظيم بالعباره الفارسيه، و الحواشى على «كافيه النحو» و هى أشهر تصانيفه، و «الارشاد» و هو متن فى النحو التزم فيه تمثيل المسئله فى ضمن تعبيرها، و «بديع الميزان» و هو متن فى فن البلاغه بعبارات مسجعه، و «شرح البزدوى فى الاصول» الى بحث الامر، و «شرح بسيط على قصيده بانث سعاد»، و «رساله فى تقسيم العلوم» بالعباره الفارسيه، و «مناقب السادات» بتلك العباره و غيرها.

توفى لخمس بقين من رجب المرجب سنه تسع و أربعين و ثمانمائه، و دفن بجونفور فى الجانب الجنوبى من مسجد السلطان ابراهيم الشرقى رحمه الله تعالى].

و شيخ عبد الحق دهلوى در «اخبار الاخيار» گفته:

[قاضى شهاب الدين دولت آبادى، شهرت اوصافش مغنى است از شرح آن، اگر چه در زمان او دانشمندانى بوده اند که استادان و شاگردان او بوده، اما شهرت و قبولى که حق تعالى او را عطا کرد، هیچ کس را از اهل زمان او نکرد. از تصنيفات او يکى «حواشى كافيه» است که در لطافت و متانت بى عدیل واقع شده، و هم در حالت حیات او مشهور گشته، و «ارشاد» در نحو که در وی تمثيل در ضمن تعبير التزام نموده، و ترتيب جديد اختيار فرموده است، نیز متنى لطيف و متين و بى نظير و قرين، و «بديع البيان» نیز متنى است در علم بلاغت، در آنجا مقيد بسجع شده است، و «بحر مواج» تفسير قرآن مجيد کرده بعبارت فارسى، در وی بيان تركيب و معنى فصل و وصل داده است، و در آنجا نیز از برای سجع تکلفى کرده است، قابل اختصار و تنقيح و تهذيب

است، و بر «اصول بزودی» تا بحث امر نیز شرحی نوشته، و کتب و رسائل دیگر نیز دارد، فارسی و عربی. و رساله دارد در تقسیم علوم، و در صنایع نیز رساله فارسی دارد، و سلیقه شعر نیز دارد، و این قطعه او که به یکی از ملوک در باب طلب جاریه نوشته است، مشهور است، قطعه:

این نفس خاکسار که آتش سزای اوست پرباد گشت، لائق بی آب کردن است

یک کس چنان فرست که پا بر سرم نهد ریزد همه منی و تکبر که در من است

وفات او در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه، و قبر او در شهر جونپور است.

قاضی شهاب الدین رساله ای دارد مسمی بمناقب السادات، در آنجا داد عقیدت و محبت باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده، سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت، آن خواهد بود انشاء الله تعالی، باعث تصنیف آن رساله را چنان گویند که: در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل می گفتند، از اکابر وقت بود و لیکن جمال نسبش از حلیه علم و فضل عاقل بود، غالباً قاضی را با وی در بعضی محافل ملوک در تقدیم و تأخیر مجلس نزاعی شده بود، در اول قائل شد به افضلیت عالم و تقدیم او بر علوی عامی، بعد از آن بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و در این باب رساله نوشت، و گفت که: عالمیت ما مشخص و متیقن است و علویت شما مشکوک، پس ما را تقدیم و ترجیح بر شما ثابت باشد، استاد قاضی شهاب الدین را این معنی ناخوش آمد، و مزاج حالش از وی منحرف گشت، قاضی از این معنی برگشت و در

«مناقب سادات» افضلیت ایشان نوشت و از آنچه گذشته بود اعتذار نمود.

و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بخواب دید که او را از این معنی تنبیه می فرماید، و بر استرضای سید اجمل مذکور تحریر می نماید، قاضی پیش سید رفت و توبه کرد و رساله نوشته. و الله أعلم [۱].

و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی المشهور بالكاتب الجلبی الاستانبولی در «کشف الظنون» گفته:

[«الارشاد فی النحو» أيضا للشيخ أبي محمد عبد الله بن جعفر المعروف بابن درستويه النحوي المتوفى سنة سبع و أربعين و ثلاثمائة. و للشيخ الفاضل شهاب الدين احمد بن شمس الدين بن عمر الهندي الدولة آبادی شارح «الكافية»، و هو متن لطيف تعمق في تهذيبه كل التعمق، و تأتق في ترتيبه حق التأتق، أوله: الحمد لله كما يحب و يرضى-الخ، و على متن الهندي شرح ممزوج للفاضل العلامة ابى الفضل الخطيب الكازرونى المحشى [۲].

و ولی الله والد ماجد شاه صاحب در «مقدمه سنیه فی الانتصار للفرقه السنیه» گفته:

[و «مباحثات ملا ضیاء الدین السنامی مصنف کتاب «الاحتساب» الذی لم یسبق فی بابہ الی مثله مع الشیخ نظام الدین الدهلوی.

و «مناظرات» القاضی شهاب الدین الدولة آبادی صاحب «البحر المواج فی التفسیر» الذی لم یسبق الی مثله فی بیان اعجاز القرآن من جهه الفصل و الوصل، و «الارشاد فی النحو» الذی التزم فیہ أن یعبر کل قاعده بما یصلح

ص: ۳۹۹

۱- اخبار الاخیار : ۱۷۳

۲- کشف الظنون ج ۱ / ۶۸

مثلاً لها، و «حاشیه الکافیہ» التي لا نظیر لها فی کثره السؤال و الجواب مع الاستقامه و سلامه التقرير، و «بدیع البیان فی المعانی» الذي ینهج فیہ منهجاً لم یسلک قبله فی ترتیب القواعد و تنقیحها مع الشیخ نور قطب العالم مشهوره معروفه.

و مضی قرون کثیره علی هذا الاختلاف و الائتلاف].

و از عبارت فاضل رشید که در ما بعد می آید، ظاهر است که ملک العلماء از عظمای اهل سنت است که رسائل منفرد در فضائل اهل بیت علیهم السلام تصنیف کرده اند، و فاضل رشید بآن تمسک می کند در اثبات ولای اهل سنت با اهل بیت علیهم السلام.

و نیز فاضل رشید در «ایضاح لطافه المقال» گفته:

[أی ناظران فن قویم سیر و حدیث، و آی ماهران قول قدیم و حدیث! برای خدا در این مقام اندکی تأمل را کار فرمایید، تا دریافت نمایند که آیا مثل امام همام احمد بن حنبل، و امام المحدثین ابن جوزی، و سبط او و قاضی ابو یعلی (۱)، و حماد بن علقمه، و سید جلال الحق و الدین بخاری، و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی، و علامه سعد المله و الدین تفتازانی، و غیرهم که مصرح بکفر و لعن مطرود و معهود از عوام اهل هند و جاهل بحال مسلک خود، و قریب العهد بمخاطب شامخ المجد بودند؟، یا از ائمه دین و قدمای معتمدین نزد اهل سنت و جماعت؟]-انتهی.

از این عبارت ظاهر است که ملک العلماء از ائمه دین و قدمای معتمدین اهل سنت و جماعت است.

ص: ۴۰۰

۱- ابو یعلی القاضی محمد بن الحسین البغدادی المتوفی (۴۵۸) .

و نیز رشید الدین خان در «عزه الراشدین» گفته:

[پس مخفی نماند که بطلان ادعای معترض، یعنی قائل بودن جمیع اهل سنت به ایمان یزید أظهر من الشمس و أبین من الامس است، چرا که اکثر اکابر ایشان که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند، تصریح بکفر و لعن آن بیدین کرده اند، مثل امام احمد حنبل و ابن جوزی، و علامه تفتازانی و ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی]-الخ.

از این عبارت ظاهر است که ملک العلماء از اکابر اهل سنت است که جامع علوم ظاهری و باطنی بودند.

«شأن نزول سأل سائل بروایت سمهودی»

اشاره

اما روایت سید نور الدین علی بن عبد الله الحسنی السمهودی الشافعی نزول سأل سائل بعذاب واقع در حق حارث: پس در کتاب «جواهر العقدين» که یک نسخه آن در کتابخانه جناب والد ماجد قدس الله روحه بوده و بعد گم شدن، بعنایت ربانی در این آزمه بمفاد تلک بضاعتنا ردت إلینا، باز بدست آمد، و یک نسخه آن در کتابخانه حرم مدینه منوره دیده ام، و یک نسخه آن بمساعی جمیله بعض احباب مملوک این خاکسار گردید، و در «وسيله المآل» آن را از احسن و انفع ما نقل منه دانسته، و فاضل رشید در «ایضاح» آن را بمقام افتخار و مباهات بتصانیف اهل سنت در فضائل اهلبیت علیهم السلام و اثبات ولایشان با این حضرات ذکر نموده، می فرماید:

[و روی الامام الثعلبی فی تفسیره: ان سفیان بن عیینه رحمه الله سئل عن قول الله عز و جل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ، فیمن نزلت؟ ، فقال للسائل:

ص: ۴۰۱

سألتنى عن مسأله ما سألتنى عنها أحد قبلك، حدثنى أبى، عن جعفر بن محمد، عن آبائه: ان رسول الله صلى الله عليه و سلم لما كان بغدير خم نادى الناس، فاجتمعوا، فأخذ بيد على رضى الله عنه و قال «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فشاع ذلك و طار فى البلاد، فبلغ ذلك الحارث بن النعمان الفهرى، فأتى رسول الله صلى الله عليه و سلم على ناقه، فنزل بالابطح عن ناقته و أناخها، و قال:

يا محمد! أمرتنا ان نشهد أن لا-اله الا-الله و انك رسول الله، فقبلناه منك، و أمرتنا أن نصلى خمسا فقبلناه، و أمرتنا بالزكاه فقبلنا، و أمرتنا أن نصوم شهرا فقبلنا، و أمرتنا بالحج فقبلنا، ثم لم ترض بهذا، حتى رفعت بضبعى ابن عمك تفضله علينا و قلت: «من كنت مولاه، فعلى مولاه»، فهذا شىء منك أم من الله عز و جل؟! فقال النبى صلى الله عليه و سلم: «و الذى لا اله الا هو، ان هذا من الله عز و جل» .

فولى الحارث و هو يريد راحلته و هو يقول: اللهم ان كان ما يقوله محمد حقا، فأمطر علينا حجاره من السماء، أو اثنتا بعذاب اليم. فما وصل الى راحلته حتى رماه الله، فسقط على هامته و خرج من دبره فقتله، فانزل الله تعالى:

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ [.

ترجمه سمهودى و فضائل او در كتب اهل سنت

و علامه نور الدين سمهودى از اجله محدثين فضلا و اكابر منقدين نبلا و امثال محققين كبراي سنيه است.

شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى در كتاب «الضوء اللامع لاهل القرن التاسع» گفته:

[على بن عبد الله بن احمد بن أبى الحسن على بن عيسى بن محمد بن عيسى نور الدين ابو الحسن بن الجمال الحسنى السمهودى القاهرى الشافعى نزىل الحرمين و الماضى ابوه وجده و يعرف بالشريف السمهودى.

ولد فى صفر سنه اربع و اربعين و ثمانى مائه بسمهود و نشأ بها، فحفظ القرآن

و «المنهاج» و لازم والده حتى قرأه عليه بحثا مع شرحه للمحلى و «شرح البهجه» لكن النصف الثانى منه سماعا، و «جمع الجوامع» ، و غالب «الفيه» ابن مالك، بل سماع عليه جل البخارى، و «مختصر مسلم» للمنذرى، و غير ذلك و قدم القاهره معه، و بمفرده غير مره، أولها سنه ثمان و خمسين، و لازم اولاً الشمس الجوجرى(1) فى الفقه و اصوله و العربيه، و كان مما قرأ عليه جمع «التوضيح» لابن هشام، و «الخزرجيه» مع «الحواشى الأبيطييه» و شرحه «للشذور» ، و الربع الاول من «شرح البهجه» للولى، و شرح شيخه المحلى «للمنهاج» قراءه لأكثره، و سماعا لسائره مع سماع غالب شرح شيخه أيضا لجمع الجوامع، بل قرأ بعضها على مؤلفهما مع سماع دروس من «الروضه» عليه بالمؤيديه، و اكثر من ملازمه المناوى.

و كان مما أخذه عنه «تقسيم المنهاج» مرتين بفوت مجلس أو مجلسين فى كل منهما لكن تلفق له منهما معا، و «التنبيه» و «الحاوى» و «البهجه» بفوت يسير فى كل منهما، و جانبا من «شرح البهجه» و من «شرح جمع الجوامع» كلاهما لشيخه و قطعه من حاشيته على اولهما، و مما كتبه على «مختصر المزنى»(2) فى درس الشافعى، و على «المنهاج» فى درس الصالحيه، و مما قرأه عليه بحثا قطعه من «شرح الفيه العراقى»(3) و من «بستان العارفين» للنووى، و بجامع عمر و «جميع الرساله» للقشبرى، و سماع عليه «المسلسل» بشرطه و البخارى مرارا بأفوات، و قطعه من «مسلم» و من «مختصر جامع الاصول»

ص: ٤٠٣

- ١- هو محمد بن عبد المنعم الشافعى القاهرى المتوفى (٨٨٩) .
- ٢- هو اسماعيل بن يحيى الشافعى المتوفى سنه (٢٦٤) .
- ٣- هو عبد الرحيم بن الحسين المتوفى سنه (٨٠٦)

لابن البارزى (١)، و من آخر «تفسير البيضاوى». و ألبسه خرقة التصوف.

و قرأ على النجم ابن قاضى عجلون (٢) بعض تصحيحه «للمنهاج»، و على الشمس البامى (٣) قطعه من «شرح البهجه» مع حضور تقاسيمه فى «المنهاج»، و على الزبن زكريا «شرح المنهاج الاصلى» للاسنائى (٤)، و غالب شرحه على «منظومه ابن الهائم (٥) فى الفرائض»، و على الشمس الشروانى (٦) «شرح عقائد النسفى» للتفتازانى، بل سمعه عليه ثانيه، و غالب «شرح الطوالع» للاصفهانى، و سمع عليه الالهيات بحثا بمكه، و قطعه من «الكشاف» و غالب «مختصر سعد الدين على التلخيص» و شيئا من «المطول» و من العضدى «شرح ابن الحاجب»، و من «شرح المنهاج الاصلى» للسيد العبرى (٧)، و غير ذلك.

و حضر عند العلم البلقينى من دروسه فى قطعه الاسناى، و عند الكمال (٨) امام الكاملية دروسا، و ألبسه الخرقة و لقنه الذكر، و قرأ «عمده الاحكام» بحثا على السعد بن الديرى (٩)، و اذن له فى التدريس هو، و الباهى، و الجوجرى، و فيه و فى الافتاء الشهاب الشارمساحى بعد امتحانه له فى مسائل و مذاكرته معه،

ص: ٤٠٤

- ١- ابن البارزى هبه الله بن عبد الرحيم الحموى الشافعى المتوفى (٧٣٨).
- ٢- ابن قاضى عجلون ابو بكر بن عبد الله الشافعى المتوفى (٩٢٨).
- ٣- هو محمد بن احمد الشافعى المصرى المتوفى سنه (٨٨٥).
- ٤- هو عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى الشافعى المتوفى (٧٢٢).
- ٥- ابن الهائم احمد بن محمد المصرى الشافعى المتوفى (٨١٥).
- ٦- هو محمد بن شهاب الدين الحنفى المتوفى سنه (٨٩٢).
- ٧- هو عبيد الله بن محمد الفرغانى المتوفى سنه (٧٤٣).
- ٨- هو محمد بن محمد بن عبد الرحمن المصرى المتوفى (٨٦٤) هـ.
- ٩- سعد بن محمد نزيل القاهره الحنفى المتوفى (٨٦٧) هـ.

و فيهما أيضا زكريا، و كذا المحلى، و المناوى(١)، و عظم اختصاصه بهما، و تزايد مع ثانيهما بحيث خطبه لترويج سبطته، و قرره معيدا فى الحديث بجامع طولون.

و فى الفقه بالصالحيه، و اسكنه قاعه القضاء بها، و عرض عليه النيابة فأبى، ثم فوض إليه عند رجوعه مره الى بلده مع القضاء، حيث حل النظر فى أمر نواب الصعيد، و صرف غير المتاهل منهم، فما عمل بجميعه، ثم انه استوطن القاهره مع توجهه لزياره أهله أحيانا الى أن توجه للحج، و معه والدته فى ذى القعدة سنه سبعين فى البحر و كاد أن يدرك الحج فلم يمكن، و جاوز سنه احدى بكما لها و كنت هناك، فكثرت اجتماعنا و كتب بخطه مصنفى «الابتهاج» و سمعه منى غيره من تصانيفى، و كان على خير كبير، و فارقت به بعد أن حججنا، ثم توجه منها الى طيبه، فقطنها من سنه ثلاث و سبعين.

و لازم هو فيها الشهاب الابشطبى(٢)، و حضر دروسه فى «المنهاج» و غيره، و سمع عليه جانبا من «تفسير البيضاوى» و من «شرح البهجه» للولى(٣)، و بحث عليه فى «توضيح ابن هشام»، بل قرأ عليه من تصانيفه شرحه لخطبه «المنهاج» و حاشيته على «الخرزجيه» .

و اذن له فى التدريس، و أكثر من السماع هناك على أبى الفرج المراغى بل قرأ على العفيف عبد الله ابن القاضى ناصر الدين بن صالح أشياء بالاجاز، و ألبسه خرقة التصوف بلباسه من عمر الاعرابى.

ص: ٤٠٥

١- هو على بن احمد الشافعى القاهرى المتوفى (٨٧٧) ه .

٢- هو أحمد بن اسماعيل الشافعى الفقيه الاصولى المتوفى (٨٨٣) .

٣- الولى : أحمد بن عبد الرحيم العراقى الشافعى المتوفى (٨٢٦) .

و كذا كان سمع بمكه على كماله ابنه محمد بن أبى بكر المرجاني(١) و شقيقها الكمال أبى الفضل محمد، و النجم عمر بن فهد(٢) فى آخرين.

و بالقاهره على سوى من تقدم ختم البخارى مع ثلاثياته بقراءه الديلمى(٣) على من اجتمع من الشيوخ بالكاملية، بل قرأ على النجم ابن عبد الوارث فى منيه ابن خصيب شيئا من «الموطأ» و من «الشفاء»، و أجاز له جماعه و لم يكثر من ذلك.

و صاهر فى المدينه النبويه بيت الزرندى، فتزوج اخت محمد بن عمر بن المحب، و لها محرميه بالنجم ابن يعقوب بن أخى زوجها، ثم فارقها و تزوج اخت الشيخ محمد المراغى ابنه شيخه أبى الفرج، و فارقها بعد مده بعد موت أخيها.

و انتفع به جماعه من الطلبة فى الحرمين، و صنف فى مسأله فرش البسط المنقوشه ردا على من نازعه، و قرضه له ائمه القاهره، و كذا عمل للمدينه النبويه تاريخا تعب فيه قرضه له كاتبه و «البرهان» ابن ظهيره، و قرئ عليه بعضه بمكه، و كذا ألف غير ما ذكر و من ذلك «حاشيه على ايضاح النووى فى المناسك» و التمس من صاحبنا النجم ابن فهد تخريج شىء مما تقدم سماعه له ففعل و عظمه فى الخطبه و زاد و مات قبل اكماله، فيبضه ولده متمما لما أمكنه فيه.

و قدم من المدينه الى مكه فى رمضان سنه ست و ثمانين رفيقا لابن العماد، قبل وقوع الحريق بالمدينه، فسلم من هذه الحادثه، و لكن احترقت جميع كتبه و هى شىء كثير، و سافر الى القاهره فى موسمها رفيقا للمذكور أيضا،

ص: ٤٠٦

-
- ١- هو نجم الدين محمد بن أبى بكر المكى النحوى المتوفى (٨٢٧).
 - ٢- عمر بن محمد بن فهد المكى المورخ المتوفى (٨٨٥).
 - ٣- الديمى : عثمان بن محمد الحافظ المصرى المتوفى (٩٠٨).

فدخلها ولقى السلطان، فأحسن إليه بمرتب على «الذخيره» وغيره، بل ووقف هو وغيره على المدينة كتباً من أجله وشهد موت ابن العماد، ثم سافر لزياره امه، فما كان بأسرع من موتها بعد لقائه لها، ثم توجه فزار بيت المقدس و عاد الى القاهره، ثم الى المدينة، ثم الى مكه فحج، ثم رجع الى المدينة مستوطناً مقتصرًا على إمام و ابنتي له بيتا، و لقيته في كلا الحرمين غير مره، و غبطته على استيطانه المدينة، و صار شيخها قل أن يكون أحد من أهلها لم يقرأ عليه و استقر به الاشراف بعنايه البدرى أبى البقاء فى النظر على المجمع لمدرسته و بابه من الكتب التى أوقفها فيه، و صار المتكلم فى مصارف المدرسه المزهرية فيها مع الصرف له من الصدقات الروميه كالقضاء و ما اضيف إليه من التدريس مما وقفه ملك الروم، و ذلك مائه دينار و ربما تنقص، و انقاد الامير داود بن عمر له فى صدقاته لاهل الحرمين حين حج و بعده، بل و اشترى من أجله كتباً وقفها، و كذا انقاد له ابن جبر، و غيره فى أشياء هذا، لما تقرر عندهم من علمه و تدينه، و مع ذلك فهو يكتسب بالبيع و الشراء بنفسه و بمندوبه، و ربما عامل الشريف أمير المدينة.

و بالجمله فهو انسان فاضل، مفضل متميز فى الفقه و الاصلين، مديم للعلم و الجمع و التأليف، متوجه للعباده و للمباحثه و المناظره، قوى الجلايده على ذلك، طلق العبارة فيه، مغرم به مع قوه نفس و تكلف، خصوصا فى مناقشات لشيخنا فى الحديث و نحوه، و ربما اداه البحث الى مخاشنه مع المبحوث معه و قد ينتهى فى ذلك لما لا يليق بجلالته، و يتجرأ عليه من لم يرتق لوجاهته، و لو أعرض عن هذا كله لكان مجمعا عليه، و على كل حال فهو فريد هناك فى مجموعته، و لاهل المدينة به جمال و كمال لله، و لا زالت كتبه ترد على بالسلام و طيب الكلام.

و فى ترجمته من «تارىخ المدينه» و «التارىخ الكبير» و «المعجم» زياده على ما هنا من نظم و غيره و مما كتبه عنه من نظمه:

ألا ان ديوان الصبا به قد سبا بما صب من حسن الصناعه إذ سبا

نفوسا سكارى من رحيق شرابه و ألاحظ صب من صبا بته صبا^[١] و محيى الدين عبد القادر العيدروس كه فضائل جميله و مناقب جليله او از كتاب «خلاصه الاثر فى اعيان القرن الحادى عشر» ظاهر و باهر است در كتاب «النور السافر عن اخبار القرن العاشر» در سنه احدى عشر و تسعمائه، گفته:

[و فيها فى يوم الخميس ثامن عشر ذى القعدة توفى عالم المدينه، الامام القدوه و المفتى الحجه الشريف، ذو التصانيف الشهيره نور الدين أبو الحسن على ابن القاضى عفيف الدين عبد الله بن احمد بن أبى الحسن على بن أبى الروح عيسى ابن أبى عبد الله محمد بن عيسى بن محمد بن عيسى بن جلال الدين أبى العلياء بن أبى الفضل جعفر بن على بن أبى طاهر بن الحسن بن احمد بن محمد بن الحسن بن محمد بن اسحاق بن محمد بن سليمان بن داود بن الحسن الاكبر بن على بن أبى طالب الحسنى و يعرف بالمسهودى، نزيل المدينه الشريفه، و عالمها و مفتيها، و مدرستها و مورخها.

ترجمه الحافظان: العز بن فهد، و الشمس السخاوى، و ساق اولهما نسبه كما ذكرته، و قالوا: ما مختصره: انه ولد فى صفر سنه أربع و أربعين و ثمانمائه بمسهود، و نشأ بها، فحفظ القرآن و «المنهاج الفرعى» و كتب، و لازم والده حتى قرأ عليه «المنهاج» بحثا مع شرحه للجلال المحلى، و «شرح البهجه» نصفه سماعا، و «جمع الجوامع»، و غالب «ألفيه ابن مالك»، و سمع عليه بعض كتب الحديث.

ص: ٤٠٨

و قدم القاهره معه و بمفرده غير مره سنه ثلاث و خمسين، و لازم اولاً الشمس الجوجرى فى الفقه و اصوله و العربيه، و على الجلال المحلى قرأ بعض شرحه على «المنهاج» و «جمع الجوامع» مع سماع دروسه من «الروضه» بالمؤيديه و اكثر من ملازمه الشرف المناوى، و قسم عليه «المنهاج» مرتين، و «التنبيه»، و «الحاوى»، و «البهجه» و جانباً من شرحها و شرح «جمع الجوامع» كلاهما لشيخه الولي العراقي، و غيرهما من مؤلفاته و جملة فى فنون، و البسه خرقة التصوف.

و قرأ على النجم بن قاضى عجلون تصحيحه للمنهاج، و على الشمس البامى «تقاسيم المنهاج» و غيره، و على الشيخ زكريا فى الفقه و الفرائض، و على الشمس الشروانى «شرح عقائد النسفى»، و غالب «الطواع» للاصبهانى، و سمع عليه الالهيات، و قطعه من «الكشاف» و من «المختصر» و «المطول» و للعضدى، و «شرح المنهاج الاصلى» للعبرى و غير ذلك، و حضر عند العلم البلقيني و كذا الكمال امام الكامليه، و ألبسه الخرقة و لقنه الذكر.

و قرأ «عمده الاحكام» بحثاً على الديرى، و أذن له فى التدريس هو و البامى و الجوجرى، و فيه و فى الاقتاء الشهاب الشارمساحى بعد امتحانه بمسائل، و فيهما أيضاً زكريا، و المحلى، و المناوى، و عظم اختصاصه بالاخيرين و تزايد مع المناوى، و قرر فى عده وظائف و عرض عليه النيابة، فأبأها، ثم استوطن القاهره مع قضاء بلده و أمر نوابها، ثم فوض إليه و كان يتوجه لزياره أهله أحياناً.

قال السخاوى: و سمع منى مصنفى «الابتهاج» و غيره، و كان على خبر كثير.

و قطن بالمدينه من سنه ثلاث و سبعين.

و لازم فيها الشهاب الابشيطى، و حضر درسه فى «المنهاج»، و سمع عليه

جانبا من «تفسير البيضاوى» و «شرح البهجه» للعراقى، و «التوضيح» لابن هشام، بل قرأ عليه تصانيفه، و أذن له فى التدريس.

و اكثر من السماع هناك على أبى الفرج المراغى، و قرأ على عبد الله بن صالح، و ألبسه خرقة التصوف بلباسه من عمر الاعرابى.

و كان سمع بمكه على كماله بنت النجم المرجانى، و شقيقها الكمال أبى الفضل، و النجم عمر بن فهد فى آخرين. و بالقاهره على جماعه سوى من تقدم، و اجاز له جماعه.

و التمس من النجم عمر بن فهد تخريج مشيخه له، ففعلها و عظمها فى خطبتها و مات قبل اكمالها، فتممها ولده العز عبد العزيز، و بيضاها له و حدث بما فيها، و انتفع به جماعه من الطلبة فى الحرمين و ألف عدده تأليف منها: «جواهر العقدين فى فضل الشرفين»، و «اقتناء الوفا باخبار دار المصطفى» و احترق قبل اكماله، و مختصره «خلاصه الوفا بما يجب لحضره المصطفى»، و رساله فى تنظيف الحجره من الحريق، و غيرها من مسائل واقعه فيها، و «حاشيه على الايضاح فى مناسك الحج» للامام النووى و سماها «الافصاح».

و كذا على «الروضه» أيضا سماها «امنيه المعتنين بروضه الطالبين» وصل فيها الى باب الربا، و جمع فتاواه فى مجلد، و هى مفيده جدا، و حصل كتبنا نفيسه احترقت جميعها و هو بمكه فى سنه ست و ثمانين، و سافر فى موسمها الى القاهره، فلقى سلطانها الاشرف قايتباى، فأحسن إليه بمرتب على «الذخيره» و غيره، و وقف كتبنا بالمدينه و جعله ناظرها، و زار بيت المقدس و عاد الى المدينه مستوطنا و تزوج بها عدده زوجات، ثم اقتصر على السراى و ملك الدور و عمرها.

قال السخاوى: قل أن يكون أحد من أهلها لم يقرأ عليه، و استقر فى النظر

على الجمع لمدرسه الاشرف و ما به من الكتب و صار المتكلم فى مصارف المدرسه المزهرية مع التصرف من الصدقه كالقضاء و تقرر فى التدريس مع ما رتب له ملك الروم، و انقاد له الامير داود بن عمر فى صدقاته حين حج و بعده و كذا ابن جبر و غيره لما تقرر عندهم من علمه و تدنيه مع التكسب بالبيع و الشراء و المعامله، و بالجمله فهو فاضل مفنن متميز فى الاصلين و الفقه، مديم للعلم و الجمع و التأليف، متوجه للعباده و للمباحثه و المناظره، قوى الجلاده، طلق العبارة مع قوه نفس و ربما اداه البحث الى مخاشنه مع المبحوث معه و على كل حال، فهو فريد فى مجموعه و من شعره:

تحكم الحب منى كيف أكتمه أم كيف أخفى الهوى و الدمع يظهره

أهوى لقاء و يهوى سيدى تطفى ما كل ما يتمنى المرء يدركه].

و عبد الغفار بن ابراهيم العلوى العكى العدثانى الشافعى در «عجاله الراكب و بلغه الطالب» كه نسخه آن منقول از خط مصنف در حرم مكه معظمه بنظر قاصر رسیده و در آخر آن اين عبارت مسطور است:

[فرغ من رقمه و تحريره الفقير الى كرم الله تعالى أحمد بن على الحطوار الانسى آخر نهار الخميس غره شهر ربيع الآخر من شهر سنه احدى و عشرين و تسعمائه من الهجره]، گفته:

[الامام العلامه نور الدين بن عبد الله الشريف أبو الحسن الحسنى السمهودى القاهرى الشافعى، نزيل المدينه النبويه على صاحبها أفضل الصلوه و السلام، عالم الحجاز، ولد سنه ٨٤٤.

أخذ عن والده القاضى جمال الدين أبى المحاسن، قدم مصرا، فقرأ على شمس الدين الجوجرى، و جمال الدين المحلى، و القاضى زكريا، ثم رجع الى المدينه، و توطنها، و انتفع به جمع من الطلبة فى الحرمين.

و له مصنفات مفیده منها: «الوفاء بأخبار دار المصطفى»، و «نصيحه اللبيب في مراثي الحبيب»، و «ورود السكينة على شط المدينة»... إلخ. إلى أن قال بعد ذكر عده من تصانيفه:

[و غير ذلك مما يكثر عدده و كلها في غايه الاتقان و التحقيق و التحرير و التدقيق، توفي بطيبه المشرفه].

و محمد بن يوسف الشامي در ديباچه كتاب «سبل الهدى و الرشاد في سيره خير العباد» در ذكر رموز كتاب خود گفته:

[أو السيد فالامام العلامة، شيخ الشافعيه بطيبه نور الدين السمهودي].

و عبد الحق در «جذب القلوب» گفته:

[اما بعد: می گوید فقیر حقیر ضعیف أضعف عباد الله القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الترتک الدهلوی البخاری که علمای سیر و تواریخ در هر زمان و هر عصر در فضائل و اخبار این بلده الا برار کتب و دفاتر نوشته اند، و از آن جمله سید عالم کامل، أوحده العلماء الاعلام، عالم مدینه خیر الانام، نور الدین علی بن السید شریف عقیف الدین عبد الله بن احمد الحسنی السمهودی المدنی رحمه الله رحمه الا برار، و أسکنه الجنة دار القرار، مات ضحی یوم لیله بقیة من ذی القعدة عام احدى عشر و تسعمائه، و دفن فی البقیع عند قبر الامام مالک رحمه الله و تواریخ ثلثة او مشهورتر و عمدہ ترین تواریخ است.

اول: کتاب «وفاء الوفا باخبار دار المصطفى» که آن را از کتاب دیگر مسمى باقتناء الوفا، قبل از اتمام و تکامل اقسام آن در سنه ست و ثمانین و ثمانمائه اختصار نموده و جمع کرده، و کتاب «اصل» در قضیه حریق که در مسجد شریف شده، سوخته و «مختصر» وی سلامت ماند

و این کتاب «وفاء الوفا» کتابی است نافع حافل شامل احوال مدینه طیبه، و ذکر وقایع و حوادث که در وی واقع شده، و احادیث و آثار که ورود یافته با اشتغال بر تعدد روایات و اختلاف اقوال که منقول شده بعد از آن از کتاب «وفاء الوفا» در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه مختصری دیگر انتخاب کرده و آن را «خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی» نام کرده، در غایت تنقیح و نهایت تهذیب این خلاصه در این ایام بین الانام مشهور و متداول است، و منظور کاتب حروف در اکثر مواضع کتاب «وفاء الوفا» بود، اگر احیانا با کتاب «خلاصه» در بعضی روایات مخالفتی ظاهر شود، دور نباشد.

و سمهودی علیه الرحمه را رساله دیگر است که در خصوص قضیه حریق مذکور و انهدام عمارت مسجد شریف و تأخیر مردم در تجدید آن عمارت تصنیف کرده، و در این رساله مسئله حیات الانبیاء را با تفصیلی هر چه تمامتر تحقیق ساخته، از این رساله نیز در محل لائق آن نقل کرده شد. اگر احیانا از بعضی تواریخ و کتب دیگر نیز سخنی نقل یافته باشد، مساق آن عبارت بی انضمام اشارت به مأخذ آن نخواهد بود، الا ما شاء الله [انتهی].

و محمد بن عبد الرسول برزنجی در مواضع عدیده کتاب خود «اشاعه لاشراط الساعه» باقوال سید سمهودی تمسک و استناد می کند و در خطبه کتاب «اشاعه» گفته:

[تنبيه: مأخذ ما نذكره في كتابنا هذا من الاحاديث غالبا كتب الحافظين الامامين: الحافظ ابن حجر العسقلاني، و الحافظ جلال الدين السيوطي، كشرح البخاري المسمى «فتح الباري» للاول، و كالدرا المنثور و «الخصائص الكبرى»

و «جمع الجوامع» و «العرف الوردی» و «الكشف» للثانی، و كتب الامام الشریف نور الدین علی السمهودی، كتاریخ المدینه و «جواهر العقدين»، و كتب المحقق علی المتقی و غیر ذلك. فلیعلم ذلك لثلا- یحتاج الی اعاده ذكرها كل مره، و قليلا كتب غیرهم كتخريج المصاييح للحافظ المناوی، و «القناعه» للحافظ السخاوی، و ما سوی ذلك فساشرح بالنقل عنه. و انما قدمت هذه المقدمه فرارا من التحلی بحلیه السرقة و تحاشيا من تسويد وجه الورق و لیمكن للناظر مراجعه المآخذ].

از این عبارت ظاهر است که برزنجی كتب سمهودی را مأخذ تصنیف و معتمد و معول علیها برای افادات خود می گرداند و سمهودی را بلفظ امام، که لقب بس جلیل و عظیم الشأن است، می ستاید.

و نیز برزنجی در «نوافض الروافض» تمسك بروایت سمهودی نموده و او را بلفظ امام یاد کرده، حیث قال:

[قال الامام الشریف الحسنی نور الدین علی السمهودی، ثم المدنی مورخ المدینه فی کتاب «جواهر العقدين فی فضل الشرفین»: روی الدار قطنی، عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال: قدمت المدینه، فأتیت ابا جعفر الباقر، فقال: یا أخوا اهل العراق، لا تجلس إلینا، فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلینا] -الخ.

و نیز برزنجی در «نوافض الروافض» جای دیگر سمهودی را بسید جلیل وصف نموده، حیث قال:

[و روی السید الجلیل نور الدین علی السمهودی فی کتابه «جواهر العقدين» من طریق الدار قطنی، عن الامام أبی حنیفه رحمه الله تعالی قال: قدمت المدینه، فأتیت ابا جعفر محمد الباقر بن علی، فقال: یا أخوا اهل العراق، لا تجلس إلینا،

فانكم قد نهيتم عن الجلوس إلينا]-الخ.

و محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری در «صراط سوی فی مناقب آل النبی» بعد ذکر بعض طرق حدیث غدیر گفته:

[و قد استوعب طرق الاحادیث المذكوره و غيرها ابن عقده فی کتاب «مفرد» و ذکر أيضا بعضها الشيخ نور الدين السيد الجليل علی بن جمال الدين عبد الله بن احمد الحسنی السمهودی الشافعی فی کتابه المسمى «انجح المساعی فی رد شبهه الداعی»، فاکتفینا بردهم علی المدعی البدعی]-الخ.

از این عبارت ظاهر است که صاحب «صراط سوی» سالک صراط سوی تبجیل سمهودی نبیل است که او را بسید جلیل تلقیب می کند، و بر افادات او اعتماد می کند، و آن را برای رد مدعی بدعی کافی و شافی می داند.

و ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشهر زوری در «بلغه المسیر الی توحید الله العلی الکبیر» گفته:

[قد اشبع اصحابنا شکر الله سعیمهم الکلام فی الرد علی الفلاسفه فی هذه المسأله، أی قولهم بالایجاب الذاتی فی الکتب الکلامیه، و لا سیما الاستاد المحقق جلال الدین محمد الدوانی شکر الله سعیه فی غیر واحد من تصانیفه، کانموذج العلوم و «شرح العقائد العضدیه» و غیرهم.

و منهم من أفرد المسأله بالتألیف و اثبتوا، جزاهم الله عن الاسلام خبرا اختیار الحق سبحانه و تعالی بالدلائل العقلیه، و لکن بیانها یحتاج الی مقدمات یطول الکلام فی تحقیقها مع ان المطلب فی حد ذاته دقیق و الذی نقوله ههنا:

ان الله جل شأنه و عظم سلطانه قد قال و هو اصدق القائلین فی کتابه الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ

يَهْدِي لِلتِّي هِيَ أَقْوَمُ (١) وقال: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (٢) وقال: فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى (٣)

وقال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم المثنى عليه بأنه ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (٤):

«انى تركت فيكم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا: كتاب الله و سنتى» .

اخرجه الحاكم فى «المستدرک» عن ابن عباس رضى الله عنهما.

وقال صَلَّى الله عليه و سلم: «انى خلفت فيكم اثنين، لن تضلوا بعدهما ابدا:

كتاب الله و سنتى، و لن يفترقا حتى يردا على الحوض» .

اخرجه البزار فى مسنده، و الحاكم، عن أبى هريره رضى الله عنه.

وقال صَلَّى الله عليه و سلم: «انى تركت فيكم كتاب الله عز و جل و سنتى، فاستنطقوا القرآن بسنتى، فانه لن تعمى ابصاركم و لن تزل اقدامكم و لن تقصر ايديكم ما أخذتم بهما» الحديث.

اخرجه ابن المظفر و ابن أبى الدنيا، عن أبى سعيد الخدرى رضى الله عنه.

اورد هذه الاحاديث عالم المدينة و مفتيها العلامة السيد نور الدين ابو الحسن على بن القاضى جمال الدين الحسنى السهمودى ثم المدنى الشافعى رحمه الله فى كتاب «جواهر العقدين» .

وقد أخبرنا بالكتاب كله شيخنا أيدى الله تعالى قراءه للبعض و إجازة للكل عن الشيخ الصالح المقرى نور الدين على بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن

ص:

١- الاسراء : ٩

٢- النحل : ٨٩

٣- طه : ١٢٣

٤- النجم : ٤

الوجيه أبي الضياء عبد الرحمن بن علي المعروف بالديبع الشيباني الزبيدي سلمه الله تعالى، عن الشيخ عبد الله بن محمد الزهري اليمني، عن الشيخ عبد العزيز الجيشي اليمني التعزى، عن السيد الشريف الطاهر بن الحسين الاهدل (١) الحسيني، عن الفقيه المحدث الوجيه أبي الضياء عبد الرحمن بن علي الديبع (٢) الزبيدي وهو صاحب «تيسير الوصول الى جامع الاصول» عن الشريف أبي الحسن نور الدين علي بن الجمال السهمودي به فذكره.

از اين عبارت ظاهر است كه ابراهيم بن حسن الكردى به احاديث مرويه در «جواهر العقدين» براى رد فلاسفه تمسك و استناد کرده، و سهمودى را بلقب عالم مدينه و مفتى آن و علامه ستوده، و سند روايت كتاب «جواهر العقدين» را بواسطه مشايخ عظام و جهابذه فحام تا سيد سهمودى رسانيده.

و احمد بن الفضل بن محمد با كثير در «وسيله المآل فى عد مناقب الآل» گفته:

[و قد اكرت العلماء فى هذا الشأن، و جمعت من جواهر مناقبهم الشريفه ما يجمع به جيد الزمان، و من أحسن ما جمعت فى تلك التأليف و أنفع ما نقلت منه فى هذا التصنيف كتاب «جواهر العقدين فى فضل الشرفين» لعلامه الحرميين السيد السهمودى تغمده الله برحمته].

از اين عبارت ظاهر است كه سيد سهمودى علامه حرمين است، و كتاب «جواهر العقدين» تصنيف او، از أحسن و أنفع تصنيفات علماء است، كه در آن جواهر مناقب شريفه اهليت عليهم السلام جمع کرده اند و جيد

ص: ٤١٧

١- الاهدل : الطاهر بن الحسين الشافعي اليمني المتوفى (٩٩٨) .

٢- ابن الديبع عبد الرحمن بن علي الشافعي اليمني المتوفى (٩٤٤)

زمان به آن متجمل گردیده.

و در «کشف الظنون» مذکور است:

[«جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف العلم الجلي و النسب العلي» للسيد نور الدين ابي الحسن علي بن عبد الله السمهودي المدني الشافعي المتوفى سنة احدى عشره و تسعمائه. و هو مجلد اوله: الحمد لله الذي اعز اوليائه-الخ رتب علي قسمين: الاول في فضل العلم و العلماء، و فيه ثلاثه ابواب، و الثاني في فضل اهل البيت النبوي و شرفهم، و فيهم خمسة عشر ذكرا، فرغ من تأليفه سنة ثمان و تسعين و ثمانمائه(1)].

و ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشي در، «مفتاح النجا في مناقب آل العبا» گفته:

[و قال السيد السند نور المله و الدين علي بن عبد الله الحسنى السمهودي المدني في «خلاصه الوفا»: جسد الحسين رضى الله عنه مدفون بكربلاء، و رأسه مدفون بالمدينه في البقيع في جنب أخيه الحسن(2)-و الله اعلم].

از اين عبارت نهايت تعظيم و تكريم و تبجيل سيد سمهودي ظاهر و باهر است كه ميرزا محمد او را بوصف سيد سند و نور المله و الدين وصف نموده.

ص: ۴۱۸

۱- كشف الظنون ج ۱ / ۶۱۴

۲- قال السمهودي في «وفاء الوفاء» ج ۳ / ۹۰۹: ذكر محمد بن سعيد أن يزيد بن معاوية بعث برأس الحسين رضى الله عنه الى عمرو بن سعيد العاص، و كان عامله على المدينه فكفنه و دفنه بالبقيع عند قبر أمه فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم. و لا يخفى أن وفاء الوفاء غير خلاصه الوفاء، و الثاني خلاصه الاول.

و تاج الدین دهان مکی در کتاب «کفایه المتطلع که در آن مرویات شیخ حسن بن علی عجمی نوشته، می فرماید:

[تواریخ المدینه الشریفه لعالمها الامام الحجه السید الشریف نور الدین علی بن عبد الله السمهودی الحسنی المدنی رحمه الله تعالی، منها: «اقتفاء الوفا بأخبار دار المصطفی» احترق قبل اکماله، و مختصره «الوفا بأخبار دار المصطفی»، و مختصره «خلاصه الوفا و الوفا بما يجب لحضره المصطفی ص» أخبر بها عن الشيخ احمد القشاشی المدنی، عن الشيخ عبد الرحمن بن الشيخ عبد القادر بن فهد، عن عمه الرحله محمد جار الله بن الحافظ عز الدین بن عبد-العزیز بن فهد، عن مؤلفها عالم المدینه و مفتیها السید نور الدین علی بن عبد الله السمهودی الحسنی].

از این عبارت ظاهر است که نور الدین سمهودی عالم مدینه و مفتی آن و امام و حجت بوده، و شیخ حسن عجمی از جمله آن مشایخ سبعة است که شاه ولی الله باتصال سند خود به ایشان بر خود بالیده، و ایشان را بمشایخ أجله کرام و أئمة قادة اعلام وصف کرده، و شهرت ایشان در حرمین محترمین و اجماع بر فضل ایشان در میان خافقین ثابت کرده، چنانچه در رساله «ارشاد الی مهمات الاسناد» گفته:

[قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشایخ الجله الکرام الائمة القاده الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابی، و الشیخ عیسی المغربی الجعفری، و الشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی، و الشیخ ابراهیم بن حسن الکردی المدنی، و الشیخ حسن بن علی العجمی المکی، و الشیخ احمد بن محمد النخلی المکی، و الشیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی، و لكل واحد

منهم رساله جمع هو فيها، أو جمع له فيها أسانيده المتنوعه فى علوم شتى.

اما البابلى: فأجازنى بجميع ما فى «منتخب الاسانيد» الذى جمعه الشيخ عيسى شيخنا الثقه الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردى، عن ابيه و عن مشايخه الثلاثه الذين سردنا أسماءهم بعد أبيه كلهم عن البابلى.

و اما الشيخ عيسى: فناولنى «مقاليد الاسانيد» تأليفه شيخنا ابو طاهر، و أجازنى بجميع ما فيه ابو طاهر، عن الاربعه المذكورين عنه.

اما ابن سليمان: فأجازنى بجميع ما فى «صله الخلف» تأليفه شيخنا ابو طاهر مشافهه عن المصنف مكاتبه، ح و أجازنى بجميع ما فيه ولده محمد وفد الله عنه، ح و أجازنى بجميعه السيد عمر بن بنت الشيخ عبد الله بن سالم، عن جده عنه.

و اما الكردى: فاخبرنى بجميع «الامم» تأليفه سماعا عليه ابو طاهر بقراءته على أبيه المذكور.

و اما العجيمى: فألف الشيخ تاج الدين الدهان رساله بسط فيها أسانيده، أجازنى بجميع ما رواه العجيمى ابو طاهر عنه. و كان ابو طاهر قارئ دروسه و اخص تلامذته و قرأ عليه الستة بكمالها]-الخ.

و احمد بن عبد القادر در «ذخيره المآل فى شرح عقد جواهر اللآل» كفته:

[قال الامام المتوكل على الله اسماعيل بن القاسم السيد الشريف الحسنى الفاطمى رضى الله عنه فى عقيدته التى ارسلها الى علماء الحرمين، و طلب منهم الجواب على ذلك، و شرح عليها جماعه قبولاً و رداً ما لفظه: و هذه عقيدتنا و عقيدته سلفنا فى الدين.

قال شارحها الامام القشاشى احمد بن محمد السيد الشريف الحسينى الفاطمى رضى الله عنه: ما لفظه: أن أراد بهم كل من سبقه بالوفاه من اهل البيت، اعنى

سيدنا على و ذريته من و لديه الحسن و الحسين رضى الله عنه، فهى دعوى باطله، و يشهد بطلانها اهل المشرق و المغرب و الشام و اليمن و سائر الاقطار الاسلاميه، و ذلك ان ذريه الحسين قد انتشرت و لله الحمد فى الاقطار الاسلاميه كلها و قد وجد منهم فى كل قطر منها من اهل المذاهب الاربعه اصلا و فرعا مما لا يحصيهم الا الله، و منهم العلماء المحققون الواصلون الى درجات الافتاء فى الدين فى ذلك المذهب، و المصنفون فى الاصول و الفروع من المتقدمين و المتأخرين، كما شهد بذلك النظر فى طبقات اصحاب المذاهب و فى تصانيف من اشتهر منهم.

اما فى جميع الاقطار كالشريف الجرجانى الحسنى الحنفى قدس الله روحه أو فى بعضها كالسيد الشريف السهمودى الحسينى الشافعى رحمه الله، و يكفى هذا الابطال كليه هذه الدعوى، و انما ثبت عن سيدنا على رضى الله عنه و اكابر اهل بيته المتقدمين غير ما هو مذكور فى هذه العقيدة، و ان كان مراده بعض المتأخرين منهم من آباءه و أقربائه الاقربين، فهو على تقدير تسليمه فى جميع هذه المسائل غير مفيد، إذ لا يصح ان تنعت حينئذ بما نعتها به من

قوله: و هى سفينه النجاه للمؤمنين، فمن تمسك بها فقد تمسك بالعره الوثقى، فان سيدنا على رضى الله عنه بالاتفاق من رؤساء المؤمنين و الناجين، و الثابت عنه فى كثير من المسائل غير المذكور هنا].

از اين عبارت ظاهر است كه حسب افاده احمد بن محمد قشاشى، سيد سهمودى از علمای محققين است كه واصلند بدرجه افتاء در دين، و مصنفند در اصول و فروع، و تصانيف او مشتهر است. و نیز در «ذخيره المآل» در شرح اين اشعار:

فهذه الآية (١) اصل القاعده و منبع الفضل لكل عائده

و انما حرف يفيد الحصر و يقصر المراد فيهم قصرا

فلا يريد الله فيهم غير أن يذهب عنهم كل رجس و درن

فانه نوع غريب طلسم ادراكه فيه العقول تفحم

مؤكدا تطهيرهم بالمصدر منكر اشارة للعبقرى

گفته: [العبقرى هو الشديد فى اجاده العمل، كما ورد فى رؤياه صلى الله عليه و آله فى نزع الخلفاء بالدلو و لم أر عبقرىا مثل عمر.

و هذا مأخوذ من كلام السيد السمهودى، و لنورده بطوله ليستضىء بأنواره من يريد الهدايه، و يخضع لصولته اعناق ارباب الروايه و الدرايه:

قال امام الساده و العلماء السيد على السمهودى الشريف الحسنى الشافعى المدنى قدس الله سره و روحه: اعلم أنى تأملت هذه الآيه مع ما ورد من الاخبار فى شأنها و ما صنعه النبى صلى الله عليه و آله بعد نزولها، فظهر لى انها منبع فضائل اهل البيت النبوى لاشتمالها على امور عظيمه لم أر من تعرض لها]-الخ.

از اين عبارت واضح است كه سيد سمهودى امام ساده و علماء است و كلام او را صاحب «ذخيره المآل» باين سبب وارد کرده كه استضاءت کنند بانوار آن مریدین هدایت، و خضوع کنند برای صولت آن ارباب روایت و درایت.

و رضى الدين محمد بن على بن حيدر الحسينى الشامى هم سيد سمهودى را بتعظيم و تبجيل تمام ياد مى کند، كه گاهى او را بسيد جليل تعبير مى کند، و گاهى اطلاق علامه بر او مى نمايد، در «تنزيذ العقود السنيه بتمهيد الدوله الحسينيه» گفته:

ص: ٤٢٢

[روى العلامة السيد عبد الرحيم السمهودى فى كتابه «الاشراف» عن عمه السيد الجليل السيد على السمهودى فى «جواهر العقدين» قال رحمه الله تعالى:

اخبرنى الامام الشيخ العلامة المحقق، شيخ المالكيه فى زمنه شهاب الدين احمد بن يونس القسطنطينى المغربى نزىل الحرمين الشريفين فى مجاورته بالمدينه النبويه سنه خمس و سبعين و ثمانمائه، ان بعض مشايخه ممن يثق به أخبره أن شخصا من أعيان المغاربه عزم على التوجه من بلاده للحج، قال: فاحضر إليه شخص من اصحاب الثروه مبلغا اظنه مائه دينار، و قال له: إذا وصلت الى المدينه النبويه، فسل شخصا من الاشراف بها يكون صحيح النسب، فتدفع ذلك إليه عسى أن يكون لى بذلك وصله بجده صلى الله عليه و سلم.

قال: فلما رجع إليهم ذلك المغربى أخبر أنه قدم المدينه و سأل عن اشرافها، فقليل له: ان نسبهم صحيح غير انهم من الشيعة الذين يسبون، قال:

فكرهت دفع ذلك لاحد منهم، قال: ثم جلس الى واحد منهم، أو قال: جلست إليه، فسألته عن مذهبه، فقال: شيعى، فقلت له: لو كنت من اهل السنه لدفعت إليك مبلغا عندى، قال: فشكى فاقته و شدة احتياجه و سألتنى شيئا منه، فقلت:

لا سبيل الى أن اعطيك شيئا، فذهب عنى.

قال: فلما نمت تلك الليله رأيت أن القيامه قامت و الناس يجوزون على الصراط، فأردت أن أجوز، فأمرت فاطمه رضى الله عنها بمنعى فمنعت، فصرت استغيث و لا- اجد مغيثا، حتى أقبل رسول الله صلى الله عليه و سلم، فاستغثت به و قلت: يا رسول الله منعتنى فاطمه عن الجواز على الصراط، فالتفت إليها رسول الله صلى الله عليه و سلم و قال: لما منعت هذا؟ ، فقالت:

لأنه منع ولدى رزقه، قال: فالتفت و قال: قد قالت: انك منعت ولدها رزقه، فقلت: و الله يا رسول الله ما منعته الا لأنه يسب الشيخين، قال: فالتفت فاطمه

رضى الله عنها الى الشيخين و قالت لهما: تؤاخذان ولدى بذلك، فقالا: لا، بل سامحناه بذلك، قال: فالتفت الى و قال: ما الذى ادخلك بين ولدى و بين الشيخين، فانتبهت فزعا، و اخذت المبلغ و جئت به الى ذلك الشريف، فدفعته له، فتعجب من ذلك و قال: بالامس سألتك فى يسير منه، فامتنعت و الان كيف جئتني به؟، قال: فقصصت عليه و انفقته، فبكى و قال: اشهدك على و اشهد الله و رسوله انى لا اسبهما ابدا ما حييت].

و نیز رضی الدین در «تنزیذ العقود» گفته:

[و عدم الانتقاد لما يصدر من ذريته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ من اجل القربان و أعظم المثوبات، ففى توثيق عرى الايمان للبارزى أن من علامات محبته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ محبه ذريته و اكرامهم و الاغضاء عن انتقادهم، فمن انتقد ذريه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ لم يحب لمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و سلم، قط و ان بغض المؤمن من انتقاد ذريه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و سلم و اهل البيت، لانهم قوم شرفهم الله تعالى و اخلاقهم فلا- تغلب عليها افعالهم، كما تغلب الافعال فيمن اقدارهم بحسب افعالهم انتهى.

نقل ذلك السيد العلامة السيد عبد الرحيم السهمودى فى تاريخه «الاشراف فى فضل الاشراف» و كأنه مختصر «جواهر العقدين» لعمه العلامة السيد على السهمودى. قال: قلت: و الاغضاء هو غض البصر، و الانتقاد هو التطلع الى الشىء ليعرف حقيقه ذلك الشىء، أى فلا ينبغى التطلع الى ذريه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ و سلم و اهل البيت، يعنى إذا كانوا على شىء من القبائح، بل يغض طرفه و يتشاغل عنهم هذا ما ظهر لى فى معنى ذلك]-انتهى كلامه رفع ببركتهم مقامه.

و رشيد الدين خان در «ايضاح لطافه المقال» بعد ذكر عبارت شيخ على حزين، متضمن ذكر تصانيف سنیه در فضائل جناب امير المؤمنين

علیه السلام گفته:

[و سواى اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفرد در فضائل اهل بیت طهارت تألیف نموده، مثل رساله «مناقب السادات» از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی، و «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا»، و «نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار» از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی، و «موده القربی» از سید علی همدانی، و «أسنى المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب» از جزری، و «فضائل اهل بیت» از بزار، و «جواهر العقدين فی فضل اهل بیت النبى و شرفهم العلی» للامام السید علی السمهودی، و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده. و غیر اینها از مصنفات و سواى ایشان از مصنفین.

و هر گاه جناب بمقابله این رسائل و کتب، همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهل بیت طهارت از طریق خود نشان خواهند داد، احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت در این باب تألیف کرده سرمایه سعادت اندوخته، خواهد پرداخت]-
انتهی.

از این عبارت ظاهر است که فاضل رشید، سید سمهودی را بلفظ امام وصف می کند، و او را از عظمای اهل سنت که رسائل منفرد در فضائل اهل بیت طهارت علیهم السلام تصنیف کرده، شمار می کند، و به تصنیف او مثل تصانیف دیگر ائمه سنی احتجاج و استدلال می کند بر ثبوت ولای سنی با اهل بیت علیهم السلام، و افتخار و ابتهاج بآن آغاز می نهد.

تم الجزء التاسع من العبا بحسب تجزئتنا و یلیه الجزء العاشر انشاء الله تعالی

ص: ۴۲۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

